



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوگنامه کربلا

نویسنده:

سید بن طاووس

ناشر چاپی:

مومنین

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۸	سوگنامه کربلا
۲۸	مشخصات کتاب
۲۸	مقدمه
۲۹	مقدمه مترجم
۳۰	مقدمه مؤلف
۳۴	مسلك اول : در مسائلی که قبل از ماجرای کربلا وقوع یافته است
۳۴	تولد امام حسین علیه السلام
۳۴	تولد حضرت سیدالشهداء
۳۵	متن عربی (۱)
۳۵	متن عربی
۳۵	ترجمه
۳۵	متن عربی (۲)
۳۵	متن عربی
۳۶	ترجمه
۳۷	متن عربی (۳)
۳۷	متن عربی
۳۷	ترجمه
۳۷	متن عربی (۴)
۳۷	متن عربی
۳۸	ترجمه
۳۸	متن عربی (۵)
۳۸	متن عربی

۳۸	ترجمه
۳۹	متن عربی (۶)
۳۹	متن عربی
۳۹	ترجمه
۳۹	متن عربی (۷)
۳۹	متن عربی
۴۰	ترجمه
۴۰	متن عربی (۸)
۴۰	متن عربی
۴۰	ترجمه
۴۱	متن عربی (۹)
۴۱	متن عربی
۴۱	ترجمه
۴۱	متن عربی (۱۰)
۴۲	متن عربی
۴۲	ترجمه
۴۲	متن عربی (۱۱)
۴۲	متن عربی
۴۲	ترجمه
۴۳	متن عربی (۱۲)
۴۳	متن عربی
۴۳	ترجمه
۴۴	متن عربی (۱۳)
۴۴	متن عربی

۴۴	ترجمه
۴۴	متن عربی (۱۴)
۴۴	متن عربی
۴۵	ترجمه
۴۵	متن عربی (۱۵)
۴۵	متن عربی
۴۵	ترجمه
۴۶	متن عربی (۱۶)
۴۶	متن عربی
۴۶	ترجمه
۴۶	متن عربی (۱۷)
۴۶	متن عربی
۴۷	ترجمه
۴۷	متن عربی (۱۸)
۴۷	متن عربی
۴۷	ترجمه
۴۸	متن عربی (۱۹)
۴۸	متن عربی
۴۸	ترجمه
۴۸	متن عربی (۲۰)
۴۹	متن عربی
۴۹	ترجمه
۴۹	متن عربی (۲۱)
۴۹	متن عربی

۴۹	ترجمه
۵۰	متن عربی (۲۲)
۵۰	متن عربی
۵۰	ترجمه
۵۱	متن عربی (۲۳)
۵۱	متن عربی
۵۱	ترجمه
۵۱	متن عربی (۲۴)
۵۱	متن عربی
۵۲	ترجمه
۵۲	متن عربی (۲۵)
۵۲	متن عربی
۵۲	ترجمه
۵۳	متن عربی (۲۶)
۵۳	متن عربی
۵۳	ترجمه
۵۳	متن عربی (۲۷)
۵۳	متن عربی
۵۴	ترجمه
۵۴	متن عربی (۲۸)
۵۴	متن عربی
۵۴	ترجمه
۵۵	متن عربی (۲۹)
۵۵	متن عربی

۵۵	ترجمه
۵۵	متن عربی (۳۰)
۵۵	متن عربی
۵۶	ترجمه
۵۶	متن عربی (۳۱)
۵۶	متن عربی
۵۶	ترجمه
۵۷	متن عربی (۳۲)
۵۷	متن عربی
۵۷	ترجمه
۵۷	متن عربی (۳۳)
۵۷	متن عربی
۵۸	ترجمه
۵۸	متن عربی (۳۴)
۵۸	متن عربی
۵۸	ترجمه
۵۹	متن عربی (۳۵)
۵۹	متن عربی
۵۹	ترجمه
۵۹	متن عربی (۳۶)
۵۹	متن عربی
۶۰	ترجمه
۶۰	متن عربی (۳۷)
۶۰	متن عربی

۶۰	ترجمه
۶۱	متن عربی (۳۸)
۶۱	متن عربی
۶۱	ترجمه
۶۱	متن عربی (۳۹)
۶۱	متن عربی
۶۲	ترجمه
۶۲	متن عربی (۴۰)
۶۲	متن عربی
۶۲	ترجمه
۶۳	متن عربی (۴۱)
۶۳	متن عربی
۶۳	ترجمه
۶۳	متن عربی (۴۲)
۶۳	متن عربی
۶۴	ترجمه
۶۴	متن عربی (۴۳)
۶۴	متن عربی
۶۴	ترجمه
۶۵	متن عربی (۴۴)
۶۵	متن عربی
۶۵	ترجمه
۶۵	متن عربی (۴۵)
۶۶	متن عربی

۶۶	ترجمه
۶۶	متن عربی (۴۶)
۶۶	متن عربی
۶۶	ترجمه
۶۷	متن عربی (۴۷)
۶۷	متن عربی
۶۷	ترجمه
۶۸	متن عربی (۴۸)
۶۸	متن عربی
۶۸	ترجمه
۶۸	متن عربی (۴۹)
۶۸	متن عربی
۶۹	ترجمه
۶۹	متن عربی (۵۰)
۶۹	متن عربی
۶۹	ترجمه
۷۰	متن عربی (۵۱)
۷۰	متن عربی
۷۰	ترجمه
۷۰	متن عربی (۵۲)
۷۰	متن عربی
۷۱	ترجمه
۷۱	متن عربی (۵۳)
۷۱	متن عربی

۷۱	ترجمه
۷۲	متن عربی (۵۴)
۷۲	متن عربی
۷۲	ترجمه
۷۳	متن عربی (۵۵)
۷۳	متن عربی
۷۳	ترجمه
۷۳	متن عربی (۵۶)
۷۳	متن عربی
۷۴	ترجمه
۷۴	متن عربی (۵۷)
۷۴	متن عربی
۷۴	ترجمه
۷۵	متن عربی (۵۸)
۷۵	متن عربی
۷۵	ترجمه
۷۵	متن عربی (۵۹)
۷۵	متن عربی
۷۵	ترجمه
۷۶	مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام عليه السلام و یاران با وفایش
۷۶	متن عربی (۱)
۷۶	متن عربی
۷۶	ترجمه
۷۶	متن عربی (۲)

۷۶	متن عربی
۷۷	ترجمه
۷۷	متن عربی (۳)
۷۷	متن عربی
۷۷	ترجمه
۷۸	متن عربی (۴)
۷۸	متن عربی
۷۸	ترجمه
۷۸	متن عربی (۵)
۷۸	متن عربی
۷۹	ترجمه
۷۹	متن عربی (۶)
۷۹	متن عربی
۷۹	ترجمه
۸۰	متن عربی (۷)
۸۰	متن عربی
۸۰	ترجمه
۸۰	متن عربی (۸)
۸۰	متن عربی
۸۱	ترجمه
۸۱	متن عربی (۹)
۸۱	متن عربی
۸۱	ترجمه
۸۲	متن عربی (۱۰)

۸۲	متن عربی
۸۲	ترجمه
۸۲	متن عربی (۱۱)
۸۳	متن عربی
۸۳	ترجمه
۸۳	متن عربی (۱۲)
۸۳	متن عربی
۸۳	ترجمه
۸۴	متن عربی (۱۳)
۸۴	متن عربی
۸۴	ترجمه
۸۴	متن عربی (۱۴)
۸۴	متن عربی
۸۵	ترجمه
۸۵	متن عربی (۱۵)
۸۵	متن عربی
۸۵	ترجمه
۸۶	متن عربی (۱۶)
۸۶	متن عربی
۸۶	ترجمه
۸۶	متن عربی (۱۷)
۸۷	متن عربی
۸۷	ترجمه
۸۷	متن عربی (۱۸)

۸۷	متن عربی
۸۷	ترجمه
۸۸	متن عربی (۱۹)
۸۸	متن عربی
۸۸	ترجمه
۸۸	متن عربی (۲۰)
۸۹	متن عربی
۸۹	ترجمه
۸۹	متن عربی (۲۱)
۸۹	متن عربی
۸۹	ترجمه
۹۰	متن عربی (۲۲)
۹۰	متن عربی
۹۰	ترجمه
۹۰	متن عربی (۲۳)
۹۰	متن عربی
۹۱	ترجمه
۹۱	متن عربی (۲۴)
۹۱	متن عربی
۹۱	ترجمه
۹۲	متن عربی (۲۵)
۹۲	متن عربی
۹۲	ترجمه
۹۲	متن عربی (۲۶)

۹۲	متن عربی
۹۳	ترجمه
۹۳	متن عربی (۲۵)
۹۳	متن عربی
۹۳	ترجمه
۹۴	متن عربی (۲۶)
۹۴	متن عربی
۹۴	ترجمه
۹۴	متن عربی (۲۷)
۹۴	متن عربی
۹۵	ترجمه
۹۵	متن عربی (۲۸)
۹۵	متن عربی
۹۵	ترجمه
۹۶	متن عربی (۲۹)
۹۶	متن عربی
۹۶	ترجمه
۹۶	متن عربی (۳۰)
۹۶	متن عربی
۹۷	ترجمه
۹۷	متن عربی (۳۱)
۹۷	متن عربی
۹۷	ترجمه
۹۸	متن عربی (۳۲)

۹۸	متن عربی
۹۸	ترجمه
۹۸	متن عربی (۳۳)
۹۸	متن عربی
۹۹	ترجمه
۹۹	متن عربی (۳۴)
۹۹	متن عربی
۹۹	ترجمه
۱۰۰	متن عربی (۳۵)
۱۰۰	متن عربی
۱۰۰	ترجمه
۱۰۰	متن عربی (۳۶)
۱۰۱	متن عربی
۱۰۱	ترجمه
۱۰۱	متن عربی (۳۷)
۱۰۱	متن عربی
۱۰۱	ترجمه
۱۰۲	متن عربی (۳۸)
۱۰۲	متن عربی
۱۰۲	ترجمه
۱۰۲	متن عربی (۳۹)
۱۰۲	متن عربی
۱۰۳	ترجمه
۱۰۳	متن عربی (۴۰)

۱۰۳	متن عربی
۱۰۳	ترجمه
۱۰۴	متن عربی (۴۱)
۱۰۴	متن عربی
۱۰۴	ترجمه
۱۰۴	متن عربی (۴۲)
۱۰۴	متن عربی
۱۰۵	ترجمه
۱۰۵	متن عربی (۴۳)
۱۰۵	متن عربی
۱۰۵	ترجمه
۱۰۶	متن عربی (۴۴)
۱۰۶	متن عربی
۱۰۶	ترجمه
۱۰۶	متن عربی (۴۵)
۱۰۶	متن عربی
۱۰۷	ترجمه
۱۰۷	متن عربی (۴۶)
۱۰۷	متن عربی
۱۰۷	ترجمه
۱۰۸	متن عربی (۴۷)
۱۰۸	متن عربی
۱۰۸	ترجمه
۱۰۸	متن عربی (۴۸)

۱۰۸	متن عربی
۱۰۹	ترجمه
۱۰۹	متن عربی (۴۹)
۱۰۹	متن عربی
۱۰۹	ترجمه
۱۱۰	متن عربی (۵۰)
۱۱۰	متن عربی
۱۱۰	ترجمه
۱۱۰	متن عربی (۵۱)
۱۱۰	متن عربی
۱۱۰	ترجمه
۱۱۱	متن عربی (۵۲)
۱۱۱	متن عربی
۱۱۱	ترجمه
۱۱۱	مسلك سوم : پس از شهادت خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء
۱۱۱	متن عربی (۱)
۱۱۱	متن عربی
۱۱۱	ترجمه
۱۱۲	متن عربی (۲)
۱۱۲	متن عربی
۱۱۲	ترجمه
۱۱۲	متن عربی (۳)
۱۱۲	متن عربی
۱۱۲	ترجمه

۱۱۳	متن عربی (۴)
۱۱۳	متن عربی
۱۱۳	ترجمه
۱۱۴	متن عربی (۵)
۱۱۴	متن عربی
۱۱۴	ترجمه
۱۱۴	متن عربی (۶)
۱۱۴	متن عربی
۱۱۴	ترجمه
۱۱۵	متن عربی (۷)
۱۱۵	متن عربی
۱۱۵	ترجمه
۱۱۶	متن عربی (۸)
۱۱۶	متن عربی
۱۱۶	ترجمه
۱۱۶	متن عربی (۹)
۱۱۶	متن عربی
۱۱۶	ترجمه
۱۱۷	متن عربی (۱۰)
۱۱۷	متن عربی
۱۱۷	ترجمه
۱۱۸	متن عربی (۱۱)
۱۱۸	متن عربی
۱۱۸	ترجمه

۱۱۸	متن عربی(۱۲)
۱۱۸	متن عربی
۱۱۸	ترجمه
۱۱۹	متن عربی(۱۳)
۱۱۹	متن عربی
۱۱۹	ترجمه
۱۲۰	متن عربی(۱۴)
۱۲۰	متن عربی
۱۲۰	ترجمه
۱۲۰	متن عربی(۱۵)
۱۲۰	متن عربی
۱۲۰	ترجمه
۱۲۱	متن عربی(۱۶)
۱۲۱	متن عربی
۱۲۱	ترجمه
۱۲۲	متن عربی(۱۷)
۱۲۲	متن عربی
۱۲۲	ترجمه
۱۲۲	متن عربی(۱۸)
۱۲۲	متن عربی
۱۲۲	ترجمه
۱۲۳	متن عربی(۱۹)
۱۲۳	متن عربی
۱۲۳	ترجمه

۱۲۳	متن عربی (۲۰)
۱۲۳	متن عربی
۱۲۴	ترجمه
۱۲۴	متن عربی (۲۱)
۱۲۴	متن عربی
۱۲۴	ترجمه
۱۲۵	متن عربی (۲۲)
۱۲۵	متن عربی
۱۲۵	ترجمه
۱۲۵	متن عربی (۲۳)
۱۲۵	متن عربی
۱۲۶	ترجمه
۱۲۶	متن عربی (۲۴)
۱۲۶	متن عربی
۱۲۶	ترجمه
۱۲۷	متن عربی (۲۵)
۱۲۷	متن عربی
۱۲۷	ترجمه
۱۲۷	متن عربی (۲۶)
۱۲۷	متن عربی
۱۲۸	ترجمه
۱۲۸	متن عربی (۲۷)
۱۲۸	متن عربی
۱۲۸	ترجمه

۱۲۹	متن عربی (۲۸)
۱۲۹	متن عربی
۱۲۹	ترجمه
۱۲۹	متن عربی (۲۹)
۱۲۹	متن عربی
۱۳۰	ترجمه
۱۳۰	متن عربی (۳۰)
۱۳۰	متن عربی
۱۳۰	ترجمه
۱۳۱	متن عربی (۳۱)
۱۳۱	متن عربی
۱۳۱	ترجمه
۱۳۱	متن عربی (۳۲)
۱۳۱	متن عربی
۱۳۲	ترجمه
۱۳۲	متن عربی (۳۳)
۱۳۲	متن عربی
۱۳۲	ترجمه
۱۳۳	متن عربی (۳۴)
۱۳۳	متن عربی
۱۳۳	ترجمه
۱۳۳	متن عربی (۳۵)
۱۳۳	متن عربی
۱۳۳	ترجمه

۱۳۴	متن عربی (۳۶)
۱۳۴	متن عربی
۱۳۴	ترجمه
۱۳۵	متن عربی (۳۷)
۱۳۵	متن عربی
۱۳۵	ترجمه
۱۳۵	متن عربی (۳۸)
۱۳۵	متن عربی
۱۳۵	ترجمه
۱۳۶	متن عربی (۳۹)
۱۳۶	متن عربی
۱۳۶	ترجمه
۱۳۶	متن عربی (۴۰)
۱۳۷	متن عربی
۱۳۷	ترجمه
۱۳۷	متن عربی (۴۱)
۱۳۷	متن عربی
۱۳۷	ترجمه
۱۳۸	متن عربی (۴۲)
۱۳۸	متن عربی
۱۳۸	ترجمه
۱۳۸	متن عربی (۴۳)
۱۳۸	متن عربی
۱۳۹	ترجمه

۱۳۹	متن عربی(۴۴)
۱۳۹	متن عربی
۱۳۹	ترجمه
۱۴۰	متن عربی(۴۵)
۱۴۰	متن عربی
۱۴۰	ترجمه
۱۴۰	متن عربی(۴۶)
۱۴۰	متن عربی
۱۴۰	ترجمه
۱۴۱	متن عربی(۴۷)
۱۴۱	متن عربی
۱۴۱	ترجمه
۱۴۱	متن عربی(۴۸)
۱۴۲	متن عربی
۱۴۲	ترجمه
۱۴۲	متن عربی(۴۹)
۱۴۲	متن عربی
۱۴۲	ترجمه
۱۴۳	متن عربی(۵۰)
۱۴۳	متن عربی
۱۴۳	ترجمه
۱۴۴	متن عربی(۵۱)
۱۴۴	متن عربی
۱۴۴	ترجمه

۱۴۴	متن عربی (۵۲)
۱۴۴	متن عربی
۱۴۵	ترجمه
۱۴۵	متن عربی (۵۳)
۱۴۵	متن عربی
۱۴۵	ترجمه
۱۴۶	متن عربی (۵۴)
۱۴۶	متن عربی
۱۴۶	ترجمه
۱۴۶	متن عربی (۵۵)
۱۴۶	متن عربی
۱۴۷	ترجمه
۱۴۷	متن عربی (۵۶)
۱۴۷	متن عربی
۱۴۷	ترجمه
۱۴۸	متن عربی (۵۷)
۱۴۸	متن عربی
۱۴۸	ترجمه
۱۴۸	متن عربی (۵۸)
۱۴۸	متن عربی
۱۴۹	ترجمه
۱۴۹	متن عربی (۵۹)
۱۴۹	متن عربی
۱۴۹	ترجمه

۱۵۰	متن عربی (۶۰)
۱۵۰	متن عربی
۱۵۰	ترجمه
۱۵۰	متن عربی (۶۱)
۱۵۰	متن عربی
۱۵۰	ترجمه
۱۵۱	سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش
۱۶۳	پی نوشتها
۱۶۳	۱ تا ۲۰
۱۶۳	۲۱ تا ۴۷

سوغنامه کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه: علی بن طاووس عنوان و نام پدیدآور: سوغنامه کربلا- لهوف ابن طاووس (ره)/ اعراب گذاری و ترجمه محمد طاهر دزفولی مشخصات نشر: قم: مومنین، ۱۳۸۵ مشخصات ظاهری: ۴۴۸ص. شابک: ۹۶۴۶۸۱۵۰۰۶ وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی یادداشت: چاپ هفتم شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۷۶۸۹۹

مقدمه

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای می فرماید: ((... وقتی ((لهوف)) آمد، تقریباً همه مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است. شهید محراب آیت الله قاضی تبریزی رحمه الله می فرماید: کتاب لهوف سید ابن طاووس - رحمه الله علیه - نقلیاتش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل، کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد، به آن نمی رسد... شرح حال ابن طاووس و اهمیت کتاب لهوف علی بن موسی بن جعفر معروف به ((ابن طاووس)) در سال ۵۸۹ هجری در شهر دانشمند خیز و عالم پرور ((حله)) چشم به جهان گشود. ابن طاووس در آن شهر علم و اجتهاد رشد یافت و از محضر پدر بزرگوارش بهره کافی برد و همانطور که خود می گوید: پدر و نیز جد وی ((ورام)) بیشترین نفوذ را بر وی در سالهای رشدش داشته اند و به او فضیلت، تقوی و تواضع را یاد داده اند. علمای دیگری که ابن طاووس در نزد آنان درس خوانده عبارتند از: ابوالحسن علی بن یحیی الخیاط حلّی، حسین بن احمد السورای، تاج الدین حسن بن علی الدربی، نجیب الدین محمد السورای، صفی الدین بن معدّ بن علی الموسوی، شمس الدین فخار بن محمد بن فخار الموسوی و... ابن طاووس در نسلهای بعدی به عنوان ((صاحب الکرامات)) معروف شد. او خود از حوادث معجزه آسایی که برایش رخ داده مواردی را نقل می کند. و نیز گزارش شده که با امام زمان (عج) در تماس مستقیم بوده است. گفته می شود که علم به ((اسم اعظم)) به او اعطاء گردید اما اجازه اینکه آن را به فرزندانش بیاموزد، داده نشد. ابن طاووس به فرزندانش می گوید که ((اسم اعظم)) همچون مروایدهای درخشان در نوشته های وی پراکنده بوده و آنان با خواندن مکرر آنها، می توانند آن را کشف کنند. تقوای ابن طاووس از بسیاری از عبارات تاءلیف او می درخشد... ابن طاووس کفن خود را آماده کرده و به آن خیره می شد و روز رستاخیز را در پیش چشم خود مجسم می کرد. دلمشغولی او به مرگ، از عبارات مختلف ((کشف المحجّه)) به دست می آید. (۱) ابن طاووس خود اذعان داشته که من به اول هر ماه آگاهی دارم بدون اینکه به هیچ یک از اسباب آگاهی بدان، تمسک نمایم. علامه طباطبایی - صاحب تفسیر المیزان - در منهج عرفانی هم به دو نفر از بزرگان امامیه بسیار اهمیت می دادند: یکی سید علی بن طاووس - رضوان الله علیه - و همچنین کتاب معروف ایشان موسوم به ((اقبال)) که مشحون از اسرار اهل بیت علیهم السلام است، اهمیت فوق العاده می دادند. دیگری سید بحر العلوم، که هر دو به تواتر حکایات به محضر مبارک حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - شرفیاب گردیده اند...)) (۲) عارف فرزانه میرزا جواد آقا ملک تبریزی از ((ابن طاووس)) تعبیر به ((سید المراقبین)) فرموده است. (۳) و در مورد دیگر می فرماید: ((... آن چنان کسی است که شیخ من قدس سره می گفت: مانند ابن طاووس در ((علم مراقبه)) در این اُمت از طبقه رعیت نیامده است)). (۴) آیت الله شیخ جعفر شوشتری (وفات: ۱۳۰۳ ه. ق) درباره ابن طاووس، می فرماید: ((... و بدان که در نقل مرثی، از آن جناب، معتبرتری نداریم. در جلالت قدر، مثل ایشان کم است.)) (۵) اهمیت کتاب لهوف کتاب ((لهوف)) ابن طاووس اختصار و اشتها را با هم جمع کرده و در نزد علمای برجسته شیعه جایگاه مهمی برای خودش باز کرده است به طوری که شهید محراب آیت الله سید محمد علی قاضی تبریزی می

فرماید: ((کتاب لهوف سید ابن طاوس - رحمه الله علیه - ، نقلیانش بسیار مورد اعتماد است و در میان کتب مقاتل کتاب مقتلی به اندازه اعتبار و اعتماد به آن نمی رسد و در اطمینان بر آن کتاب در ردیف اول کتب معتبره مقاتل قرار گرفته است)) (۶) رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه ای - مُیَدَّ ظُلُّهُ الْعَالِی - در خطبه های نماز جمعه تهران چندین مرتبه از روی همین کتاب مقتل ابن طاوس ، ذکر مصیبت خوانده است و در نماز جمعه مورخ ۱۸/۲/۷۷ مصادف با یازدهم ماه محرم ۱۴۱۹ ه ق ، چنین فرمودند : ((من امروز می خواهم از روی مقتل ابن طاوس که کتاب ((لهوف)) است چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم ، البته این مقتل بسیار معتبری است . ابن طاوس - که علی بن طاوس باشد - فقیه ، عارف ، بزرگ ، صدوق ، موثق ، مورد احترام همه و استاد فقهای بسیار بزرگی است . خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته یی است . ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشتند . البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است . استادشان ((ابن نما)) مقتل دارد ، شیخ طوسی مقتل دارد ، دیگران هم دارند ، مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته اند ؛ اما وقتی ((لهوف)) آمد ، تقریباً همه مقاتل ، تحت الشعاع قرار گرفت . این مقتل بسیار خوبی است ؛ چون عبارات ، بسیار خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده است .)) (۷) آقای اءتان گلبرک که بهترین تحقیق را درباره آثار ابن طاوس به عمل آورده ، می نویسد : ((به گفته آقا بزرگ عنوان ((لهوف)) معروفتر از ((ملهوف)) است . احتمالاً همین تالیف است که شیخ حرّ عاملی در اجازه خود به محمد فاضل المشهدی ((بحار)) ۱۱۰/۱۱۷ در میان آثار ابن طاوس ، که اجازه روایت آنها را به وی داده به آن با عنوان ((مقتل الحسین)) یاد می کند . لهوف درباره رخدادهایی است که به حادثه کربلا منتهی شده ، همچنین اصل جنگ و رخدادهای بعدی آن . بیشتر داستان را یک ((راوی ناشناخته)) نقل می کند . هدف وی این بود که لهوف در عاشورا خوانده شود (نک : ((اقبال)) . اگر کسی بدان دسترسی نداشته باشد ، وی پیشنهاد می کند همان مطالبی که در اقبال (یعنی : ((اللطف فی التصنیف)) آمده خوانده شود . ((لهوف)) یکی از معرفتترین تالیفات ابن طاوس در آمد . چند چاپ از آن وجود دارد و چند بار نیز به فارسی ترجمه شده است (نک : ((ذریعه)) ۱۸/۲۹۶ ش ۱۸۸ ؛ ۲۶ / ۲۰۱ ش ۱۷ - ۱ ؛ مُشار ، مؤلفین ۴ / ۴۱۶ ، فهرست ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ ؛ مق : ارجمند ص ۱۶۵) . . .)) (۸) سرانجام این دانشمند متقی و زاهد و عارف و پرتلاش و کوشا ، در روز دوشنبه پنجم ذی القعدة سال ۶۶۴ ه . ق در بغداد رحلت کرد و به نوشته ((حوادث جامعه)) ، جنازه او را پیش از دفن به نجف اشرف نقل دادند . ناگفته نماند که قبلاً کفن خود را تهیه کرد ، و در حج بیت الله ، لباس احرام خود نمود ، آن را در کعبه معظمه در روضات مطهره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع و عراق ، متبرک نموده و همه روزه نگاهش می کرد و آن را وسیله شفاعت آن بزرگواران ، قرار داده بوده است . (۹) ترجمه لهوف به خاطر اهمیت کتاب لهوف که از معتبرترین متون به شمار می آید ، جمعی از بزرگان به ترجمه آن پرداخته اند که ظاهراً اولین ترجمه به قلم شیوای میرزا رضا قلی تبریزی به نام ((لجیه الألم)) می باشد و بعد از آن ((لهوف)) به قلم مترجم معروف عصر مشروطیت ، محمد طاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی ، در سال ۱۳۲۱ ه . ق انجام پذیرفته و اینک ترجمه ایشان با ویرایش و مقداری پیرایش متن و سلیس تر نمودن آن ، تقدیم حضور عاشقان مکتب ولایت و شهادت ، می گردد . دو سال بعد از این ترجمه یعنی در سال ۱۳۲۳ ه . ق . محدث نامی حاج شیخ عباس قمی رحمه الله بخش دوم لهوف را که درباره واقعه روز عاشورا است ، ترجمه نمودند اینجانب نسخه ای از لهوف را در دست دارد که در حاشیه آن ، ترجمه محدث قمی آمده است . از درگاه خداوند متعال برای همه شیفتگان مکتب اباعبدالله علیه السلام بخصوص شهیدان انقلاب اسلامی که عشق و محبت خود را به امام حسین علیه السلام عملاً نشان دادند و جان در این راه پرافتخار باختند و نظام اسلامی را با خون پاک خود تثبیت نمودند ، اجر جزیل خواستاریم . حوزه علمیه قم صادق حسن زاده - ۱۲/۱۲/۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آخَزَقَ قُلُوبَنَا بِمَصَائِبِ فَرْخِ الرَّسُولِ وَآءَجَرَى دُمُوعَنَا عَلَى قُرَّةِ عَيْنِ الْبُتُولِ وَجَعَلَ سِرُّرُنَا فِي طُولِ آخَزَانِهِ وَآءَادَامَ هُمُومَنَا بِدَوَامِ آءَشْجَانِهِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْجَارِي عَلَيْهِ عِبْرَتُهُ مُيَدَّةَ حَيَاتِهِ وَآءَلَى آءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُخْبِرِ بِقَتْلِهِ وَسَبِي بَنَاتِهِ . آءَمَّا بَعْدُ ؛ چنين گوید اين بنده قاصر ، ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی ، محمد طاهر - عفی الله عن جرائمهما - که در اين اوان محنت اقتران ، که ایام عاشوراء سال ۱۳۲۱ ه . ق از افق مصیبت قریب العهد به طلوع است . و از این جهت ، نائره اندوه و محنت ، باز از دل‌های شیعیان در مصیبت مولای خود در شرف اشتغال هیجان است و سیلاب اشک از دیده ماتمیان رشک عثمان ، هر کسی به نحوی عزا دار و به قسمی سوگواری ، این بنده روسیاه و غریق بحر گناه را به نظر رسید که ایام مصیبت فرجام را وسیله تمسک به ذیل شفاعت سبط خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - نموده بدین گونه که به عرض برادران دینی خواهد رسید و کتاب مستطاب ((اللَّهُوْفُ عَلَى قَتْلِ الطُّفُوفِ)) که از معتبرترین کتب مقاتل امامیه - کتَبَ اللَّهُ آءَمثَالَهُمْ فِي الْبَرِيَّةِ - تاءلیف سید بزرگوار عالی مقدار ، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس الحسینی - نَوَّرَ اللَّهُ مَضْجَعَهُ وَآءَطَّرَ اللَّهُ مَرْقَدَهُ - می باشد و از جمله علماء اعلام و محققین فرقه امامیه و طایفه ناجیه اثنی عشریه است و در جلالت شادن و سطوع برهان ، آءَلَّ از آن است که کسی بتواند احصاء برهه ای از مفاخر و فضائل آن جناب را نماید ؛ چه از غایت ظهور و اشتهار به مثابه آن است که مدح خورشید عالمتاب را در مرای ناظران احدی توان نمود و یا آنکه بحر محیط را به کاسه وهم توان پیمود . شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُ وَآءَرَفَعَ اللَّهُ دَرَجَاتَهُ . و بالجمله ؛ چون این کتاب مستطاب را مراتب بلند و معارج ارجمند از وثوق و اعتماد در نزد حُجَّجِ الْاِسْلَامِ و علمای اعلام است ، مناسب چنين دانستم که لالی مضامین و جواهر فواید آن را در نظر کافه شیعیان و ((اهل بیت)) اش لاسیما آن کسانی که از درک مفاد عبارات عربی در پرده و حجابند جلوه گر نماید که هر کس به قدر استعداد از این فیض عظیم بهره و از این سرچشمه نجات غُرفه برداشته و عامه خلق بر حقایق وقایع روز عاشورا و غیر آن به شرحی که در این کتاب مرقوم گردید که خالی از زوائد است و عاری از آنچه طبع شیعه مؤ من غیور از شنیدن او متاءذی است اطلاع کامل حاصل نمایند . امید که این بنده روسیاه را از دعای خیر در مظان استجابت فراموش نفرمایند و چون در ترجمه دیباچه کتاب ، مهم غرضی نیافتم اعراض از آن را اُولی دانستم (۱۰) و از مَسِيْلِكَ اَوَّلِ که به دو اصل کتاب است شروع در ترجمه گردید و ابتداء شروع ، روز ۲۲ ماه ذی الحجة الحرام سال ۱۳۲۰ ه . ق بوده . به عون الله تعالی در ظرف بیست روز به اتمام رسید . امیدوار از عواطف و مراحم اهل فضل و دانش چنان است که دامان عفو بر زلات بپوشانند و از خدشه در لغزشهای آن اغماض فرمایند . وَآءَلْعَيْدُرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ وَآءَللَّهِ التَّوْفِيقُ وَآءَلَيْهِ التَّكْلَانُ .

مقدمه مؤ لف

متن عربی : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِعِبَادِهِ مِنْ أَفْقِ الْاَلْبَابِ ، الْمُجَلَّى عَنْ مُرَادِهِ بِمَنْطِقِ السُّنَّةِ وَآءَلِكِتَابِ ، الَّذِي نَزَّهَ اَوْلِيَاءَهُ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ ، وَآءَسَمَا بِهِمْ اِلَى اَنْوَارِ السُّرُورِ . وَآءَلَمْ يَفْعَلْ ذَلِكُمْ مَحَابَاهُ لَهُمْ عَلَى الْخَلَائِقِ ، وَآءَلَا اِلْجَاءَ لَهُمْ اِلَى جَمِيْلِ الطَّرَائِقِ . بَلْ عَرَفَ مِنْهُمْ قَبُولًا لِلْاَلْطَافِ ، وَآءَسَيِّحًا قَآءَمًا لِمَحَاسِنِ الْاَوْصَافِ ، فَلَمْ يَرْضَ لَهُمْ التَّعَلُّقُ بِجِبَالِ الْاَهْمَالِ ، بَلْ وَآءَقَّهْمُ لِلتَّخَلُّقِ بِكَمَالِ الْاَعْمَالِ . حَتَّى عَرَفَتْ نَفُوسُهُمْ عَمَّنْ سِوَاهُ ، وَآءَعَرَفَتْ اَرْوَاحُهُمْ شَرَفَ رِضَاةِ ، فَآءَصَيَّرُوا اَعْنَاقَ قُلُوبِهِمْ اِلَى ظِلِّهِ ، وَآءَعَطَفُوا اَمَالَهُمُ نَحْوَ كَرَمِهِ وَآءَضْلِهِ . فَآءَتَرَى لَدَيْهِمْ فَرْحَةً الْمُصَدِّقِ بِدَارِ بَقَائِهِ ، وَآءَتَنْظَرُ عَلَيْهِمْ مَسِيْحَةً الْمُشْفِقِ مِنْ اَخْطَارِ لِقَائِهِ . ترجمه : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد و سپاس خدای را که پرتوی نورش از افق عقلهای ناب برای بندگانش متجلی گشت و مرام و مرادش را به وسیله زبان گویای سنت و کتاب آشکار ساخت . آن خدائی که دل دوستان و دلباختگان خود را از چنگال دنیای دلفریب رهنماید و به سوی نورهای سرورانگیز کشانید . این لطف برای شیفتگانش بی جهت یا جبر آمیز و الزام آور نبوده است بلکه از آن روی بوده که خداوند متعال آنها را قابل و لایق دریافت چنین الطاف و سزاوار آراستگی به چنین صفات نیکو و برجسته ای دانسته است . پس خداوند متعال راضی نشد که

دلباختگان خود را گرفتار بیکاری و بلا تکلیفی ببیند لذا به آنها توفیق عمل به تکالیف را عنایت فرمود و در این عرصه موفق شان ساخت؛ به طوری که اولیاء الله به کردارهای کمال پرور روی آوردند و از هر چه غیر او بود دل کنده و آسوده خاطر گشتند. روح آنها شرف خشنودی و رضای خدا را دریافت تا اینکه اعماق دل‌هایشان متوجه حق گردید و در سایه لطف و عنایت او آرام گرفت و سمت و سوی آرزوهایشان به فضل و کرم الهی سوق یافت. در وجود آنان سروری سرشار مشاهده می‌کنی که مخصوص دل‌های مطمئن به عالم بقا و آن سراسر متن عربی: *وَلَا تَرَالُ اَشْوَاقُهُمْ مُتَضَاعَفَةً اِلَى مَا قَرَّبَ مِنْ مُرَادِهِ ، وَ اَعَزَّ يَحِيَّتَهُمْ مُتْرَادَفَةً نَحْوَ اِصْدَارِهِ وَ اِيرَادِهِ ، وَ اَعَزَّ جَاعُهُمْ مُضَيَّغِيَةً اِلَى اسْتِمَاعِ اَسْرَارِهِ ، وَ قَلْبُهُمْ مُسْتَبْشِرَةٌ بِحَلَاوَةِ تَذْكَارِهِ . فَحَيَاتُهُمْ مِنْهُ بِقَدْرِ ذَلِكِ التَّصَدِيقِ ، وَ حَبَاهُمْ مِنْ لَدُنْهُ حَبَاءُ الْبُرِّ الشَّفِيقِ . فَمَا اَضْمَرَ عِنْدَهُمْ كُلُّ مَا شَغَلَ عَنْ جَلَالِهِ ، وَ مَا اَتْرَكَهُمْ لِكُلِّ مَا بَاعَدَ مِنْ وَصَالِهِ ، حَتَّى اَعَنَّهُمْ لِيَتَمَتَّعُونَ بِاَنْسِ ذَلِكِ الْكَرَمِ وَ الْكَمَالِ ، وَ يَكْسُوهُمْ اَبْدًا حُلَّ الْمَهَابَةِ وَ الْجَلَالِ . فَاِذَا عَرَفُوا اَنَّ حَيَاتَهُمْ مَانِعَةٌ عَنْ مُتَابَعَةِ مَرَامِهِ ، وَ بَقَاءُهُمْ حَائِلٌ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اِكْرَامِهِ ، حَلَعُوا اَنْوَابَ الْبُقَاءِ ، وَ قَرَعُوا اَبْوَابَ اللِّقَاءِ ، وَ تَلَمَّذُوا فِي طَلَبِ ذَلِكِ النَّجَاحِ ، بِتَذَلُّ التُّفُوسِ وَ الْاَلْعَزَّوَجِ ، وَ عَرَضُوا لِخَطْرِ الشُّيُوفِ وَ الرِّمَاحِ . وَ اِلَى ذَلِكِ التَّشْرِيفِ الْمُؤْصُوفِ سَيَمَّتْ نُفُوسُ اَهْلِ الطُّفُوفِ ، حَتَّى تَنَاقَشُوا فِي التَّقَدُّمِ اِلَى الْحُتُوفِ ، وَ تَرَجَمَ : وَ هَمَّجِينَ اِثْرَ خَوْفٍ وَ تَرَسَى فِي بَيْنِي كَمَا اَزَّ عَلُوُّ جِبْرُوتٍ وَ عَظَمَتِ پَرُورِدْ گَارِ عَالَمِيَانِ وَ مَلَاقَاتِ بَا اَوْسْتِ . پيوسته شوق آنان به کمال قرب خداوند در تزاید است و دل‌هایشان متمایل به انجام تکالیف الهی است و در این راه جدیت کامل دارند و گوش‌هایشان برای شنیدن اسرار الهی مهیاست و دل‌هایشان از حلاوت ذکر خدا، شاد و خرم است. به مقدار ایمانشان از لذت ذکر الهی بهره مند می‌گردند و خداوند متعال از خزینه لطف و عطایش، آنچه را شایسته بخشش نیکوکار مهربان است، به آن مردان الهی بدون هیچ منت، ارزانی فرموده است. پس چقدر کوچک شد در نزد ایشان هر چیزی که روگردان گشت از جلال و عظمت او و چقدر متروک و مبتذل گردید بر ایشان، هر آنچه باعث دوری از وصال او آمد، به حدی که ایشان همواره از انس با آن چنان کمال لذت می‌برند و پیوسته به زیورهای هیبت و جلال الهی ملتبس‌اند. چون دانستند که حیات و زندگی آنان مانع از کمال بندگی و متابعت حکم خداوندیست، ناچار از بقاء خود گذشته به لقای حضرت حق پیوستند و در طلب این رستگاری تا سرحد ایثار و جانبازی پیش رفتند و آماده شدند که جان و تن خود را در معرض نیزه‌ها و شمشیرهای بران، قرار دهند. مرغ جان شهدای کربلا برای رسیدن این کمال و شرافت، قفس تن را درهم شکستند و به پرواز درآمدند و سبقت و مبادرت به متن عربی: *وَ اَعَزَّ صَبْحُوا نُهَبَ الرِّمَاحِ وَ الشُّيُوفِ . فَمَا اَعَزَّ حَقَّهُمْ بَوَصْفِ السَّيِّدِ الْمُؤْتَضَى عِلْمِ الْهُدَى رِضْوَانِ اللهِ عَلَيْهِ ، وَ قَدْ مَدَحَ مَنْ اَشْرَفْنَا اِلَيْهِ فَقَالَ : لَهُمْ جُسُومٌ عَلَى الرِّمَاضِ مُهْمَلَةٌ وَ اَعَزَّ نَفْسٌ فِي جِوَارِ اللهِ يُقْرِيهَا كَاءَنَّ قَاصِدَةً دَهَا بِالضَّرِّ نَافِعُهَا وَ اَعَزَّ قَاتِلَهَا بِالسَّيْفِ مُحْيِيهَا وَ لَوْلَا اِمْتِنَالُ اَمْرِ السُّنَّةِ وَ الْكِتَابِ فِي لِبْسِ شِعَارِ الْجَزَعِ وَ الْمَصَابِ ، لَاجَلَّ مَا طَمَسَ مِنْ اَعْلَامِ الْهُدَايَةِ ، وَ اَسَّسَ مِنْ اَعْرَاقِ الْغَوَايَةِ ، وَ تَاءَسَّفَا عَلَى مَا فَاتَنَا مِنْ تِلْكَ السَّعَادَةِ ، وَ تَنَهَّفَا عَلَى اَمْتِنَالِ تِلْكَ الشَّهَادَةِ ، وَ اِلَّا كُنَّا قَدْ لَبِسْنَا لِتِلْكَ النِّعْمَةِ الْكُبْرَى اَعْتَابَ الْمَسِيرَةِ وَ الْبُشْرَى . وَ حَيْثُ اَعَزَّ فِي الْجَزَعِ رِضَى لِسُلْطَانِ الْمَعَادِ ، وَ عَرَضَا لِابْرَارِ الْعِبَادِ ، فَهَذَا نَحْنُ قَدْ لَبِسْنَا سَبْزِ بَالِ الْجَزُوعِ ، وَ اَنْسَيْنَا بِاَرْسَالِ الدُّمُوعِ ، وَ قُلْنَا لِلْعِيُونِ : جُودِي بِتَوَاتِرِ الْبُكَاءِ ، وَ لِقُلُوبِ : جُدِّي جَدَّ نَوَاكِلِ النِّسَاءِ .* ترجمه: شهادت را سبب لذت و آرامش دانستند و غارت اموال و اسیری عیال و اطفال، هیچگونه کدورت و ملال به دل‌های خود راه ندادند. چنانچه سید مرتضی علم الهدی رحمه الله سروده: *((لَهُمْ نُفُوسٌ عَلَى الرِّمَاضِ مُهْمَلَةٌ...))*؛ یعنی برای آنان بدنهایی است که بر ریگزار گرم افتاده و جان‌هایشان در جوار خدا آرمیده؛ گویا اینان کسانی‌اند که آسیب رسانندگانشان، سود دهندگان آنها به شمار می‌آیند و قاتلان آنان، زنده کنندگان آنان محسوب می‌شوند! و اگر نبود امتثال فرمان سُنَّتِ پیامبر و کتاب پروردگار در پوشیدن لباس جزع و مصیبت زدگی هنگام از بین رفتن نشانه‌های هدایت و ایجاد بدعتها و تأسف برای از دست دادن سعادت و تاءثر بر شهادت آنان، هر آینه در مقابل این نعمت بزرگ، جامه‌های سرور و بشارت به تن می‌کردیم، ولی چون ناله و ماتم در مصیبت دخترزاده حضرت خاتم، سبب رضای خداست، و نیکوکاران را غرضی در این عزاداری مترتب است. ما هم جامه‌ها پوشیدیم و اشک از دیدگان جاری ساختیم و به چشمان خود چنین خطاب کردیم:*

ای دیدگان! از پی در پی گریستن غافل نباشید و به دل‌های خود خطاب کردیم: همچون زنان فرزند مرده در ناله و زاری بکوشید که امانتهای پیامبر رؤوف در این سرزمین معروف، مباح شمرده شده است و اساس وصیت آن حضرت درباره حرمسرا و بچه‌های دلبندش متن عربی: **فَإِنَّ وَدَائِعَ الرَّسُولِ الرَّؤُوفِ إِذْ ضُيْعَتْ يَوْمَ الطُّفُوفِ ، وَرَسُومَ وَصِيَّتِهِ بِحَرَمِهِ وَءَبْنَائِهِ طُمِسَتْ بِأَلْدَىٰ أُمَّتِهِ وَءَعْدَائِهِ . فَيَاللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْفَوَاحِشِ الْمُفْرِحَةِ لِلْقُلُوبِ ، وَالْجَوَائِحِ الْمُصَيَّرَةِ بِالْكَرُوبِ ، وَالْمَصَائِبِ الْمُصَيَّرَةَ كُلَّ بَلْوَى ، وَالنَّوَابِغِ الْمُفَرِّقَةَ شَمْلَ التَّقْوَى ، وَالسَّهَامِ الَّتِي أَرَاقَتْ دَمَ الرَّسَالَةِ ، وَالْأَيْدِي الَّتِي سَاقَتْ سَبِيَّ الْجَلَالَةِ ، وَالرِّزْيَةَ الَّتِي نَكَسَتْ رُؤُوسَ الْأَبْدَالِ ، وَالْبَيْتَةَ الَّتِي سَلَبَتْ نَفُوسَ خَيْرِ الْأَلْبِ ، وَالشَّمَاتَةَ الَّتِي رَكَسَتْ إِسْوَدَ الرَّجَالِ ، وَالْفَجِيْعَةَ الَّتِي بَلَغَ رُزُؤُهَا إِلَىٰ جَبْرِئِيلَ ، وَالْفُضِيْعَةَ الَّتِي عَظُمَتْ عَلَىٰ الرَّبِّ الْجَلِيلِ . وَكَيْفَ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَقَدْ أَضْيَحَ لَحْمُ رَسُولِ اللَّهِ مُجَرَّدًا عَلَىٰ الرِّمَالِ ، وَدَمُهُ الشَّرِيفِ مَسْفُوكًا بِسُيُوفِ الضُّلَّالِ ، وَوُجُوهُ بَنَاتِهِ مَبْدُولَةٌ لِعَيْنِ السَّاقِقِ وَالشَّمَاتِ ، وَسَلْتَهُنَّ بِمَنْظَرٍ مِنَ النَّاطِقِ وَالصَّامِتِ ، وَتِلْكَ الْأَبْدَانُ الْمُعْظَمَةُ عَارِيَةً مِنَ الثِّيَابِ ، وَالْأَجْسَادُ الْمُكْرَمَةُ جَائِيَةً عَلَىٰ التُّرَابِ ؟ !! ترجمه: با دستهای اُمّتش و دشمنان بی غیرتش از بین رفته است. خدایا! به تو پناه می‌بریم از این کارهای بزرگ که دلها را جریحه دار کرده و از این مصیبت‌های عظیم که غم و غصه‌ها را به صورت فریاد از دل برمی‌آورد و این گرفتاری که همه گرفتاریها را کوچک و ناچیز می‌نماید و از این پیشامدها که کانون تقوی را متفرق می‌سازد و از تیرهایی که خون رسالت را بر زمین ریخت و دستهایی که خاندان جلالت را به اسارت برد و مصیبتی که بزرگان را سرافکنده نمود و فتنه و بلایی که جانهای بهترین خانواده را از پیکرشان برگرفت و سرزنشی که دست شیرمردان را بست و رخداد دلخراشی که جبرئیل را هم به ماتم نشانند و واقعه جانسوزی که در پیشگاه پروردگار عظمت داشت. چرا این چنین نباشد؟ حال آنکه پاره‌ای از گوشت بدن پیامبر، عریان بر روی شن‌های بیابان، افتاده و خون شریفش به تیغ گمراهان ریخته شده و صورتهای دخترانش در مقابل چشم شترانان و شماتت‌گران و تاراج لباسهایشان در دیدگاه هر گویا و خاموش صورت پذیرفته و این بدنهای با عظمت و این پیکرهای با کرامت، در حالی که برهنه از لباس هستند، بر روی خاک افتاده‌اند. متن عربی: **مَصَائِبٌ بَدَدَتْ شَمْلًا لِنَبِيِّ فَنَىٰ قَلْبَ الْهُدَىٰ إِهْتَهُمْ يَطْفَنَ بِالتَّلْفِ وَنَاعِيَاتٍ إِذَا مَا مِيلَ ذُو وَلِهَ سِرَتْ عَلَيْهِ بِنَارِ الْحُزْنِ وَالْأَسْفِ فَيَالَيْتَ لِفَاطِمَةَ وَءَأَبِيهَا عَيْنَا تَنْظُرُ إِلَىٰ بَنَاتِهَا وَبَنِيهَا : مَا بَيْنَ مَسْلُوبٍ ، وَجَرِيحٍ ، وَمَسِيْحُوبٍ ، وَذَبِيحٍ ، وَبَنَاتِ الثُّبُوءِ : مُشَقَّقَاتُ الْجُيُوبِ ، وَمَفْجُوعَاتُ بَقْدِ الْمَحْجُوبِ ، وَنَاشِرَاتُ لِلشُّعُورِ ، وَبَارِزَاتُ مِنَ الْخُدُورِ ، وَلَاطِمَاتُ لِلخُدُودِ ، وَعَادِمَاتُ لِلخُدُودِ ، وَمُبْدِيَاتُ لِلنِّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ ، وَفَاقِدَاتُ لِلْمَحَامِي وَالْكَفِيلِ . فَيَا أَهْلَ الْبَصَائِرِ مِنَ الْأَنَامِ ، وَ يَا ذَوِي النَّوَاطِرِ وَالْأَفْهَامِ ، حَيْدُتُوا نَفُوسَكُمْ بِمَصَائِبِ هَاتِيكَ الْعِترَةِ ، وَتَوَخَّوْا بِاللَّهِ لِتِلْكَ الْوَحْدَةِ وَالْكَثْرَةِ ، وَسَاعِدُوهُمْ بِمُؤَالَةِ الْوَجْدِ وَالْعَبْرَةِ ، وَتَاءَسَّفُوا عَلَىٰ قَوَاتِ تِلْكَ النَّصِيرَةِ . فَإِنَّ نَفُوسَ ءِوَالَتِكَ الْأَقْوَامِ وَدَائِعِ سُلْطَانِ الْأَنَامِ ، وَتَمْرَةَ فُؤَادِ الرَّسُولِ ، وَقَرَّةَ عَيْنِ الرَّهْرَاءِ الْبَتُولِ ، وَمَنْ كَانَ يَرِشِفُ بِفِعْمِهِ الشَّرِيفِ ثَنِيَاهُمْ ، وَيَفْضُلُ عَلَىٰ أُمَّتِهِ ءِئْمَهُمْ وَءِءَابَاهُمْ . ترجمه: ((مصائب بددند شمل‌النبي فنى قلب الهدى اهتاهم فنى...))؛ یعنی مصیبت‌هایی که کانون خاندان پیامبر را پریشان کرد و تیرهایی که در دل خورشید هدایت نشست و آن قلب بشریت را از کار انداخت. و فریادهای طنین انداز زنان خبر از مرگ آنان می‌داد و آن جناب را مخاطب می‌ساخت و آتش سوزان حزن و اندوه و تاءسف را در دلش شعله‌ور می‌ساخت. ای کاش فاطمه و پدرش می‌دیدند که دختران و فرزندان‌شان را پابرهنه کرده‌اند و عده‌ای را زخمی و و گروهی را اسیر و برخی را سربریده‌اند. دختران خاندان نبوت گریبان چاک و مصیبت زده و با مویهای پریشان از پشت پرده‌ها بیرون آمده و بر صورتهای خود سیلی می‌زنند و در غم از دست دادن حمایت‌گران و سرپرستان خود، صدا به نوحه و زاری بلند نموده‌اند. ای مردم آگاه و ای انسانهای تیزبین، قتلگاه این خاندان را به یاد آورید و به بی‌کسی و غربت آنان و زیادی دشمنان، نوحه‌سرایي کنید و با غم و اندوه دائم و اشک چشمانتان، آنان را یاری نمایید که جانهای آنان امانتهای پروردگار جهان و میوه دل پیامبر مسلمانان و نور چشم فاطمه زهراء، هستند. آنان کسانی‌اند که پیامبر با دهان مبارکش دندانهای آنان را می‌مکید و پدر و مادر آنان را از پدر و مادر خود، برتر می‌دانست. متن عربی: **إِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ سُنَّ الرَّسُولِ وَمُحْكَمَ التَّنْزِيلِ فَهَنَّاكَ ءِءَدْلُ شَاهِدٍ لِذَوِي الْحِجَىٰ وَبَيَانُ فَضْلِهِمْ عَلَىٰ التَّفْصِيلِ وَوَصِيَّتُهُ سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فِيهِمْ جَاءَتْ******

إِلَيْهِ عَلَى يَدَي جِبْرِيلِ وَكَيْفَ طَابَتِ النَّفُوسُ مَعَ تَدَانِي الْأَزْمَانِ بِمُقَابَلَةِ إِحْسَانِ حُدُودِهِمْ بِالْكَفْرَانِ ، وَتَكَدِيرِ عَيْشِهِ بِتَغْذِيبِ ثَمَرِهِ فُؤَادِهِ ، وَتَضْيَعِ غَيْرِ قَدَرِهِ بِإِرَاقَةِ دِمَائِهِ أَوْلَادِهِ ؟ ! وَءَيْنَ مَوْضِعِ الْقَبُولِ لَوْصَايَاهُ بِعِتْرَتِهِ وَآلِهِ ؟ وَ مَا الْجَوَابُ عِنْدَ لِقَائِهِ وَ سَوْأِ إِلِهِ ؟ وَ قَدْ هَدَمَ الْقَوْمُ مَا بَنَاهُ ! وَ نَادَى الْأِسْلَامُ وَ أَوْ كُزْبَاهُ ! فَيَا لِلَّهِ مِنْ قَلْبٍ لَا يَتَصَدَّقُ لَيْتَ ذَكَارِ تِلْكَ الْأُمُورِ ! وَيَا عَجَبَاهُ مِنْ عَقْلَاهُ أَهْلِ الدُّهُورِ ! وَ مَا عُدُّرُ أَهْلِ الْأِسْلَامِ وَالْأَيْمَانِ فِي إِضَاعَةِ أَقْسَامِ الْأَحْزَانِ ! أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ مُحَمَّدًا مَوْتُورٌ وَجِيعٌ ؟ وَ حَبِيبَهُ مَقْهُورٌ صَيْرِيعٌ ؟ وَ الْمَلَائِكَةَ يُعْزُونَ عَلَى جَلِيلِ مُصَابِهِ ؟ وَ الْأَنْبِيَاءَ يُشَارِكُونَهُ فِي أَهْزَانِهِ وَ أَوْصَابِهِ ؟ ترجمه : إِنْ كُنْتُ فِي شَكِّ فَسَلْ عَنْ حَالِهِمْ . . .)) ؛ یعنی اگر نسبت به آنان در دل خود ، شکی داری ، از سُنَّتِ پیامبر و قرآن سؤال کن ، برای اینکه این دو عادلترین شاهدان راستگو نزد فرزندانگن هستند و بیان فضیلت ایشان به تفصیل در آن دو آمده است و خداوند متعال به وسیله حضرت جبرئیل فضایل آنها را ابلاغ فرموده است . چگونه این مردم به همین زودی (همه چیز را فراموش کردند) و در برابر نیکیهای پدرش به ناسپاسی پرداختند و عیش حضرتش را با زجر و اذیتتی که بر میوه دلش روا نمودند ، مکدر ساختند و با ریختن خون فرزندانش قدر و منزلت او را کوچک شمردند ؛ پس آن همه سفارش که درباره خاندان و فرزندانش کرده بود ، چه شد ؟ ! هنگام ملاقات با آن حضرت در قیامت ، چه پاسخی خواهند گفت ؟ ! این ستمکاران بنایی را که ایشان برپا ساخته بود ، ویران کردند و فریاد و امصیبتاه از اسلام بلند شد و به خدا پناه می بریم از دلی که به یاد این کارها نشکند و تعجب می کنم از غفلت مردم این زمانه ، که چه شده این مسلمانان را ؟ و چه عذری برای آشکار نساختن غم این مصیبت دارند ؟ آیا نمی دانند که هنوز انتقام کشته ای که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده ، گرفته نشده ؟ و دل مبارک پیامبر دردمند است و فرزند دلبندهش گرفتار دشمن شده و کشته بر زمین افتاده است و فرشتگان بر این مصیبت بزرگ تسلیت اش عرض می کنند و پیامبران الهی هم در این اندوهها با او همدردی می کنند ؟ متن عربی : فَيَا أَهْلَ الْوَفَاءِ لِحَاتِمِ الْأَنْبِيَاءِ ، عَلَامٌ لَا تُؤَاوِسُونَهُ فِي الْبُكَاءِ ؟ ! بِاللَّهِ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُحِبُّ لَوْلَدِ الرَّهَاءِ ، نُحِّ مَعَهَا عَلَى الْمُتَّبُودِينَ بِالْعَرَاءِ ، وَجِدْ وَيَحْكُ بِالذَّمُوعِ السَّجَامِ ، وَابْكِ عَلَى مُلُوكِ الْأِسْلَامِ ، لَعَلَّكَ تَحُورُ ثَوَابِ الْمَوَاسِي لَهُمْ فِي الْمُصَابِ ، وَتَقُورُ بِالسَّعَادَةِ يَوْمَ الْحِسَابِ . فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : ((كَانَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : أَيُّمَا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرْفًا يَسِيكُنُهَا أَحْقَابًا ، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٌ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا بَوَّأَهُ اللَّهُ مَنْزِلَ صِدْقٍ ، وَ أَيُّمَا مُؤْمِنٌ مَسَّهُ أَدَى فِينَا صَيَّرَفَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى وَ آمَنَهُ مِنْ سَيِّحِطِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)). وَ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ : ((مَنْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الدُّبَابَةِ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَيْدِ الْبَحْرِ)). ترجمه : ای مردمی که نسبت به خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وفادار هستید ، چرا در گریستن با او همراهی و همکاری نمی کنید ؟ ! ای دوستدار پدر زهر اعلیها السَّلَام ، به خدا ، در عزای کسانی که بر روی خاک افتاده اند با فاطمه زهر اعلیها السَّلَام ، هم ناله باش . وای بر تو ! سیل اشک جاری ساز و بر مظلومیت بزرگان و پادشاهان اسلام گریه کن ، شاید پاداش آنانکه در این مصیبت همدردی کردند به دست آورده و به فوز سعادت روز حساب نائل گردی که از سرور ما امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : پدرم زین العابدین علیه السلام پیوسته می فرمود : هر مؤمنی که به خاطر شهادت امام حسین علیه السلام دیدگانش را پر از اشک سازد ، آنچنان که به صورتش روان شود ، خداوند در عوض آن ، غرفه هایی را در بهشت برای او اختصاص می دهد که صدها سال در آنها مسکن گزیند و هر مؤمنی که از این اذیت و آزارها که از ناحیه دشمنان در دنیا به ما رسیده ، چشم هایش اشک آلود گردد به آن مقداری که از آن اشک به گونه اش سرازیر شده ، خداوند متعال در منزل صدقش او را جای دهد . و هر مؤمنی که در راه ما آزاری ببیند ، خداوند آزار و اذیت روز قیامت را از او بگرداند و از خشم و غضب روز رستاخیز ایمنش فرماید . و از سرور ما امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : کسی که در نزدش یادی از ما شود ، دیدگانش پر از اشک گردد ، اگرچه به مقدار بال مگسی باشد ، خداوند گناهانش را بیامرزد ، هرچند آن گناهان به اندازه کف روی دریاها باشد . متن عربی : وَ رُوِيَ أَيْضًا عَنْ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا : ((مَنْ بَكَى وَ أَعْبَى فِينَا مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ

بکی و اَبْنِکِی خَمْسِینَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ بَکِی وَ اَبْنِکِی ثَلَاثِینَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ بَکِی وَ اَبْنِکِی عِشْرِینَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ بَکِی وَ اَبْنِکِی عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ بَکِی وَ اَبْنِکِی وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ ، وَ مَنْ تَبَاکِی فَلَهُ الْجَنَّةُ)). قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ الْحُسَیْنِیِّ - جَامِعُ هَذَا الْکِتَابِ - : اِنَّ مِنْ اَجَلِ الْبُوعَاثِ لَنَا عَلٰی سُلُوکِ هَذَا الْکِتَابِ اِنَّنِی لَمَّا جَمَعْتُ کِتَابَ : مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ ، وَ رَأَيْتُهُ قَدْ اِحتَوٰی عَلٰی اَقْطَارِ مَحَاسِنِ الزَّیَارَاتِ وَ مَخْتَارِ اَعْمَالِ تِلْکَ الْاَوْقَاتِ ، فَحَامِلُهُ مُسْتَعْنٍ عَنِ نَقْلِ مِصْبَاحِ لِتَمْلِکِ الْوَقْتِ الشَّرِیفِ ، اَوْ حَمَلِ مَزَارِ کَبِیرِ اَوْ لَطِیفِ . اِخْتَبْتُ اَيْضًا اَنْ یُکُونَ حَامِلُهُ مُسْتَعْنِیًا عَنِ نَقْلِ مَقْتَلِ فِی زِیَارَةِ عَاشُورَاءِ اِلٰی مَشْهَدِ الْحُسَیْنِیِّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ . ترجمه : همچین روایت شده که : کسی که در مصیبت ما ، خود گریان شود و یا صد نفر را بگریاند ما ضمانت می کنیم که او از اهل بهشت باشد ؛ و کسی که گریه کند و یا پنجاه نفر را بگریاند ، اهل بهشت است و کسی که بگرید و یا سی نفر را بگریاند باز از اهل بهشت به شمار می آید و کسی که بگرید و یا ده نفر را بگریاند ، از اهل بهشت خواهد بود و کسی که گریه کند و یا فقط یک نفر را بگریاند ، اهل بهشت است و کسی که خود را شبیه گریه کنندگان می سازد (هرچند اشک نمی ریزد) باز هم خدا او را به بهشت خواهد برد . علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - که این کتاب لهوف را جمع آوری نموده - گوید : آنچه بیش از هر چیز مرا به نوشتن این کتاب وادار نمود ، این بود که چون کتاب ((مِصْبَاحِ الزَّائِرِ وَ جَنَاحِ الْمُسَافِرِ)) را گرد آوردم ، دیدم که کتابی شامل بهترین جاهای زیارت و برگزیده ترین اعمالی که هنگام زیارت به جا آورده می شود ، شد . و هر که آن کتاب را همراه داشته باشد از حمل کتاب زیارت و اعمال آن ، اعم از کتاب کوچک و بزرگ ، بی نیاز شده است . لذا تمایل پیدا کردم که هر که آن کتاب را با خود دارد ، در کنارش کتاب مَقْتَلِ جمع و جوری هم برای عزاداری سَیِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَیهِ السَّلَامِ همراه داشته باشد و از کتابهای دیگر بی نیاز گردد . از این رو ، این کتاب را فراهم آوردم و باتوجه به اینکه زیارت کنندگان فرصت کمتری دارند . متن عربی : فَوَضَعْتُ هَذَا الْکِتَابَ لِیُضَمَّ اِلَیْهِ ، وَ قَدْ جَمَعْتُ هَاهُنَا مَا یَصِلِحُ لُصِیقِ وَقْتِ الزُّوَّارِ ، وَ عَدَلْتُ عَنِ الْاِطْنَابِ وَالْاِکْتَارِ ، وَ فِیْهِ غُتِیَّةٌ لِفَتْحِ اَبْوَابِ الْاَشْجَانِ ، وَ بُعِیَّةٌ لِنُجْحِ اَبْوَابِ الْاِیْمَانِ ، فَاِنَّا وَضَعْنَا فِیْ اَجْسَادِ مَعْنَاهُ رُوحَ مَا یَلِیقُ بِمَعْنَاهُ . وَ قَدْ تَرَجَمْتُهُ بِکِتَابِ : اللُّهُوفِ عَلٰی قَتْلِ الطُّفُوفِ ، وَ وَضَعْتُهُ عَلٰی ثَلَاثَةِ مَسَالِکَ ، مُسْتَعِینًا بِالرُّؤُوفِ الْمَالِکِ . ترجمه : در اینجا رشته سخن را کوتاه نموده و مطالب را به طور اختصار بیان می کنم و همین مقدار کافی است که درهای غم و اندوه را به روی خوانندگان باز نماید و مؤمنان را رستگار سازد ، که در قالب این الفاظ حقایق ارزنده ای گنجانده ام و نامش را ((اللُّهُوفِ عَلٰی قَتْلِ الطُّفُوفِ)) نهادم و بر سه مسلک تدوین نمودم و از خدای مهربان و مالک جهان ، یاری می طلبم . الْمَسْلِکُ الْاَوَّلُ فِی الْاُمُورِ الْمُتَقَدِّمَةِ عَلٰی الْقِتَالِ کَانَ مَوْلِدُ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ مِثْنَةَ ثَلَاثٍ مِنْ الْهَجْرَةِ . وَ رُوِی غَیْرَ ذَلِکَ . وَ لَمَّا وُلِدَ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ اَلْفٌ مَلِکٍ یَهْتُونَ النَّبِیَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ بَوْلَادَتِهِ ، وَ جَاءَتْ بِهٖ فَاطِمَةُ عَلَیْهَا السَّلَامُ اِلٰی النَّبِیِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ ، فَسَرَّ بِهٖ وَ سَمَّاهُ حُسَیْنًا . فِی الطَّبَقَاتِ : قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : اِئْتَبَانَا عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ بَکْرِ بْنِ حَبِیبِ السَّهْمِیِّ ، قَالَ : اِئْتَبَانَا حَاتِمُ بْنُ صَنْعَةَ ، قَالَتْ اُمُّ الْفَضْلِ زَوْجَةُ الْعَبَّاسِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا :

مسلک اول : در مسائلی که قبل از ماجرای كربلا وقوع یافته است

تولد امام حسین علیه السلام

تولد حضرت سیدالشهداء

تولد حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام در پنجم ماه شعبان المعظم به سال چهارم از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده ؛ و بعضی گفته اند که روز سوم آن ماه بود و برخی تولد آن جناب را روز آخر ماه ربیع الاول به سال سوم از

هجرت گفته اند و بجز این اقوال ، روایات دیگر نیز وارد است . بالجمله ؛ چون آن جناب در دار دنیا آمد ، جبرئیل علیه السّلام با هزار ملک از آسمان نازل گردید بر رسول مجید صلی الله علیه و آله و آن حضرت را تهنیت نمود به ولادت آن مولود مسعود . فاطمه زهرا علیها السّلام فرزند ارجمند را به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد ، آن جناب از دیدار نور دیده خود ، خرسند و خشنود شد و آن مولود شریف را ((حسین)) نام نهاد . در کتاب ((طبقات)) از ابن عباس ذکر نموده به روایت او از عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمی که گفت : خبر داد مرا حاتم بن صنعه بر آنکه ((أُمُّ الْفَضْلِ)) زوجه عباس بن عبدالمطلب -رضوان الله علیهما-

متن عربی (۱)

متن عربی

رَأَيْتُ فِي مَنَامِي قَبِيلَ مَوْلِدِهِ كَمَا أَنَّ قَطْعِيَةً مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قُطِعَتْ فَوُضِعَتْ فِي حِجْرِي ، فَفَسَّرْتُ ذَلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : ((خَيْرًا رَأَيْتَ ، إِنْ صَدَقَتْ رُؤْيَاكَ فَإِنَّ فَاطِمَةَ سَيَتَلِدُ عَلَامًا فَأَدْءُفَعُهُ إِلَيْكَ لِتَرْضِيَهُ)). قَالَتْ : فَجَرَى الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ . فَجِئْتُ بِهِ يَوْمًا ، فَوَضَعْتُهُ فِي حِجْرِهِ ، فَبَيْنَمَا هُوَ يَقْبَلُهُ فَبَالَ ، فَقَطَّرْتُ مِنْ بَوْلِهِ قَطْرَةً عَلَى ثَوْبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَرَضِيَتْهُ ، فَبَكَى ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَالْمُغْضِبِ : ((مَهْلًا ! يَا أُمَّ الْفَضْلِ ، فَهَذَا ثَوْبِي يُغْسَلُ ، وَقَدْ آءُوجِعْتَ ابْنِي)). قَالَتْ : فَتَرَكْتُهُ فِي حِجْرِهِ ، وَقُمْتُ لِآتِيهِ بِمَاءٍ ، فَجِئْتُ ، فَوَحِدْتُهُ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي . فَقُلْتُ : مِمَّ بُكَأُوكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : ((إِنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ آءَانِي ، فَأَخْبَرَنِي آءَنَّ آءُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي هَذَا . [لآءَانَ اللَّهُمَّ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ] .

ترجمه

گفت : پیش از آنکه امام حسین علیه السّلام متولد گردد ، شبی در خواب دیدم که گویا پاره ای از گوشت بدن حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامن من قرار گرفت ؛ پس این خواب خود را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم . آن جناب فرمود : که همانا اگر خواب تو راست باشد فاطمه زهرا علیها السّلام پسری خواهد زائید و من آن طفل را به تو می سپارم تا او را شیر دهی . ام الفضل گفت : که به همان قسمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود واقع گردید و حسین علیه السّلام را به من سپرد و دایه او بودم تا اینکه روزی آن طفل را به خدمت جدّ بزرگوارش آوردم و او را در دامان پیغمبر نهادم و آن حضرت ، نور دیده خود را می بوسید ناگاه طفل بول کرد و قطره ای از بول او بر جامه پیغمبر رسید . من گوشت بدنش را نشگون گرفتم ، امام حسین علیه السّلام به گریه افتاد . رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخصی خشمناک به من فرمود : ((آرام باش ، ای ام الفضل ! اینک جامه را به آب می توان شست ، تو فرزند دلبد مرا آزرده)) . ام الفضل گفت : او را در دامان پیغمبر گذاردم و خود رفتم تا آنکه آب آورده جامه رسول الله صلی الله علیه و آله را بشویم ، چون برگشتم دیدم که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان است . عرض کردم : یا رسول الله ! چه چیز شما را گریانید ؟ فرمود : اینک جبرئیل بر من نازل گردید و مرا خبر داد که این فرزند را ، اُمّت من به قتل می آورند !

متن عربی (۲)

متن عربی

قَالَ رِوَاةُ الْحَدِيثِ : فَلَمَّا آءَتْتَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً ، هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِثْنَا عَشَرَ مَلَكًا

ءَاخِذْهُمْ عَلَى صُورَةِ الْأَسَدِ ، وَالثَّانِي عَلَى صُورَةِ الثَّوْرِ ، وَالثَّلَاثُ عَلَى صُورَةِ التَّنِينِ ، وَالرَّابِعُ عَلَى صُورَةِ وُلْدِ آدَمَ ، وَالثَّمَانِيَةُ أَلْبَاقُونَ عَلَى صُورِ شَتَّى ، مُحَمَّرَةً وَجُوهُهُمْ [بَاكِيَةً عُيُونُهُمْ] ، قَدْ نَشَرُوا أَعْيُنَهُمْ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : يَا مُحَمَّدُ ، سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ ، وَ سَيُعْطَى مِثْلُ آءِجْرِ هَابِيلَ ، وَ يُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ . وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا وَ نَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، كُلُّ [يَقْرُؤُهُ السَّلَامَ] ، وَ يُعْزِيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَ يُخْبِرُهُ بِتَوَابِ مَا يُعْطَى ، وَ يُعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبِيَّتَهُ ، وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ : ((ءَاللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ، وَ اقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ ، وَ لَا تَمْتَعَهُ بِمَا طَلَبَهُ)). قَالَ : فَلَمَّا آتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَنَتَانِ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي سَفَرٍ لَهُ ، فَوَقَّفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ ، فَاسْتَرْجَعَ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ .

ترجمه

راویان حدیث چنین گفته اند که چون یک سال تمام از عمر شریف آن جناب گذشت ، دوازده فرشته بر رسول مجید نازل گردید ؛ یکی به صورت شیر ، دومی به صورت گاو ، سومی به صورت اژدها ، چهارمی به صورت انسان و هشت ملک دیگر هم به شکل های مختلف بودند با روهای قرمز و بالهای خود را پهن نموده و می گفتند : یا محمد ! زود باشد که به فرزند دلبد تو حسین بن فاطمه علیها السلام نازل شود مانند آنچه که به هابیل از قایل نازل گردید ؛ و زود باشد که اجر و مزد شهادت فرزند تو را ، خدای متعال بدهد مانند آن اجر ثوابی که به هابیل بخشیده و به گردن قاتل او بگذارد مانند گناهی را که بر گردن قایل است . و هیچ فرشته مقرّبی در آسمانها باقی نماند مگر آنکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل گردیدند و آن جناب را در قتل فرزند ، تعزیه می گفتند و خبر می دادند آن رسول مکرم را به آن ثوابی که خدای به امام حسین علیه السلام خواهد داد و خاک قبر مطهر او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند و آن حضرت نفرین بر قاتلان فرزند ، می نمود و عرض می کرد که پروردگارا ، مخذول گردان کسی را که فرزند مرا خوار نماید و بکش کشنده او را و او را از رسیدن به مراد خود بهره مند مگردان . راوی گوید : چون دو سال از عمر شریف آن جناب گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را سفری پیش آمد ؛ پس در پاره ای از راه که می رفت بایستاد و گفت : ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)) و چشمان آن جناب اشک آلود گردید و گریه نمود ؛ سبب گریه را از آن حضرت سؤال نمودند ، متن عربی : فَسَبَّحَ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : ((هَذَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِ الْفِرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ ، يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ)). فَقِيلَ لَهُ : مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : ((رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ((يَزِيدُ)) - لَعْنَةُ اللَّهِ - ، وَكَأَنِّي أُنْظَرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَ مَدْفِنِهِ)). ثُمَّ رَجَعَ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَعْمُومًا ، فَصَعَدَ الْمُنْبَرِ فَخَطَبَ وَ وَعَظَ ، وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ . فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ وَ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ : ((ءَاللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ وَ هَذَانِ أَطَائِبُ عَثْرَتِي وَ خِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَ أَعْرُومَتِي وَ مَنْ أَخْلَفَهُمَا فِي أُمَّتِي ، وَ قَدْ آءِخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ وَ لَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ ، ءَاللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ وَ اجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ ، ءَاللَّهُمَّ وَ لَا تَبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَ خَاذِلِهِ)). قَالَ : فَضَحَّ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ . ترجمه : فرمود : ((هَذَا جِبْرِيلُ .)) اینک جبرئیل است که مرا خبر می دهد از زمینی که کنار فرات واقع است و آن را ((کربلا)) می گویند که بر روی آن زمین فرزند دلبد من ، حسین فاطمه کشته می گردد ! عرض نمودند : یا رسول الله ! کشنده آن جناب کیست ؟ فرمود : کشنده او مردیست که نام نحس او ((یزید)) است - خدا او را لعنت کند - و گویا که من اکنون قتلگاه و محل قبر او را به چشم خود نظر می نمایم . چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سفر به مدینه مراجعت فرمود ، مهموم و مغموم بود ؛ پس بر منبر بالا رفت و خطبه انشاء فرمود و مردم را موعظه نمود در حالی که حسن و حسین علیهما السلام در خدمت آن بزرگوار در پیش روی آن حضرت بودند و چون از ادای خطبه فارغ گردید ، دست راست خود را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ خود را بر سر حسین علیه السلام بنهاد و سر مبارک را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا ، به درستی که محمد صلی الله علیه و آله بنده تو و نبی تو است و این دو فرزند از اطائب عترت و بهترین ذریه

من و بنیان من اند . و ایشان را در میان اُمت خود می گذارم که جانشین من اند و اینک جبرئیل خبر داد مرا که این فرزند من کشته خواهد شد و مخدول خواهد بود ؛ خداوندا کشته شدن را بر او مبارک گردان و او را از جمله سادات شهداء بگردان و مبارک مکن در حق قاتل و خوار کننده او . راوی گفت : پس مردم و اهل مسجد صداها به گریه و افغان بلند

متن عربی (۳)

متن عربی

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : ((إِنَّ تَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ)). ثُمَّ رَجَعَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - وَهُوَ مُتَعَبٌ اللَّوْنِ مُحَمَّرٌ الْوَجْهِ ، فَخَطَبَ خُطْبَةً أُخْرَى مُوجِزَةً وَعَيْنَاهُ تَهْمَلَانِ دُمُوعًا ثُمَّ قَالَ : ((إِنَّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ : كِتَابَ اللَّهِ ، وَعِزَّتِي وَأُزُومَتِي وَمَزَاجَ مَائِي وَتَمَرَةَ فُوَادِي وَمُهْجَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ، وَقَدْ أَبْغَضْتُمْ عِزَّتِي وَظَلَمْتُمُوهُمْ أَيْلًا - وَإِنِّي أَنْتَظِرُهُمَا ، وَإِنِّي لَا أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَيْلًا سَأَلْتُكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَأَنْظِرُوا أَيْلًا تَلْفُونِي عَدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ . أَيْلًا وَإِنَّهُ سَتَرْدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ : رَايَةٌ سُودَاءُ مُظْلِمَةٌ قَدْ فَرَعَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ ، فَتَقِفُ عَلَيَّ ، فَأَقُولُ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ فَيَسْأَلُونَ ذِكْرِي وَ يَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ . فَأَقُولُ لَهُمْ : أَيْلًا عَمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ . فَيَقُولُونَ : نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَيْلًا عَمَدُ .

ترجمه

نمودند ، آن حضرت فرمود که شما الان بر حال او گریه می کنید و حال آنکه او را یاری نخواهید کرد . پس از اتمام آن مجلس ، بار دیگر به مسجد مراجعت فرمود در حالتی که رنگ مبارک آن حضرت متغیر و روی نازنینش از شدت غضب سرخ بود و خطبه مختصر دیگر بخواند و در آن حال از چشمان آن حضرت اشک می ریخت پس فرمود : ایها الناس ! به درستی که من در میان شما دو چیز سنگین و بزرگ را واگذارده ام یکی کتاب خداست و دیگری عترت من که بنیاد امر من و مایه امتراج آب طینت من و میوه دل و پاره جگر من اند . این دو چیز از هم جدایی ندارند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و به تحقیق که دشمن داشتید عترت مرا و برایشان ستم روا نمودید ، آگاه باشید که من در روز قیامت انتظار این دو امر بزرگ دارم تا آنکه به نزد من آیند و من پرسش نمی کنم درباره ایشان مگر آنچه را که پروردگار من به من امر فرموده و آن آنست که از شما بخواهم که در حق ذوی القربی من ، دوستی نمایید ؛ پس اندیشه کنید که مبادا در فردای قیامت بر کنار حوض کوثر نتوانید که مرا دید (در حالی نسبت به آنها کینه و ظلم روا داشته باشید) . زود باشد که در روز قیامت سه سرکرده این اُمت با سه علم در نزد من خواهد آمد : یک علم سیاه و تاریک که ملائکه از دهشت و وحشت دیدار آن به فریاد آیند ؛ پس در حضور من بایستند . من گویم که منم احمد پیغمبر خدا بر عرب و عجم . گویند که ما از امت توایم ای احمد !

متن عربی (۴)

متن عربی

فَأَقُولُ لَهُمْ : كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعِزَّتِي وَكِتَابِ رَبِّي ؟ فَيَقُولُونَ : أَيْلًا الْكِتَابَ فَضَعَيْنَاهُ ، وَأَيْلًا عِزَّتَكَ فَحَرَصْنَا عَلَى أَيْلًا نَبِيذِهِمْ عَنْ آخِرِهِمْ عَنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ . فَأَوْلَى وَجْهِي عَنْهُمْ ، فَيَضِيدُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ . ثُمَّ تَرَدُّ عَلَيَّ رَايَةٌ أُخْرَى أَيْلًا سَيُودًا مِنَ الْأُولَى ، فَأَقُولُ لَهُمْ : كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي فِي الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ وَالْأَصْغَرِ : كِتَابِ رَبِّي ، وَعِزَّتِي ؟ فَيَقُولُونَ : أَيْلًا

الْأَكْبَرِ فَخَالَفْنَا ، وَ أَمَّا الْأَصِغَرُ فَخَذَلْنَاهُمْ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ . فَأَقُولُ : إِيَّاكُمْ عَنِّي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً عِطَاشًا مُسَوِّدَةً وَجُوهَهُمْ . ثُمَّ تَرِدُ عَلَيَّ رَايَةٌ أُخْرَى تَلْمَعُ وَجُوهَهُمْ نُورًا ، فَأَقُولُ لَهُمْ : مَنْ أَنتُمْ ؟ فَيَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ وَالتَّقْوَى

ترجمه

پس من خواهم گفت که بعد از من چگونه بودید در حق اهل بیت و عترت من و در حق کتاب پروردگار من ؟ جواب می گویند : اما کتاب را ، پس آن را ضایع نمودیم و اما عترت تو را ، پس راغب و حریص بودیم که ایشان را تماما هلاک نمائیم و از روی زمین برداریم . پس من روی از ایشان بگردانم و از نزد من ، تشنه با روهای سیاه برگردند پس از آن ، گروه دیگر با علم به نزد من آیند که از گروه اول سیاه تر ، پس به ایشان گویم : پس از وفات من چگونه رفتار نمودید بر دو ((ثقل)) که در میان شما گذارده بودم ؛ یکی بزرگ و دیگری کوچک ، که بزرگ کتاب خدا و کوچک عترت من بودند . جواب گویند : اما ثقل بزرگ را که کتاب خدا بود ، مخالفت حکم آن نمودیم و اما ثقل کوچک که عترت باشد آن را خوار گردانیدیم و از هم گسیختیم . پس به ایشان گویم : از نزد من دور شوید ! پس تشنه و روسیاه برگردند . آنگاه گروه دیگر با علم و با چهره های درخشنده از نور ، بر من وارد شوند . به ایشان گویم : شما چه کسانی ؟ گویند : ما اهل کلمه توحید و پرهیزکاری .

متن عربی (۵)

متن عربی

نَحْنُ أُمَّةٌ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَنَحْنُ بَقِيَّةُ أَهْلِ الْحَقِّ ، حَمَلْنَا كِتَابَ رَبِّنَا فَأَخْلَلْنَا حَلَالَهُ وَ حَرَمْنَا حَرَامَهُ ، وَ أَعْجَبْنَا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَضَيَعْنَا هُمْ مِنْ كُلِّ مَا نَصَبْنَا مِنْهُ أَنْفُسَنَا ، وَ قَاتَلْنَا مَعَهُمْ مَنْ نَاوَاهُمْ . فَأَقُولُ لَهُمْ : أَدْبَسْتُمْ لَنَا نَبِيَّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا كَمَا وَصَيْتُمْ ، ثُمَّ أَسْقَيْتَهُمْ مِنْ حَوْضِي ، فَيَصْدُرُونَ مَرْوِيَيْنَ مُسْتَبْشِرِينَ ، ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا أَبَدِينَ . قَالَ : وَ كَانَ النَّاسُ يَتَعَاوَدُونَ ذِكْرَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يَسْتَعْظِمُونَهُ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَهُ . فَلَمَّا تُوَفِّي مُعَاوِيَةَ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ ذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ - كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُبَيْدَةَ وَ كَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَ خَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَ يَقُولُ لَهُ : إِنْ أَبِي عَلِيٍّ فَاصْرَبْ عُنُقَهُ وَ ابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ . فَأَخْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَ اسْتَشَارَهُ فِي

ترجمه .

ما ائمت محمد صلی الله علیه و آله ؛ ما بقیه اهل حق هستیم ، کتاب پروردگار خود را برداشته ایم و حلال آن را حلال دانسته ایم و حرام آن را حرام شمردیم و ذریه پیغمبر خود را دوست می داشتیم و ایشان را یاری کردیم از هر چیزی که خود را از آن یاری نمودیم و با هر کس که قصد جنگ با ایشان داشت قتال کردیم . پس به ایشان گویم که شما را بشارت باد ! منم محمد پیغمبر شما و الحق در دار دنیا چنان بودید که اکنون وصف نمودید ؛ پس ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم و آنها سیراب و خوشحال می گردند و داخل بهشت می شوند و در بهشت ، همیشه جاویدان باشند . راوی گوید : عادت مردم بر این جاری شد که یاد از قتل حسین مظلوم می نمودند و آن را در نظر عظیم می شمردند و منتظر و مترقب چنین واقعه بودند . چون معاویه بن ابی سفیان - علیهما اللعنة و النیران - در ماه رجب به سال شصت از هجرت ، جان به مالک دوزخ سپرد و یزید حرام زاده به جای آن ملعون به سلطنت

نشست . یزید نامه ای به ولید بن عُقبه - حاکم مدینه نوشت و در آن نامه امر نموده بود که برایش از اهل مدینه ، خصوصا از حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بیعت بگیرد و در آن نامه ، مندرج بود که هر گاه آن جناب بیعت ننماید او را گردن بزن و سر او را از برای من بفرست ! پس ولید بعد از مطالعه آن نامه ، مروان بن حکم را طلبید و با او در این باب مشورت نمود .

متن عربی (۶)

متن عربی

أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالَ : إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ . فَقَالَ الْوَلِيدُ : لَيْتَنِي لَمْ أَعِكْ شَيْئًا مَذْكُورًا . ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَهُ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ ، فَكَفَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مَوْتًا مُعَاوِيَةً ، وَعَرَضَ عَلَيْهِ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ . فَقَالَ : ((أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِنَّ الْبَيْعَةَ لَا تُكُونُ سِرًّا ، وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ)) . فَقَالَ مَرْوَانُ : لَا تَقْبَلْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ عُذْرَهُ ، وَ مَتَى لَمْ يُبَايَعِ فَأَضْرِبْ عُنُقَهُ . فَغَضِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ : ((وَيْلَى عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزَقَاءِ ، أَعْنَتَ تَاءً مُرْبِضًا عُنُقِي ، كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ)) . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ : ((أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعِيدِنُ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ ، وَبِنَا فَتِيحَ اللَّهِ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهِ ، وَيزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ

ترجمه

مروان گفت که امام حسین علیه السلام قبول نخواهد نمود که با یزید بیعت نماید و اگر من به جای تو می بودم او را گردن می زدم . ولید گفت : ای کاش ! من در سلك معدومین بودمی تا به این امر شنیع مبتلا نگردیدمی . پس از آن ، ولید کسی را خدمت ابی عبدالله علیه السلام فرستاده او را طلب داشت . آن حضرت با سی نفر از اهل بیت و دوستان خود به منزل ولید ، تشریف آوردند . ولید خبر مرگ معاویه پلید را به او داد و اظهار داشت که آن جناب با یزید بیعت نماید . امام علیه السلام فرمود : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ! بیعت کردن من نمی توان که به پنهانی باشد ، چون فردا شود و مردم را طلب داری ما را نیز با ایشان بخواه . مروان لعین - که در آن مجلس حاضر بود - گفت : ای امیر ! این عذر را از او بپذیر و اگر بیعت نمی نماید او را گردن بزن . امام حسین علیه السلام [از شنیدن این سخنان] در غضب شد ، فرمود : وای بر تو ، ای پسر زن [کبود چشم] زناکار ! تو را چه یارا که حکم نمایی مرا گردن زند ؟ ! به خدا سوگند ! دروغ گفתי و خود را [با این سخنان جسارت آمیز] خوار داشتی . سپس آن حضرت علیه السلام روی مبارک به جانب ولید نمود . فرمود : ای امیر ! ما مییم خانواده نبوت و معدن رسالت و خانه ما محل آمد و شد ملائکه است و خدای متعال به ما ابتدای خلقت و رحمت را فرمود و به ما ختم خواهد نمود و یزید مردیست فاسق

متن عربی (۷)

متن عربی

الْخَمْرِ قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُغَلَّبًا بِالْفَسَقِ لَيْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ ، وَمِثْلِي لَا يُبَايَعُ بِمِثْلِهِ ، وَلَكِنْ نُصِيحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَيْنَا أَعْحَقُ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ)) . ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَرْوَانُ لِلْوَلِيدِ : عَصَيْتَنِي . فَقَالَ : وَيْحَكَ يَا مَرْوَانُ ، إِنَّكَ أَعْمَرْتَ بِذَهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ ، وَاللَّهِ مَا أَجِبُ أَعْنَ مَلِكِ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَإِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ أَعْحَدًا يَلْقَى اللَّهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِيهِ وَ لَهُ عَيْدٌ أَبَدًا لِيَمِّ . قَالَ : وَ أَعْضَيْحَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ

يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ ، فَقَالَ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِيعْنِي تَزُودَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((وَمَا ذَاكَ ، قُلْ حَتَّىٰ أَسْمَعُ)). فَقَالَ مَرْوَانُ : إِنِّي أَمْرُكَ بِنِعْمَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ،

ترجمه

و شرابخوار و کشنده نفس محترمه ، آشکارا به فسق مشغول است ، مانند من ، کسی با او بیعت نخواهد نمود و لکن چون صبح فردا شود ، ما و شما هر دو - نظر در امور خویش نمایم که چه کس از میان ما سزاوار به خلافت و بیعت خلق با او باشد . پس از ادای این کلمات ، امام علیه السَّلَام از نزد ولید ، بیرون آمد . مروان لعین به ولید گفت : با راءى من مخالفت کردی و عصیان نمودی . ولید گفت : وای بر تو باد ! به من اشاره کردی به امری که دین و دنیای مرا از دست بدهی ؛ برو ، به خدا سوگند ! که دوست نمی دارم که تمام دنیا را مالک باشم و حال آنکه قاتل امام حسین علیه السَّلَام بوده باشم ؛ به خدا سوگند ! گمان ندارم کسی خدا را ملاقات کند و خون حسین علیه السَّلَام در گردن او باشد مگر آنکه میزان اعمال او سبک خواهد بود و خدای متعال نظر رحمت به سوی او نخواهد نمود و او را از گناه پاک نخواهد کرد و عذابی دردناک او را خواهد بود . راوی گوید : چون صبح شد آن حضرت که از منزل خود می آمد ، اخبار مختلف از مردم می شنید ، پس مروان پلید را در راه ملاقات نمود . مروان عرض کرد : ای ابا عبد الله ، من تو را نصیحت می کنم ، از من بپذیر که به راه راست خواهی رسید ! ؟ امام علیه السَّلَام فرمود : آن راءى [خیر خواهانه] کدام است ؟ بگو تا بشنوم . مروان گفت : از برای تو چنین صلاح می دانم که با یزید بیعت نمایی

متن عربی (۸)

متن عربی

فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَّكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْيَاكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، وَ عَلَى الْأَسْلَامِ السَّلَامُ ، إِذْ قَدْ بُلِّيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ ، وَ لَقَدْ سَجَعْتُ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ : اءَلْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ)). وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّىٰ انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضَبَانٌ . يَقُولُ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُوسِ مَوْلَفِ هَذَا الْكِتَابِ : وَ الَّذِي تَحَقَّقْنَاهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَالِمًا بِمَا انْتَهَتْ حَالُهُ إِلَيْهِ ، وَ كَانَ تَكْلِيفُهُ مَا اعْتَمَدَ عَلَيْهِ . اءَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ - وَ قَدْ ذَكَرْتُ اءَسْمَاءَهُمْ فِي كِتَابِ غِيَاثِ سُلْطَانِ الْوَرَى لِسُكَّانِ الثَّرَى - بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ بَابُوِيهِ الْقُمِّيِّ فِيمَا ذَكَرَ فِي اءِمَالِيهِ ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ ، عَنِ الصَّيَادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، عَنْ اءَبِيهِ ، عَنْ حَيْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ : اءَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا

ترجمه

که از برای دین و دنیای تو بهتر خواهد بود ! ؟ امام حسین صلی الله علیه و آله فرمود : ((إِنَّا لِلَّهِ . . .)) و در این صورت ، باید با اسلام ، سلام و وداع نمود که از دست ما خواهد رفت ؛ زمانی که اُمت مبتلا به ((راعى)) و ((امیری)) چون یزید شوند . به درستی که شنیدم از جدِّ بزرگوار خود رسول مجید صلی الله علیه و آله که فرمود : ((خلافت حرام است بر آل ابوسفیان)). سخن در میان آن حضرت علیه السَّلَام و مروان پلید به طول انجامید تا آنکه مروان خشمناک گشت و رفت . چنین گوید سید بزرگوار علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس - علیه الرحمة - که مؤلف این کتاب ((لهوف)) است - آنچه به تحقیق نزد ما پیوسته ، آن است که

حضرت سید الشهدا علیه السلام عالم بود به سرانجام کار خود و دانا بوده است که به درجه شهادت خواهد رسید و تکلیف آن جناب همان بوده که تکیه و اعتمادش بر شهادت بود و جماعتی از راویان اخبار مرا خبر دادند که نامه‌های ایشان را در کتاب ((غیاث سلطان الوری لسکّان الثری)) مذکور داشته ام و سندهای ایشان به شیخ جلیل ابی جعفر محمد بن بابویه قمی - اءَعَلَى اللّٰهُ مَقَامَهُ - می رسید به موجب آنچه که در کتاب ((امالی)) خود ذکر نموده و سند به مفضل بن عمر و او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام می رسد که حضرت امام حسین علیه السلام در یکی از روزها به خدمت برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام رسید ،

متن عربی (۹)

متن عربی

عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى ، فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ : أَيْبُكِي لِمَا يُضَيِّعُ بِكَ ، فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ ، وَلَكِنْ لَا - يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَيْتَهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَيَنْتَحِلُونَ الْأَسْلَامَ ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكَ دَمِكَ وَأَنْتَ هَاكِ حُرْمَتِكَ وَسَبِي ذَرَارِيكَ وَ نَسَائِكَ وَأَنْتَ هَابِ ثَقَلِكَ ، فَعِنْدَهَا يَحِلُّ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ اللَّعْنَةَ وَ تَمْطُرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرِمَادًا ، وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ وَالْحَيَاتَانِ فِي الْبِحَارِ . وَحَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْهُ مَنْ أَسْرَرْتُ إِلَيْهِ ، بِإِسْنَادِهِمْ إِلَى عُمَرَى النَّسَائِيَّةِ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيمَا ذَكَرَهُ فِي آخِرِ ((كِتَابِ الشَّافِيِّ فِي النَّسَبِ)) ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَعْوَالِي آلَ عَقِيلٍ قَالَ : لَمَّا اِمْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا ، فَقُلْتُ لَهُ :

ترجمه

چون چشم امام حسن علیه السلام به برادر خود افتاد گریه نمود ! امام حسین علیه السلام عرض نمود : سبب گریه شما چیست ؟ امام حسن علیه السلام فرمود : گریه می کنم از جهت آنچه که بر سر تو می آید ! سپس فرمود که شهادت من به آن زهری است که به سوی من می آورند و به پنهانی به من می خوراندند و من به آن زهر کشته می شوم و لکن هیچ روزی به مانند روز تو نخواهد بود ، ای اباعبدالله ؛ برای اینکه سی هزار کس دور تو را خواهد گرفت که همه ادعا می کنند از اُمت جدّ ما صلّی الله علیه و آله هستند و خود را مسلمان و معتقد به اسلام می دانند ، پس اجتماع می کنند بر کشتن و ریختن خون تو و ضایع ساختن حرمت تو و اسیر نمودن ذریّه و زنان و دختران تو و تاراج کردن بُنه بارگاه تو و چون چنین شود ، خدايتمتع بر بنی اُمیه ، لعنت دائم فرو فرستد و آسمان خون با خاکستر خواهد بارید و همه چیز بر مظلومیت تو گریه می کند حتی حیوانات وحشی صحرا و ماهیان دریا ! خبر داد مرا جماعتی از راویان که در سابق به اسم بعضی از آنها اشاره نمودم و سندهای ایشان به عمر نَسَابَه - رضوان الله علیه - که در کتاب ((شافی)) خودش - که در علم نَسَب است - ذکر نموده و سند آن را به جدّ خود محمد بن عمر می رساند . محمد گوید : شنیدم از پدر خود عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام که این حدیث را از برای دایی های من از آل عقیل ، نقل می نمود و گفت : چون برادر من امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید پلید ، امتناع نمود من در مدینه طیبه به منزل او رفتم و او را تنها یافتم ، گفتم :

متن عربی (۱۰)

متن عربی

جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي اَخُوكَ اَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ ، عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَ عَلَا شَهِيْقِي . فَضَمَّنِي اِلَيْهِ وَقَالَ : حَدِّثْكَ اِنِّي مَقْتُولٌ ؟ فَقُلْتُ لَهُ : حُوشِيْتِ يَا بِنَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ . فَقَالَ : سَاءَ لَتُكَ بِحَقِّ اَبِيكَ بِقَتْلِي خَبْرَكَ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَ بَايَعْتُ . فَقَالَ : حَدَّثَنِي اَبِي : اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي ، وَ اَنَّ تُرْبَتِي تَكُوْنُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ ، فَتَطْنُ اِنَّا نَكَّ عَلِمْتَ مَا لَمْ اَعْلَمُهُ ، وَ اللّٰهُ لَا اَعْطَى الدَّيْتَةَ مِنْ نَفْسِي اَبِيْدَا ، وَ لَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةَ اَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيْتُ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ اُمَّتِهِ ، وَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ اَزْهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا . اَقُوْلُ اِنَّا : وَ لَعَلَّ بَعْضَ مَنْ لَا يَعْرِفُ حَقَائِقَ شَرَفِ السَّعَادَةِ بِالشَّهَادَةِ يَعْتَقِدُ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُتَعَبَّدُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْحَالَةِ . اَمَا سَمِعَ فِي الْقُرْآنِ الصَّادِقِ الْمَقَالِ اِنَّهُ تَعَبَّدَ قَوْمًا

ترجمه

فدای تو کردم ، ای ابا عبدالله ! برادرت امام حسن علیه السلام به من خبر داده حدیثی را که از پدر بزرگوار خود شنیده بود . چون سخن را به اینجا رسانیدم گریه بر من پیشی گرفت و نگذاشت که سخن را تمام کنم و صدای من به گریه بلند گردید پس آن جناب مرا در آغوش کشید و فرمود که آیا برادر من به تو چنین خبر داده که من کشته خواهم شد ؟ گفتم : چنین امری بر تو مبادا . پس فرمود : تو را به حق پدرت سوگند می دهم که آیا برادرم به تو خبر داده از کشته شدن من ؟ گفتم : چنین است . ای کاش که دست خود را می دادی و با این گروه بیعت می نمودی ؟ فرمود : خبر داد پدرم که رسول خدا به او خبر داده که او و من کشته خواهیم شد ، قبر من نزدیک قبر پدرم خواهد بود ، آیا تو چنین می پنداری که آنچه تو از آن مطلع هستی ، من از آنها بی خبرم ؟ ! به خدا سوگند ! هرگز خواری و ذلت از برای خود نخواهم پسندید . البته مادرم فاطمه زهرا در روز قیامت پدرش رسول خدا را دیدار خواهد نمود و شکایت خواهد کرد از ظلم و ستمی که ذریه او از این امت دیدند . داخل بهشت نشود هر کسی که فاطمه را در حق ذریه او ، اذیت نموده باشد . سید ابن طاوس چنین گوید که شاید بعضی کسانی که راهنمایی نشده اند به سوی معرفت داشتن به اینکه شرافت سعادت به شهادت است ، چنین اعتقاد دارند که به مانند چنین حالی از شهادت نمی توان خدای متعال را عبادت نمود ، آیا چنین کس نشنیده که خدای متعال در قرآن راست گفتار ذکر

متن عربی (۱۱)

متن عربی

بِقَتْلِ اَنْفُسِهِمْ ، فَقَالَ تَعَالَى : (فَتَوْبُوا اِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ) . وَ لَعَلَّهُ يَعْتَقِدُ اِنَّ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى : (وَ لَا تَلْقُوا بَاۗءَ يَدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ) اِنَّهُ هُوَ الْقَتْلُ ، وَ لَيْسَ الْاَمْرُ كَذَلِكَ ، وَ اِنَّمَا التَّعَبُّدُ بِهِ مِنْ اَبْنَعِ دَرَجَاتِ السَّعَادَةِ . وَ لَقَدْ ذَكَرَ صَاحِبُ الْمَقْتَلِ الْمَرْوِيُّ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيْرِ هَذِهِ الْاَيَةِ : [مَا يَلِيْقُ بِالْعَقْلِ] : فَرَوَى عَنْ اَسْلِمَ قَالَ : عَزَوْنَا نَهَاوْنِدَ - وَ قَالَ غَيْرُهَا - وَ اضِيْطَفِينَا وَ الْعَدُوْ صِيْمِيْنَ لَمْ اَرَ اَطُوْلَ مِنْهُمَا وَ لَا اَعْرَضَ ، وَ الرُّوْمُ قَدْ اَلْصَفُوْا ظُهُورَهُمْ بِحَائِطِ مَدِيْنَتِهِمْ ، فَحَمَلَ رَجُلٌ مِّنَّا عَلَيَّ الْعِدُوْ . فَقَالَ النَّاسُ : لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اَلْقَى نَفْسَهُ اِلَى التَّهْلُكَةِ . فَقَالَ اَبُو اَيُّوْبَ الْاَنْصَارِيُّ : اِنَّمَا تَوَوَّلُوْنَ هَذِهِ الْاَيَةَ عَلَيَّ اِنَّ حَمْلَ هَذَا الرَّجُلِ يَلْتَمِسُ الشَّهَادَةَ ، وَ لَيْسَ كَذَلِكَ ، اِنَّمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْاَيَةُ فِينَا ، لِاِنَّا كُنَّا قَدْ اَشْتَعَلْنَا

ترجمه

نموده که تکلیف فرموده گروهی از امت‌های سابق را که نفس خود را به قتل رسانند آنجا که فرموده: ((فَتَوْبُوا...)) (۱۱) پس توبه کنید! و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. و شاید چنین گمان دارد که در آنجایی که خدای متعال ذکر فرموده: ((وَلَا تُلْقُوا...)) (۱۲) خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. آن ((تهلکه)) که از آن نهی فرموده، کشته شدن باشد و حال آنکه چنین نیست، بلکه تعبد به شهادت یافتن از اَبْلَغِ درجات سعادت است. و به تحقیق ذکر نموده صاحب کتاب ((مقتل)) آن روایات آن از امام جعفر صادق علیه السلام است که از ((اَسْلَم)) چنین روایت گردیده در تفسیر این آیه شریفه ((لَا تُلْقُوا...)) که ((اَسْلَم)) گفت: در یکی غزوات به جهاد رفتیم، در نهند یا بلد دیگر؛ و ما مسلمانان و دشمنان دو صف بسته بودیم چنان صفها که مانند آن را در طول و عرض ندیده ام، کُفَّار روم پشت به حصار شهر خود داده بودند یعنی پشت ایشان محکم بود؛ پس مردی از میان صف مسلمین بر صف دشمن حمله نمود، مردم گفتند: ((لا-إله...))، این مرد خود را به مهلکه انداخت. ابویوب انصاری رحمه الله که در آن معرکه حاضر بود به جماعت مسلمانان، گفت که شما این آیه را چنین تاویل ننمائید که این مرد که طالب شهادت شده بر دشمن حمله نموده، خود را در ((تهلکه)) انداخته است، چنین نیست که شما را گمان است؛ بلکه این آیه شریفه در شأن ما نازل گردید که چون ما مشغول بودیم به

متن عربی (۱۲)

متن عربی

بُنْصِرَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَرَكْنَا أَهْلَانَا وَأَمْوَالَنَا أَعْنَ نُقِيمَ فِيهَا وَنُصَلِّحَ مَا فَسَدَ مِنْهَا، فَقَدْ ضَاعَتْ بِشَاغِلِنَا عَنْهَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنْكَارًا لِمَا وَقَعَ فِي نُفُوسِنَا مِنَ التَّخَلُّفِ عَنْ نُصَيْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لَا ضِيَّاحَ أَمْوَالِنَا: (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ)، مَعْنَاهُ: إِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَقَمْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَلْقَيْتُمْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَسَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَهَلَكْتُمْ، وَذَلِكَ رَدُّ عَلَيْنَا فِيمَا قُلْنَا وَعَزَمْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِقَامَةِ، وَتَحْرِيسُ لَنَا عَلَى الْعَزْوِ، وَ مَا أَنْزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةَ فِي رَجُلٍ حَمَلَ الْعَدُوَّ وَ يُحَرِّضُ إِضْحَابَهُ أَنْ يَفْعَلُوا كَفِعْلِهِ أَوْ يَطْلُبُ الشَّهَادَةَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَجَاءً لِنَوَابِ الْآخِرَةِ. أَقُولُ: وَقَدْ تَبَهَّنَاكَ عَلَى ذَلِكَ فِي حُطْبَتِهِ هَذَا الْكِتَابِ، وَ سَيَأْتِي مَا يَكْشِفُ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَابِ. قَالَ رُوَاهُ حَدِيثِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُثْبَةَ وَ مَرْوَانَ: فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّينَ.

ترجمه

یاری نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و عیال و اموال خویش را وا گذاردیم و ترک نمودیم که در نزد آنها بمانیم و آنچه را که فاسد گردیده اصلاح آن نمائیم. سپس رفته رفته به واسطه آنکه از آنها غفلت نمودیم ضایع گردیدند و از این جهت، خداوند تعالی این آیه را نازل فرمود از جهت آنچه که در خواطر مُخَمَّرِ داشتیم و خیال نمودیم که از یاری پیغمبر دست برداریم و به اصلاح خود بکوشیم. معنی آیه این است که: اگر شما ترک یاری رسول خدا نمودید و در خانه های خود اقامت کردید چنان است که خود را به دست خویش در مهلکه انداخته باشید و خدای تعالی بر شما خشم خواهد گرفت و به این واسطه هلاک خواهید گردید. پس این آیه شریفه ردی بود بر ما از آنچه گفته بودیم و بر آن عزم نموده بودیم که در خانه ها اقامت گزینیم و ترغیبی مؤکد بود بر آنکه ما مسلمانان با کفار جنگ بنماییم و نازل نگردیده بر آن کس که بر دشمن حمله آورد و اصحاب خود را نیز ترغیب کند تا مانند او جهاد کنند و فیض شهادت را در راه خدا به امید اجر و ثواب طلبند. سید ابن طاوس می گوید: این مطلب را در خطبه همین

کتاب خود سابقا ذکر نمودم و بعد از این هم ذکر خواهد شد آنچه پرده از روی این اسباب بردارد. راویان حدیث بعد از گزارش مذاکرات امام با ولید و مروان لعین، چنین گفته اند که در صبح آن شبی که حضرت امام حسین علیه السلام به خانه ولید، تشریف فرما شده بود بار سفر مکه را بست و متوجه خانه خدا گردید و سه روز از ماه شعبان سال ۶۰ از هجرت

متن عربی (۱۳)

متن عربی

فَاءَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَشَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالَ وَذِي الْقَعْدَةِ . قَالَ : وَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْأ- مُسَاكِ . فَقَالَ لَهُمَا : ((إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ آءَمَرَنِي بِآءَمْرِ ، وَآءَنَا مَاضٍ فِيهِ)) . قَالَ : فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ : وَآحْسَيْنَاهُ ! ثُمَّ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِصُلْحِ آءَهْلِ الضَّلَالِ وَحَذْرِهِ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ . فَقَالَ لَهُ : يَا آءَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ آءَمَا عَلِمْتَ آءَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى آءَنَّ رَأَسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا آءُهِدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ، آءَمَا عَلِمْتَ آءَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي آءَسْوَاقِهِمْ يَبْعُونَ وَيَسْتَرُونَ كَآءَنَّ لَمْ يَصِبْ نَعْوَا شَيْئًا ، فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ، بَلْ آءَاهَلَّهُمْ وَآءَاخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ آءَاخَذَ عَزِيزٌ ذِي انْتِقَامٍ ، إِنَّتَقَى اللَّهُ يَا آءَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدَعَنَّ نُصَيْرَتِي . ((

ترجمه

گذشته بود که وارد شهر مکه معظمه شد و باقی شعبان و ماه شوال و ماه رمضان و ماه ذی القعدة را در مکه اقامت فرمود. راوی گوید: عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به خدمت آن جناب آمدند و اشاره نمودند که در مکه بماند. امام علیه السلام در جواب فرمود: جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا امر فرمود به امری که ناچار باید به جا بیاورم. پس ابن عباس از خدمت آن جناب مرخص گردید در حالی که می گفت: و آحسیناه! سپس عبدالله بن عمر به خدمتش رسید و اشاره نمود که با گروه ضلال صلح نماید و بیم داد او را از آنکه قتال کند. امام فرمود: ای اباعبدالرحمان! ندانسته ای که از پستی و خواری دنیا در نزد خدای تعالی بود که سر مطهر جناب یحیی بن زکریا علیه السلام را به هدیه و تعارف بردند از برای سرکشی از سرکشان بنی اسرائیل؛ آیا ندانسته ای که بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را می کشتند؟! سپس در بازارهای خود می نشستند و خرید و فروش می نمودند، که گویا هیچ کاری نکرده بودند؛ پس خدا متعال تعجیل نفرمود در انتقام کشیدن از ایشان بلکه بعد از مدتی گرفت ایشان را مانند گرفتن شخص صاحب عزت و انتقام کشنده. ای عبدالله! پرهیز از خشم خدای تعالی و دست از یاری من بردار.

متن عربی (۱۴)

متن عربی

قَالَ : وَ سَمِعَ آءَهْلَ الْكُوفَةِ بِوُصُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ وَآفْتِنَاعِهِ مِنَ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ ، فَآخْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ سَلِيمَانَ بْنِ صُورِدِ الْخَزَاعِي ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا قَامَ فِيهِمْ خَطِيْبًا . وَقَالَ فِي آءَاخِرِ خُطْبَتِهِ : يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بِآءَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَ صَارَ إِلَى رَبِّيهِ وَقَدْ م عَلَى عَمَلِهِ ، وَقَدْ قَعَدَ فِي مَوْضِعِهِ آءَبْنُهُ يَزِيدُ ، وَ هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَ صَارَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاعِيتِ آلِ آءَبِي سَيْفِيَانٍ ، وَ آءَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ آءَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَقَدْ آحْتَآجَ إِلَى نُصَيْرَتِكُمْ الْيَوْمَ ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آءَنَّكُمْ نَاصِحَةٌ رُوهُ وَمُجَاهِدَةٌ

عَدُوَّهُ فَاكْتَبُوا إِلَيْهِ ، وَإِنْ خُفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفِشَلَ فَلَا تَعْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ . قَالَ : فَكْتُبُوا إِلَيْهِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ وَسَائِرِ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .

ترجمه

راوی گوید : چون اهل کوفه شنیدند که حضرت امام حسین علیه السلام به مکه معظمه رسیده و از بیعت کردن با یزید پلید امتناع دارد ، همه در خانه سُلَیْمَانِ بْنِ صُرَدِ الْخَزَاعِيِّ مجتمع گردیدند و چون جمعیت ایشان کامل گردید ، سُلَیْمَانِ بْنِ صُرَدِ الْخَزَاعِيِّ و خطبه ای خواند و در آخر خطبه خود گفت : ای گروه شیعیان ! شما دانستید که معاویه لعین به درک رفته و به سوی غضب خدای تعالی روی آورده و به نتایج کردار خویش رسیده و فرزند پلید آن ملعون به جای پدر خبیث خود نشسته و حضرت امام حسین علیه السلام از بیعت کردن با او رو گردانیده است و از ظلم طاغوتیان آل ابوسفیان - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - به سوی مکه معظمه فرار نموده است و شما ، شیعیان او هستید و از پیش ، شیعه پدر بزرگوار آن حضرت بوده اید و امروز آن جناب محتاج است که شما او را یاری نمایید ؛ اگر می دانید که او را یاری خواهید نمود و در رکاب او با دشمنان او ، جهاد خواهید کرد عرایض خود را به آن جناب بنویسید ؛ اگر می ترسید که مبادا سستی در یاری او نمایید و از دور او متفرق گردید ، در این صورت ، این مرد را مغرور و فریفته خود نسازید . راوی گوید : اهل کوفه نامه ای به خدمت آن جناب نوشتند به این مضمون که ((بِسْمِ اللَّهِ ...)) این نامه ایست به سوی حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، از جانب سُلَیْمَانَ بْنِ صُرَدِ و مُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ و رِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ و حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ و عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاثِلٍ و از جانب سایر شیعیان آن حضرت از جماعت مؤمنان که سلام ما بر تو باد !

متن عربی (۱۵)

متن عربی

سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكَ ، أَمَا بَعْدُ ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّ آبَيْكَ مِنْ قَبْلُ ، أَلْجَبَارَ الْعَنِيدَ الْعُشُومَ الظُّلْمُومَ الَّذِي ابْتَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَمْرَهَا ، وَ غَضِبَ بِهَا فَيَأْهَاهَا ، وَ تَاءَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَى مِنْهَا ، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَ اسْتَبَقَى شِرَارَهَا ، وَ جَعَلَ مَالَ اللَّهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَابِرَتِهَا وَ عَتَاتِهَا ، فَبُعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودٌ . ثُمَّ إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ غَيْرُكَ ، فَاقْبَلْ لَعْلَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ ، وَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فِي قَصْرِ الْأَمْرِ ، وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ وَلَا جَمَاعَةٍ ، وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ ، وَ لَوْ بَلَّغْنَا أَيْتُكَ قَدْ أَقْبَلْتَ أَيْ خَرَجْنَا حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيَّ آبَيْكَ مِنْ قَبْلِكَ ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ . ثُمَّ سَرَّحُوا الْكِتَابَ ، وَ لَبِثُوا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ وَ أَعْتَدُوا جَمَاعَةً مَعَهُمْ نَحْوَ مِائَةٍ وَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَ الْأُنْثَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ الْأَرْبَعَةِ ، يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ .

ترجمه

اما بعد ؛ حمد و سپاس آن خداوندی را سزااست که آن کس را که دشمن تو و دشمن پدر تو از سابق بود هلاک نمود . آن مرد جبّار و عنید و ستمکار که امور این امت را به ظلم تصرف کرد و غنیمت ها و اموال ایشان را غصب نمود و بدون آنکه امت راضی باشد آن مرد بر ایشان امیر و حکمران گردید . پس از آن ، اخیار و نیکوکاران را کشت و ناپاکان و اشرار را باقی گذارد و مال خدا را سرمایه دولتمندی ظالمان و سرکشان قرار داد . پس دور باد از رحمت خدا ، چنانکه قوم ثمود از رحمت خدا دور گردیدند . پس

ما را امام و پیشوایی جز تو نیست ، بیا به سوی ما که شاید خدامتعال ما را به واسطه تو بر اطاعت حق مجتمع سازد و اینک نُعمان بن بشیر - حاکم کوفه - در قصر دارالاماره می باشد و با او از برای نماز جمعه و نماز عید حاضر نمی شویم و اگر خبر به ما برسد که حرکت فرموده ای ، او را از کوفه بیرون خواهیم نمود تا به شام برگردد . ای فرزند رسول خدا ، سلام ما بر تو و رحمت و برکات الهی بر پدر بزرگوار تو باد ! ((وَلَا حَوْلَ . . .)) بعد از آن ، نامه مزبور را روانه خدمت آن جناب نموده و پس از آن ، دو روز دیگر درنگ کردند . بعد از دو روز جماعتی را به خدمتش فرستادند که با ایشان یک صد و پنجاه طُغری عریضه از یک نفر ، دو نفر ، سه نفر و چهار نفر بود و در آن نامه های امضا شده خواهش نموده بودند که آن حضرت به نزد ایشان تشریف فرما گردد .

متن عربی (۱۶)

متن عربی

وَهُوَ مَعَ ذَلِكِ يَأْتِي فَلَا يَجِيبُهُمْ . فَوَرَدَ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ سِتْمَاءُ كِتَابٍ ، وَتَوَاتَرَتِ الْكُتُبُ حَتَّى اجْتَمَعَ عِنْدَهُ مِنْهَا فِي نَوْبٍ وَاحِدٍ مُتَّفَقَةً إِنَّنِي عَشْرَ أَلْفِ كِتَابٍ . ثُمَّ قَدَّمَ عَلَيْهِ هَانِيُ بْنُ هَانِي السَّبْيَعِيِّ وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ ، وَهُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَفِيهِ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ . مِنْ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ . أَمَا بَعْدُ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ ، لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَدْ آءَخَضَرَ الْجَنَابُ ، وَ آءِنَعَتِ الثَّمَارُ ، وَ آءَعَشَبَتِ الْأَرْضُ ، وَ آءُورَقَتِ الْأَشْجَارُ ، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا إِذَا شِئْتَ ، فَإِنَّمَا تَقْدُمُ عَلَيَّ جُنْدٍ مُجَنَّدٍ لَكَ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ عَلَيَّ أَهْبَيْكَ مِنْ قَبْلِكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِي السَّبْيَعِيِّ

ترجمه

و با وجود این همه نوشته ، آن حضرت ابا و امتناع می فرمود و اجابت خواهش ایشان را فرمود تا اینکه در یک روز ششصد عریضه و کتابت ایشان به خدمت آن جناب رسید و همچنان نامه از پس نامه می رسید تا آنکه در یک دفعه و به چندین دفعات متفرقه ، دوازده هزار نوشته ایشان در نزد آن جناب مجتمع گردید . راوی گفت که بعد از رسیدن آن همه نامه ها ، هانی بن هانی سبیبی و سعید بن عبدالله حنفی با نامه ای که بر این مضمون بود از کوفه به خدمتش رسیدند و این ، آخرین نامه بود که به خدمت آن حضرت رسیده بود . در آن نوشته بود : ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)) عریضه ای است به محضر حسین بن علی امیر مؤمنان علیه السلام از جانب شیعیان آن حضرت و شیعیان پدر آن جناب علیه السلام اما بعد ؛ مردم انتظار قدوم تو را دارند و بجز تو کسی را مقتدای خود نمی دانند ؛ پس یابن رسول الله ! بشتاب و تعجیل فرما ، باغها سبز شده و میوه هارسیده و زمین ها پر از گیاه و درختان سبز و خرم و پر از برگ گردیده ؛ پس تشریف بیار و قدم رنجه فرما ، چنانچه بخواهی ، پس خواهی رسید به لشکری آراسته و مهیا . سلام و رحمت خدا بر تو باد و بر پدر بزرگوار تو که پیش از تو بود .)) چون نامه به خدمت آن جناب رسید ، هانی بن هانی سبیبی

متن عربی (۱۷)

متن عربی

وَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ : ((خَبْرَانِي مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ بِهِ وَسُودَ إِلَيَّ مَعَكُمْ ؟)). فَقَالَ-: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ،

شَبَّثُ بْنُ رَبِيعٍ ، وَ حَجَّارُ بْنُ عَبْدِجَرِّ ، وَ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَ يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ ، وَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، وَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدٍ . قَالَ : فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ، وَ سَأَلَ اللَّهَ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ . ثُمَّ طَلَبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَ أَعْلَمَهُ عَلَى الْحَالِ ، وَ كَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعِدُهُمْ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَ يَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ : ((قَدْ نَفَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَعْتَمْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيٍ جَمِيلٍ)). فَسَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ كَثُرَ إِسْتِشَارَتُهُمْ بِأَيَّانِهِ إِلَيْهِمْ ، ثُمَّ أُنْزِلُوهُ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ ، وَ صَارَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ . فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ

ترجمه

و سعید بن عبدالله حنفی را فرمود که به من خبر دهید که این نامه را چه کسانی نوشته اند و که به شما داده ؟ عرض نمودند : یابن رسول الله ! شَبَّثُ بْنُ رَبِيعٍ ، حَجَّارُ بْنُ عَبْدِجَرِّ ، یزید بن حارث ، یزید بن رُوَيْمٍ ، عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، عمرو بن حججاج و محمد بن عمیر بن عطار نوشته اند . پس آن جناب برخاست و دو رکعت نماز در میان ((رکن)) و ((مقام)) به جای آورد و در این باب از خدای متعال طلب خیر نمود . سپس جناب مسلم بن عقیل را طلبید و او را از کیفیت حال مطلع گردانید و جواب نامه های کوفیان را نوشت و به وسیله جناب مسلم ارسال نمود و در آن وعده فرمود که در خواست ایشان را اجابت نماید و مضمون آن نامه این بود : ((به سوی شما پسر عموی خود مسلم بن عقیل را فرستادم تا آنکه مرا از آنچه که رأی جمیل شما بر آن قرار گرفته ، مطلع سازد .)) پس جناب مسلم با نامه آن حضرت ، روانه کوفه گردید تا به شهر کوفه رسید . چون اهل کوفه بر مضمون نامه آن حضرت علیه السلام اطلاع یافتند خرسندی بسیار به آمدن جناب مُسْلِمِ اظهار داشتند و او را در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آوردند و گروه شیعیان به خدمتش آمد و شد می کردند و چون گروهی بر دور آن جناب جمع می آمدند ، نامه امام علیه السلام را بر ایشان قرائت می نمود و ایشان از غایت اشتیاق به گریه می افتادند .

متن عربی(۱۸)

متن عربی

الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُمْ يَبْكُونَ ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا . وَ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيَّ وَ عِمَارَةَ بْنَ الْوَلِيدِ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ يَشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ وَ وَلايَةِ غَيْرِهِ . فَكَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَ كَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصِيرَةِ - بِأَنَّهُ قَدْ وَلاَهُ الْكُوفَةَ وَ ضَمَّهَا إِلَيْهِ ، وَ يَعْرِفُهُ أَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ أَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَ يُسَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَ قَتْلِهِ ، فَتَأْتَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ . وَ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَعْرَافِ الْبَصِيرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانٌ وَ يُكْنَى أَبَا رَزِينٍ يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ لُزُومِ طَاعَتِهِ ، مِنْهُمْ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ النَّهْشَلِيِّ وَ الْمُنْدِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ . فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودِ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَنِي حَنْظَلَةَ وَ بَنِي سَعْدٍ ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ : يَا بَنِي تَمِيمٍ كَيْفَ

ترجمه

به همین منوال بود تا آنکه هیجده هزار نفر با آن جناب بیعت نمودند و در این اثناء ، عبدالله بن مسلم باهلی ملعون ، عماره بن ولید پلید ، عمر بن سعد عنید ، نامه ای به سوی یزید و لدالزنا مرقوم داشتند و آن پلید را از کیفیت حال جناب مسلم بن عقیل ، با خبر

نمودند و برای یزید چنان صلاح دانسته و به او اشاره کردند که نعمان بن بشیر را از حکومت کوفه منصرف دارد و دیگری را در جای او منصوب نماید. یزید پلید نامه ای به سوی ابن زیاد لعین - که در بصره حاکم بود - نوشت و منشور ایالت کوفه را به ضمیمه حکومت بصره به او بخشید و او را به کیفیت حال و امر جناب مسلم بن عقیل و حال حضرت امام حسین علیه السلام آگاه نمود و تاءکید بسیار کرد که جناب مسلم را به دست آورده و او را شهید نماید. پس عبیدالله بن زیاد پلید مهبای رفتن شهر کوفه گردید و از آن طرف حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام نامه ای به جانب اهل بصره و به گروهی از اشراف و بزرگان آن شهر، روانه داشت و آن نامه را به دست غلام خود سلیمان - که مکنئی بود به ((ابورزین)) - سپرده، روانه بصره فرمود و آن نامه مشتمل بود بر دعوت نمودن ایشان به آنکه آن جناب را یاری نمایند و قید اطاعت او را به گردن نهند و از جمله آن جماعت یزید بن مسعود نَهشلی و مُنذر بن جارود عبّدی بود. یزید بن مسعود، طائفه بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را طلب کرد و ایشان را جمع نمود؛ چون حاضر گردیدند گفت: ای جماعت

متن عربی (۱۹)

متن عربی

تَرُونَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَحَسْبِي فِيكُمْ؟ فَقَالُوا: بَيْحٌ بَيْحٌ، اءَنْتَ وَاللَّهِ فَقَرَةُ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَيْطًا، وَتَقَدَّمْتَ فِيهِ فَرَطًا. قَالَ: فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرِ أُرِيدُ أَنْ أَشَاوِرَكُمْ فِيهِ وَأَسْتَعِينُ بِكُمْ عَلَيْهِ. فَقَالُوا: وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنُحُكَ النَّصِيحَةَ وَنَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ، فَقُلْ نَسْمَعُ. فَقَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، فَأَهْوُونَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا. اءَلَا وَإِنَّهُ قَدْ اِنْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ، وَتَضَعُصَعَتْ اءَزْكَانُ الظُّلْمِ. وَقَدْ كَانَ اءَخِيَدَتْ بَيْعِيَّ عَقْدًا بِهَا اءَمْرًا وَظَنَّ اءَنَّه قَدْ اءَحْكَمَهُ. وَهَيْهَاتَ وَالَّذِي اءَرَادَ، اءَجْتَهَيْدَ وَاللَّهِ فَفَشَلْ، وَشَاوَرَ فُخْدِلَ. وَقَدْ اءَقَامَ اِبْنُهُ يَزِيدَ - شَارِبَ الخُمُورِ وَرَأْسَ الْفُجُورِ - يَدْعِي اءَلْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ

ترجمه

بنی تمیم، آیا مرا در حق خویش چگونه به جا آوردید و حسب و موقعیت مرا در میان خود چگونه یافتید؟ همگی یک صدا گفتند: بَيْحٌ بَيْحٌ؛ بسیار نیکو و به خدا سوگند که تو را مانند استخوانها و فقرات پشت و کمر خود و سر آمد فخر و نیکنامی و در نقطه وسط شرافت و بزرگواری، یافتیم. حق سابقه بزرگواری مر توراست و تو را در سختی ها ذخیره خود می دانیم. گفت: اینک شما را در اینجا جمع نموده ام از برای امری که می خواهم در آن امر با شما هم مشورت کنم و هم از شما اعانت طلبم. همگی یک صدا در جواب گفتند: به خدا قسم که ما همه شرط نصیحت به جا آوریم و کوشش خود را در رأی و تدبیر دریغ نداریم؛ بگو تا بشنویم. پس یزید بن مسعود گفت: معاویه به جهنم واصل گردید و به خدا سوگند، مرده ای است خوار و بی مقدار که جای افسوس بر هلاکت او نیست و آگاه باشید که با مردن او در خانه جور و ستم شکسته و خراب و ارکان ظلم و ستمکاری متزلزل گردید و آن لعین، بیعتی را تازه داشته و عقد امارت را به سبب آن بر بسته به گمان آنکه اساس آن را مستحکم ساخته؛ دور است آنچه را که اراده کرده، کوششی سست نموده و یارانش در مشورت، او را مخذول ساخته اند و به تحقیق که فرزند حرام زاده خود یزید پلید شرابخوار و سرآمد فجور را به جای خود نشانیده، ادعا می کند که خلیفه مسلمانان است و خود را بر ایشان امیر می داند بدون آنکه کسی از مسلمانان بر این

متن عربی (۲۰)

متن عربی

بَغِيرِ رِضَىٰ مِنْهُمْ ، مَعَ قَضَرِ حِلْمٍ وَ قَلَّةِ عِلْمٍ ، لَا يَغْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِمًا مَبْرُورًا لِحِجَابِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ . وَ هَذَا الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ ، لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ وَ عِلْمٌ لَا يُتْرَفُ . وَ هُوَ أَوْلَىٰ بِهَذَا الْأَمْرِ ، لِسَابِقَتِهِ وَ سَنَّتِهِ وَ قَدَمِهِ وَ قَرَابَتِهِ ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ وَ يَحْنُو عَلَى الْكَبِيرِ ، فَأَعْرَفَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَ إِمَامَ قَوْمٍ ، وَ جَبَّتْ لَهُ بِهِ الْحَبَّةُ وَ بَلَّغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةَ . فَلَا تَعَسَّوْا عَنْ نُورِ الْحَقِّ وَ لَا تَسْتَعْكُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ ابْنِ قَيْسٍ قَدْ انْحَدَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ ، فَأَعْسَلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُصِيرَتِهِ . وَ اللَّهُ لَا يَقْصُرُ إِعْجَابًا عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا إِعْجَابًا لِلَّهِ الذَّلَّ فِي وَدَيْهِ وَالْقَلَّةُ فِي عَشِيرَتِهِ . وَهَا أَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِلْحَرْبِ لَامَتَهَا وَادَّرَعْتُ لَهَا

ترجمه

امر راضی و خشنود باشد با آنکه سرشته حلم و بردباری او کوتاه و علم او اندک است به قدری که پیش پای خود را ببیند ، معرفت به حق نداد . ((فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِمًا . . .)) به خدا سوگند ! جهاد کردن با یزید از برای ترویج دین ، افضل است در نزد خدای تعالی از جهاد نمودن با مشرکان . و همانا حسین بن علی علیه السلام فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله ، صاحب شرافت اصیل و در راء و تدبیر محکم و بی عدیل است . صاحب فضلی است که به وصف در نمی آید و صاحب علمی که منتها ندارد ، او سزاورتر است به خلافت از هر کسی ، هم از جهت سابقه او در هر فضیلتی و هم از حیث سن و هم از بابت تقدّم و قرابت او از رسول صلی الله علیه و آله ؛ عطوف است بر صغیر و مهربان است نسبت به کبیر ؛ پس گرامی پادشاهی است بر رعیت و نیکو امامی است بر مردم و به واسطه او ، حجت خدا بر خلق تمام و موعظه الهی به منتها و انجام است ؛ پس از دیدن نور حق کور نباشید و کوشش در ترویج باطل ننمائید و به تحقیق که صخر بن قیس شما را در روز جمل به ورطه خذلان مخالفت با علی علیه السلام در انداخت تا اینکه با حضرتش در آویختید . پس اینک لوث این گناه را با شتافتن به یاری فرزند رسول صلی الله علیه و آله از خود بشوید و ننگ این کار را از خویشتن بردارید . به خدا سوگند ! هیچ کس کوتاهی نکند از یاری آن جناب جز آنکه خد مذلت رادر اولاد او به ارث گمارد و عشیره و کسان او را اندک نماید و من خود اکنون مهیا و در عزم جنگم و لباس جهاد بر تن راست نموده

متن عربی (۲۱)

متن عربی

بِجِدِّعِهَا ، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ وَ مَنْ يَهْرَبُ لَمْ يُفْتِ ، فَأَعْحِسِينَ نُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ . فَتَكَلَّمْتُ بَنُو حَنْظَلَةَ ، فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ ، إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَصَبْتَ ، وَإِنْ عَزَوْتَ بِنَا فَتَحْتَ ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ عَمْرَةَ إِلَّا حُضْنَاها ، وَ لَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَتَيْنِها ، نَنْصُرُكَ بِأَسْيَافِنَا وَ نَقِيكَ بِأَيْدِينَا ، إِذَا شِئْتَ فَافْعَلْ . وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدٍ ، فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَعْْبَعْ الْأَشْيَاءِ إِلَيْنَا خِلَافَتُكَ وَ الْخُرُوجُ عَنْ رَأْيِكَ ، وَ قَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَوَكُّكِ الْقِتَالِ فَحَمِدْنَا أَمْرَنَا وَ بَقِيَ عِزُّنَا فِينَا ، فَأَمَّهَلْنَا نُرَاجِعُ الْمَشُورَةَ وَ يَا تَيْكَ رَأَيْنَا . وَ تَكَلَّمْتُ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَ حُلَفَاؤُكَ ، لَا نَرُضِي إِنْ غَضِبْتَ وَ لَا نَقْطُنُ إِنْ ضَعَنْتَ . وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ ، فَادْعُنَا نَجِبْكَ وَ أَمْرُنَا نَطْعُكَ ،

ترجمه

و زره جنگ را در بردارم، هر کس کشته نشد عاقبت بمیرد و آنکه فرار کرد از مرگ جان به سلامت نخواهد برد. خدا شما را رحمت کناد، پاسخ مرا نیکو دهید و جواب پسندیده بگویید. پس طایفه بنی حنظله به تکلم آمدند و گفتند: ای ابا خالد، مایم تیر ترکش و سواران شجاع عشیره تو؛ اگر ما را به سوی نشانه افکنی به هدف خودخواهی رسید و اگر با دشمنان در آویزی و جنگ نمایی فتح و پیروزی از آن تو باشد. به خدا قسم که در هیچ ورطه فرو نمی روی جز آنکه ما نیز با تو خواهیم رفت و با هیچ شدت و سختی رو برو نگردی مگر اینکه ما نیز با تو شریک باشیم و با آن مشکل و سختی روبرو گردیم. به خدا سوگند، با شمشیرهای خود، تو را یاری و به بدنها، سپر تو باشیم و تو را محافظت نماییم. آنگاه بنی سعد به سخن در آمدند گفتند: ای ابا خالد، دشمن ترا از هر چیز نزد ما، مخالفت با رأی تو است و خارج بودن از تدبیر تو؛ چه کنم که قیس بن صخر ما را مأمور داشته که ترک قتال کنیم و تا کنون ما این امر را شایسته می دانستیم و از این جهت عزت و شآن در قبیله ما پایدار مانده، پس ما را مهلتی باید تا به شرط مصلحت کوشیم و رجوع به مشورت نماییم و پس از مشورت، عقیده و رأی ما در نزد تو ظهور خواهد یافت. پس از آن، طائفه بنی عامر بن تمیم آغاز سخن کردند گفتند: ای ابا خالد، ما پسران قبیله پدر تو هستیم و هم سوگند باتو؛ از هر چه که تو خشم گیری ما را از آن خشنودی نیست بلکه ما نیز از آن خشمناکیم و چون به جایی کوچ نمایی،

متن عربی (۲۲)

متن عربی

وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ . فَقَالَ : وَاللَّهِ يَا بَنِي سَعْدٍ لئنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا رَفَعَ اللَّهُ السَّيْفَ عَنْكُمْ أَعْيِدَا ، وَلَا زَالَ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ . ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْخُسَينِ عَلَيْهِ السَّلَام : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمْيَا بَعِيدُ : فَقَدَّ وَصَلَ إِلَى كِتَابِيكَ ، وَفَهَّمْتُ مَا نَدَّبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحَظِي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفُوزِ بِنَصِيبي مِنْ نُصَيْرَتِكَ . وَآءَنَّ اللَّهُ لَا يَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ . وَآءَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ ، تَفَرَّغْتُمْ مِنْ زَيْتُونِهِ أَعْصَمَ يَدِيهِ هُوَ أَصْلُهَا وَآءَنْتُمْ فَرَعُهَا . فَأَءَقْدِمُ سَعْدَتِ بَاءَ سَعْدٍ طَائِرٍ . فَقَدَّ ذَلَّلْتُ لَكَ آءَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ آءَشَدَّ تَتَابَعًا لَكَ مِنَ الْإِبِلِ الظَّمَاءِ يَوْمَ خِمْسَتِهَا لُورُودِ الْمَاءِ . وَقَدَّ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ لَكَ دَرَنًا

ترجمه

ما نیز وطن اختیار نماییم و تو را همراهی کنیم. امروز فرمان تو راست، بخوان تا اجابت کنیم و آنچه فرمایی، اطاعت داریم. فرمان به دست تو است چنانچه بخواهی ما نیز مطیع توایم. آنگاه یزید بن مسعود، بار دیگر طائفه بنی سعد را مخاطب نموده گفت: به خدا سوگند! اگر شما ترک نصرت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نمایید، خدای متعال تیغ انتقام را از فرق شما بر نخواهد داشت و شمشیر عداوت در میان شما الی الابد باقی خواهد بود. سپس یزید بن مسعود نامه ای به خدمت امام علیه السلام مرقوم داشت به این مضمون: ((... نوشته حضرت به من رسید و آنچه را که بدان ترغیت و دعوت فرموده بودی فهمیده و رسیدم که همانا بهره خویش را از اطاعت فرمانت بیایدم در یافت و به نصیب خویش از فیض نصرت و یاری بهره مند بایدم گردند و به درستی که خدای متعال هرگز زمین را خالی نخواهد گذاشت از پیشوایی که بر طریقه خیر و یا هدایت کننده به سوی راه نجات باشد و اینک شما بید حجّت خدا بر خلق و بر روی زمین ودیعه حضرت حق، شما بید نو نهال درخت زیتون احمدی که آن حضرت اصل درخت و شما شاخه او بید؛ پس قدم رنجه فرما به بخت مسعود. همانا گروه گردنکشان بنی تمیم را برای طاعت تو خوار و چنان طریق بندگی ایشان را هموار نمودم که اشتیاق ایشان به دنبال هم در آمدن در طاعت، به مراتب بالاتر است از حرص شترانی

که سه روز ، به تشنگی برای ورود بر آب روان ، به سر برده اند . رقاب بنی سعد را هم

متن عربی (۲۳)

متن عربی

صُدُّوْرها بِمَاءِ سَحَابِهِ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهَلَّ بَرُقُهَا فَلَمَعَ . فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ : ((مَا لَكَ آمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَاءَعَزَّكَ وَاءَعْرَوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ)) . فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ . وَاءَمَّا الْمُنْدَرُ بْنُ الْجَارُودِ : فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، لِأَنَّ الْمُنْدَرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْدَرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّسُولَ فَصَلَّبَهُ . ثُمَّ صَدَّ الْمِثْبَرُ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةَ الْأَرْجَافِ . ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ . فَلَمَّا أَصْبَحَ إِسْتَنْابَ عَلَيْهِمْ اءِخْاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ ، وَاءَشْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْرِ الْكُوفَةِ .

ترجمه

به بند فرمانت در آورده ام و کینه های دیرینه سینه هایشان را فرو شسته ام به نصیحتی که مانند باران که از ابر سفید فرو ریزد ، آن زمانی که پاره های ابر از برای ریختن باران به صدا در آیند آنگاه درخشانده شوند . چون جناب ابی عبد الله علیه السلام نامه آن مؤ من مخلص را قرائت نمود و بر مضمونش اطلاع یافت از روی شادی و انبساط فرمود : تو را چه شد خدایت ایمن کناد در روز خوف و تو را عزیز دارد و پناه دهاد در روز قیامت از تشنگی . یزید بن مسعود در تهیه خروج (از شهر بصره) بود و عزم رسیدن به خدمت آن امام مظلوم نموده که خبر وحشت اثر شهادت آن جناب به او رسید که قبل از آنکه از بصره بیرون آید . پس آغاز جزع و زاری و ناله و سوگواری در داد که از فیض شهادت محروم بماند . اما مُنْدَر بن جارود ، پس نامه آن جناب را با ((رسول آن حضرت)) به نزد عبید الله بن زیاد پلید آورد ؛ زیرا که ترسیده بود از آنکه مبدا که این نامه حيله و دسیسه باشد که عبید الله لعین فرستاده تا آنکه عقیده او را در باره امام علیه السلام بدانند و ((بحریه)) دختر مندر ، همسر عبید الله زیاد بود . پس ابن زیاد بد بنیاد ، رسول آن حضرت را گرفته و بر دارش بیاویخت و خود بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و اهل بصره را از ارتکاب مخالفت با او و یزید بیم داد و از هیجان فتنه و آشوب بترسانید و خود آن شب را در بصره اقامت نمود و چون صبح شد برادر خویش عثمان بن زیاد بد بنیاد را به نیابت برگزید و خود به سرعت تمام متوجه قصر دارالاماره کوفه گردید .

متن عربی (۲۴)

متن عربی

فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى اءَمْسَى ، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا ، فَظَنَّ اءَهْلُهَا اءَنَّهَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ . فَلَمَّا عَرَفُوا اءَنَّهَ ابْنُ زِيَادٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ . فَدَخَلَ قَصِيرَ الْاِمَارَةِ وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْغَدَاةِ . ثُمَّ خَرَجَ وَصَدَّ الْمِثْبَرُ وَخَطَبَهُمْ وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْاِحْسَانِ . فَلَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْاِشْتِهَارِ ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، فَأَوَاهُ وَكَثُرَ اِخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ اِلَيْهِ ، وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ . فَلَمَّا عَلِمَ اءَنَّهَ فِي دَارِ هَانِي دَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْاَشْعَثِ وَاءَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ وَقَالَ : مَا يَمْنَعُ هَانِي بْنَ عُرْوَةَ مِنْ اِثْبَانِنَا ؟ فَقَالُوا : مَا نَدْرِي ، وَقَدْ قِيلَ : اِنَّهَ يَشْتَكِي . فَقَالَ : قَدْ

بَلَّغْنِي ذَلِكَ وَبَلَّغْنِي أَنَّهُ قَدْ بَرَّءَ وَأَنَّهٗ يَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِهِ، وَلَوْ أَعْلَمَ أَنَّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ، فَالْقَوَّةُ

ترجمه

چون آن ملعون به نزدیک شهر کوفه رسید از مرکب فرود آمد و درنگ نمود تا شب در آید، پس شبانه داخل کوفه گردید. اهل کوفه را چنان گمان رسید که حضرت امام حسین علیه السلام است؛ پس خود را به قدمهای او می انداختند و به نزد او می آمدند و چون شناختند که ابن زیاد بدبنیاد است از اطراف او متفرق شدند. پس آن لعین پلید خود را به قلمرو دارالاماره رسانیده داخل قصر شد و آن شب را تا صبح به سر برد؛ چون صبح شد بیرون شتافت و در مسجد، بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را از مخالفت سلطان یعنی یزید ترسانید و وعده احسان و جوائز به مطیعان او داد. و چون جناب مسلم بن عقیل از رسیدن ابن زیاد لعین با خیر گردید از بیم آنکه مبدا که آن پلید از بودن او در کوفه آگاه شود، از خانه مختار بیرون آمد و قصد خانه هانی بن عروه - عَلِيهِ الرَّحْمَةُ - نمود. پس هانی او را در خانه خود پناه داد. پس از آن، گروه شیعه به نزد آن جناب به کثرت مرادوت می کردند و به خدمتش مُشْرِف می شدند و از آن طرف، عبیدالله بن زیاد جاسوسان در شهر کوفه گماشت که جناب مسلم را به دست آورند و چون بدانست که در خانه هانی بن عروه است، محمد بن اشعث لعین و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج پلید را طلبید و گفت: چه شد که هانی بن عروه به نزد ما می آید؟ گفتند: ما نمی دانیم چنین گفته اند که هانی را مرضی عارض گردیده و از مرض شکایت دارد. ابن زیاد گفت: شنیده ام که از مرض بهبود یافته و او بر در خانه

متن عربی (۲۵)

متن عربی

وَمُرُوهُ أَنْ لَا يَدَعَ مَا يَجِبُ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّنَا، فَإِنِّي لَا أَعْجِبُ إِذْ يَفْسُدُ عِنْدِي مِثْلُهُ؛ لِأَنَّهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ. فَأَاءْتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَشِيَّةً عَلَى بَابِهِ، فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ وَقَالَ: لَوْ أَعْلَمَ أَنَّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ. فَقَالَ لَهُمْ: الشُّكْوَى تَمْنَعُنِي. فَقَالُوا لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ عَلَيَّ بَابِ دَارِكَ كُلَّ عَشِيَّةٍ، وَقَدْ اسْتَبْطَاكَ، وَالْإِبْطَاءِ وَالْجَفَاءِ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ مِنْ مِثْلِكَ، لِأَنَّكَ سَيِّدٌ فِي قَوْمِكَ، وَنَحْنُ نُقْسِمُ عَلَيْكَ إِلَّا مَا رَكِبْتَ مَعَنَا إِلَيْهِ. فَدَعَا بَنِيَابِهِ فَلَبَسَ بِهَا ثُمَّ دَعَا بِبَعْلَتِهِ فَرَكِبَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ كَأَنَّ نَفْسَهُ قَدْ إِحْسَسَتْ بِيَغْضِ الذِّي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ خَارِجَةَ: يَا بَنِي أَخِي إِنِّي وَاللَّهِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ الْأَمِيرِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ يَا عَمَّ مَا أَعْتَوْتُ عَلَيْكَ شَيْئًا، فَلَا تَجْعَلْ عَلَيَّ نَفْسَكَ سَبِيلًا.

ترجمه

خویش می نشیند و اگر دانستی که او را عارضه ای است همانا به عیادتش می شتافتم؛ پس شما به نزدش رفته او را ملاقات نمایید و به فرمائیدش ادای حقوق واجبه ما را بر ذمتش فرو نگذارد؛ زیرا که ما را محبوب نیست که امر چنین شخصی از اشراف و سروران عرب در نزدم فاسد و ناچیز آید. فرستادگان آن لعین به نزد هانی آمدند و شبانگاهی بر درب خانه اش بایستادند و پیغام ابن زیاد لعین را به او رساندند، گفتندش تو را چه رسیده که به دیدن امیر نشتافتی و او را ملاقات نفرمودی؛ زیرا او به یاد تو افتاده چنین گفته که اگر دانستی که او را عارضه است من خود به عیادتش می شتافتم. هانی، فرستادگان را پاسخ چنین داد: مرا بیماری، از خدمت امیر بازداشته. گفتند: به ابن زیاد خبر داده اند که شبانگاهان به درب خانه خویش می نشینی و درنگ تو را از

ملاقاتش ناخوش آمده و ناگرویدن و جفا کردن را، سلاطین از مانند تو تحمل نکنند؛ زیرا تویی سرور قوم خود و بزرگ طایفه خویش و تو را سوگند که به ملازمت ما بر مرکب بنشین و به نزد عیدالله لعین آی. پس هانی ناچار لباس خود را طلبد و پوشید آنگاه اشتر خویش را خواسته و سوار گردید و روانه راه شد. چون به نزدیک قصر دارالاماره رسید همانا در خاطرش گذشت و نفسش احساس نمود پاره ای از علائم را که یافته بود. لذا حسان بن اسماء بن خارجه را گفت: ای برادرزاده، به خدا سوگند که من از این مرد بیمناک و خائفم، رأی تو در این باب چیست؟

متن عربی (۲۶)

متن عربی

وَلَمْ يَكُنْ حَسْبَانُ يَغْلَمُ فِي آءِ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . فَجَاءَ هَانِي وَالْقَوْمُ مَعَهُ حَتَّى دَخَلُوا جَمِيعًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا قَالَ : آءِ تَتَنَكَّ بِخَائِنٍ رِجْلَاهُ . ثُمَّ انْتَفَتَّ إِلَى سُرَيْحِ الْقَاضِي - وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ - وَآءِ شَارَ إِلَى هَانِي وَآءِ نَسَدَ بَيْتَ عُمَرُو بْنِ مَعْدِي كَرَبِ الزُّبَيْدِي : آءِ رِيْدُ حَيَاتِهِ وَيُرِيْدُ قَتْلِي عَدِيْرَكَ مِنْ خَلِيْلِكَ مِنْ مُرَادٍ فَقَالَ لَهُ هَانِي : وَمَا ذَاكَ آءِ يُّهَا الْاَمِيْرُ ؟ فَقَالَ لَهُ : آءِ يَا هَانِي ، مَا هَذِهِ الْاُمُوْرَ الَّتِي تُرَبِّصُ فِي دَارِكَ لِاَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَعَامَّةِ الْمُسْلِمِيْنَ ؟ جِئْتُ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيْلِ فَمَا دَخَلْتَهُ دَارِكَ وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرِّجَالَ فِي الدُّوْرِ حَوْلِكَ وَظَنَنْتَ آءِ نَ ذَاكَ يَخْفِي عَلَيَّ . فَقَالَ : مَا فَعَلْتُ . فَقَالَ : ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَةُ اللّٰهِ - بَلِي قَدْ فَعَلْتَ . فَقَالَ : مَا فَعَلْتَ آءِ صَلَّحَ اللّٰهُ الْاَمِيْرَ .

ترجمه

حسان گفت: ای عمو، به خدا قسم که در تو هیچ خوف و خطر نمی بینم و تو چرا بر خویشتن راه عذر قرار می دهی. و حسان را علم و اطلاعی نبود که به چه جهت عیدالله به طلب هانی فرستاده. هانی با جمیع همراهان و فرستادگان، بر ابن زیاد داخل شدند. چون چشم ابن زیاد به هانی بن عروه - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - افتاد به طریق مثل گفت: ((خیانتکار را، پاهایش به نزد تو آورد)). پس ابن زیاد ملعون متوجه به سُرَيْحِ که در پهلوی او نشسته - شد و اشاره به سوی هانی نمود و شعر معروف عمرو بن معدی کرب زبیدی را خواند: ((أُرِيْدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيْدُ قَتْلِي . . .))؛ یعنی من خواهان زندگانی اویم و او خواهان کشتن من است، عذر خواهی که دوست تو باشد، از طائفه ((مُراد)) بیاور تا عذر خواهی نماید. هانی گفت: آءِ يُّهَا الْاَمِيْرُ! مطلب چیست؟ آن ملعون گفت: بس کن ای هانی! این کارها چیست که در خانه خود علیه امیرالمؤمنین (!؟) یزید و از برای قاطبه مسلمانان فراهم آورده ای؟ مسلم بن عقیل را در خانه خود منزل داده ای و اسلحه جنگ و مردان کارزار در خانه های همسایگان از برای او فراهم آورده ای. چنین پنداشته ای که این امر بر من پوشیده خواهد بود؟ هانی - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - فرمود: من چنین نکرده ام.

متن عربی (۲۷)

متن عربی

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : عَلَيَّ بِمَعْقِلِ مَوْلَايَ - وَكَانَ مَعْقِلٌ عَيْنُهُ عَلَى آءِ خُبَارِهِمْ ، وَكَانَ عَرَفَ كَثِيْرًا مِنْ آءِ سِرَارِهِمْ - فَجَاءَ مَعْقِلٌ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ . فَلَمَّا رَأَى هَانِيَا عَرَفَ آءِ نَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : آءِ ضَلَّحَ اللّٰهُ الْاَمِيْرَ وَاللّٰهُ مَا بَعَثْتُ إِلَى مُسْلِمٍ وَلَا دَعَوْتُهُ ، وَلَكِنْ جَاءَنِي مُسْتَجِيْرًا ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَاكَ ذِمَامٌ فَمَا وَبَيْتُهُ ، فَآءِ مَا إِذْ قَدْ عَلِمْتَ فَحَلَّ سَبِيْلِي حَتَّى آءِ رَجَعُ إِلَيْهِ وَآءِ رُهُ بِالْخُرُوْجِ مِنْ دَارِي إِلَى

حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ ، لَأَخْرَجَ بِذَلِكَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَعْبِيدَا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ أَعْبِيدَا ، آتِيكَ بِضَيْفِي حَتَّى تَقْتُلَهُ ! فَقَالَ : وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ . قَالَ : وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ . فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو

ترجمه

عبيدالله - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ - گفت : بلی ، به خانه خود آورده ای . هانی باز فرمود : من نکرده ام ؛ خدا امر امیر را به اصلاح آورد . ابن زیاد ، ((مَعْقِل)) غلام خود را طلبید و همین ((مَعْقِل)) پلید ، جاسوس ابن زیاد بود و بر اخبار شیعیان و به بسیاری از اسرار ایشان پی برده بود . مَعْقِل پلید آمد و در حضور ابن زیاد بایستاد . چون هانی او را بدید دانست که آن ملعون جاسوس ابن زیاد بوده ؛ پس هانی به ابن زیاد ، فرمود : اَعْضِلِحَ اللَّهُ الْأَمِير ! من به طلب مسلم بن عقیل نفرستادم و او را دعوت نکرده ام ولی او خود به خانه من آمد و به من پناه آورد ، پس من حیا نمودم از آنکه ردّ نمایم و او را برگردانم و از این جهت که در خانه من است بر ذمه من حقی حاصل نموده ؛ پس او را ضیافت نمودم و چون واقعه چنین معلوم شده مرا مرخص کن تا به نزد او روم و امر کنم که او از خانه من بیرون رود ، به هر جای از زمین که خود بخواهد و به این واسطه ذمه من از حق نگاهداری او خارج گردد . ابن زیاد لعین گفت : به خدا سوگند که هرگز از من جدا نشوی تا آنکه او را به نزد من آوری . هانی فرمود : به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد و او را به نزد تو نخواهم آورد ؛ آیا میهمان خود را به نزد تو آورم که تو او را به قتل رسانی . ابن زیاد گفت : به خدا قسم که البته او را باید به نزد من آوری . هانی فرمود : نه بخدا قسم که او را به نزد تو نیاورم . چون سخن در میان ابن زیاد و هانی بن عروه بسیار شد ، مسلم

متن عربی (۲۸)

متن عربی

الْبَاهِلِي فَقَالَ : اَعْضِلِحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى آءِ كَلِمَهُ ، فَقَامَ فَخَلَنِي بِهِ نَاحِيَةً وَهُمَا بِحَيْثُ يَرَاهُمَا ابْنُ زِيَادٍ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُمَا - إِذَا ارْتَفَعَ آءِضْوَاتُهُمَا . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : يَا هَانِي اءُنْشِدْكَ اللَّهُ اءَنْ لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ وَلَا تَدْخُلَ الْبَلَاءَ عَلَيَّ عَشِيرَتِكَ ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفَسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ ، إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ إِنِّي عَمَّ الْقَوْمَ وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيهِ وَلَا ضَارِيهِ ، فَادْفَعُهُ إِلَيَّ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَاهٌ وَلَا مَنْقِصَةٌ ، وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَيَّ السُّلْطَانُ . فَقَالَ هَانِي : وَاللَّهِ إِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ الْخِزْيَ وَالْعَارَ ، اءَنَا اءَدْفَعُ جَارِي وَضَيْفِي وَرَسُولَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيَّ عِدْوَهُ وَءَنَا صَحِيحُ السَّاعِدِينَ وَكَثِيرُ الْأَعْوَانِ ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ اءَكُنْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ اءَدْفَعُهُ حَتَّى اءَمُوتَ دُونَهُ . فَاءَحَدٌ يُنَاشِدُهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَا اءَدْفَعُهُ . فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ ، فَقَالَ : اءَدْنُوهُ مِنِّي ، فَاءَدْنِي مِنْهُ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ اءَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ .

ترجمه

بن عمرو باهلی برخاست گفت : اَعْضِلِحَ اللَّهُ الْأَمِير ! او را به من واگذار تا با او سخن بگویم . ابن زیاد امر نمود که ایشان را در گوشه ای نشانیدند به قسمی که خود ، ایشان را می دید و سخن ایشان را می شنید که ناگاه آوازه سخن در میان هانی و مسلم بن عمرو بلند گردید . مسلم بن عمرو می گفت : ای هانی ! تو را به خدا سوگند می دهم که خود را به کشتن نده و بلا در عشیره خویش نینداز ، به خدا من کشتن را از تو برمی دارم . مسلم بن عقیل عموزاده این قوم است ، با بنی امیه ، خویش است و ایشان

کشنده او نیستند و ضرر به او نخواهند رسانید . مسلم بن عقیل را به ابن زیاد بسیار و از این جهت ، خواری و منقصتی تو را نخواهد بود ؛ زیرا که او را به سلطان می سپاری . هانی در جواب گفت : به خدا سوگند که این کار جز خواری و منقصت و عار بر من نباشد که پناهنده و میهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا را به دست چنین ظالمی بدهم و حال آنکه بازوی من صحیح و سالم و خویشاوندان من بسیار باشند ؛ به خدا که اگر خود به تنهایی باشم و هیچ یآوری نداشته باشم مسلم بن عقیل را به دست او نخواهم داد . چون ابن زیاد این کلمات را شنید گفت : او را نزدیک من آرید . هانی را به نزد آن ملعون بردند . ابن زیاد گفت : واللّٰه ! یا آن است که مسلم را به من می سپاری یا آنکه گردن تو را می زنم .

متن عربی (۲۹)

متن عربی

فَقَالَ هَانِي : اِذْنُ وَاللّٰهِ تَكْفُرُ الْبَارِقَةُ حَيُولَ دَارِكَ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : وَالْهَفَاءُ عَلَيَّكَ ، اَبَا الْبَارِقَةِ تُحَوِّفُنِي - وَهَانِي يُظَنُّ اَنَّ عَشِيرَتَهُ يَسْرِعُونَ - ثُمَّ قَالَ : اءِدُّوهُ مِنِّي ، فَاَءِدُّنِي مِنْهُ ، فَاَسْتَعْرِضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيْبِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ اَنْفَهُ وَجَبِيْنَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَ اَنْفَهُ وَسَيَّلَ الدِّمَاءَ عَلٰى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِيْنِهِ عَلٰى لِحْيَتِهِ وَاَنْكَسَرَ الْقَضِيْبُ . فَضَرَبَ هَانِي يَدَهُ اِلَى قَائِمِ سَيْفِ شُرْطِيٍّ ، فَجَادَبَهُ ذَلِكَ الرَّجُلُ . فَصَاحَ ابْنُ زِيَادٍ : خُدُوهُ ، فَجَرَّوهُ حَتَّى اَلْقَوْهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْقَضِيْرِ وَاَعْلَقُوْا عَلَيْهِ بَابَهُ ، وَقَالَ : اِجْعَلُوْا عَلَيْهِ حُرْسًا ، فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ . فَقَامَ اَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ اِلَى عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ - وَقِيلَ : اِنَّ الْقَائِمَ حَسَانَ بْنَ اَسْمَاءَ - فَقَالَ : اَرْسَلَ غَدَرَ سَائِرِ الْقَوْمِ ، اَيُّهَا الْاَمِيْرُ اَمْرَتَنَا اَنَّ نَجِيْحَكَ بِالرَّجُلِ ، حَتَّى اِذَا جِئْنَاكَ بِهِ هَشَمْتُمْ وَجْهَهُ وَسَيَّلْتُمْ دِمَاءَهُ عَلٰى لِحْيَتِهِ وَزَعَمْتُمْ اَنَّكَ تَقْتُلُهُ .

ترجمه

هانی گفت : به خدا اگر چنین کنی شمشیرها بر دور خانه تو بسیار شود ، یعنی اصحاب و عشیره من ، تو و اصحابت را به قتل خواهند رسانید . ابن زیاد فریاد برآورد که والّٰهفاء ! مرا از شمشیر می ترسانی ؟ هانی را چنان گمان بود که خویشان او سخن او را خواهند شنید و او را یاری خواهند نمود . ابن زیاد ملعون گفت : او را نزد من آرید . پس ((هانی)) را نزدیک آن شقی آوردند . آن لعین با چوبی که در دست نحس خود داشت صورت آن بزرگوار را خراشید و مکرر چوب خود را بر بینی و پیشانی نازنین و برگونه صورت او می زد . بینی ((هانی)) را بشکست و خون بر لباس او جاری شد و گوشتهای صورت و پیشانی آن مؤمن مظلوم بر محاسنش ریخت تا آنکه چوب شکسته گردید . پس هانی دست برده قائمه شمشیر شُرطی را که حاضر بود بگرفت تا کار ابن زیاد را بسازد . آن شُرطی شمشیر خود را از دست او ربود . ابن زیاد بدبنیاد فریاد برآورد که او را بگیرید . پس او را کشان کشان آوردند تا در اطاقی او را حبس نموده و در را به روی او بستند . ابن زیاد امر نمود که پاسبان بر او بگمارند ، چنین کردند . اسماء بن خارجه برخاست و بعضی گفتند که حسان بن اسماء از جای برخاست گفت : عیبدا للّٰه فرستاد برای آوردن هانی و دام حيله و مکر نسبت به همه قوم بر نهاد ؛ اَيُّهَا الْاَمِيْر ! ما را امر می کنی که این مرد را به نزد تو بیاوریم ، چون آوردیم استخوان صورت او را می شکنی و خون بر ریش او جاری می نمایی و اعتقاد کشتن او را داری .

متن عربی (۳۰)

متن عربی

فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ كَلَامِهِ وَقَالَ: وَاءَنْتَ هَاهُنَا! وَاءَمَرَ بِهِ فَضْرِبَ حَتَّى تَرَكَ وَقَيْدَ وَحُسَيْسَ فِي نَاحِيَةِ مِنَ الْقَصْرِ. فَقَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، إِلَى نَفْسِي اءَنْعَاكَ يَا هَانِي. قَالَ الرَّاَوِيُّ: وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ اءَنَّ هَانِيًا قَدْ قُتِلَ - وَكَانَتْ رُوَيْحُهُ اءِثْنَهُ عَمْرُو هَذَا تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ - فَاءَقْبَلَ عَمْرُو فِي مَدْحَجٍ كَافَّةً حَتَّى اءَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَنَادَى: اءَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانٌ مَدْحَجٌ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعِيَةً وَلَمْ تُفَارِقْ جَمَاعِيَةً، وَقَدْ بَلَغْنَا اءَنَّ صَاحِبِنَا هَانِيًا قَدْ قُتِلَ. فَعَلِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِاجْتِمَاعِهِمْ وَكَلَامِهِمْ، فَاءَمَرَ شُرَيْحَا الْقَاضِي اءَنَّ يَدْخُلَ عَلَيَّ هَانِي فَيُشَاهِدُهُ وَيُخْبِرَ قَوْمَهُ بِسِلَاطَتِهِ مِنَ الْقَتْلِ، فَفَعَلَ ذَلِكَ وَاءَخْبَرَهُمْ، فَرَضُوا بِقَوْلِهِ وَانصَرَفُوا. قَالَ: وَبَلَغَ الْخَبْرُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ

ترجمه

ابن زیاد (از شنیدن این سخنان) در خشم شد و گفت: اینک تو در اینجا ای؟ پس امر نمود چنان او را بزدند تا ترک سخن گفتن کرد و مقید ساخته در گوشه ای از قصر دارالاماره به حبسش انداختند. حسان بن اسماء گفت: ((إِنَّا لِلَّهِ...))؛ ای هانی! خبر مرگ خود را به تو می دهم! راوی گوید: خبر قتل هانی بن عروه به عمرو بن حجج که ((رویحه)) - دختر عمرو - همسر هانی بود، رسید؛ پس عمرو با جمیع طایفه مدحج قصر دارالاماره را احاطه نمودند و عمرو فریاد بر آورد که اینک سواران مدحج و بزرگان قبیله حاضرند، نه ما قید اطاعت امیر را از خود دور و نه از شیوه اسلام و جماعت مسلمانان مفارقه حاصل نموده ایم. اینک بزرگ و رئیس ما ((هانی بن عروه)) را مقتول ساخته اید. ابن زیاد از جمعیت حاضر و سخنان قوم باخبر گردید. به شریح قاضی امر نمود که به نزد هانی آید و حال حیات او را مشاهده نماید تا آنکه خبر سلامتی او را به مردم برساند و بگوید که او را مقتول نساخته اند. شریح به نزد هانی آمد و اطلاع از حال هانی یافت و قوم را از زنده بودن او آگاه ساخت. ایشان نیز به همین قدر راضی شدند و برگشتند. راوی گوید: چون خبر گرفتار شدن هانی به سمع جناب مسلم بن عقیل رسید خود با گروهی که در بیعت او بودند از برای محاربه ابن زیاد لعین بیرون آمدند.

متن عربی (۳۱)

متن عربی

الْإِمَارَةَ، وَأَقْتَلَ اءَصِيحَابَهُ وَاءَصِيحَابَ مُسْلِمٍ. وَجَعَلَ اءَصِيحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ الَّذِينَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ يَتَشَرَّفُونَ مِنْهُ وَيُحَذِّرُونَ اءَصْحَابَ مُسْلِمٍ وَيَتَوَعَّدُونَهُمْ بِجُنُودِ الشَّامِ، فَلَمْ يَزَالُوا كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ اللَّيْلُ. فَجَعَلَ اءَصِيحَابَ مُسْلِمٍ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَضِيغُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ، وَيَتَّبِعِي اءَنَّ نَفْعِي فِي مَنَازِلِنَا وَنَدَعُ هُوَ لَاءِ الْقَوْمِ حَتَّى يُضِلَّحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ. فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى عَشْرَةٍ اءَنْفُسٍ. فَدَخَلَ مُسْلِمُ الْمَسْجِدَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ الْعَشْرَةُ عَنْهُ. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ وَحِيدًا فِي دُرُوبِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ اءِمْرَاءِهِ يُقَالُ لَهَا طَوْعَةٌ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتَهُ. ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَاءَجَارَتْهُ. فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا، فَوَسَّيَ الْخَبْرُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

ترجمه

عبیدالله از خوف ازدحام در قصر متحصن گردید. اصحاب آن پلید با اصحاب جناب مسلم به هم در آویختند و مشغول جنگ شدند و گروهی که با ابن زیاد در دارالاماره بود از بالای قصر که مشرف به اهل کوفه بود، اصحاب مسلم را بیم می دادند و ایشان را به آمدن سپاه شام تهدید می کردند و به همین منوال بودند تا شب در آمد. کسانی که با حضرت مسلم بودند رفته رفته متفرق

گردیدند. بعضی از ایشان به یکدیگر می گفتند که ما را چه کار که سرعت و تعجیل در فتنه انگیزی کنیم، سزاوار آنکه در منزل خویش بنشینیم و بگذاریم تا خدای متعال امر این گروه را به اصلاح آورد؛ بالاخره بجز ده نفر، کسی با جناب مسلم بن عقیل باقی نماند!! چون به مسجد داخل شد، آن ده نفر نیز او را ترک نمودند و حضرت مسلم بی کس و تنها ماند. چون جناب مسلم کیفیت این حال را مشاهده نمود، تنها از مسجد بیرون آمد و در کوچه های شهر کوفه می گردید تا بر در خانه زنی رسید. نام آن زن ((طَوْعَه)) بود و در آنجا توقف نمود و از او جرعه ای آب طلبید. آن زن آب آورده او را آشاماند. جناب مسلم بن عقیل از او درخواست نمود که در خانه خود او را جای دهد. آن زن قبول نموده و به خانه خود، او را پناه داد. پس از آن، پسر آن زن به حال حضرت مسلم آگاه شد و از جهت او خبر به سمع ابن زیاد رسید.

متن عربی (۳۲)

متن عربی

فَاءَ حَضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً وَأَنْفَذَهُ لِاحْضَارِ مُسْلِمٍ . فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ وَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ ، لَبَسَ دِرْعَهُ وَرَكِبَ فَرَسَهُ وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - . حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً فَنادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ : يَا مُسْلِمُ لَكَ الْأَمَانُ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : وَأَيْ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ . ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْجُزُ بِأَبْيَاتِ حِمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَثْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ حَيْثُ يَقُولُ :
 : أَعْصَيْتُمْ لَا أَيْ قُتِلَ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتَ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا أَعَزَّهُ أَنْ أَعْدَعَ أَوْ أَعْرَأَ أَوْ أَعْلَطَ الْبَارِدَ سَيْخَانًا مُرًّا كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا يُلَاقِي شَرًّا أَوْ ضَرِبَ بَكْمٍ وَلَا أَعْخَافُ ضَرًّا فَنَادُوا إِنَّهُ لَا تَكْذِبُ وَلَا تُعَرُّ ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى

ترجمه

آن ملعون، محمد بن اشعث را طلب کرده و گروهی را با او روانه نمود تا حضرت مسلم علیه السلام را حاضر سازند. چون فرستادگان به در خانه ((طَوْعَه)) رسیدند. آواز سُم مَرُکَبها به گوش آن جناب رسیده، زره خود را برتن بیاراست و سوار بر اسب گردیده با اصحاب ابن زیاد - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - در آویخت و مشغول جنگ شد تا گروهی از ایشان را به دارالبوار فرستاد. پس محمد بن اشعث بی دین فریاد به او زد که ای مسلم! تو در امانی. مسلم فرمود: اماننامه فاجران غدار، ارزشی ندارد. مسلم باز با آنان در آویخت و به جنگ و حرب اشقیاء مشغول گردید و اشعار حمران بن مالک خثعمی را که در روز ((قَرْن)) انشاء نموده بود به طور رَجَز می خواند: ((أَعْصَيْتُمْ لَا - أَيْ قُتِلَ إِلَّا حُرًّا))؛ یعنی: سوگند خورده ام که جز به طریق مردانگی کشته نگردم، اگر چه شربت ناگوار مرگ را به تلخی بنوشم خوش ندارم که به خدعه و مکر گرفتار آدمهای پست و دون، گردم و فریفته و مغرور آنان شوم. یا آنکه شربت خنک جوانمردی و شجاعت را به آب گرم ناگوار عجز و سستی مخلوط نمایم و دست از جنگ بکشم. هر مردی ناچار در روزگاری، دچار شرّ و سختی خواهد شد، ولی من با شمشیر تیز شما را می زنم و از هیچ ضرر بیم ندارم. پس آن اشقیاء آواز برآوردند که محمد بن اشعث به تو دروغ نمی گوید و تو را فریب نمی دهد.

متن عربی (۳۳)

متن عربی

ذَلِكَ ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أُنْخِنَ بِالْجِرَاحِ ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ ، فَأَخَذَ أَسِيرًا . فَلَمَّا أَدْخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ

زِيَادٍ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ . فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ : سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ . فَقَالَ لَهُ : أَسَيْكَتَ يَا وَيْحَكَ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : لَا عَلَيْكَ سَلَّمَتْ أُمَّ لَمْ تُسَلِّمْ ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي ، وَبَعْدُ فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْفِتْلَةِ وَفُجِحَ الْمُثَلِّهِ وَحُبَّتِ السَّرِيرَةُ وَلَوْمُ الْعَلِيَّةِ ، لَا-أَعْرَدَ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْكَ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : يَا عَاقُ يَا شَاقُ ، خَرَجْتَ عَلَىٰ إِمَامِكَ وَشَقَقْتَ عَصَى الْمُسْلِمِينَ ، وَءَلْقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : كَذَبْتَ يَا بَنَ زِيَادٍ ، إِنَّمَا شَقَّ عَصَى

ترجمه

مسلم بن عقیل اصلاً الثقاتی به جانب آنان نفرمود و چون زخم بسیار و جراحت بی شمار بر بدن نازنینش رسید و به این واسطه سست و ضعیف گردید . گروه شقاوت آئین ، بر سر او هجوم آوردند و او را احاطه نمودند . نگاه ملعونی از عقب سر آن جناب در آمد و نیزه بر پشت آن حضرت زد که از صدمه آن نیزه ، بر زمین افتاد . پس آن جماعت بی سعادت آن شیر بیشه شجاعت را اسیر و دستگیر نمودند و به نزد ابن زیاد بدنبیاد بردند . چون آن جناب را داخل مجلس ابن زیاد بدنبیاد نمودند سلام بر آن کافر بی دین نمود . یکی از پاسبانان آن لعین گفت : بر امیر سلام کن ! آن جناب فرمود : بس کن ! وای بر تو باد ، به خدا سوگند که او امیر من نیست . عیب‌الله پلید به سخن در آمده گفت : باکی بر تو نیست ؛ سلام بکنی یا نکنی ، کشته خواهی شد . جناب مسلم بن عقیل فرمود : اگر تو مرا به قتل رسانی همانا که کار مهمی نکرده ای ، چرا که به تحقیق بدتر از تو بهتر از مرا مقتول ساخته اند و از این گذشته تو هرگز فروگذار نخواهی کرد به دیگری کشتن بدو فُجِحَ مُثْلُهُ و پلیدی سرشت و غالب شدن را به طرف نانجیبی و بدین صفات مذمومه کسی از تو سزاوارتر نیست . پس آن نانجیب زبان بریده ، زبان به ناسزا برگشود که ای ناسپاس ، ای مخالف ؛ بر امام زمان خود خروج کردی و عصای مسلمانان را شکستی و فتنه را برانگیختی . جناب مسلم علیه السلام در جواب فرمود : ای ابن زیاد ! سخن به دروغ

متن عربی (۳۴)

متن عربی

الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَابْنَهُ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ، وَءَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا ءَلْقَحَهَا ءَنْتَ وَءَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدِ عَبْدِ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ ، وَءَنَا ءَرْجُو ءَنْ يَزُفِنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَىٰ يَدَيِ شَرِّ الْبُرِيَّةِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : مَنَّتَكَ نَفْسُكَ ءَمْرًا ، حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرَكَ لَهُ ءَهْلًا وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ . فَقَالَ مُسْلِمٌ : وَمَنْ ءَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ ؟ فَقَالَ : ءَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ! فَقَالَ مُسْلِمٌ : ءَلْحَمْدُ لِلَّهِ ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكْمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : ءَءَتَّظُنُّ ءَنْ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا . فَقَالَ مُسْلِمٌ : وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ ، وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : ءَءَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ بِمَا ءَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَءَمْرَهُمْ مُلْتَمِّمٌ فَشَدَّتْ ءَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : مَا لِهَذَا ءَتَيْتَ ، وَلَكِنَّكُمْ ءَظَهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ وَتَءَاءَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ

ترجمه

گفتی ، بجز این نیست که عصای اجتماع مسلمین را معاویه پلید و فرزند عنید او یزید بشکستند و آنکه فتنه را در اسلام برانگیخت تو بودی و پدرت که از نطفه غلامی بود از بنی عیلام از طایفه ثقیف و نام آن غلام ((عیب)) بود . و مرا امید چنان است که خدای متعال شهادت را بر دست بدترین مخلوقش روزی دهد . ابن زیاد گفت : تو را نفست در آرزویی افکند که خدا آن را از برای تو

نخواست و در میانه تو و امیدت، حایل گردید و آن مقام را به اهلش رسانید. جناب مسلم علیه السلام فرمود: ای پسر مرجانه! مگر سزاوار خلافت و اهل آن کیست؟ ابن زیاد گفت: یزید!؟ جناب مسلم از راه طعنه فرمود: الحمد لله. ما راضی و خوشنودیم که خدا بین ما و شما حکم فرماید. عیب‌الله گفت: چنین گمان داری که تو را در این امر چیزی است؟ آن جناب فرمود: شک نیست بلکه یقین است که ما بر حق هستیم. ابن زیاد گفت: ای مسلم! مرا خبر ده که تو به چه کار به این شهر آمده‌ای؟ امور مردم منظم بود و تو آمدی تفرقه در میان ایشان افکندی و اختلاف کلمه بین آنان ایجاد نمودی. جناب مسلم علیه السلام فرمود: من برای ایجاد تفرقه و فساد نیامده‌ام بلکه از برای آن آمدم که شما ((مُنْکَر)) را ظاهر ساختید و ((معروف)) را به مانند شخص مرده دفن نمودید و بر مردم امیر شدید بدون آنکه ایشان راضی باشند.

متن عربی (۳۵)

متن عربی

رَضِيَ مِنْهُمْ وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ ، وَعَمَلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كُشْرَى وَقَيْصَرَ ، فَأَعْتَيْنَاهُمْ لِنَاءَمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدَعُوهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَكُنَّا أَهْلُ ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - يَشْتِمُهُ وَيَسْتِثِمُّ عَلَيْنَا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ! فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : أَعْنَتْ وَأَبُوكَ إِعْتَقَ بِالسُّنْمِ ، فَأَقْبَضَ مَا أَعْنَتْ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ . فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنِ حَمْرَانَ أَنْ يَضْرِبَ عَدَبَهُ بِهِ إِلَى إِعْلَا الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ ، فَضَرَبَ عَدَبَهُ بِهُوَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَدْعُورٌ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : مَا شَاءَ نُكَ ؟ فَقَالَ : أَيْيَهَا الْأَمِيرُ رَأَيْتُ سَاعِيَهُ قَتَلْتَهُ رَجُلًا إِسْوَدَ سَيِّئِي الْوَجْهِ حَذَائِي عَاضًا عَلَى إِصْبَعِهِ - أَوْ قَالَ شَفْتِيهِ - فَفَرَعْتُ فَرَعًا لَمْ أَعْرِضْهُ قَطُّ .

ترجمه

شما خلق را واداشتید به آنچه خدای امر به آنها نفرموده و کار اسلام را در میان مردم به مانند پادشاهان فارس و روم جاری ساختید. ما آمدیم از برای آنکه معروف را به مردم امر و منکر را از آنها نهی کنیم و ایشان را دعوت به احکام قرآن و سنت رسول حضرت سبحان نمودیم و ما شایسته این منصب امر و نهی بودیم و برای همین نیز قیام کردیم. ابن زیاد نانجیب به ناسزا جناب امیر مؤمنان علیه السلام و دو سید جوانان جناب حسن و حسین علیهما السلام و جناب مسلم بن عقیل - رضوان الله علیه - را نام می برد و اهانت می نمود. مسلم فرمود: تو و پدرت سزاوارترید به ناسزا و دشنام؛ اینک هر چه می خواهی انجام ده ای دشمن خدا! پس آن شقی، بکیر بن حمران را امر نمود که آن سید مظلوم را بر بالای قصر دارالاماره برده او را شهید سازد. بکیر حرام زاده چون آن جناب را بر بام قصر می برد آن سید بزرگوار در آن حال مشغول به تسبیح پروردگار و توبه و استغفار و صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله بود. پس ضربتی بر گردن آن گردن فراز نشاءتین، آشنا نمود و او را به درجه شهادت رسانید و خود آن ولد الزنا وحشت زده از بام قصر فرود آمد. ابن زیاد بدبنیاد از او پرسید: تو را چه می شود؟! آن شقی گفت: ای امیر! آن هنگامی که آن جناب را شهید نمودم مرد سیاه چهره ای را در مقابل خود دیدم که انگشتان خویش را به دندان می گزید یا آنکه گفت لبهای خود را می گزید. و من چنان ترسیدم که تاکنون این گونه فرع در خود ندیدم.

متن عربی (۳۶)

متن عربی

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَلَّكَ دَهْشَتْ. ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِي بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ - ، فَأَخْرَجَ لِيُقْتَلَ . فَجَعَلَ يَقُولُ : وَأَمَّا إِذْ حَجَّاهُ وَأَعْيَنَ مِنِّي مَذْحِجُ ! وَعَاشِيرَتَاهُ وَأَعْيَنَ مِنِّي عَشِيرَتِي ! فَقَالُوا لَهُ : يَا هَانِي مَدُّ عُنُقِكَ . فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا آءَانَا بِهَا بِسَيْحِي ، وَمَا كُنْتُ لِأَعْيُنِكُمْ عَلَى نَفْسِي . فَضَرَبَهُ غُلَامٌ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَفَتَلَهُ . وَفِي قَتْلِ مُسْلِمٍ وَهَانِي يَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرِ الْأَسَدِيِّ . وَيُقَالُ : إِنَّهُ لِلْفَرَزْدَقِ : فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنَ عَقِيلِ

ترجمه

ابن زیاد گفت: گویا دهشت تو را فرو گرفته! پس از این جریان، ابن زیاد لعین حکم نمود که هانی بن عروه رضی الله عنه را به قتل رسانند. چون جناب هانی را از مجلس بیرون آوردند تا به درجه شهادت رسانند، مکرر می فرمود: ((وَأَمَّا إِذْ حَجَّاهُ! وَأَعْيَنَ مِنِّي مَذْحِجُ! وَعَاشِيرَتَاهُ وَأَعْيَنَ مِنِّي عَشِيرَتِي! كَجَائِدِ خَوِيشَانِ وَقَيْبِلِهِ مِنْ؟ جَلَادُ كَفْتُ: گَرَدَنْتَ رَا بَكْشَ تَا شَمَشِيرَ رَا فَرُودَ آوَرْمَ! هَانِي فَرُمُودَ: بَه خَدَا سَوَكَنْدَ! مِنْ بَه بَذَلْ جَان خَوِيشَ سَخِي نَيْسْتَم وَ دَر كَشْتَن خَوِيشَ تُو رَا اِعَانْتِ نَمِي كَنْم. پَس غَلَامِي اَز اِبْنِ زِيَادِ پَلِيدِ كِه نَام نَحْسَش ((رَشِيد)) بُوَد، اَن مَخْلَص مَتَّقِي رَا بَه دَرَجَه شَهَادَتِ رَسَانِيد. دَر مَصِيبَتِ جَنَابِ مُسَلِمِ بِنِ هَانِي وَ عَرُوه، عَبْدِ اللَّهِ بِنِ زُبَيْرِ اسَدِي اِبْنِ اَيِيَاتِ رَا بَه رَشْتَه نَظْمِ كَشِيدَه وَ بَعْضِي رَا اِعْتِقَادِ اَن اَسْت كِه قَائِلِ اِبْنِ اَشْعَارِ، فَرَزْدَقِ اَسْت وَ دِيْگَرِي كَفْتَه كِه اَشْعَارِ سَلِيمَانَ حَنْفِي اَسْت. ((فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَأَنْظُرِي...))؛ يَعْنِي اِگَر نَمِي دَانِي كِه مَرگِ كَدَامِ اَسْت وَ مَنكَرِ اَنِي (شَايِد شَاعِرِ نَفْسِ اَمْرَاةِ خُودِ رَا مَخَاطَبِ نَمُودَه وَ بَه لِسَانِ حَالِ ذِكْرِ نَمُودَه بَاشَد) پَس نَظَرِ نَمَا اِي مَنكَرِ مَرگِ بَه سُوِي هَانِي بِنِ عَرُوه رَحْمَه اَلله كِه دَر بَازَارِ گُوسْفَنْدِ فَرُوشَانِ مَقْتُولِ اِفْتَادَه وَ نَظَرِ نَمَا بَه جَنَابِ مُسَلِمِ بِنِ عَقِيلِ .

متن عربی (۳۷)

متن عربی

۱ - إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخِرُ يَهُوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلِ ۲ - آءَصَابُهُمَا فَرُخُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا اءَحَادِيثَ مِنْ يَشْرِي بِكُلِّ سَبِيلِ ۳ - تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلِ ۴ - فَتَى كَانَ اءَحْيَى مِنْ فِتَاةٍ حَيَّيْهِ وَاَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ ۵ - اءَيْرُ كَبِ اءَسْمَاءُ اَلْهَمَالِيَجِ اَمِنَا وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجُ بِذُحُولِ

ترجمه

۱ - آن جوانمرد شجاعی که صدمه شمشیر، روی او را خراشید (شاید اشاره باشد به آنچه بعضی ذکر نموده اند که در آن هنگام که خواستند او را به نزد ابن زیاد برند بکیرین حمران ضربتی بر روی مبارک هانی زد که لبهای او را مجروح ساخت یا مراد از ((بَطَل))، هانی باشد و کنایه از ضربتی که ابن زیاد بر صورت و پیشانی او وارد آورد و این معنی اقرب است) و آن جوانمرد شجاع دیگر مسلم بن عقیل است که کشته او را از پشت بام به زیر افکندند. ۲ - عبیدالله بن زیاد باغی یاغی ستمکار به ظلم و ستم، این دو بزرگوار را گرفت، پس صبحگاهی مسلم و هانی حدیث هر رهگذر شدند. ۳ - دیدی آن جسدی را که مرگ رنگ او را تغییر داده بود و خون آن بدن در راهها جاری بود. ۴ - آن جوانمرد با حیا - که به مراتب با حیاط از زنان با عفت و با حیا - بود و مع ذلک، صمصام شجاعت و سطوتش برنده تر از شمشیر دو دم صیقل خورده، بود. ۵ - آیا سزاوار است که اسماء بن خارجه، جناب هانی را به نزد ابن زیاد برد بر مرکبهای نجیب سوار گردد و در امان باشد و حال آنکه قبیله مَذْحِجِ خون ((هانی)) را از او

مطالبه می نمایند .

متن عربی (۳۸)

متن عربی

۱ - تَطُوفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَي رَقَبَتِهِ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولٍ ۲ - فَإِنْ آءَأْتُمْ لَمْ تَتَّأَرُوا بِآءَأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا أءُرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ قَالَ الرَّأَوِي : وَكَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بَنُ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِي إِلَى يَزِيدَ بَنِ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ - . فَأءَأَدَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَي فِعَالِهِ وَسَيَطُوتِهِ ، وَيَعْرِفُهُ أءَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جَهْتِهِ ، وَيَأءَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِأَلْمُؤِ أَخِذَهُ وَالْإِنْتِقَامَ وَالْحَبْسَ عَلَي الطُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ . وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثِ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ ، قَبْلَ أءَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ .

ترجمه

۱ - قبیله مراد همه در آن حال بر دور هانی بن عروه (که در قصر گرفتار شده بود) می گشتند و در انتظار حال او بودند و هم آنانکه سؤال از کیفیت حال او می نمودند و هم آن کسانی که سؤال کرده می شدند . ۲ - پس اگر شما ای قبیله مراد ، نمی توانید که خونخواهی برادر خویش نمایید پس باید که چون زنان بدکاره که به اندک مبلغی که از برای زنا به ایشان می دهند راضی اند ، شما هم به همین مقدار راضی باشید . راوی گوید : ابن زیاد بدبنیاد نامه ای به یزید پلید ، مشتمل بر خبر و کیفیت قتل جناب مسلم و هانی رحمه الله نوشت . پس یزید پلید جواب نامه آن عنید را به سوی کوفه روانه داشت که حاصل آن رقیمه لعنت ضمیمه شکرگزاری او بود بر کردار ناصواب و بر سطوت و صولت آن سرکرده شقاوت مآب و ابن زیاد را آگاه گردانید که خبر به آن شقی چنین رسیده که موكب امام علیه السَّلَام متوجه به طرف عراق گردیده ؛ یزید به ابن زیاد ظالم لعین فرمان داد که در مقام مؤاخذه و انتقام از کافه آنان برآید و به محض توهم و گمان ، مردم را به قید حبس گرفتار سازد و بود توجه امام حسین علیه السَّلَام از مکه معظمه در روز سه شنبه به سه روز که از ماه ذی الحجة الحرام گذشته بود و بعضی گفتند در روز چهارشنبه بوده به هشت روز ، از ماه مزبور گذشته در سال شصت از هجرت رسول الله قبل از آنکه آن حضرت به حسب ظاهر آگاه شود به شهادت حضرت مسلم ؛ زیرا که آن جناب در روزی از مکه نهضت فرمود که جناب مسلم در همان روز مقتول گروه اشقیاء گردیده بود .

متن عربی (۳۹)

متن عربی

وَرَوَى أءَأْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا عَزَمَ عَلَي الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيْبَا ، فَقَالَ : ((أءَأَلْحَمِدُ لِلَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ وَسَلَّمَ . خُطَّ الْمَوْتُ عَلَي وُلْدِ آءَمَ مَخَطَّ الْفَلَادَةِ عَلَي جِنْدِ الْفَتَاءِ ، وَمَا أءَأُولَهْنِي إِلَى آءَأَسْلَا فِي إِشْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ . وَخَيْرَ لِي مَصِيرِعٌ أءَأَنَا لِأَقِيهِ ، كَأءَأَنِّي بِآءَأَوْصَالِي تَقَطَّعُهَا عُسْدَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاسِي وَكَزْبَلَاءِ ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي آءَأَكْرَاشَا جُوفَا وَآءَأَجْرِبَةُ سَغْبَا ، لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ . رِضَى اللَّهُ رِضَانَا آءَأَهْلَ الْبَيْتِ ، نَضْبِرُ عَلَي بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقُنَا آءَأَجْرَ الصَّابِرِينَ ، لَنْ تَشُدَّ عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحْمَتُهُ ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ ، تَقْرَأُ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدُهُ ، مَنْ كَانَ بِأَذِلَا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمُوطْنَا عَلَي لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا ، فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى)) .

ترجمه

سخنرانی امام حسین علیه السلام در مکه چنین روایت شده هنگامی که آن حضرت عزیمت مسافرت عراق داشت برخاست و خطبه ای انشاء فرمود و پس از آنکه خداوند و دود را ستایش نمود و ثنای جمیل بر حضرت ختمی مرتبت سرود ، چنین فرمود که به قلم تقدیر کشیده شد خط مرگ بر فرزندان آدم چون گردنبندی بر گردن مه و شان سیمین که بدان زینت افزایند و چه بسیار مشتاقم به دیدار یاران دیرین که از این دار فنا رستند و از این دام بلا جستند چون اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف علیهما السلام و خدای زمینی از برای من اختیار فرموده فیما بین سرزمین ((نواویس)) و ((کربلا)) که به ناچار دیدار آن خواهم نمود . گویا می بینم که گرگان بیابان یعنی آشقیای کوفه ، اعضای مرا پاره پاره می کنند که شکم های گرسنه و مشکهای تهی خود را از آن انباشته دارند . فراری از قضای الهی نیست و نه از سرنوشت حق گریزی . آنچه خدای بر آن خشنود است ، خشنودی ما در آن است . شکیبای بلای حق هستیم و صابر بر قضاهاى او ؛ پس اجر صابران به ما خواهد بخشید و پاره تن رسول صلی الله علیه و آله از او جدایی ندارد ؛ پس رفتار ما بر طریقه اوست و پاره های تن او در ریاض قدس مجتمع خواهند گردید تا بدین واسطه چشمان رسول صلی الله علیه و آله روشن شود و خدا به وعده خویش به رسولش ، وفا کند . هر کس را که عزم جان نثاری است و خون خود را در راه دوستی ما خواهد ریخت ، بایدش که آماده سفر شود ؛ زیرا که من بامداد فردا روانه خواهم شد به سوی عراق ، ان شاء الله (۱۳) .

متن عربی (۴۰)

متن عربی

وَرَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ الْأَمَامِيُّ فِي كِتَابِ ((دَلَائِلِ الْأِمَامَةِ)) قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ سُفْيَانُ بْنُ وَكَيْعٍ ، عَنْ أَبِيهِ وَكَيْعٍ ، عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ : قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْوَاقِدِيُّ وَزُرَّارَةُ بْنُ خَلِيجٍ : لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - قَبِيلَ آءَنَ يَخْرُجُ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَخْبَرَنَا هُؤُلَاءُ بِالسَّلَامِ بِالْكَوْفَةِ وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ . فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فَفُتِحَتْ آءَبْوَابُ السَّمَاءِ وَنَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا - اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((لَوْلَا - تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهُبُوطُ الْأَجْرِ لَفَاتَلْتُهُمْ بِهِؤُلَاءِ ، وَلَكِنْ آءَعْلَمُ يَقِينًا آءَنَّ هُنَاكَ مَضْرَعِي وَمَضْرَعِ آءَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَآءَلْدَى عَلِيٍّ)) . وَرَوَى مُعَمَّرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ مَا هَذَا لَفْظُهُ : فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ آءَبِي

ترجمه

ابو جعفر محمد بن جریر طبری امامی المذهب - علیه الرّحمة - در کتاب ((دلائل الامامة)) خود روایت نموده که گفت از برای ما حدیث کرد ابو محمد سفیان بن وکیع از گفته پدر خویش و او از ((اعمش)) . روایت کرده که ابو محمد واقدی و زرارة بن خلیج چنین گفتند که ما به شرف ملاقات جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام رسیدیم قبل از آنکه ایشان از مکه معظمه نهضت به سوی عراق فرماید ؛ پس ضعف حال اهل کوفه را به خدمتش عرضه داشتیم و گفتیم با اینکه دلهایشان مایل خدمت آن جناب است و لکن شمشیرهایشان را بر روی او کشیده اند . امام حسین علیه السلام به دست مبارک خود اشاره به سوی آسمان نمود ، پس درهای آسمان باز شد و ملائکه بسیار نازل گردید به عددی که احصای آنها را بجز خدای کسی نمی داند ؛ پس فرمود : اگر نمی بود تقارب اشیاء به هم دیگر (یعنی آنکه باید هر امر مقدری به موجب اسباب مقدره او جاری و واقع گردد) و باطل شدن اجر و ثواب ، هر آینه به کمک این ملائکه با این مردم مقاتله می نمودم ، و لکن به موجب علم یقین می دانم که در آن زمین است محل افتادن

من و اصحاب و یاران من و باقی نخواهد ماند از همه ایشان احدی مگر فرزند دلبندم علی امام زین العابدین علیه السّلام . مَعْمَر بن مُثَنّی در باب شهادت ابی عبدالله علیه السّلام به این مضمون روایت نموده که چون روز ترویه شد عمر بن سعد بن ابی وقاص - عَلَیْهِ اللّٰعْنَةُ - با لشکری انبوه به امر یزید پلید وارد مکه معظمه گردید

متن عربی (۴۱)

متن عربی

وَقَاصٍ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ ، قَدْ اَمَرَهُ يَزِيدُ اَنْ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ الْقِتَالَ اِنْ هُوَ نَاجِزُهُ اَوْ يُقَاتِلُهُ اِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ . وَرُوِيَ مِنْ كِتَابِ اَعْصِلِ لِاحْمَدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بَرِيْدَةَ الثَّقَفِيِّ وَعَلَى الْاَصْلِ اَنَّهٗ لِمُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْاَشْنَادِ عَنِ ابِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلِ الَّتِي ارَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ . فَقَالَ لَهُ : يَا اَخِي ، اِنَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ عَمَلَهُمْ بِاَبِيكَ وَاَخِيكَ ، وَقَدْ خِفْتُ اَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى ، فَاِنْ رَأَيْتَ اَنْ تُقِيمَ فَاِنَّكَ اَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَاَمْنَعُهُ . فَقَالَ : ((يَا اَخِي قَدْ خِفْتُ اَنْ يُغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ ، فَمَا كُنَّ الَّذِي يُسَبِّحُ بِهٖ حُرْمَةَ هَذَا الْبَيْتِ)) . فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ : فَاِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ اَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ ، فَاِنَّكَ اَمْنَعُ النَّاسِ بِهٖ ،

ترجمه

که با آن حضرت جنگ کند در صورتی که آن جناب سبقت در جنگ نماید والا اگر قدرت بر مقاتله او یابد با او قتال کند و او را به درجه شهادت رساند . پس مویک همایونی در روز ترویه از مکه معظمه نهضت فرمود . و روایت دارم از کتاب اصلی از اصول اخبار که جامع آن احمد بن حسین بن عمر بن بریده است که مردی ثقه و عدل بود و اصل آن روایات از محمد بن داود قمی است که با اسناد خویش از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود : محمد بن حنفیه به خدمت برادر والا مقام خود شرفیاب شد در آن شبی که در صبح آن ، آن جناب عزم خروج از مکه معظمه داشت . محمد عرض کرد : ای برادر ، اهل کوفه آنانند که شما غدر و مکر ایشان را نسبت به پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار خویش می دانی و من بیم دارم که مبادا حال تو نیز بر منوال حال گذشتگان گردد ؛ پس اگر راء مبارک بر این قرار گرفت که در مکه اقامت فرمایی تو عزیزتر و گرامی تر از هر کس که مقیم حرم است خواهی بود . حضرت علیه السّلام در جواب فرمود : می ترسم که مبادا یزید بن معاویه - لَعْنَةُ اللَّهِ - بطور ناگهانی مرا مقتول سازد و به این واسطه من اول کسی باشم که از جهت قتل من ، حرمت خانه خدا بشکند . محمد عرض نمود که اگر از این مطلب تو را اندیشه است تشریف فرما یمن شو یا بعضی از نواحی دور دست را اختیار فرما ؛ زیرا در آنجا از همه کس گرامی تر خواهی بود و هیچ کس بر تو دست نخواهد یافت .

متن عربی (۴۲)

متن عربی

وَلَا يُقَدَّرُ عَلَيْكَ اِخْتِدَادٌ . فَقَالَ : ((اَنْظُرْ فِيمَا قُلْتَ)) . فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ اِزْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ ، فَاَتَاهُ ، فَاَعْتَدَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ : يَا اَخِي اَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ ؟ قَالَ : ((بَلَى)) . قَالَ : فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا ؟

فَقَالَ: ((إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ مَا فَرَغْتُكَ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، ائْخُرْجْ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا)). فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَعَكَ وَاءَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: ((قَدْ قَالَ لِي: قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَيَابِئًا))، وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَمَضَى. وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي فِي كِتَابِ الرَّسَائِلِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ،

ترجمه

آن جناب فرمود: در این باب، باید نظری نمود. چون هنگام سحر شد، حکم فرمود موبک شریف را از مکه معظمه کوچ دهند و روانه راه شد. چون خبر به محمد بن حنفیه رسید به خدمتش شتافت و زمام ناچه را که بر آن سوار بود گرفت عرضه داشت: یا اءخی! وعده فرمودی که در آنچه عرضه داشتیم تاءملی فرمایی؟ امام حسین علیه السّلام فرمود: چنین است. محمد گفت: پس چه چیز تو را واداشت که با این سرعت، عزم خروج از مکه نمودی؟ فرمود: آن هنگام که از نزدت جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد من آمد (یعنی در عالم خواب. و شاید معنی دیگر را اراده کرده باشد و در اینجا اجمال لفظ خالی از لطف نیست) و فرمود: ای حسین! برو به جانب عراق که مشیت الهی بر این متعلق است که تو را مقتول ببیند! محمد حنفیه گفت: ((إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا...)). چون چنین باشد پس مقصود از همراه بردن زن و بچه چیست؟ راوی گوید: امام حسین علیه السّلام در جواب برادر، فرمود که هم رسول الله صلی الله علیه و آله به من فرموده که مشیت حق بر اسیری ایشان تعلق یافته که خدا ایشان را اسیر ببیند. امام علیه السّلام این سخن را فرمود آنگاه سلام وداع به برادر گفت و روانه مقصد شد. محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در کتاب ((رسائل)) خویش به سند

متن عربی (۴۳)

متن عربی

عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، عَنْ صَيْفَوَانَ، عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمْرَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلَّفَ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَمْرَةُ إِنَّ سَاءَ حَدِيثِكَ بِحَدِيثِ لَا تَشَاءُ لَهُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا: إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا فَضَلَ مُتَوَجِّهًا، أَمَرَ بِقِرْطَاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمْيَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لِحَقِّ بِي مِنْكُمْ إِسْتَشْهَدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ. وَذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ ((مَوْلِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ))، بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ، لَقِيَهُ أَعْفَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَالْمُرْدَفِينَ فِي أَيْدِيهِمْ

ترجمه

مذکور در متن، روایت نموده از حمزه بن حرمان از حضرت امام صادق علیه السّلام که در خدمت آن جناب سخن از خروج ابی عبدالله الحسین علیه السّلام در میان آمد و آنکه محمد بن حنفیه از نصرت آن جناب تخلف نمود. امام صادق علیه السّلام فرمود: ای حمزه، من تو را خبر دهم به حدیثی که پس از این مجلس، مرا از حال محمد بن حنفیه سؤال ننمایی: به درستی که چون

حضرت امام حسین علیه السلام از مکه جدا شد و توجه به سوی عراق فرمود، فرمان داد که پاره کاغذ به خدمتش آوردند و در آن نوشت: ((بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نوشته ای است از جانب حسین بن علی به جماعت بنی هاشم. اما بعد؛ هر کس از شما به من پیوندد شهید گردد و آنکه تخلف نماید به پیروزی نرسد. والسلام.)) شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان رضی الله عنه در کتاب ((مولد النبی صلی الله علیه و آله و مولد اوصیائه)) به اسناد خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: در آن هنگام که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمد از برای آنکه وارد شهر مدینه طیبه شود افواجی از ملائکه مسومین (صاحبان نشانه چنانچه سپاهیان را نشانه است) و ملائکه مُزدفین (یعنی فرشتگانی که از عقب سر می رسند مثل صفوف لشکر که به نظام رود) که حربه ها در دست و بر اسبهای نجیب بهشتی سوار بودند شرفیاب

متن عربی (۴۴)

متن عربی

الْحِرَابُ عَلَى نُجْبٍ مِنْ نُجْبِ الْجَنَّةِ، فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَقَالُوا: يَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَآبِيهِ وَآخِيهِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ، وَآلَهُ اللَّهُ أَمِيدَكَ بِنَا. فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي أَسْتَشْهِدُ فِيهَا، وَهِيَ كَرْبَلَاءُ، فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَعْتُونِي. فَقَالُوا: يَا حُجَّهَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسِمَعَ لَكَ وَنُطِيعَ، فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عِدُوِّ يَلْقَاكَ فَتُكُونَ مَعَكَ؟ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقُونِي بِكَرْبَلَةَ إِذْ أَوْأَصِلَ إِلَيَّ بُقْعَتِي. وَآءَاتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجَنِّ، فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا، نَحْنُ شِيعَتُكَ وَأَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ، فَلَوْ أَمَرْنَا بِقَتْلِ كُلِّ عِدُوِّ لَكَ وَأَأْتَيْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ. فَجَزَاهُمْ خَيْرًا وَقَالَ لَهُمْ: أَمَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَى خِدْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِهِ: (قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَمُبَرَّزِ الَّذِينَ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ)، فَإِذَا أَعْقَمْتُ فِي مَكَانِي فِيمَاذَا يُمْتَحَنُ

ترجمه

گردیده و بر آن حضرت سلام نمودند و عرض کردند: ای حجت خدا بعد از رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام بر جمیع عالم، به درستی که خدا مدد نمود جدت صلی الله علیه و آله را به وسیله ما در موارد بسیار و همانا حق تعالی ما را از برای امداد و یاری تو فرستاده. امام علیه السلام فرمود: وعده گاه ما در آن حفره و بقعه ای است که در آن شهید می شوم و نام آن ((کربلا)) است؛ چون در آنجا وارد شوم به نزد من آید. عرضه داشتند: ای حجت خدا، خدای ما را فرمان داده که سخن تو را بشنویم و مطیع امر تو باشیم، آیا هیچ اندیشه از دشمنان داری که ما با تو همراه باشیم؟ فرمود: دشمن را بر من راهی نیست و آسیبی به من نتواند رسانید تا آن هنگام که برسم به بقعه خود. و نیز جمعیتی از مؤمنین طائفه جنّ به خدمت آن جناب رسیدند و عرض نمودند: ای مولای ما! ماییم گروه شیعیان و یاران تو، ما را به آنچه که بخواهی امر بفرما اگر ما را فرمان دهی که جمیع دشمنان تو را به قتل رسانیم و تو در جای خود آرام و مکین باشی، کفایت دشمنان از جناب تو خواهیم نمود. امام حسین در جواب ایشان فرمود: خدا شما را جزای خیر دهد، مگر این آیه شریفه را که بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده، نخوانده اید: (قُلْ لَوْ...)(۱۴)؛ یعنی بگو ای رسول خدا، همانا اگر در خانه های خویش ساکن شوید البته آنانکه حکم قتل بر ایشان مقدر و مکتوب است در همان خانه های خود و خوابگاه خویش به مبارزت افتند (و از چنگال مرگ نتوانند فرار کنند).

متن عربی (۴۵)

متن عربی

هَذَا الْخَلْقِ الْمَتَعُوسُ ، وَبِمَاذَا يُخْتَبِرُونَ ، وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي . وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى لِي يَوْمَ دَخَرَا الْأَرْضَ ، وَجَعَلَهَا مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا وَمُحِبِّينَا ، تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَصَلَوَاتُهُمْ ، وَيُجَابُ دُعَاؤُهُمْ ، وَتَسْكُنُ شِيعَتُنَا ، فَتَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ؟ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ ، وَهُوَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ - فِي غَيْرِ هَذِهِ الرُّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ - الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتُلُ ، وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَانِي وَأَهْلِي بَيْتِي ، وَيُسَارُ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَعْنَهُمَا اللَّهُ . فَقَالَتِ الْجَنُّ : نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَأَنَّه لَا يَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتُكَ لَخَالَفْنَاكَ وَقَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ . فَقَالَ لَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَنَحْنُ وَاللَّهِ أَعْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ ، وَلَكِنْ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْتِهِ . ثُمَّ سَارَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ ، فَلَقِيَ

ترجمه

پس هرگاه که من در جای خود اقامت گزینم پس به چه چیز این خلق که مستعد از برای هلاکت هستند امتحان کرده خواهند شد و به کدام امر آزمایش می شوند و چه کسی به جای من در قبرم و گودال کربلا مدفون شود ، حال آنکه خدای این را در روز ((دخو الأرض)) که زمین را پهن نموده ، از برای من اختیار فرمود و آن را منزلگاه شیعیان و دوستان من قرار داده و در آنجا ساکن خواهند شد ؛ پس آن زمین امان است از برای ایشان در دنیا و آخرت . و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید و در روایتی غیر از این روایت ، فرمود : روز جمعه حاضر گردید که من در آخر همان روز کشته خواهم شد و هیچ کس پس از قتل من از اهل بیت و انساب و برادران من باقی نخواهد بود و سرم را می برند به سوی یزید بن معاویه لَعْنَهُمَا اللَّهُ - پس جنیان عرض کردند : به خدا سوگند ، ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا ! اگر نه این بود که اطاعت امر تو بر ما واجب است و مخالفت فرمان تو ما را جایز نیست ، البته در این باب بر خلاف فرمانت ، همه دشمنان تو را به قتل می رسانیدیم پیش از آنکه بتوانند به شما دست یابند . امام حسین علیه السَّلَام فرمود : به خدا سوگند ، قدرت ما بر دفع دشمنان ، زیادتر از شماست ، و لکن نظر ما این است که از روی بینه باشد و پس از اتمام حجت بر آنها ، به هلاکت رسند و آنان که زنده اند ، زندگی آنان نیز در آخرت بر اساس بینه و حجت باشد . پس آن حضرت روانه راه گردید تا رسید به منزل

متن عربی (۴۶)

متن عربی

هُنَاكَ عِيراً تَحْمِلُ هِدْيَةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رَيْسَانَ الْجَمِيرِي عَامِلُ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهُدْيَةَ ، لِأَنَّ حُكْمَ أَعْمُورِ الْمُشْرِكِينَ إِلَيْهِ . ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجَمَالِ : ((مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفَيْنَاهُ كِرَاهٍ وَأَعْحَسْنَا صُحْبَتَهُ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا أَعْطَيْنَاهُ كِرَاهٍ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ)). فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَأَمْتَنَعَ قَوْمٌ آخَرُونَ . ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عَرِيقٍ ، فَلَقِيَ بِشَرَ بْنَ غَالِبٍ وَارِدًا مِنَ الْعِرَاقِ ، فَسَاءَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا . فَقَالَ : خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَّيَّةَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((صِدْقَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ)). قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى آتَى الثَّغْلِيَّةَ وَقَتَّ الظَّهِيرَةَ ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ ، فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ ، فَقَالَ : ((قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ : أَيْنَ تَمَّ تَسْرِعُونَ وَالْمَنَايَا

ترجمه

((تنعیم)) و در آن مکان قافله ای را که از طرف والی یمن - بحیر بن ریسان حَمیری ، هدایایی به یزید بن معاویه می برد ، ملاقات کرد و امر فرمود آن هدیه ها را از آنها گرفتند ؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمین در آن عصر ، به عهده امام حسین علیه السّلام بود و او امام امت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به صاحبان شتران ، فرمود : هر کس دوست می دارد که با ما تا عراق بیاید کرایه او را تماما به او خواهیم داد و با او به نیکویی مصاحبت خواهیم داشت و هر که را محبوب آن است ، که از ما جدا شود ، به قدر آنچه که از یمن مسافت طی نموده و آمده ، کرایه به او عطا می فرماییم ؛ پس گروهی در رکاب آن حضرت ماندند و جماعتی امتناع از رفتن نمودند . پس حضرت امام حسین علیه السّلام مَرکَب راند تا آنکه به منزل ((ذات عِرْق)) (۱۵) رسید و در این منزل ((بشربن غالب)) که از عراق می آمد به خدمت امام علیه السّلام رسید و حضرت احوال اهل کوفه را پرسید . بشربن غالب عرض نمود : مردم را چنان گذاردم که دل‌های ایشان با شما بود و شمشیرهای آنان با بنی امیه !؟ حضرت فرمود : برادر ما از بنی اسد ، سخن به راستی گفت . به درستی که خدای به جا می آورد آنچه را که مشیت او تعلق یافته و حکم می کند آنچه را که اراده دارد . راوی گوید : امام علیه السّلام از آن منزل کوچ کرده و روانه شد تا به وقت زوال ظهر به منزل ((ثعلبیه)) رسید ، پس سر مبارک را بر بالین گذارد و اندکی به خواب رفت ، چون بیدار گردید فرمود : در خواب دیدم که هاتفی همی گفت که شما به سرعت می رود و مرگ شما را

متن عربی (۴۷)

متن عربی

تَسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ)). فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ : يَا اَبَايَ اءَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ ؟ فَقَالَ : ((بَلَى يَا بُنَيَّ وَاللَّهِ الَّذِي اِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ)). فَقَالَ لَهُ : يَا اَبِيهِ اِذْنٌ لَّا يُبَالَى بِالْمَوْتِ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((فَجَزَاكَ اللَّهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَا وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ)). ثُمَّ بَاتَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَوْضِعِ الْمَذْكُورِ ، فَلَمَّا اَصْبَحَ ، فَاِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى اَبَا هِرَّةَ الْاَزْدِي ، قَدْ اَتَاهُ سَلَمٌ عَلَيْهِ . ثُمَّ قَالَ : يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ مَا الَّذِي اَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمَ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((وَيَحْكُ يَا اَبَا هِرَّةَ ، اِنَّ بَنِي اُمَّيَّةَ اَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ ، وَاَتَيْتُ اللَّهَ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْيَةُ الْبَاغِيَّةُ وَلَيَلْبَسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا ، وَلَيَسْلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذُلُّهُمْ ، حَتَّى يَكُونُوا اَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَا اِذْ

ترجمه

به تعجیل به سوی بهشت می برد . در این هنگام فرزند دل‌بندش حضرت علی اکبر عرض نمود : ای پدر ، مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام علیه السّلام فرمود : به خدا سوگند ، آن خدایی که بازگشت همه بندگان به سوی اوست ، ما بر حق هستیم . حضرت علی اکبر عرض کرد : حال که چنین است باک از مردن نداریم . حضرت امام علیه السّلام فرمود : ای فرزند ، خدا تو را جزای خیر دهد ، جزایی که فرزندان را در عوض نیکی ، نسبت به پدر خویش می دهد . پس قره العین رسول الله صلی الله علیه و آله آن شب را در منزل به سر برد ، چون صبح شد ناگاه دید که از طرف کوفه مردی که مُکَنّی به اباهزه اَزْدی بود ، می آید و به خدمت امام آمد عرضه داشت : یَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آورد ؟ امام علیه السّلام فرمود : وَيَحْكُ ! ای اباهزه ، به درستی که بنی امیه - لَعَنَهُمُ اللَّهُ - مال مرا گرفتند صبر نمودم و عرض مرا ضایع نمودند صبر کردم و خواستند که خون مرا بریزند فرار کردم و به خدا ، این گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدای متعال لباس ذلّتی که ایشان

را فرا گیرد به ایشان خواهد پوشانید و هم شمشیر برنده را بر آنها فرود خواهد آورد و خدا مسلط خواهد نمود بر ایشان کسی را که آنها را خوار و ذلیل گرداند تا در مذلت بدتر از قوم سبا باشند آن هنگام که زنی بر ایشان پادشاه شد، پس حکمرانی در مالها و خونهای آنها، می نمود.

متن عربی (۴۸)

متن عربی

مَلَکَتْهُمُ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي اَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ . ثُمَّ سَارَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحَدَّثَ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي فَرَزَةَ وَبَجِيلَةَ قَالُوا : كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ لَمَّا اَعْقَبْنَا مِنْ مَكَّةَ ، فَكُنَّا نُسَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَحِقْنَاهُ فَكَانَ إِذَا ارَادَ التَّرْوَلَ اعْتَرَلْنَاهُ فَتَرَلْنَا نَاحِيَةً . فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْاَيَّامِ نَزَلَ فِي مَكَانٍ ، فَلَمْ نَجِدْ بُدَاً مِنْ اَعْنُ نُنَازِلُهُ فِيهِ ، فَتَيْنَمَا نَحْنُ نَتَعَدَّى مِنْ طَعَامٍ لَنَا إِذْ اَعْقَبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيْنَا . ثُمَّ قَالَ : يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي اِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ ، فَطَرَحَ كُلُّ اِنْسَانٍ مِمَّا فِي يَدِهِ حَتَّى كَاءَ نَمَّا عَلَى رُؤُوسِنَا الطَّيْرُ . فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرٍو - : سُبْحَانَ اللَّهِ ، اَيَّبَعْتُ اِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ ، فَلَوْ اَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ . فَمَضَى اِلَيْهِ زُهَيْرٌ ، فَمَا لَبَثَ اَعْنُ جَاءَ مُسْتَبَشِّرًا قَدْ اَشْرَقَ وَجْهُهُ ، فَاَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَثَقَلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ .

ترجمه

پس از این فرمایش ، از آن منزل نیز کوچ نموده و روانه راه شد . روایت کرده اند : جماعتی از بنی فزارة و طائفه بجيله گفتند : ما با زُهیر از مکه معظمه بیرون آمدیم و در راه بر اثر و دنبال امام حسین راه می رفتیم تا آنکه به آن جناب ملحق نگردیم . و چون به منزلی می رسیدیم که امام علیه السلام اراده نزول می فرمود ما از اردوی آن جناب کناره گیری می نمودیم و در گوشه ای دور از دید آنها می گزیدیم . تا اینکه اردوی همایونی آن حضرت در یکی از منزلها فرود آمد و ما نیز چاره ای نداشتیم جز آنکه با آنها هم منزل شویم . پس از مدتی ، هنگامی که طعام برای خود ترتیب نموده و مشغول خوردن چاشت بودیم ناگهان دیدیم فرستاده ای از جانب امام حسین علیه السلام به سوی ما آمد و سلام کرد و خطاب به زُهیر بن قین نمود و گفت : ای زُهیر ! امام علیه السلام مرا به نزد تو فرستاده که به خدمتش آیی . پس هر کس از ما که لقمه ای در دست داشت (از وحشت این پیام) آن را بینداخت که گویا پرنده بر سر ما نشسته بود (که هیچ حرکتی نمی توانستیم بکنیم) . (۱۶) زوجه زُهیر که نامش ((دیلیم)) دختر عمرو بود به او گفت : سُبْحَانَ اللَّهِ ! فرزند رسول خدا تو را دعوت می کند و تو به خدمتش نمی شتابی !؟ سپس زوجه اش گفت : ای کاش به خدمت آن جناب می رفتی و فرمایش ایشان را می شنیدی . زُهیر بن قین روانه خدمت آن جناب شد . اندکی پیش نگذشت که زُهیر با بشارت و شادمان و روی درخشان باز آمد . آنگاه امر نمود که خیمه و خرگاه و ثقل و متاع او را نزدیک به خیمه های

متن عربی (۴۹)

متن عربی

وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ : اَءَنْتِ طَالِقٌ ، فَاِنِّي لَا اُحِبُّ اَعْنُ يُصِيبُكَ بِسَبَبِي اِلَّا خَيْرٌ ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُوحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِاَفْدِيهِ بِرُوحِي وَ اَعْقِيهِ بِنَفْسِي . ثُمَّ اَعْطَاهَا مَالَهَا وَسَلَّمَهَا اِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا اِلَى اَهْلِهَا . فَقَامَتْ اِلَيْهِ وَبَكَتْ وَوَدَّعَتْهُ . وَقَالَتْ : كَانَ اللَّهُ عَوْنًا

وَمُعِينَا ، خَارَ اللَّهُ لَبَكَّ ، اءَسَاءَ لَكَ اِنَّ تَذَكَّرْنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ حَيْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . ثُمَّ قَالَ لِاصْحَابِهِ : مَنْ اءَحَبَّ مِنْكُمْ اِنَّ يَضِيحَنِي ، وَاِلَّا فَهُوَ اٰخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ . ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ ، فَاَتَاهَا فِيهَا حَبْرٌ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةٌ مِمَّنْ تَبِعَهُ ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ اَهْلُ الْاَطْمَاعِ وَالْاَرْيَابِ ، وَبَقِيَ مَعَهُ اَهْلُهُ وَخِيَارُ الْاَصْحَابِ . قَالَ الرَّاوى : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَسَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلُّ مَسِيلٍ . ثُمَّ اِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام سَارَ قاصِداً لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ اِلَيْهِ ،

ترجمه

فلک احتشام حضرت امام حسین علیه السلام زدند و به زوجه خود گفت : من تو را طلاق دادم ؛ زیرا دوست نمی دارم که از جهت من جز خیر و خوبی به تو رسد و من عازم شده ام که مصاحبت امام حسین علیه السلام را اختیار نمایم تا آنکه جان خود را فدای او کنم و روح را سپر بلا- گردانش نمایم . سپس اموال آن زن را به او داد و او را به دست بعضی عموزاده هایش سپرد که به اهلش رسانند . آن زن مؤمنه برخاست و گریه کرد و او را وداع نمود و گفت : خدا یار و معین تو باد و خیرخواه تو در امور ، از تو مسئلت دارم که مرا روز قیامت در نزد جدِّ حسین علیه السلام ، یاد نمایی . سپس زهیر به اصحاب خویش گفت : هر کس خواهد به همراه من بیاید و اگر نه این آخرین عهد من است با او . امام حسین علیه السلام از آن منزل کوچ نمود و روانه راه گردید تا آنکه به منزل ((زُباله)) رسید و در ((زُباله)) خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله مسموع امام علیه السلام گردید . گروهی که از اهل طمع و ربه و دنیا پرستان که از حقیقت حال مطلع گردیدند اختیار مفارقت نموده از او جدا شدند و کسی در رکاب سعادت انتساب فرزند حضرت ختمی مآب باقی نماند مگر اهل بیت و عشیره و خویشان آن جناب و گروهی از اخیار که در سلک اصحاب کبار منخرط بودند . راوی گفت : از شدت گریه و ناله که در مصیبت جناب مسلم رضی الله عنه و فریاد و افغان که واقع شد ، آن مکان به تزلزل در آمد و اشکها چون رود جیحون از چشمان جاری شد . پس از آن ، آن امام انس و جن با نیت صادق و اعتقاد کامل و به قصد اجابت

متن عربی(۵۰)

متن عربی

فَلَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ الشَّاعِرُ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، كَيْفَ تَزَكَّرُنِي اِلَى اَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ ؟ قَالَ : فَاَسْتَعْبِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام بَاكِيا ، ثُمَّ قَالَ : ((رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا ، فَلَقَدْ صَارَ اِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرَيْحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ ، اءَمَا اءَنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا)). ثُمَّ اءَنْشَاءَ يَقُولُ : ۱ - ((فَاِنْ تُكُنِ الدُّنْيَا تُعِدُّ نَفْسَهُ فَاِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ اءَعْلَا وَاَءَنْبَلُ ۲ - وَاِنْ تُكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اءُنْشِئْتُمْ فَقَتُلُ اَمْرًا بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ اءَفْضَلُ ۳ - وَاِنْ تُكُنِ الْاَرْزَاقُ قَسِيْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ اءَجْمَلُ ۴ - وَاِنْ تُكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بِالْاَمْتِزُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ قَالَ الرَّاوى : وَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام كِتَابًا اِلَى

ترجمه

داعی حق جل و علا از آن منزل کوچ کرده و روانه راه گردید . فرزدق شاعر به شرف خدمتش فایز شد و بر آن حضرت سلام کرد و عرضه داشت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، چگونه اعتماد به سخن اهل کوفه نمودی و حال آنکه ایشان پسر عمویت جناب مسلم بن عقیل و یاران او را مقتول ساختند ؟! راوی گفت : سیلاب اشک از دیده مبارک آن جناب روان گردید و فرمود : خدا رحمت کناد مسلم

را، به درستی که رفت به سوی روح و ریحان و جنت و رضوان پروردگار و به درستی که او به جا آورد آنچه را که بر او مکتوب و مقدر گردیده بود و باقی مانده است بر ما که به جا آوریم. سپس این ابیات را انشاء فرمود: ۱- یعنی اگر دنیا متاع نفیس شمرده شده باشد، ثواب الهی از آن برتر و اعلی خواهد بود. ۲- و اگر بدنها برای مرگ خلق شده اند، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه رضای الهی افضل است ۳- و اگر روزی ها در تقدیر پروردگار در میان خلق قسمت گردیده، پس حرص کم داشتن در طلب رزق نیکوتر است. ۴- و اگر جمع کردن مالهای دنیا از برای گذاشتن است، پس چه شده است که مرد در انفاق کرد بخیل باشد مالی را که آن را در این دنیا باز خواهد گذاشت. راوی گوید: پس از آن، از جانب امام حسین علیه السلام نامه ای به جمعی از شیعیان کوفه شرف صدور یافت از جمله:

متن عربی (۵۱)

متن عربی

سَلِيمَانَ بْنِ صَيْرَدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنَ شَدَادٍ وَجَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكَوْفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ. فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكَوْفَةِ إِعْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُفْتِشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرْقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَإِنَّهُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ. قَالَ: فَلِمَاذَا خَرَقْتَ الْكِتَابَ؟ قَالَ: لِئَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ! قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟ قَالَ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكَوْفَةِ لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمِنْبَرَ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَهْلَهُ وَأَهْلَهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا.

ترجمه

سُلیمان بن صیرد خزاعی، مُسیب بن نَجَبه، رِفاعة بن شَداد و عدّه ای دیگر از گروه شیعه و محبان و آن فرمان را به وسیله قیس بن مصهر (مسهر در نسخه بدل) صیداوی به کوفه ارسال فرمود؛ قیس به حوالی شهر کوفه رسید حُصَین بن نُمَیر - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - گماشته ابن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - به او برخورد تا از حال او تفتیش نماید. قیس پس از اطلاع از غرض حُصَین، آن نامه عنبر شمامه را پاره پاره نمود. حُصَین لعین، آن مؤمن پاک دین را گرفته در حضور ابن زیاد بد نهاد آورد؛ چون در حضور آن لعین بایستاد، آن شقی از او سؤال نمود: تو کیستی؟ قیس در جواب فرمود: مردی از شیعیان و اخلاص کیشان مولای متقیان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو فرزند دل‌بند آن جناب، ابی عبدالله الحسین علیه السلام... ۳... آن لعین گفت: چرا نامه را پاره نمودی؟ قیس فرمود: آن نامه از ناحیه مقدسه امامت صادر گردیده به سوی جماعتی از اهل کوفه که نامهای ایشان را نمی دانم. ابن زیاد گفت: به خدا قسم، از دست من رهایی نخواهی یافت مگر آنکه خبر دهی به نام جماعتی که نامه برای ایشان ارسال شده و یا آنکه بر منبر بالا روی و حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و اگر چنین نکنی بدنت را پاره پاره نمایم.

متن عربی (۵۲)

متن عربی

فَقَالَ قَيْسٌ: أَيْمًا الْقَوْمُ فَلَا أَعْجِبُكَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَيْمًا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ فَأَفْعَلُ. فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَعْتَنِي عَلَيْهِ وَصَلَّى

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَآءُ كَثْرَ مِنَ التَّرْحُمِ عَلَى عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ لَعَنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ وَآبَاءَهُ ، وَلَعَنَ عُتَاةَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ . ثُمَّ قَالَ : آءُ يُهَا النَّاسُ ، آءَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَيْكُمْ ، وَ قَدْ خَلَفْتَهُ بِمَوْضِعِ كَذَا وَ كَذَا ، فَأَخْبَرَ ابْنَ زَيْدٍ بِذَلِكَ ، فَأَمَرَ بِالْقَائِمِ مِنْ آءِ غَلَا الْقَضِيرِ ، فَأَءَلَفِي مَنْ هُنَاكَ ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ . فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ ، فَأَسْتَعْبَرَ بِالْبُكَاءِ ، ثُمَّ قَالَ : ((آءَلَلَّهُمْ أَجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا مَنْزِلًا كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)) . وَرَوَى آءَنَّ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِرِ .

ترجمه

قیس فرمود : اما نام آن گروه را اظهار نخواهم کرد و از ناسزا گفتن بر امام حسین و پدر و برادر او ، مضایقه ندارم و به جا خواهم آورد !؟ سپس آن مؤمن ممتحن بر منبر بالا رفت شرایط حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را به جای آورد ، پس از آن ، از خدای متعال طلب نزول رحمت بر روح مطهر و روان آنور بر گزیده داور ، جناب امیرالمؤمنان و دو فرزند دلبند او نمود و بعد از آن ، عیدالله و پدر آن لعین و عتاه و باغیان بنی امیه را به لعن بسیار یاد نمود و آنچه را که شرط مطاعن ایشان بود فرو گذار نمود . سپس فرمود : ای گروه مردم ! منم فرستاده و رسول امام انام حضرت حسین علیه السلام به سوی شما ، آن حضرت را در فلان منزل گذاردم و به اینجا آمدم ، اینک فرمانش را اجابت و به خدمتش مسارعت نمایید . شهادت قیس بن مسهر پس چون ابن زیاد از این واقعه اطلاع یافت ، حکم نمود که آن بزرگوار را از بالای قصر دار الاماره به زیر انداختند و طایر روح پاکش به ذروه افلاک پرواز نمود رضی الله عنه . و چون خبر شهادت قیس بن مسهر به سمع شریف امام علیه السلام رسید ، چشمان آن جناب گریان شد دست به دعا برداشت و گفت : خداوند ، از برای شیعیان ما منزلی کریم در آخرت بگزین و میانه ما و ایشان در قرارگاه رحمت خویش جمع فرما ، به درستی که تویی بر هر چیزی قادر . در روایتی دیگر چنین وارد است که صدور آن فرمان هدایت ترجمان از امام انس و جان از منزل ((حاجز)) بود و به غیر از این خبر .

متن عربی (۵۳)

متن عربی

وَقِيلَ : غَيْرُ ذَلِكَ . قَالَ الزَّوَالِيُّ : وَ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرْحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ ، فَإِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدٍ فِي آءِ لَفِ فَارِسٍ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((آءَلْنَا آءَمَّ عَلَيْنَا ؟)) . فَقَالَ : بَلْ عَلَيْكَ يَا آءَبَا عَبْدِ اللَّهِ . فَقَالَ : ((لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)) . ثُمَّ تَرَدَّدَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا ، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا آءَتْتَنِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَقَدِمْتُمْ بِهِ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ ، فَإِنِّي آءَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي آءَتَيْتُ مِنْهُ)) . فَمَنْعَهُ الْحُرُّ وَآءَصِيحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ ، وَقَالَ : لَا ، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخِلُكَ الْكُوفَةَ وَلَا يُوصِلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِآءْتَدَرَ آءَنَا إِلَى ابْنِ زَيْدٍ بِآءَنَّاكَ خَالَفْتَنِي فِي الطَّرِيقِ . فَنَبَّأَسِرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ .

ترجمه

روایات دیگر نیز وارد است . راوی چنین گوید : حضرت امام علیه السلام از آن منزل کوچ فرموده روانه راه گردید تا آنکه به دو منزلی شهر کوفه رسید . در آن مکان حُر بن یزید ریاحی را با هزار سوار ملاقات کرد ؛ چون حُر به خدمتش رسید امام حسین علیه

السَّلام فرمود: آیا به یاری ما آمده ای یا برای دشمنی با ما؟ حَزَّ عرضه داشت که بر ضرر و عداوت شما ماء مورم . آن حضرت فرمود: ((لَا حَوْلَ...))! بین آن جناب و حَزَّ سخنان بسیاری ردّ و بدل گردید تا آنکه خطاب به حَزَّ نموده و فرمود: اکنون که شما بر آنید که خلاف آنچه نامه ها و عرایض شما مُشعر و متضمّن آن است و فرستادگان و رسولان شما به تواتر به نزد من آمده اند، من نیز از آن مکان که آمده ام عنان عزیمت به مقام خویش منعطف نموده مراجعت را اختیار خواهم نمود. حَزَّ و اصحابش بر این مدّعی راضی نگردیده حضرتش را از مراجعت منع نمودند و عرضه داشتند: ای فرزند رسول صلی الله علیه و آله! و نور دیده بتول! صلاح چنان است که راهی را پیش گیری که نه وارد کوفه و نه واصل به سوی مدینه باشد تا به این جهت توانم به نزد ابن زیاد این عذر را بخواهم که آن جناب را در راه ملاقات نمودم، شاید به این اعتذار از سَخط آن کافر غدار در امان مانم و از خدمتش تخلف ورزم. حضرت امام به این خاطر، سمت چپ را مسیر قرار داد و از آن طریق مسافت را طی فرمود تا آنکه بر سرابی رسید که موسوم بود به ((عُدَیْبُ الْهَجَانَاتِ)) یعنی آبی مشرعه مَرکبها و اشتران بود.

متن عربی (۵۴)

متن عربی

قَالَ: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ يُلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَأْتُمُّهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحُرُّ وَأَعْضِ حَابُهُ وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟)). فَقَالَ الْحُرُّ: بَلَى، وَلَكِنْ كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَابِنِي بِذَلِكَ. قَالَ الزَّوَايُ: فَقَامَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَطِيئًا فِي أَعْضِ حَابِهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَآثَنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ حَيْدَهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: ((إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ وَأَعْدَبَرُ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ حِدَاءً، وَلَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةٌ كَصَبَابَةِ الْأَنْبَاءِ، وَحَسْبِ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ. أءَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيُرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي

ترجمه

راوی گوید: در آن هنگام نامه ابن زیاد بد فرجام به حَزَّ بن یزید ریاحی رسید و این نامه مشتمل بود بر ملامت و سرزنش حَزَّ که در امر فرزند امام علیه السَّلام، مسامحه نموده و در آن نامه، لعنت ضمیمه، امر اکید نموده که کار را بر فرزند سید ابرار سخت و مجال را بر او دشوار گیرد. پس حَزَّ با اصحاب خود دوباره سر راه بر نور دیده حیدر کزّار گرفتند و او را از رفتن مانع گردیدند. امام علیه السَّلام فرمود: مگر نه این است که ما را امر کردی از راه مرسوم عدول نماییم؟! حَزَّ عرضه داشت: بلی! و لکن اینک نامه عبیدالله به من رسیده و ماء مورم نموده که امر را بر حضرت سخت گیرم و جاسوس بر من گماشته تا از فرمانش تخلف نورزم. سخنرانی امام علیه السَّلام بعد از گفتگو با حَزَّ راوی چنین گفته که پس از مکالمه امام علیه السَّلام با حَزَّ بن یزید، آن جناب برخاست در میان اصحاب سعادت انتساب خطبه ای ادا نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جای آورد و جدّ بزرگوار خویش را بستود و درود نامحدود بر روان پاک حضرتش نثار نمود سپس فرمود: ای گروه مردم! به تحقیق مشاهده می نمایم آنچه را که بر ما نازل گردیده و به راستی که روزگار تغییر پذیرفته و بدی خود را آشکار نموده و نیکی و معرفت آن باز پس رفته و در مقابل، شیوه تلخ کامی و نامرادی شتابان و بر استمرار است و از کعاس روزگار باقی نمانده مگر دُردی از آن درته پیمانان حیات و از گلستان عیش بجز خار و زمین شوره زار بی آب و گیاه؛ آیا نمی بینید که حق را کسی معمول نمی دارد و احدی از باطل نهی نمی

نماید؟!!

متن عربی (۵۵)

متن عربی

لا- اءرى الموتَ إِلَّا- سِعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا- بَرَمَا)). فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ ، فَقَالَ : لَقَدْ سَمِعْنَا - هِدَاكَ اللَّهُ- يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَتِكَ ، وَلَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُحَلَّدِينَ لَأْتَرْنَا النَّهْوَصَ مَعَكَ عَلَى الإِقَامَةِ فِيهَا . قَالَ الزَّوَايُ : وَقَامَ هِلَالُ بْنُ نَافِعِ البَجَلِيِّ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا ، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا ، نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ . قَالَ : وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا إِذْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا ، ثُمَّ يَكُونُ جُدُّكَ شَفِيعُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ . قَالَ : ثُمَّ إِنَّ الْحَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ وَسَارَ . كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ . وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ .

ترجمه

نتیجه این وضعیت ، این است که مؤمن راغب گردد به ملاقات پروردگارش به طریق حق و به درستی که من مرگ را نمی بینم مگر سعادت و نیکبختی و زندگانی را با ستمکاران إِلَّا دلنگی و سستی . سخنرانی زهیر و جمعی از اصحاب امام علیه السلام در این هنگام زهیر بن قین از جای برخاست و عرضه داشت : ای فرزند رسول ! ما همه فرمایشات شما را شنیدیم و گوش دل به آن سپردیم . خدا تو را بر جاده هدایت مستقیم دارد . اگر که دنیا از برای ما پاینده بودی و ما در آن جاویدان ، البته کشته شدن را با تو بر زندگانی همیشگی دنیا ، ترجیح می دادیم ، چه جای آنکه دنیا را بقایی نیست . همچنین راوی گفته که هلال بن نافع بجلی هم برخاست و عرض نمود : به خدا سوگند که ما ملاقات پروردگار خود را ناخوشایند نمی دانیم و بر نیت های صادق و بصیرت مخلصانه خویش ثابت و پاینده ایم ؛ دوستیم با دوستان و دشمنیم با دشمنان . آنگاه بریر بن خضیر از جای برخاست و گفت : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ... ! به تحقیق که خدای متعال بر ما منت گذارده است که در مقابل تو کشته گردیم و اعضای ما پاره پاره شود و در عوض جد بزرگوار تو در روز قیامت شفیع ما بوده باشد . راوی گفت : آن جناب پس از استماع این کلمات از یاران و جانشینان ، برپاخاست و قامت زیبا بیاراست و بر مرکب خویش سوار گردید و از هر طرفی که خواست مرکب براند ، حُرّ و اصحابش ، آن جناب را ممانعت می کردند و گاهی دیگر ملازم رکابت می بودند و به همین منوال بود تا آنکه به زمین کربلا رسیدند و آن ، روز دوم محرم

متن عربی (۵۶)

متن عربی

فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ : ((مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ ؟)). . فَقِيلَ : كَرْبَلَاءَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اءَللَّهُمَّ إِنِّي اءَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ . ثُمَّ قَالَ : هَذَا مَوْضِعُ كَرْبِ وَبَلَاءِ اءَنْزَلُوا ، هَاهُنَا مَحَطُّ رِحَالِنَا وَمَسْفِكُ دِمَائِنَا ، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ مَحَلُّ قُبُورِنَا ، وَهَاهُنَا وَاللَّهِ ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَتَزَلُّوا جَمِيعًا ، وَنَزَلَ الْحُرُّ وَاَصْحَابُهُ نَاحِيَةً ، وَجَلَسَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَصْرِفُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ : يَا دَهْرُ اءَفِّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالإِبْدَالِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلِ مَا اءَقْرَبَ الْوَعْدَ إِلَى الرَّحِيلِ وَإِنَّمَا الأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ

ترجمه

بود و چون به کربلا رسید ، فرمود : نام این زمین چیست ؟ عرضه داشتند که این زمین کربلا است . فرمود : خداوندا ! به تو پناه می برم از ((کُزْب)) و ((بلا)) . پس از آن فرمود : این کرب و بلا است . ((انزِلُوا ، هَاهُنَا مَحَطٌ رِحَالِنَا وَمَسَافِكُ دِمَائِنَا)) ؛ پیاده شوید که اینجاست محل افتادن بارهای ما و مکان ریخته شدن خونهای ما ؛ اینجاست آرامگاه ما . جَدَم رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مرا از این واقعه آگاه ساخته ... یاران امام حسین علیه السَّلام پس از شنیدن این سخنان همگی از مَرَكَبهای خود فرود آمدند و حُرَّ با اصحابش نیز در کناری منزل گرفتند و جناب سید مظلومان - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - بر روی زمین بنشست که شمشیر خود را اصلاح و آماده نماید و این اشعار را زمزمه فرمود : ((يَا دَهْرُ اِنَّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ ...)) ؛ ای روزگار ! اَف باد مر تو را ، چه بد دوستی هستی چه بسیار که تو در صبحگاهان و شامگاهان که طالبان و مصاحبان خویش را به قتل رسانیدی و روزگار در بلاهایی که بر شخص نازل می شود به بدلی قانع و راضی نیست و هر زنده سبیل مرگ را رهسپار است چه بسیار وعده کوچ نمودن از این دار فنا نزدیک شده و بجز این نیست که نهایت امر هر کسی به سوی خداوند جلیل است .

متن عربی (۵۷)

متن عربی

قَالَ الرَّاوی : فَسَمِعْتُ زَيْنَبُ بِنْتُ فاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ ، فَقَالَتْ : يَا اَخِي هَذَا كَلَامٌ مِنْ قَدِ اَيَقَنَ بِالْقَتْلِ . فَقَالَ : ((نَعَمْ يَا اِخْتَاهُ)) . فَقَالَتْ زَيْنَبُ : وَاثِكْلَاهُ ، يَنْعَى اِلَى الْحُسَيْنِ نَفْسَهُ . قَالَ : وَبِكِي النُّسُوهُ ، وَلَطْمَنَ الْخُدُودَ ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ . وَجَعَلَتْ اِئْمًا كُثُومًا تُنَادِي : وَاُمَحَّمَدَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاِئْمَاهُ وَاِئْخَاهُ وَاِحْسَيْنَاهُ وَاَضِيعَتَاهُ بَعْدَكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ . قَالَ : فَعَرَّاهُنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا : ((يَا اِخْتَاهُ ! تَعَزَّى بِعَرَاءِ اللهِ ، فَاِنَّ سُكَانَ السَّمَوَاتِ يَفْنُونَ ، وَاِءْهَلَ الْاَرْضِ كُلُّهُمْ يَمُوتُونَ ، وَجَمِيعَ الْبَرِيَّةِ يَهْلِكُونَ)) . ثُمَّ قَالَ : ((يَا اِخْتَاهُ يَا اُمَّ كُثُومَ ، وَاِءْنْتَ يَا زَيْنَبُ ، وَاِءْنْتَ يَا فاطِمَةُ ، وَاِءْنْتَ يَا رَبَّابُ ، اِءْنظُرْنَ اِذَا اِءْنَا قَتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيَا وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلُنَّ عَلَيَّ هَجْرًا)) .

ترجمه

راوی گفته که علیا مکرمه زینب خاتون دختر فاطمه زهرا علیهما السلام ، این کلمات را از برادر خود شنید ، عرضه داشت : این سخنان از آن کسی است که یقین به کشته شدن خویش دارد . امام حسین علیه السلام فرمود : بلی چنین است ! ای خواهر ، من هم در قتل خود بر یقینم . آن مخدره فریاد و اِثْکَلَاهُ بر آورد که حسین علیه السلام دل از زندگانی بر گرفته و خبر مرگ خویشتن را به من می دهد . راوی گوید : زنان حرم یک مرتبه همگی به گریه و الم افتادند و لطمه به صورت زدند و گریبانها پاره نمودند و جناب اُمَکْلُوم فریاد بر آورد ((وَاِءْخَاهُ ، وَاِءْنْتَ ، وَاِحْسَيْنَاهُ)) که ما بعد از تو ای ابا عبد الله به خواری اندر خاک مذلت برگیریم . و این گونه سخنان می گفتند . راوی گوید : امام حسین علیه السلام خواهر خویش را دلداری می داد و می فرمود : ای خواهر ! به آداب خدایی آراسته باش و پیراسته بردباری را شعار خویش ساز ؛ به درستی که ساکنان ملکوت اعلی ، فانی می گردند و اهل زمین همه می میرند و جمیع خلق و همه مخلوقات جهان هستی در معرض هلاک خواهند بود . سپس فرمود : ای خواهرم اُمَکْلُوم ، و تو زینب و هم تو ای فاطمه و تو ای رَبَّاب ! نظر نمایند که چون من کشته شوم ، زنهار که گریبان پاره نکنید و صورت بر مرگ من مخراشید و سخن بیهوده نگوئید .

متن عربی (۵۸)

متن عربی

وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ : اِنَّ زَيْنَبَ لَمَّا سَمِعَتْ مَضْمُونَ الْاَيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مُتَفَرِّدَةً مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا ، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ وَقَالَتْ : وَاثِكْلَاهُ ، لَيْتَ الْمَوْتَ اَعْرَدَمَنِي الْحَيَاةَ ، الْيَوْمَ مَا تَتْ اُمَّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ ، وَاَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَاَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ ، يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِيْنَ وَثِمَالَ الْبَاقِيْنَ . فَنَظَرَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَيْهَا وَقَالَ : ((يَا اِخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ الشَّيْطَانُ)) . فَقَالَتْ : يَا اَبِي اِنَّتَ وَاُمَّي اءَسْتُقْتَلُ ؟ نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ . فَرَدَّ غُصَّتَهُ وَتَرَفَّرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ ، ثُمَّ قَالَ : ((لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَامَ)) . فَقَالَتْ : يَا وَيْلَتَاهُ ، اءَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اِغْتِصَابًا ، فَذَلِكَ اءَفْرُحُ لِقَلْبِي وَاءَشَدُّ عَلَيَّ نَفْسِي ، ثُمَّ اءَهْوَتْ اِلَى جَيْبِهَا فَشَقَّقَتْهُ وَخَرَّتْ مَعْشِيئَةً عَلَيْهَا . فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى اءَافَقَتْ ،

ترجمه

و در روایت دیگر به این طریق وارد شده که علیا مکرمه زینب خاتون با سایر زنان و دختران در گوشه ای نشسته بودند و چون آن مخدره مضمون این ابیات را از برادر خود شنید بی اختیار بیرون آمد در حالتی که مقنعه بر سر نداشت لباس خود را بر روی زمین می کشید تا آنکه بر بالای سر امام علیه السلام بايستاد و فریاد بر آورد : ((واثکلاه لیت . . .)) ؛ یعنی ای کاش مرگ من می رسید و زندگانی من تمام می شد ! امروز است که احساس می کنم مادرم فاطمه زهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی علیه السلام از دنیا رفتند ؛ ای جانشین رفتگان و پناه باقی ماندگان ! چون امام حسین علیه السلام خواهر خود را به این حال مشاهده فرمود : نظری به جانب آن مخدره نمود و فرمود : ای خواهر عزیز ! مراقب باش شیطان ، حلم و بردباری تو را نبرد . آن مکرمه عرضه داشت : جانم به فدایت ، آیا کشته خواهی شد ؟ پس آن امام مظلوم با همه غم و اندوه ، دم از اندوه در کشید و چشمان مبارک او پر از اشک گردید و این مثل را فرمود : ((لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَامَ)) ؛ یعنی اگر ((مرغ قطا)) را به حال خویش می گذاردند البته به خواب می رفت . زینب خاتون وقتی این کلام از امام علیه السلام شنید به گریه در آمد و فریاد بر آورد که یا ویلتاه ! برادر ، همانا خود را به چنگ خصم چیره مقهور یافتی و روز خویش را تیره ؛ همانا از زندگانی خویش مایوس شده ای . اینک این سخن بیشتر دل مرا می خراشد و نمک بر زخم افرون می باشد . سپس دست در آورده گریبان شق نمود تا بی هوش بر روی در افتاد .

متن عربی (۵۹)

متن عربی

ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجُهْدِهِ وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ اَبِيهِ وَحَيْدِهِ صِلَاوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ . وَمِمَّ اِيْمَكُنْ اِنَّ يَكُوْنُ سَبِيًّا لِحَمَلِ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِعِيَالِهِ : اِنَّهُ لَوْ تَرَكَهِنَّ بِالْحِجَازِ اَوْ غَيْرِهَا مِنْ الْبِلَادِ كَانَ يَزِيْدُ بِنِ مُعَاوِيَةَ - لَعَنَهُ اللّٰهُ - قَدْ اءَنفَذَتْ لِيَاءَ حُدُوهُنَّ اِلَيْهِ ، وَصَيَّنَعَ بِهِنَّ مِنَ الْاِسْتِيصَالِ وَسَيِّئِ الْاَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ ، وَيُمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِاِخْتِارِ يَزِيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَهُنَّ - عَنِ مَقَامَاتِ السَّعَادَةِ .

ترجمه

پس امام علیه السّلام برخاست که خواهر را به هوش آورد و آب بر صورت او پاشید تا به حال آفاقه برگردید و با کمال جهد و کوشش خواهر را تسلّی می داد و او را موعظه فرمود و پند داد و مصیبت شهادت پدر بزرگوار و وفات جد عالی مقدار را به یاد او آورد تا تسلی یابد . صِلَمَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ . از جمله اموری که می توان سبب بوده باشد از برای آنکه حضرت سیدالشهداء علیه السّلام و سرور اتقیاء امام مظلوم علیه السّلام حرم مُطَهَّر و عترت اءَطَهَّر خود را باخود به کربلای پر بلا آورده باشد یکی آن است که اگر آن جناب اهل بیت را در حجاز یا در غیر حجاز از سایر بلاد باز می گذاشت و خود متوجه عراق پرنفاق می گردید ، یزید پلید گماشتگان خود را مقرر می نمود که استیصالشان نمایند و صدمات بی نهایت و سوء رفتار و کردار با عترت سید ابرار ، به جای آورند و سراپرده حرم محترم و اهل بیت سید اُمَم را ماءخوذ می داشت و به این واسطه فوز جهاد و درک سعادت شهادت از برای آن امام عباد غیر میسور و آن حضرت را رسیدن به این مقام عالیه غیر مقدور بود . الْمَسِيْلُكَ الثَّانِي فِي وَصْفِ حَالِ الْقِتَالِ وَمَا يَقْرُبُ مِنْ تِلْكَ الْحَالِ

مسلك دوم : گزارش از حوادث عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یاران با وفایش

متن عربی (۱)

متن عربی

قَالَ الرَّاوی : وَنَدَبَ عُبَيْدُ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ اَصْحَابَهُ اِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَاَتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَيْخَفَ قَوْمُهُ فَاَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اَخْرَجَتْهُ بِدُنْيَاهُ وَدَعَاهُ اِلَى وِلَايَةِ الْحَزْبِ فَلَبَّاهُ . وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي اَرْبَعَةِ اَلْفِ فَارِسٍ ، وَاَتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللّٰهُ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ اِلَى سِتِّ لَيَالٍ حَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ اَلْفَ فَارِسٍ . فَضَيَّقُوا عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ اَصْحَابِهِ .

ترجمه

راوی گوید : عبیدالله بن زیاد از زبان به دعوت اصحاب خویش برگشود که با نور چشم رسول الله صلی الله علیه و آله ، ستیزند و خون آن مظلوم را بریزند . آن بدنهادان نیز متابعت کردند و حلقه فرمانش در گوش نهادند و آن شیطان مردود از قوم خود طلب نمود که در طاعتش در آیند و زنگ غبار از خاطر بزدايند . آن بی دینان نیز انگشت اطاعت بر دیده نهادند و سر به فرمانش دادند و آن زیانکار از عمر تهکار ، آخرت را به دنیای خود خریدار شد . آن عَدْدَار نابکار هم دین به دنیا فروخت و فرمان ایالت ری را بیاندوخت خواستش که امیر لشکر کند و عهد خدا و رسول صلی الله علیه و آله را بشکند ، عمر سعد نیز لیبکی بگفت و کفر باطنی را نتوانست نهفت . با چهار هزار لشکر خونخوار از کوفه بیرون آمد و جنگ فرزند سید ابرار و نور دیده حیدر کزار را مصمم گردید . پس از آن ، عبیدالله بن زیاد لشکر پس از لشکر به دنبال آن بدنهاد روانه نمود تا آنکه در روز ششم محرم الحرام بیست هزار سواره لشکر بی دین بد آئین در کربلا جمع آمدند و کار را بر حسین مظلوم علیه السّلام تنگ گرفتند تا به حدی که تشنگی بر خود و اصحابش استیلا یافت .

متن عربی (۲)

متن عربی

فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاءْتَكَى عَلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَنَادَى بِاءِ عَلَى صَوْتِهِ ، فَقَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْرِفُونَنِي ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ ، اءَنْتَ ابْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَسَيِّدُهُ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ حَيِّدِي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ اَبِي عَلِيَّ بَنِ اَبِي طَالِبٍ ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ حَيِّدَتِي حَدِيَجَةَ بِنْتُ حُوَيْلِدٍ اءَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْاُمَّةِ اِسْلَامًا ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ .

ترجمه

نخستین سخنرانی امام علیه السلام در کربلا پس از آن ، امام مظلوم برپاخاست و تکیه بر قائمه شمشیر خود نمود و به آواز بلند این کلمات را ادا فرمود : ای مردم ! شما را به خدا سوگند می دهم ، آیا مرا می شناسید و عارف به حق من هستید ؟ در جواب آن جناب همگی گفتند : بلی تو را می شناسیم ، تویی فرزند رسول صلی الله علیه و آله و قره عین البتول که دختر پیغمبر است . پس تویی سبط آن جناب . امام حسین علیه السلام فرمود : شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که جد بزرگوار من رسول پروردگار عالمیان است ؟ گفتند : خدا شاهد است که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود : شما را به خدا سوگند ، آیا می دانید که جدّه من خدیجه بنت خویلد است و او اول زنی بود در این اُمت که اسلام را اختیار و تصدیق احمد مختار صلی الله علیه و آله نمود ؟ گفتند : خدایا تو گواهی که می دانیم ! امام علیه السلام فرمود : شما را به خدا سوگند که آیا می دانید که حمزه سیدالشهداء عموی پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است ؟ گفتند : خدایا شهادی که این را هم می دانیم !

متن عربی (۳)

متن عربی

قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمَّ اَبِي ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اءَنَا مُتَّقِلْدُهُ ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اءَنَا لَا بِسُهَا ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((ائْتَشُدُّكُمْ اللّٰهَ هَلْ تَعْلَمُوْنَ اَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ اءَوَّلُ النَّاسِ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَاَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَاَنَّهٗ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَّمُؤْمِنَةٍ ؟)) . قَالُوا : اءَلَلّٰهُمَّ نَعَمْ . قَالَ : ((فَبِمَ تَسْتَحِلُّوْنَ دَمِي وَاَبِي صَيِّمَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الدَّائِبَةُ عَنِ الْحَوْضِ ، يَدْوُدُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُدَادُ الْبُعَيْرُ الصَّادِرُ عَلَى الْمَاءِ ، وَلِوَاءِ الْحَمْدِ بِيَدِ اَبِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ !!)) .

ترجمه

امام حسین علیه السلام فرمود : شما را به خدا قسم می دهم ، آیا می دانید که جعفر طیار در بهشت عنبر سرشت ، عموی من است ؟ گفتند : خداوندا ما می دانیم که چنین است ! باز آن امام برگزیده خداوند بی نیاز به آن گروه ستم پرداز ، فرمود : شما را به خدا سوگند که می دانید این شمشیری که در میان بسته ام همان شمشیر سید ابرار است ؟ گفتند : بلی ، به خدا این را هم می دانیم ! امام حسین علیه السلام فرمود : شما را به خدا قسم ، اطلاع دارید که عمامه ای که بر سر من است همان عمامه احمد مختار صلی الله علیه و آله و رسول پروردگار است ؟ گفتند : به خدا که این را هم می دانیم ! حضرت فرمود : به خدا که می دانید شاه ولایت علی علیه السلام اول کسی بود که قبول دعوت اسلام از سید انام نمود و او است آن کس که پایه علمش والا و درجه حلمش از همه

کس اَرْفَع و اَعْلَى است و اوست و لئى هر مؤ من و مؤ منه ؟ گفتند : به خدا که این فضیلت را هم می دانیم ! ابا عبد الله علیه السّلام فرمود : پس به چه جهت ریختن خون مرا حلال شمردید و حال آنکه پدرم در روز رستاخیز مردمانی را از حوض کوثر دور خواهد نمود چنانکه شتران را از سر آب برانند و لواء حمد در آن روز به دست اوست .

متن عربی (۴)

متن عربی

قَالُوا : قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكْ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكٍ يَكُ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشَانَا !!! فَلَمَّا خَطَبَ هَذِهِ الْخُطْبَةَ وَسَمِعَ بِنَاتَهُ وَاِخْتَهُ زَيْنَبَ كَلَامَهُ بِكَيْفٍ وَنَدْبٍ وَلَطْمٍ وَارْتَفَعَتْ اَصْوَاتُهُنَّ . فَوَجَّهَ اِلَيْهِنَّ اَخَاهُ الْعِيَّاسَ وَعَلِيًّا اِثْنَهُ وَقَالَ لَهُمَا : ((سَيَكْتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لَيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ)) . قَالَ الزَّوَايُ : وَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَحْتَهُ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ ، وَيَحْذِرُهُ مِنَ النَّاءِ خَيْرِ وَالْاِهْمَالِ ، فَرَكِبُوا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . وَاَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى : اَيْنَ بَنُو اِخْتَى عُبَيْدِ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((اَجَبِيؤُهُ وَاِنْ كَانَ فَاَسَقًا ، فَاِنَّهُ بَعْضُ اَخْوَالِكُمْ)) . فَقَالُوا لَهُ : مَا شَاءَتْكَ ؟ فَقَالَ : يَا بَنِي اِخْتَى اِنْتُمْ اَمْنُونَ ، فَلَا تَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ مَعَ اَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ ، وَاَلْزَمُوا طَاعَةَ اِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ .

ترجمه

گفتند : همه این فضایل که شمردی بر آنها علم و اقرار داریم و با وجود این دست از تو بر نمی داریم تا آنکه تشنه کام شربت مرگ را بچشی ! ؟ چون آن سید مظلومان و آن امام انس و جان ، خطبه خویش را اتمام نمود خواهران و دخترانش استماع کلام او را کردند ، صداها به گریه و ندبه بر آوردند و سیلی به صورت خود نواختند و صداها به ناله بلند نمودند . امام علیه السّلام برادر خود حضرت عباس و فرزندش علی اکبر علیهما السّلام را به سوی اهل حرم فرستاد و فرمود : ایشان را ساکت نمایید ، به جان خودم قسم که آنها گریه های بسیار در پیش دارند . جواب دندان شکن عباس علیه السّلام به شمر لعین راوی گوید : فرمان عید الله بن زیاد پلید به عمر بن سعد نحس ، به این مضمون رسید که او را تحریص می نموده به تعجیل در قتال و بیم داده بود از تاءخیر و اهمال . پس لشکر شیطان به امر آن بی ایمان ، رو به جانب امام انس و جان آوردند و شمردی الجوشن ، آن سرور اهل فتن ، ندا در داد که کجایند خواهرزادگان من : عبدالله ، جعفر ، عباس ، و عثمان ؟ امام حسین علیه السّلام به برادران گرامی خویش فرمود : جواب این شقی را بدهید گرچه او فاسق و بی دین است ولی از زمره دای های شماس است . آن جوانان برومند حیدر کَرار به آن کافر غدار ، فرمودند : تو را با ما چه کار است ؟ آن ملعون نابکار عرضه داشت : ای نوردیدگان خواهرم ! شما در مهد امان به راحت باشید و خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و ملتزم قید طاعت یزید پلید امیرالمؤمنین (؟!) باشید تا به سلامت برهید .

متن عربی (۵)

متن عربی

قَالَ : فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ : تَبَّتْ يَدَاكَ وَلَعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ اِمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، اءَاتَاْمُرْنَا اَنْ نَتْرَكَ اِخَانَا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللُّعْنَاءِ اَوْلَادِ اللُّعْنَاءِ . قَالَ : فَارْجِعِ الشُّمْرُ اِلَى عَشِيْكَرِهِ مُغْضَبًا . قَالَ الزَّوَايُ : وَكَلَّمَ رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةَ اِنْتِفَاعِهِمْ بِالْمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالِ قَالَ لِاَخِيهِ الْعَبَّاسِ : ((اِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَاَفْعَلْ ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ، فَاِنَّهُ يَعْلَمُ اَنِّي اءِحْبُ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ)) . قَالَ الزَّوَايُ : فَسَاءَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ ذَلِكْ ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ

سَعِيدٍ . فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ : وَاللَّهِ لَوْ اِنَّهُمْ مِنَ التُّرُكِ وَالْدَّيْلَمِ وَسَاءَ لَوْ اَمِثَلُ ذَلِكَ لَاجْتِنَاهُمْ ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ، فَاَجَابُوهُمْ اِلَى ذَلِكَ .

ترجمه

پس حضرت عباس علیه السلام به آن پلید، فریاد برآورد که دستت بریده باد و خدا لعنت کند مرا اماننامه ترا! ای دشمن خدا؛ ما را امر می کنی که برادر و سید خود حسین فرزند فاطمه علیهما السلام را و ابگذاریم و بنده طاعت لعینان و اولاد لعینان باشیم؟! راوی گوید: شمر بی باک پس از استماع این کلام از فرزند امام، مانند خوک خشمناک به جانب لشکریان شتافت و بازگشت به سوی نیروهای خود نمود. راوی گوید: چون آن فرزند سید آنام، حسین علیه السلام، مشاهده نمود که لشکر شقاوت اثر حریم اند که به زودی نائره جنگ را مشتعل سازند و به امر قتال پردازند و کلام حق و موعظه آن صدق مطلق، اصلا بر دل‌های سخت ایشان اثر ندارد و نه مشاهده صدور افعال حمیده و اقوال جمیله آن جناب برای ایشان انتفاعی حاصل است، به برادرش ابوالفضل فرمود: اگر تو را قدرت است در این روز، شر این اشقیاء را از ما بگردان و ایشان را باز گردان که شاید امشب را از برای رضای پروردگار نماز بگزارم؛ زیرا خدای متعال می داند که نماز از برای او و تلاوت کتاب او را بسیار دوست می دارم. راوی گوید: حضرت عباس علیه السلام از آن گروه حق شناس مهلت یک شب را درخواست کرد. عمر سعد لعین تامل کرد و جواب نداد. عمرو بن حججاج زبیدی به سخن آمد و گفت: به خدا سوگند که اگر به جای ایشان، ترکان و دیلمان می بودند و این تقاضا را از ما می کردند، البته ایشان را اجابت می نمودیم، حال چه شده که آل محمد صلی الله علیه و آله را مهلت نمی دهید؟! پس آن مردم بی حیا، یک شب را به

متن عربی (۶)

متن عربی

قَالَ الرَّاوی : وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَقَالَ : ((يَا اَخْتَاهُ اِنِّي رَاَيْتُ السَّاعِيَةَ حَيْدِي مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيًّا وَآمِّي فَاطِمَةَ وَآخِي الْحَسَنَ وَهُمْ يَقُولُونَ : يَا حُسَيْنُ اِنَّكَ رَاتِحٌ اِلَيْنَا عَنْ قَرِيْبٍ)) . وَفِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ : ((غَدَا)) . قَالَ الرَّاوی : فَلَطَمْتُ زَيْنَبَ وَجْهَهَا وَصَاحَتْ وَبَكَتْ . فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((مَهْلًا ، لَا تُسَمِّيْتِي الْقَوْمَ بِنَا)) . ثُمَّ جَاءَ اللَّيْلُ ، فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَهْلَ صِيْحَابِهِ ، فَحَمِدَ اللهُ وَآءَنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ : ((اءَمَّا بَعْدُ ، فَاِنِّي لَا اءَعْلَمُ اءَصْحَابًا اءَصْلَحَ مِنْكُمْ ، وَلَا اءَهْلَ بَيْتٍ اءَفْضَلَ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمُ اللهُ عَنِّي جَمِيْعًا خَيْرًا ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْتُكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ، وَلِيَاءُ خُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ اءَهْلِ بَيْتِي ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذَرُونِي وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ، فَاِنَّهُمْ لَا يُرِيْدُوْنَ غَيْرِي)) .

ترجمه

خامس آل عبا، مهلت دادند. راوی گوید: امام حسین علیه السلام بر روی زمین بنشست و لحظه ای او را خواب ربود، پس بیدار شد و به خواهر خود فرمود: ای خواهر! اینک در همین ساعت جد بزرگوار خود حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدر عالی مقدار خویش علی مرتضی و مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم که فرمودند: ای حسین! عنقریب نزد ما خواهی بود. و در بعضی روایات چنین آمده است که فردا به نزد ما خواهی بود. راوی گوید: علیای مخدّره زینب خاتون پس از شنیدن این سخنان از آن امام انس و جان، سیلی به صورت خود نواخت و صیحه کشید و گریه نمود. امام حسین علیه

السَّلام فرمود: ای خواهر مهربان، آرام باش و ما را مورد شماتت دشمن مساز. آخرین شب زندگی امام حسین علیه السَّلام چون شب عاشورا در رسید، حضرت سیدالشهداء علیه السَّلام، اصحاب و یاران خود را جمع نمود و شرایط حمد و ثناء الهی را به جا آورد و رو به یاران خود نمود و فرمود: ((أَمَّا بَعْدُ، ...))؛ یعنی من هیچ اصحابی را صالح تر و بهتر از شما و نه اهل بیتی را فاضل تر و شایسته تر از اهل بیت خویش نمی دانم. خدا به همگی شما جزای خیر دهد. اینک تاریکی شب شما را فرا گرفته است؛ پس این شب را مرکب خویشتن نماید و هر یک از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا بگیرد و در این شب تار از دور من، متفرق شوید و مرا به این گروه دشمن وا بگذارید؛ زیرا ایشان را اراده ای بجز من نیست.

متن عربی (۷)

متن عربی

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَآبَاءُؤُهُ وَآبَاءُؤُهُ عَجِبَ اللَّهُ بِنِ جَعْفَرٍ: وَلِمَ نَفَعَلُ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدَكَ! لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا، وَبَدَاءَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ تَابَعُوهُ. قَالَ الرَّاَوِي: ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ فَقَالَ: ((حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمًا، إِذْ هَبُوا فَقَدْ آذَنْتُمْ لَكُمْ)). وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ قَالَ: فَعِنْدَهَا تَكَلَّمَ إِخْوَتُهُ وَجَمِيعُ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَالُوا: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَاذَا يَقُولُ النَّاسُ لَنَا وَمَاذَا نَقُولُ لَهُمْ، نَقُولُ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا وَإِمَامَنَا وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّنَا، لَمْ نَزَمْ مَعَهُ بِسَيِّئِهِمْ وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُ بِرُمْحٍ وَلَمْ نُضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ. لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَفَارِقُكَ أَبَدًا، وَلَكِنَّا نَقِيكَ بِأَنْفُسِنَا حَتَّى نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَنَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَفَتِّحْ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ. ثُمَّ قَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ وَقَالَ: نَحْنُ نُخَلِّيكَ هَكَذَا وَنَنْصَرِفُ عَنْكَ وَقَدْ آهَاطَ بِكَ هَذَا الْعَدُوُّ،

ترجمه

حضرت چون این سخنان را فرمود، برادران و فرزندان و فرزندان عبدالله بن جعفر، به سخن در آمدند و عرضه داشتند: به چه سبب این کار را بکنیم؛ آیا از برای آنکه بعد از تو در دنیا زنده بمانیم؟ هرگز خدا چنین روزی را به ما نشان ندهد. و اول کسی که این سخن بر زبان راند عباس علیه السَّلام بود و سایر برادران نیز تابع او شدند. راوی گوید: سپس از آن، حضرت نظری به جانب فرزندان عقیل نمود و به ایشان فرمود: مصیبت مسلم شما را بس است؛ من شما را اذن دادم به هر جا که خواهید بروید. و از طریق دیگر چنین روایت گردیده که چون آن امام انس و جان این گونه سخنان بر زبان هدایت ترجمان ادا فرمود، یک مرتبه برادران و جمیع اهل بیت آن جناب با دل کباب، در جواب گفتند: ای فرزند رسول خدا، هرگاه تو را وا بگذاریم و برویم، مردم به ما چه خواهند گفت و ما به ایشان چه پاسخی بگوییم؟ آیا بگوییم که ما بزرگ و آقای خود و فرزند دختر پیغمبر خویش را در میان گروه دشمنان تنها گذاشتیم و نه در یاری او تیری به سوی دشمن افکنیم و نه طعن نیزه به اعدای او زدیم و نه ضربت شمشیری به کار بردیم؛ به خدا سوگند که چنین امری نخواهد شد؛ ما هرگز از تو جدا نمی شویم و لکن خویش را سپر بلا می نماییم و به نفس خود، تو را نگاهداری می کنیم تا آنکه در پیش روی تو کشته شویم و در هر مورد که تو باشی ما هم بوده باشیم. خدا زندگانی را بعد از تو زشت و قبیح گرداند! در این هنگام مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ از جای برخاست با دل محزون این گونه

متن عربی (۸)

متن عربی

لَا وَاللَّهِ لَا يَرَانِي اللَّهُ أَبَدًا وَآءَنَا أَفْعَلُ ذَلِكَ حَتَّى آءَ كَسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمْحِي وَآءَ ضَرَبْتُهُمْ بِسَيْفِي مَا آءُتُبْتُ قَائِمُهُ بِيَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي

سِلَاحِ اِئْقَاتِهِمْ بِهِ لَقَدْ قَتُّهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَلَمْ اِءْفَارِقْكَ اِءْوَاءِ مَوْتٍ مَعَكَ . قَالَ : وَقَامَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَا نَخْلِيكَ اِءْبَدًا حَتَّى يَغْلَمَ اللَّهُ اِءْنَا قَدْ حَفِظْنَا فِيكَ وَصِيَّةَ رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَوْ عَلِمْتَ اِءْنَى اِءْقَتُلُ فِيكَ ثُمَّ اِءْخِي ثُمَّ اِءْخُرْجُ حَيًّا ثُمَّ اِءْذُرِي - يُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً - مَا فَارَقْتِكَ حَتَّى اِءَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ ، فَكَيْفَ وَاِئْمَا هِيَ قَتْلُهُ وَاِحْدَةً ثُمَّ اِءْنَالُ الْكِرَامَةِ الَّتِي لَا اِنْقِضَ اِءْ لَهَا اِءْبَدًا ؟ ! ثُمَّ قَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ وَقَالَ : وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَوَدِدْتُ اِءْنَى قَتَلْتُ ثُمَّ نَشَرْتُ اِءْلَفَ مَرَّةٍ وَاِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ دَفَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَعَنْ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ اِءْخَانِكَ وَوُلْدِكَ وَاِءْهْلِ بَيْتِكَ . قَالَ : وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ مِنْ اِءْصِحَابِهِ بِمِثْلِ ذَلِكَ وَقَالُوا : اِءْنُقُسْنَا لَكَ الْفِدَاءَ نَقِيكَ بَاِءْ يَدِينَا وَوُجُوهُنَا ، فَاذًا

ترجمه

دُرّ مکنون بَشَفْت ، گفت : آیا همین طور تو را بگذاریم و از تو بر گردیم و برویم با آنکه این همه دشمنان اطراف تو را فرا گرفته باشند ؟ ! هرگز ! به خدا سوگند ! چنین نخواهد شد ؛ خدا به من چنین امری را نشان ندهاد ؛ من خود به یاریت می کوشم تا آنکه نیزه خود را در سینه اعداء بزنم ، تا شکسته گردد و تا قائمه شمشیر به دست من است ایشان را ضربت می زنم و اگر مرا سلاحی نباشد که با آن مقاتله کنم ، سنگ به سوی آنها پرتاب خواهم کرد و از خدمت شما جدا نمی شوم تا با تو بمیرم . راوی گوید : سعید بن عبد الله حنفی برخاست و عرض نمود : نه والله ، ما تو را هرگز تنها نمی گذاریم و ملازم رکاب شما هستیم تا خدا بداند که ما در حق تو وصیت محمد پیغمبرش را محافظت کردیم و اگر بدانم که من در راه تو کشته می شوم ، پس مرا زنده می کنند و بعد از آن می سوزانند و خاکستر مرا بر باد می دهند و تا هفتاد مرتبه چنین کنند از تو جدا نخواهم شد تا آنکه مرگ خودم را در پیش روی تو ببینم چگونه یاری تو نکنم و حال آنکه یک مرتبه کشته شدن بیش نیست و بعد از آن به کرامتی خواهم رسید که هرگز انتها ندارد . پس از آن زُهیر بن قین برپای خاست و گفت : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! دوست می دارم که کشته شوم و بعد از آن دوباره زده شوم تا هزار مرتبه چنین باشم و خدای متعال کشته شدن را از تو و این جوانان و برادران و اولاد و اهل بیت تو بردارد . و گروهی از اصحاب آن امام بر حق بر همین نَسَق ، سخنان گفتند

متن عربی (۹)

متن عربی

نَحْنُ قُتِلْنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَكُونُ قَدْ وَفَيْنَا لِرَبِّنَا وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا . وَقِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضْرَمِيِّ فِي تِلْكَ الْحَالِ ، قَدْ اِءْسَرَ اِئْتِكَ بِتَغْرِ الرَّيِّ . فَقَالَ : عِنْدَ اللَّهِ اِءْحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ اِءْجِبُّ اِءْنَ يُوَسِّرَ وَاِءْنَا اِءْبَقَى بَعْدَهُ . فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ فَقَالَ : ((رَحِمَكَ اللَّهُ ، اِءْنْتُ فِي حَيْلٍ مِنْ بَيْعَتِي ، فَاِءْعْمَلْ فِي فَكَاكِ اِئْتِكَ)). فَقَالَ : اِءْ كَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا اِنْفَارَقْتِكَ . قَالَ : فَاِءْ عَطِ اِئْتِكَ هَذِهِ الْاِئْتَابَ الْبُرُودَ يَسْتَبْعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ اِءْخِيهِ . فَاِءْ عَطَاهُ خَمْسَةَ اِءْ ثَوَابٍ قِيَمَتُهَا اِءْلَفُ دِينَارٍ . قَالَ الزَّوَايُ : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاِءْ صَحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّخْلِ ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ . فَعَبَّرَ اِئْتَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ عَسَاكِرِ عُمَرَ بْنِ

ترجمه

و عرضه ها داشتند که جانهای ما به فدای تو باد ، ما تو را به دستها و روی های خویش حراست می کنیم تا آنکه در حضور تو کشته شویم و به عهد پروردگار خود وفا نموده و آنچه بر دمت ما واجب است به جای آورده باشیم . و در این حال ، محمد بن بشیر حضرمی را گفتند که فرزند تو در سرحد ری اسیر کفار گردیده . حضرمی گفت : او را و خود را در نزد خدا احتساب می کنم و

مرا محبوب نیست که او اسیر باشد و من بعد از او زندگانی نمایم . چون امام حسین علیه السلام این سخن را از او بشنید فرمود : خدا تو را رحمت کناد ؛ تو را از بیعت خود ، حلال نمودم برو و کوشش نما که فرزندت را از اسیری برهانی . آن مؤمن پاک دین به خدمت امام علیه السلام عرض کرد : جانوران صحرا مرا پاره پاره کنند بهتر است از اینکه از خدمت مفارقت جویم . امام علیه السلام فرمود : پس این چند جامه بُرد یمانی را به فرزند دیگری بده که او به وسیله آنها برادر خود را از اسیری نجات دهد . پس پنج جامه قیمتی که هزار اشرفی بهای آنها بود به او عطا فرمود . راوی گوید : امام مظلومان با اصحاب سعادت انتساب ، آن شب را به سر بردند در حالتی که مانند زنبور عسل زمزمه دعا و ناله و عبادت از ایشان بلند بود ؛ بعضی در رکوع و برخی در سجود و پاره ای در قیام و قعود بودند . پس در آن شب سی و دو نفر از لشکر پسر سعد لعین بر آن قوم سعادت آیین عبور نمودند . ظاهر از عبارت آن است که به ایشان ملحق شدند و حال حضرت امام علیه السلام همیشه در کثرت

متن عربی (۱۰)

متن عربی

سَعِيدِ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا . وَكَذَا كَانَتْ سَجِيئَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صِيَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ . وَذَكَرَ ((ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ ((الْعَقْدِ)) قَالَ : قِيلَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ : مَا أَقَلُّ وُلْدًا أَيْبِكَ ؟ فَقَالَ : أَلْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ ، كَانِ يُصَيِّمِي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكَعَةٍ ، فَمَتَى كَأَنْ يَتَفَرَّغَ لِلنِّسَاءِ . قَالَ : فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فُضِرَبَ وَأَمَرَ بِجَفْنِهِ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ وَجُعِلَ فِيهَا نُورَةٌ ، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ . فَرَوَى : أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ خُضَيْرٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَفَقَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ . فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : يَا بُرَيْرُ أَلَمْ تَضْحَكْ ! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكِكَ وَلَا بَاطِلٍ . فَقَالَ بُرَيْرٌ : لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنَّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَذَا وَلَا شَابًا ، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِثْشَارًا بِمَا

ترجمه

صلوات و در صفات کمالیه آن فرزند سرور کاینات ، بر این منوال بوده است . ابن عبد ربّه از علمای عامّه در جزو چهارم از کتاب ((عقد الفرید)) خود ذکر نموده که خدمت افضل المتهجدین امام زین العابدین علیه السلام عرض نمودند که چقدر پدر بزرگوار تو را اولاد اندک بوده ؟ در جواب فرمود : عجب دارم که من چگونه از او متولد گردیدم ؛ زیرا که آن حضرت در هر شبانه روزی ، هزار رکعت نماز می خواند ! پس با چنین حال چگونه فراغت داشت که با زنان مجالست نماید . راوی گوید : چون صبح روز دهم گردید حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمان داد که خیمه بر پا نمودند و امر فرمود که کاسه بزرگی که عرب آن را ((جفنه)) می گویند ، پر از مُشک فراوان و نوره کردند . پس آن جناب داخل آن خیمه گردید از برای آنکه نوره بکشد . شوخی و شادمانی اصحاب در شب عاشورا چنین روایت است که بریر بن خضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربّه انصاری بر در همان خیمه ایستاده بودند تا آنکه بعد از امام حسین علیه السلام ، آنها نیز نظافت نمایند . در آن حال ((بریر)) با عبدالرحمن شوخی می نمود و او را به خنده می آورد . عبد الرحمن به او گفت : ای بریر ! این ساعت ، وقت خندیدن و بیهوده گویی نیست ، در این حالت چگونه می خندی ؟ ! بریر گفت : کسان من همه می دانند که من نه در هنگام جوانی و نه در حال پیری ، سخنان باطل و بیهوده را دوست نداشتم و این شوخی من از جهت اظهار خرمی و بشارت است به آنچه که به سوی آن خواهیم رفت ؛ به خدا سوگند ، نیست

متن عربی (۱۱)

متن عربی

نَصِيرُ إِلَيْهِ ، فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تُلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا فَنُعَالِجَهُمْ بِهَا سَاعَةً ، ثُمَّ نُعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنَ . قَالَ الزَّوَالِي : وَرَكِبَ إِصْرِيحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ . فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرًا بْنَ خُضَيْرٍ فَوَعَّظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا . فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ : فَزَسَهُ - فَاسْتَنْصَى تَهُمْ فَأَنْصَى تَوْأَمًا . فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، وَصَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عَلَيَّ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ . ثُمَّ قَالَ : ((تَبَا لَكُمْ أَيْتُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّا حِينَ اسْتَصِيرَ خْتُمُونَا وَالْهَيْبَ فَاءَ صَيْرَ خَنَاكُمْ مُوجِفِينَ . سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي آيْمَانِكُمْ .

ترجمه

مگر آنکه یک ساعت به شمشیرهای خویش با این قوم به کار جنگ کوشش بیاوریم و بعد از آن با حور العین هم آغوش خواهیم بود . سخنرانی امام علیه السلام در صبح عاشورا راوی گوید : لشکر عنید عمر نحس پلید سوار شدند ، پس حضرت امام علیه السلام ، بُریر بن خُضیر را اَشْقیا را موعظه نماید و آن مؤ من ناصح در مقابل آن گروه طالح شرط موعظه و نصیحت را به جا آورد ولی آنها گوش به نصایح او ندادند و ایشان را متذکر ساخت ولی نفعی نبردند ؛ پس خود آن حضرت به نفس نفیس مقدس بر شتر خویش و به قولی بر اسب خود سوار گردید و از ایشان بخواست که ساکت شوند ، پس ساکت شدند . آنگاه امام علیه السلام حمد و ثنای الهی نمود و ذکر خدا به آنچه که ذات مقدس حق را سزاوار است به جا آورد و بر ملائکه و انبیا و مُرسَلین ، درود فرستاد و در گفتار و طلاق لسان شرط بلاغت بیان را به نهایت رسانید سپس این کلمات را فرمود : ای مردم ! زیان و سختی بر شما باد ! هر آینه آن هنگام که سرگردان و حیرانید از ما طلب فریادرسی کردید (شاید مراد آن حضرت طغیان معاویه لَعَنَهُ اللَّهُ باشد در زمان خلافت علی علیه السلام که اهل کوفه مبتلا به طغیان و فساد او بودند و محتمل است که زمان کفر و جاهلیت باشد که در تیه ضلالت همه خلق ، حیران بودند و به شمشیر علی علیه السلام به شاهراه هدایت رسیدند) . پس ما مرکب های خود را رانیدیم و با شتاب به سویتان آمدیم از برای آنکه به فریادتان برسیم (یعنی از مذلت کفر یا از قید طغیان معاویه ، شما را خلاص نماییم) ولی شما بر روی ما شمشیر

متن عربی (۱۲)

متن عربی

وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا إِقْتَدَخْنَاهَا عَلَى عَدُوِّنَا وَعَدُوِّكُمْ . فَأَصْبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ وَلَا أَمَلٍ إِصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ . مَهَلًا - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مِشِيمٌ وَالْجِبَاءُ شُطَامُنٌ وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحْصِفُ ، وَلَكِنْ أَصْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرَةَ الدُّبَابِ ، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَهَافَتِ الْفَرَّاشِ . فَسَيَحَقُّ لَكُمْ يَا عِبِيدَ الْأُمَّةِ ، وَشَذَاذَ الْأَحْزَابِ ، وَتَبِيدَةُ الْكِتَابِ ، وَمُحَرِّفِي الْكَلِمِ ، وَعَصَبِيَّةَ الْأَنَامِ ، وَنَفَنَةَ الشَّيْطَانِ ، وَمُطْفِئِي السَّنَنِ . أَهْؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ ، وَعَنَّا تَتَخَذُلُونَ ؟ ! أَءَجَلٌ وَاللَّهِ عَدْرٌ فِيكُمْ قَدِيمٌ . وَشَجَّتْ إِلَيْهِ أَصُولُكُمْ . وَتَاءَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ .

ترجمه

می کشیدید که آن شمشیر از خود ما در دست شما بود و شعله ور نمودید بر سوزانیدن ما آتشی را که ما خود بر سوزانیدن دشمنان خود و دشمنان شما ، افروخته بودیم . ای مردم ! شما جمع شده اید برای یاری و نصرت آنانکه اعدای شمایند (بنی امیه) و همراه

شدید بر ضرر و هلاکت آن کسانی که فی الحقیقه دوستان و خیر خواهان شما بودند (اهل بیت علیهم السلام) با آنکه بنی امیه هیچ عدل و دادی در میان شما واقع نساختند و هیچ گونه آرزوی شما را بر نیاوردند؛ آرام باشید و پا از گلیم خود بیرون نگذارید. چندین وای بر شما باد! ما را فرو گذاشتید و یاری ما را ترک نمودید در حالی که هنوز شمشیرها از غلاف بیرون نیامده و دلها آرام است و راءای ها بر شعله ور شدن اثر جنگ استوار نگردیده بود. همانا خود به سوی فتنه شتافتید مانند مگسی که پرواز کند و از هر کرانه بر فساد گرد آمدید و همدیگر را خواندید مانند پروانه که بر آتش فرو ریزد. خدایتان از رحمت دور کند، ای نا آزاد مردان این امت و بی نام و ننگان طوائف و بی اعتنایان به کتاب خدا و تحریف کنندگان کلمات حق و خویشاوندان گناه و ریزهای آب دهان شیطان و خاموش کنندگان چراغهای سنت و هدایت؛ آیا این جماعت بنی امیه را مددکارید و از نصرت چون ما اهل بیت دوری می جوئید؟ همانا کار شما همین است. به خدا سوگند که عَدْر و مَكْر شما قدیمی است و بیخ درخت وجودتان بر عَداری بسته شده و بر مکاری شاخه برآورده است؛ همانا آن درخت پلیدی را مانید که چون باغبان و آن کس

متن عربی (۱۳)

متن عربی

فَكُنْتُمْ اَخْبَثَ شَجَرٍ شَجَا لِلنَّاطِرِ وَاِءْ كَلَّةٌ لِلْغَاصِبِ . اءَلَا وَاِنَّ الدَّعِيَّ اِبْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ : بَيْنَ السَّلَّةِ وَاَلذَّلَّةِ . وَهَيْهَاتَ مِّنَا الذَّلَّةُ . يَا اَبِي اَللَّهِ لَنَا ذَلِكُكَ وَرَسُوْلُهُ وَاَلْمُؤْمِنُوْنَ وَحُجُوْرٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ وَاِءْ نُوْفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوْسٌ اِءْيَّةٌ : مِّنْ اِءْنِ تُوْتِرُ طَاعِيَةَ اللّٰمِ اَعْلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ . اءَلَا وَاِنِّي زَا حِفٌّ بِهَذِهِ الْاَسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَخَذَلَةُ النَّاصِرِ)) . ثُمَّ اِءْوَصَلَ كَلَامُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاِءْبِيَاتِ فَرُوَّةَ بِنِ مُسِيْكِ الْمُرَادِي : ((فَاِنَّ نَهْرِمَ فَهْرًا مَّوْنَ قِدْمَا وَاِنَّ نُعَلْبَ فَعِيْرُ مَعْلَبِيْنَا وَمَا اِنْ طَبْنَا جُبْنٌ وَّلَكِنْ مَنَايَا وَدُوْلَهُ اٰخِرِيْنَا

ترجمه

که آن را پرورش داده، از آن تناول کند گلویش را سخت فرو گیر و اگر ستمکار از آن غاصبانه خورد بر ایشان گوارا شود. اینک عبید الله زنا زاده فرزند زنا زاده پا استوار نموده که من یکی از دو مطلب را اختیار نمایم: یکی کشته شدن و دیگری ذلیل او بودن؛ اختیار ذلت و خواری از سجویه ما بسیار دور است نه آن را خدا و رسولش بر ما می پسندد و نه مؤمنان پاک دین و نه آن دامن ها که از لوث دنائت پاکیزه است و نه صاحبان همت عالیه و نه آن نفوس که دریغ دارند و ترجیح نمی دهند فرمانبرداری نانجیبان را بر آنکه چون جوانمردان بزرگ همت در میدان جنگ به مردانگی کشته گردند. آگاه باشید که من با این عشیره خویش با وجود یاران کم، برای جنگ با شما آماده ام؛ پس آن سرور مردان روزگار و فرزند حیدر کزار وصل نمود کلام خود را به ابیات فروه بن مسیک مرادی: ((فَاِنَّ نَهْرِمَ . . .))؛ یعنی هرگاه ما را غلبه و نصرت نصیب گردد و دشمن را شکست دهیم، شیوه ما از قدیم ظفر یافتن بر خصم بوده و اگر مغلوب و مقتول شویم، شکست خوردن از جانب ما نخواهد بود؛ زیرا عادت ما بر جُبْن و بد دلی نیست بلکه مرگ ما رسیده و نوبه ظفر یافتن به مقتضای گردش روزگار، دشمنان ما را بوده است و شیوه روزگار بر آن است که اگر شتر مرگ سینه خویش را از در خانه مردمانی بلند نمود و از آنجا جابرخاست ناچار بر در خانه دیگری خواهد نشست و زانو بر زمین خواهد زد. بزرگان قوم من از دست شما دچار مرگ نشدند، چنانکه در قرنهای دیرین نیز مردم

متن عربی (۱۴)

متن عربی

إِذَا مَيَّا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أُنَاسٍ كَلَاكِلَهُ إِئِنَّاخِ بِآخِرِنَا فَأَعْنَى ذَلِكُمْ سِرَوَاتِ قَوْمِي كَمَا أَعْنَى الْقُرُونِ الْأُولِيْنَا فَلَوْ خَلِمَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلِمَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا : أَعْفِقُوا سَيْلِقِي الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا)) ثُمَّ قَالَ : ((أَيْمُ وَاللَّهِ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيْبُ مَا يُرَكَّبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُوْرَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى وَتَقْلُقَ بِكُمْ قَلْقَ الْمَحْوَرِ ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَيْبَى عَنِّي حَيْدِي ، فَأَجْمَعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ، ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ غَمَةٌ ، ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظَرُونَ . إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ، إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . إِيَّاكُمْ أَحْسَبُ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ

ترجمه

دچار مرگ گردیده اند . اگر پابندگی در دنیا مر پادشاهان را میسر بودی ، البته ما نیز پایدار بودیم و چنانکه اگر بقاء مردمان کریم را ممکن باشد ، ما نیز در دنیا باقی بودیم ؛ پس به شماتت کنندگان بگو که از مستی غرور به خود آیند و از شماتت ما خود داری نمایند ؛ زیرا مرگی که ما را در بر گرفته ، آنها را نیز در بر خواهد گرفت . امام حسین علیه السلام پس از خواندن این اشعار ، فرمود : به خدا سوگند ! پس از این فتنه که انگیزید و خون مرا به ناحق بریزید ، کامران نخواهید بود الا به اندازه آن مقدار که کسی بر اسب نشیند ، که دور زمانه بر شما دگرگون شود و روزگار مانند سنگ آسیا ، شما را به گردش آورد و چنان در اضطراب افکند که در سرگردانی مانند چرخ باشد که گرد محور خود بگردد و اینکه خبر دادم ، عهد و پیمان پدر بزرگوارم امیر مؤمنان علیه السلام است که از جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله فراگرفته بود خطابات حضرت نوح علیه السلام را که به قوم خود می گفته ، آن گروه را به همان کلمات مخاطب فرمود که اکنون شما آرای خود را مصمم باشید و شرکای خود را که از برای خدای تعالی قرار داده اید ، فراهم آورید . پس از این ، بدی و شثامت کارتان بر خودتان مخفی نخواهد ماند . سپس حکم خویش بر من جاری نمایید و مرا چنانکه نمی خواهید مهلت دهید ، ندهید که من توکل بر خدایی نموده ام که پروردگار من و شماسست و هیچ چرنده ای نیست مگر اینکه زمام امرش در دست پروردگار است . خداوندا ، باران رحمت را از ایشان باز گیر و سالهای

متن عربی (۱۵)

متن عربی

سِنِينَ كَسَنِي يُوسُفَ . وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ غُلَامٌ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُضْبِرَةً . فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَدَلُونَا . وَأَءَنْتَ رَبُّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَءَنْبَنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)) . ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا بِفَرَسٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْزُجِزٍ ، فَرَكِبَهُ وَعَبَى أَعْصَابَهُ لِلْفِتَالِ . فَرَوَى عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((أَاءَنْهُمْ كَانُوا حَمْسَةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِائَةً رَاجِلًا)) . وَرَوَى غَيْرُ ذَلِكَ . قَالَ الرَّاَوِي : فَتَقَدَّمَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى نَحْوَ عَشْرِ كِرِّ الْحَسِيِّينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمِهِمْ وَقَالَ : أَشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ : أَاءَنْنِي أَوَّلَ مَنْ رَمَى ، وَأَقْبَلَتِ السَّهْمُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَعْصَابِهِ : ((قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ ، إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ ، فَإِنَّ هَذِهِ السَّهْمُ رَسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ)) .

ترجمه

قحط و خشکسالی را مانند سالهای خشکسالی عصر حضرت یوسف علیه السلام بر این مردم بگمار و جوان بنی ثقیفی را بر آنها مسلط کن (مراد ((مختار)) یا ((حجاج)) است) که شرب ناگوار مرگ را به آنها بچشانند ؛ زیرا این مردم به ما دورغ گفتند و ترک یاری ما نمودند و تویی پروردگار ما و بر تو توکل کردیم و به تو رو آورده ایم و بازگشت هر بنده ای به سوی تو خواهد بود . امام حسین علیه السلام پس ادای این کلمات از مرکب پیاده شد و اسب خاص رسول الله صلی الله علیه و آله را که مسمی به ((مرتجز))

بود طلب فرمود و بر آن اسب سوار شد و به قصد جدال و عزم قتال قلیل، لشکر خود را بیاراست. و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که اصحاب آن جناب، چهل و پنج نفر سواره بودند و یک صد نفر پیاده و بجز این خبر، روایات دیگر هم وارد است. راوی گوید: عمر سعد لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ در پیشاپیش لشکر بی دین آمده و تیری به جانب اصحاب فرزند خَیْرِ الْمُرْسَلین، رها کرد و به اهل کوفه خطاب نمود که شما در نزد ابن زیاد، گواهی دهید که اول کسی که تیرانداخت به سوی حسین، من بودم. در آن هنگام تیرها از آن ناکسان، مانند قطرات باران به سوی لشکر امام حسین علیه السلام باریدن گرفت. حضرت امام علیه السلام به یاران خود فرمود: خدا شما را رحمت کند، برخیزید به سوی مرگی که چاره ای از آن نیست؛ زیرا این تیرها پیام آوران این گروه بی دین است به سوی شما. پس نائره قتال مشتعل گردید و ساعتی از روز با هم در آویختند

متن عربی (۱۶)

متن عربی

فَاقْتُلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَ حَمَلَةً ، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَمَاعَةٌ . قَالَ : فَعِنْدَهَا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَجَعَلَ يَقُولُ : ((إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ إِذْ جَعَلُوا لَهُ وَلَدًا ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النَّصَارَى إِذْ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلَاثَةٍ ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمُجُوسِ إِذْ عَبَدُوا الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دُونَهُ ، وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوْمِ اتَّفَقَتْ كَلِمَتُهُمْ عَلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ . اءَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يُرِيدُونَ حَتَّى اءَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى وَاَنَا مُخَضَّبٌ بِدَمِي)) . وَرَوَى عَنْ مَوْلَانَا الصِّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اءَنَّهُ قَالَ : ((سَمِعْتُ اءَبِي يَقُولُ : لَمَّا اَلْتَقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَامَتِ الْحَزْبُ عَلَى سَاقٍ ، اءَنْزَلَ اللَّهُ النَّصْرَ حَتَّى تَرَفَّرَ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ خَيْرٌ بَيْنَ النَّصْرِ عَلَى اءَعْدَائِهِ وَبَيْنَ لِقَاءِ اللَّهِ ، فَاخْتَارَ لِقَاءَ اللَّهِ)) . رَوَاهُ اءَبُو طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ التَّرُوسِيِّ فِي كِتَابِ ((مَعَالِمِ الدِّينِ)) . قَالَ الزَّوَاوِيُّ : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ترجمه

و به قتال و جدال مشغول گردیدند و حمله پس از حمله می نمودند تا آنکه جماعتی از اصحاب سعادت انتساب آن جناب به درجه رفیع شهادت فائز گشتند. راوی گوید: در آن هنگام امام آنام علیه السلام دست برده محاسن شریف را گرفت و فرمود: غضب خدا بر جماعت یهود شدید شد آن هنگام که فرزند از برای خدا قرار دادند که گفتند عزیز پسر خداست و شدید گردید غضب خدا بر گروه نصرانیان آن زمان که قائل شدند بر آنکه خدا ((ثالث ثلاثه)) است و همچنین غضب خدا سخت شد بر طائفه مجوسان که آفتاب و ماه را پرستش کردند بدون آنکه خدا را به وحدانیت پرستش نمایند و غضب الهی شدت خواهد گرفت بر گروهی که قول ایشان متفق گردیده بر کشتن پسر دختر پیغمبر. آگاه باشید که اجابت این مردم نخواهم نمود در آنچه اراده کرده اند که با یزید عنید بیعت نمایند تا آنکه خدا را ملاقات نمایم در حالتی که به خون خود آغشته باشم. ابوطاهر محمد بن حسین بزیسی در کتاب ((معالم الدین)) روایت نموده که حضرت امام به حق ناطق امام صادق علیه السلام فرمود که از پدر بزرگوار خود امام باقر شنیدم که فرمود: در آن هنگام که حضرت امام با عمر سعد لعین ملاقات نمود و نائره قتال مشتعل گردید خدای متعال س نصرت از آسمان نازل فرمود تا آنکه مانند مرغ بر بالای سر امام مظلوم علیه السلام پرباز نمود و آن جناب مخیر گردید میان آنکه بر لشکر دشمنان، مظفر و منصور باشد و یا آنکه ملاقات پروردگار نماید و به درجه رفیع شهادت نائل شود.

متن عربی (۱۷)

متن عربی

((أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهَ اللَّهِ ، أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ)). قَالَ : فَإِذَا الْخُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَاحِي قَمَدًا قَبِلَ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعِيدٍ ، فَقَالَ لَهُ : أَمَا مُقَاتِلٌ أَعْنَتَ هَذَا الرَّجُلَ ؟ فَقَالَ : إِي وَاللَّهِ قِتَالًا أَعْيَسِرُهُ أَعَنْ تَطِيرِ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحِ الْأَيْدِي . قَالَ : فَمَضَى الْخُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَعْصِيحَابِهِ وَأَخَذَهُ مِثْلَ الْأَفْكَلِ . فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ : وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ ، وَلَوْ قِيلَ : مَنْ أَعْشَجَعُ أَهْلَ الْكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْكَ ؟ فَقَالَ : إِنِّي وَاللَّهِ أَعْخِيْرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَوَاللَّهِ لَا أَعْخَاتُرُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قَطَّعَتْ وَأَعْخِرْفَتْ . ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَدَأَ عَلَى رَأْسِهِ وَهُوَ يَقُولُ : اءَللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ فَتُبْ عَلَيَّ ، فَقَدْ اءَرْعَبْتُ قُلُوبَ اءَوْلِيَائِكَ وَاءَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ .

ترجمه

پس آن حضرت لقای خدا را اختیار نمود و نصرت آسمان و کمک فرشتگان الهی را پذیرفت . راوی گوید : پس از آن ، امام حسین علیه السلام در مقابل لشکر کوفیان ، فریاد برآورد که آیا فریادرسی هست که از برای رضای پروردگار به فریاد ما برسد ؟ آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ، شرّ دشمنان را دفع نماید ؟ راوی گوید : در این هنگام خُرّ بن یزید ریاحی رو به سوی عمر سعد پلید آورد و فرمود : آیا با این مظلوم جنگ خواهی کرد ؟ ! عمر سعد گفت : به خدا قسم ، جنگی خواهم نمود که آسانترین مرحله اش این باشد که سرها از بدنها به پرواز در آید و دستها از تن ها بیفتند . راوی گفته که حرّ بعد از شنیدن این سخن ، به گوشه ای رفت و از یاران خود کناره گرفت و در مکانی دور از آنها بایستاد و بدنش به لرزه در آمد . یکی از مهاجرین اوس او را گفت : به خدا قسم کار تو مرا به شک و تردید انداخته ، اگر از من بپرسند که شجاع ترین مرد اهل کوفه کیست ، من از نام تو نمی گذرم ؛ پس این چه حالی است که در تو می بینم ؟ ! حرّ در جواب او گفت : به خدا که خود را میان بهشت و جهنم می بینم و به خدا سوگند که هیچ چیز را بر بهشت ، اختیار نمی کنم اگر چه بدنم را پاره پاره کنند و بسوزانند ! توبه حر رضی عنده الله سپس حرّ نامدار بعد از این گفتار ، مرکب جهانباد با تبتی صادق عزم کعبه حضور فرزند رسول صلی الله علیه و آله نمود و دست را بر سر نهاده و می گفت : ((اَللَّهُمَّ . . .)) ؛ یعنی خداوندا ! به سوی تو انا به نمودم و از درگاه احدیتت مسئلت می نمایم که توبه مرا قبول فرمایی ؛

متن عربی (۱۸)

متن عربی

وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ اءَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ ، مَا ظَنَنْتُ اءَنَّ الْقَوْمَ يُبْلَغُونَ بِكَ مَا اءَرَى ، وَاءَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَتِي ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((نَعَمْ يُتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَاءَنْزِلْ)). فَقَالَ : اءَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا ، وَإِلَى النَّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ اءَمْرِي . ثُمَّ قَالَ : فَإِذَا كُنْتُ اءَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ ، فَاءَذَنْ لِي اءَنْ اءَكُونَ اءَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ ، لَعَلِّي اءَكُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَدَا فِي الْفِيَا مِهِ . قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ : اِنَّمَا اءَرَادَ اءَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْاِنِّ ، لِاَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ . فَاءَذَنْ لَهُ ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ اءَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَاءَبْطَالٍ . ثُمَّ اسْتَشْهَدَ ، فَحَمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ :

ترجمه

زیرا دل‌های اولیای تو و اولاد دختر پیغمبر تو را به رُعب و خوف افکنده ام . به خدمت امام حسین علیه السلام عرضه داشت : فدایت گردم ! منم آن کسی که ملازم خدمتت بودم و تو را از برگشتن به سوی مکه یا مدینه مانع گردیدم و کار را بر تو سخت گرفتم و گمانم نبود که این گروه بی دین ظلم را به این اندازه که دیدم برسانند و من توبه و بازگشت به سوی خدا نمودم ، آیا توبه من پذیرفته است ؟ امام علیه السلام فرمود : بلی ، خدا توبه تو را قبول خواهد فرمود ، حال از مَرَكَب خود فرود آی . حَرَّ عرض نمود : چون عاقبت امر من از اسب در افتادن است ؛ پس سواره بودنم بهتر از پیاده شدنم است تا اینکه به میدان بشتابم و در راه شما کشته شوم . حَرَّ پس از آن ملاطفت و محبت که از آن سرور مشاهده نمود ، عرضه داشت : چون من اول کسی بودم که بر تو خروج کردم و در مقابل تو ایستادم ، پس اذن عطا فرما که اول کسی باشم که در حضور تو کشته می شود ، شاید در فردای قیامت یکی از اشخاصی باشم که با جدِّ بزرگوارت صلی الله علیه و آله مصافحه می نمایند . مؤلف کتاب گوید : مراد حَرَّ این بود که اول کسی که همان آن کشته می شود او باشد و الا قبل از شهادت حَرَّ ، جماعتی از لشکر حضرت به درجه شهادت نائل آمده بودند ؛ چنانکه این مطلب در اخبار دیگر هم وارد است . پس آن حضرت اذن جهاد به حَرَّ سعادت‌مند داد و آن شیر بیشه هیجا به چالاکی ، خود را به دریای لشکر در انداخت و بازوی مردانگی برنواخت و نبردی نمود که بهتر از آن متصوّر نبود .

متن عربی (۱۹)

متن عربی

((أَنْتَ الْحُرُّ - كَمَا سَمَّيْتِكَ إِئْمُكَ حُرًّا - فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ)). قَالَ الزَّوْاى : وَخَرَجَ بُرَيْرٌ بِنُ حُضَيْرٍ ، وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ وَاتَّفَقَا عَلَى الْمَبَاهِلَةِ إِلَى اللَّهِ : فِي أَعْنَ يُقْتَلُ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْتَطَلُ ، فَتَلَايَا ، فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ . وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الزَّوْاى : وَخَرَجَ وَهْبُ بْنُ حُبَابٍ (جَنَاحِ الْكَلْبِيِّ ، فَمَاءَ حَسَنٍ فِي الْجَلَادِ وَبَالِغٍ فِي الْجِهَادِ ، وَكَانَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَوَالِدَتُهُ ، فَرَجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ : يَا أُمَّهُ ، أَعْرَضْتِ أَمَّ لَا ؟ فَقَالَتْ : لَا ، مَا رَضَيْتِ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

ترجمه

در آن گیسو دار ، گروهی از شجاعان و دلیران اهل کوفه را به خاک هلاکت انداخت تا آنکه شربت شهادت نوشید و روح پاکش با حورالعین هم آغوش گردید . چون بدن مجروح حَرَّ را خدمت امام حسین علیه السلام آوردند ، سَبَطُ خواجه لَوْلَاک با کمال رافت و ملاطفت ، خاک را از صورت او پاک نمود و فرمود : ((أَنْتَ الْحُرُّ . . .)) ؛ تویی آزادمرد ، چنانکه مادرت تو را ((حَرَّ)) نام نهاده و تویی جوانمرد آزاد در دنیا و آخرت ! راوی گوید : بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ به قصد جهاد با اهل عناد ، بیرون دوید و او مردی پارسا و از جمله از زُهَّاد و عُبَّاد بود . پس یزید بن مَعْقِل بدآیین ، برای مبارزه حَرَّ ، از لشکر عمر سعد لعین ، بیرون آمد . پس از ملاقات ، هر دو اتفاق بر این کردند که مباحله نمایند بر این نیت که هر یک از ایشان که بر باطل است به دست آنکه بر حق است کشته شود . با همین تصمیم با هم در آویختند و مشغول مقاتله گردیدند ، آخر الامر آن ملعون به دست ((بُرَيْرِ)) جان به مالک دوزخ بداد و ((بریر)) آن یزید بن مَعْقِل پلید را به دَرَك فرستاد . باز آن مؤ من پاک دین مشغول مقاتله با آن قوم بد آیین گردید تا شربت شهادت نوشید . راوی گوید : و به جناح (یا ((حباب)) کلبی طالب نوشیدن جام شهادت گردید و به طرف میدان آمد و نیکو جلاذتی نمود و مبالغه در جهاد و کوشش بسیار در جنگ با اهل عناد فرمود و زوجه و مادرش هر دو در کربلا با او بودند . پس از ادای شرایط جوانمردی و اظهار جلاذت خویش ، از میدان نبرد به نزد ایشان شتافت و به مادر

متن عربی (۲۰)

متن عربی

وَقَالَتْ إِمْرَأَةٌ: بِإِلَهِ اللَّهِ عَلَيَّكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ . فَقَالَتْ لَهُ أُمَّهُ: يَا بَنِيَّ أَعْزُبُ عَنْ قَوْلِهَا وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ تَلْ شَفَاعَةً حَيْدَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . فَرَجَعَ ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ ، فَأَخَذَتْ إِمْرَأَتُهُ عُمُودًا ، فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ أَبِي وَآمِي قَاتِلِ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَقْبَلُ لِيُرِدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ ، فَأَخَذَتْ بِنُؤْبِهِ ، وَقَالَتْ: لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((جُزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا ، إِرْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ)) ، فَأَنْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ . وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ثُمَّ خَرَجَ مُسْلِمٌ بَنُ عَوْسَجَةَ ، فَبَالَغَ فِي قِتَالِ الْأَعْدَاءِ ، وَصَبَرَ عَلَى أَهْوَالِ الْبَلَاءِ ، حَتَّى سَقَطَ إِلَى

ترجمه

خود گفت: آیا تو از من راضی شدی؟ مادرش گفت: من از تو راضی نخواهم شد تا آنکه در حضور امام علیه السلام کشته شوی. زوجه اش نیز گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم مرا به عزای خودت منشان. مادرش گفت: ای فرزندم! به سخن او گوش مده و از راءى همسرت کناره جستن را اولی بدان و به سوی میدان برگرد تا در حضور پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله کشته شوی که در روز قیامت به شفاعت جد بزرگوار او برسی؛ پس ((وهب)) رو به میدان بلا آورده و جنگ جانانه نمود تا آنکه دستهایش از بدن جدا گردید. در این هنگام همسر او عمودی برداشت و به یاری ((وهب)) شتافت در حالی که می‌گفت: پدر و مادرم فدایت باد! تو همچنان در حضور اهل بیت عصمت و طهارت رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ و جلادت نما. وهب برگشت تا او را به خیمه زنان برگرداند، همسرش گفت: بر نمی‌گردم مگر آنکه با تو بمیرم! حضرت سیدالشهدا علیه السلام به آن عقیقه، فرمود: خدا تو را رحمت کناد و در عوض احسان تو به ما اهل بیت، جزای خیرت دهاد، برگرد. پس آن زن اطاعت کرد و برگشت. وهب دوباره مشغول جنگ شد تا به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پس از او، مسلم بن عوسجه رحمه الله قدم به میدان مردی نهاد و مهیا گردید که تا جان خود را نثار قدم فرزند سید ابرار نماید. او با کمال جهد و مبالغه، کوشش در جهاد با اهل عناد، فرمود و بر تحمل سختی‌های بلا، صبر بی‌منتها نمود تا

متن عربی (۲۱)

متن عربی

الْأَرْضِ وَبِهِ رَمَقٌ ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((رَحِمَكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمُ ، فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)) . وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَيَّ مَصِيرُكَ يَا مُسْلِمُ إِيَّاكَ بِالْجَنَّةِ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشْرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ . ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنَّنِي أَعْلَمُ أَنَّ فِي الْأَثَرِ لِأَحَبِّتِ أَنْ تُوصِيَ إِلَيَّ بِكُلِّ مَا آهَمَكَ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي آهْوَيْكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَقَاتِلْ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ . فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لِأَنَّمَنَّكَ عَيْنًا . ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ ، فَاشْتَاءَ دَنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، فَأَذِنَ لَهُ .

ترجمه

آنکه از صدمه جراحات بر روی زمین افتاد و هنوزش رمقی در تن بود که امام مؤتمن بر بالین آن مؤمن ممتحن، پیاده قدم رنجه فرمود و حبیب بن مظاهر نیز در خدمت آن جناب بود. پس جناب ابی عبدالله علیه السلام به او فرمود: خداتو را رحمت کناد.

آنگاه امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: ((فَمِنْهُمْ...)) (۱۷)؛ یعنی کسانی از مردمان هستند که مدت زندگانی را به سر بردند و در راه خدا شهادت را اختیار نمودند و بعضی دیگر در انتظارند و نعمتهای الهی را تبدیل نکردند. حیب بن مظاهر نزدیک مسلم بن عوسجه آمد گفت: ای مُسَلِّم بن عوسجه! بر من دشوار است تو را به این حال بر روی زمین بینم؛ ای مسلم! بشارت باد تو را به بهشت عنبر سرشت. مسلم بن عوسجه در جواب او به آواز ضعیف گفت: خدا تو را بشارت دهد به جنت. حیب گفت: اگر نه این بود که به یقین می دانم من نیز به زودی به تو ملحق می شوم، البته دوست داشتم که وصیت خود را به من نمایم و آنچه که در نظرت مهم است وصیت کنی. مسلم بن عوسجه گفت: وصیت من به تو، خدمت به این بزرگوار است - اشاره به سوی امام علیه السلام نمود - که در حضورش جهاد کن تا کشته شوی. حیب بن مظاهر گفت: دل خوش دار که به وسیله به جا آوردن این کار، چشمت را روشن خواهم نمود. در این لحظه روح پاک مسلم بن عوسجه به شاخسار جنان پرواز کرد. سپس عمرو بن قرظ (۱۸) انصاری به قصد جانثاری از لشکرگاه شاه مظلومان با دل و جان،

متن عربی (۲۲)

متن عربی

فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَاقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَتِهِ سُلْطَانَ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَيِّدَادٍ وَجِهَادٍ. وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ. فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى أَتُوهُ بِالْجِرَاحِ. فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَءَوْفَيْتُ؟ قَالَ: ((نَعَمْ، أَأَنْتَ؟ أَيْ مَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلَمْ أَنِّي فِي الْأَثَرِ)). فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

ترجمه

پس ((عمرو)) همچون شیرشکار در میان گروه نابکار، در افتاد و مشتاقانه همچو عاشقان بی باک، مردانه و چالاک، به امید ثواب روز جزاء و به قصد خدمتگذاری سلطان سماء، یک و تنها، خویش را به دریای لشکر دشمن زد و جمعی از نیروهای ابن زیاد غدار را به دار البوار فرستاد. آن بزرگوار گاهی با تیغ زبان، زیان آن گروه بی ایمان را منع می نمود و آنها را به نصایح مشفقانه موعظه می فرمود و گاهی هم به کار جنگ مشغول بود و هیچ تیری به جانب امام علیه السلام پرتاب نمی شد مگر اینکه آن تیر را به دست خود می گرفت و هیچ شمشیری به سوی امام فرود نمی آورد مگر آکه به تن و جان خویش آن را می خرید و تا جان در بدن داشت خود را سپر بلاگردان امام مظلومان سیدالشهداء وارد نگردید تا آنکه از کثرت جراحات، ضعف بدن آن بزرگوار مستولی گردید. پس نگاه مشتاقانه ای به جانب امام حسین علیه السلام نمود و عرضه داشت: یابن رسول الله! آیا خدمت من قبول و وفای به عهد خویش، مقبول درگاه است؟ امام حسین علیه السلام به منطبق صواب در جواب او، بلی فرمود و او را مژده به بهشت داد و فرمود: فردای قیامت چون به سوی من شتابی، و بدان که من نیز در دنبال تو روانم و به زودی به نزد شما می آیم.

متن عربی (۲۳)

متن عربی

ثُمَّ بَرَزَ جَوْنُ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ((أَأَنْتَ فِي إِذْنِ مَنِّي، فَإِنَّمَا تَبَغْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَئَلْ بِطَرِيقِنَا. فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّا فِي الرَّخَاءِ إِذْ لَحَسُّ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشُّدَّةِ إِذْ خَذَلْكُمْ. وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتَنٌ وَإِنَّ حَسْبِي لِلنَّيْمِ وَلَوْ نِيَّ

لَا سَوْدٌ ، فَتَنَفَسَ عَلَيَّ بِالْحَنَّةِ ، فَيَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرُفَ حَسْبِي وَيَبِيضَ وَجْهِي ، لَا- وَاللَّهِ لَا- إِفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ . ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . ثُمَّ بَرَزَ عَمْرُ بْنُ خَالِدِ الصَّيْدَاوِي ، فَقَالَ لِلْحَسَيْنِ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِكَ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَعْرَاكَ وَحِيدًا فَرِيدًا بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلًا . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

ترجمه

عمرو بن قرظه جنگ را ادامه داد تا اینکه شربت شهادت سرکشید و به سرای دیگر پرکشید . پس از او ، ((جون)) مولای ابوذر که غلامی سیاه بود شرفیاب حضور سیدالشهدا گردید و اذن جهاد طلبید . آن حضرت فرمود : به هر جا که خواهی برو ؛ زیرا تو با ما آمده ای برای طلب عافیت ، چون قدم در میدان جنگ نهادی حالا در راه ما خود را در آتش بلا میفکن . ((جون)) عرض نمود : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! من در زمان خوشی و هنگام آسایش ، کاسه لیس خوان نعمت بودم اکنون که هنگام سختی و دشواری است چگونه توانم شما را تنها گذاشته و بروم ؟ ! به خدا سوگند که رایحه من بد و حَسَبِمْ پست و رنگم سیاه است ، اینکه بر من منت گذار تا من نیز اهل بهشت شوم و رایحه ام نیکو و جسمم شریف و روی من هم سفید گردد . به خدا که هرگز از خدمت شما جدا نشوم تا آنکه این خون سیاه خود را با خونهای شما مخلوط نسازم . سپس همچون نهنگ خود را به دریای لشکر زد و جنگ نمایان بود که تا به امتیاز خاص شهادت ممتاز و مرغ روحش به ذروه اعلی پرواز نمود . راوی گوید : پس از آن ، عمرو بن خالد صیداوی قصد جان باختن کرد و خواست که مردانه به میدان محاربه مبادرت نماید . پس به خدمت سیدالشهدا آمد عرض نمود : یا ابا عبد الله ، جانم به فدایت باد ! همت بر آن گماشته ام که به اصحاب حضرت ملحق گردم و مرا ناگوار است که زنده باشم و تو را تنها و بی کس بینم یا آنکه در حضور اهل بیت ، شما را مقتول مشاهده نمایم .

متن عربی (۲۴)

متن عربی

((تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَأِحْقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ)). فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ الزَّوَالِي : وَجَاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّامِي ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السَّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرِّمَاحَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ . وَاعْتَمَدَ يُنَادِي : يَا قَوْمِ إِنِّي أَعْخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَاءِبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ . وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَعْخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ التَّنَادِ ، يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُيَدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ، يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسِيحَتْكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى . ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : أَيْفَلَا تَرَوْنَ إِلَى رَبَّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا ؟

ترجمه

حضرت سیدالشهدا علیه السَّلَام به او فرمود : قدم به میدان بینه که ما نیز پس از ساعتی دیگر ، به شما ملحق خواهیم شد . پس آن مخلص پاک دین در مقابل لشکر کین ، آمد و جهاد نمود تا گوی شهادت ربود . رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . راوی گوید : حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ شَامِي - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در مقابل نور دیده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضَا الْعَيْنِ بتول ، بایستاد و هر چه تیر و نیزه و شمشیر به سوی آن حضرت می آمد ، صورت و گردن خود را در مقابل باز می داشت و آنها را به دل و جان در راه حسین علیه السَّلَام خریدار بود و به آواز بلند فریاد می زد و آیات قرآن را تلاوت می نمود : ((... يَا قَوْمِ إِنِّي...)) (۱۹) ؛ ای قوم من ! بر شما می ترسم از روزی همانند روزهای امت های پیشین چون قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از ایشان بودند و کافر شدند ، خدای

تعالی عذاب بر شما نازل کند (همانطور که بر آنها نازل کرده بود) و خدای متعال اراده ظلم در حق بندگان خود ندارد؛ ای گروه! می ترسم بر شما از عذاب روز قیامت، و آن روزی است که روی می گردانید و فرار می کنید اما بجز خدای تعالی پناهگاه و حفظ کننده ای برای خود نخواهید دید.) ای مردم! حسین را به شهادت نرسانید که خدای متعال شما را هلاک خواهد نمود و از رحمت خدا نومید خواهد شد آن کسی که به خدا افترا ببندد.

متن عربی (۲۵)

متن عربی

فَقَالَ لَهُ: بَلَى رُحٌ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لِمَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَإِلَى مُلْكِكَ لَا- يَبْلَى)) . فَتَقَدَّمَ ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَبْطَالِ ، وَصَبَرَ عَلَى اِحْتِمَالِ الْأَهْوَالِ ، حَتَّى قُتِلَ ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ : وَحَضَرَتْ صِيْلَةُ الظُّهْرِ ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَيْرًا بِنَ الْقَيْنِ وَسَعِيدًا بِنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَعْنُ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ بِنِصْفِ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الْخَوْفِ . فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سَهْمٌ ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ ، وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ ، وَلَا تَخْطَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ : اءَللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنًا عَادٍ وَتَمُودَ . اءَللَّهُمَّ اءَبْلُغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ ، وَاءَبْلُغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ اءَلْمِ الْجِرَاحِ ، فَإِنِّي اءَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نُصْرَةِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ .

ترجمه

پس از موعظه، ملتفت کعبه مراد و امام عباد، گردید و عرض نمود: آیا وقت آن نشده که به سوی پروردگار خود رویم و به برادران خویش ملحق شویم؟ سیدالشهداء علیه السلام در جواب آن یار با وفا، فرمود: بلی، برو به سوی آنچه که از دنیا و مافیها برای تو بهتر است و به سوی سلطنت آخرت که هرگز آن را زوال و نابودی نباشد. پس حنظله بن اسعد چون شیر شکار، قدم در مضمار کارزار نهاد و جنگ پهلوانان را پیشنهاد خاطره های سعادت مند خود ساخت و شکیبایی را بر ترسهای بلا، شعار خویش نمود تا آنکه به دست فرقه اشقیبا به شهادت نائل آمد. برگزاری نماز ظهر عاشورا راوی گوید: وقت نماز ظهر رسید، حضرت امام علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی را به فرمان خاص، عز اختصاص داد که در پیش روی آن کعبه مقصود عالمیان به عنوان جانبازی بایستند و آنگاه امام حسین علیه السلام با جمعی از یاران باقیمانده خود نماز خوف را خواندند، در این حال، تیری از جانب اهل وبال به سوی فرزند ساقی آب زلال، آمد. سعید بن عبدالله قدم جانبازی پیش نهاد و آن تیر بلا را به دل و جان بر تن خود قبول نمود. به همین منوال پای مردانگی استوار شد و قدم از قدم بر نمی داشت تا خود هدف آنچه جراحات به سوی آن حضرت رسیده بود، گردید و از بسیاری زخم ها که بر بدن آن عاشق باوفا، وارد شده بود، بر روی زمین غلطید و در آن حال می گفت: خدایا! این گروه بی حیا را، لعنت کن چون قوم عاد و ثمود.

متن عربی (۲۶)

متن عربی

ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ سَهْمًا سَوِيًّا مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعْنِ الرِّمَاحِ . قَالَ الزَّوَايُ : وَتَقَدَّمَ سُوَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بِنِ اءَبِي الْمَطَاعِ ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسِيدِ الْبَاسِلِ ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْحَطَبِ النَّازِلِ ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ اءُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حِرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ : قُتِلَ الْحُسَيْنُ ، فَتَحَامَلُ وَاءَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سَكِينًا ، وَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ . قَالَ : وَجَعَلَ اءَصْرِي حَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يُسَارِعُونَ إِلَى الْقَتْلِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَكَانُوا كَمَا

قيل : ۱ - قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلَمَّمَةٍ وَالْحَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكْرَدِسٍ

ترجمه

خدایا! سلام مرا به پیغمبر و دود خود، برسان و آنچه که از درد زخم‌ها بر من رسیده، ایشان را آگاه ساز؛ زیرا قصد و نیت من، یاری دُرّیه پیغمبر تو بود تا به ثوابهای تو نائل گردم. این کلمات را بگفت و جان به جان آفرین تسلیم نمود. راوی گوید: ((سويد بن عمرو بن ابی مطاع)) خریدار متاع جانبازی گردید و به قدم شجاعت راه کعبه شهادت پیمود و او مردی شریف بود و نماز بسیار می خواند - پس مانند شیر خشمناک در میان آن روباه صفتان ناپاک، درافتاد و جنگ مردانه نمود و پیه صبوری بر تحمل صدمات وارده از گروه بی دین، گوی سعادت ربود. تا آنکه از جهت ضعف و سستی که از زخم‌های بی شمار بردن آن شجاع نامدار رسیده بود در میان کشته شدگان بر زمین افتاد و به همین منوال بود و قدرت بر هیچ حرکتی نداشت تا زمانی که شنید مردم همی گفتند: حسین مقتول اشقیاء گشت. پس با همان حال ناتوانی، با مشقت بسیار بر آن گروه نابکار، حمله آورد و از میان کفش خویش کاردی را بیرون آورد و با آن حربه بالشکر کو...G...řS□... تا به درجه شهادت مفتخر گشت. راوی گوید: یکایک یاران و جان نثاران آن امام مظلومان، در حضورش به سوی مرگ شتابان می دویدند؛ چنانکه شاعر در وصف حال ایشان گفته: ۱ - یعنی یاران باوفای سیدالشهداء علیه السلام کسانی اند که وقتی کسی آنها را به یاری طلبد، دفع سختی دشمن از او نمایند.

متن عربی (۲۵)

متن عربی

۱ - لُبِّسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَمَا نَهَّمُ يَتَهَفَّتُونَ إِلَى ذِهَابِ الْأَنْفُسِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى آهْلِيلِ بَيْتِهِ ، خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مِنْ آءِضِبِحِ النَّاسِ وَجْهًا [وَأَعْحَسِينَهِمْ خُلُقًا] - فَاسْتَأْذَنَ آءِبَاهُ فِي الْقِتَالِ ، فَأَذِنَ لَهُ . ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيسٍ مِنْهُ ، وَآءَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَيْهِ وَبَكَى . ثُمَّ قَالَ : ((آءَللَّهُمَّ أَشْهَدُ ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ آءَشَبَهُ النَّاسُ خُلُقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ)). فَصَاحَ وَقَالَ : ((يَا بَنَ سَيِّعِدِ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي)). فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْقَوْمِ ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا .

ترجمه

۱ - در حالتی که لشکر دشمن دو فرقه باشند، فرقه ای با نیزه‌های افراشته روی آورند و فرقه ای دیگر صف آراسته شده بیایند، آن یاران باوفا بدون هیچ واژه و خوف، دل‌های قوی را چو آهن گویا که بر روی زره می پوشند، و مانند پروانه، خود را بر آتش بلا می افکنند و در دادن جانهای خویش بی اختیارند. خلاصه، چون همه یاران و اصحاب امام شربت شهادت نوشیدند و مقتول اشقیاء گشتند و کسی از اصحاب باقی نماند مگر اهل بیت و خویشان آن حضرت، پس فرزند دل‌بند امام مستمند و نوجوان رشید آن مظلوم وحید که نام‌نمایش علی بن‌الحسین بود و در صباحت منظرگویی سبقت از همه خلق ربوده و در زمانه بی‌عدیل و بی‌نظیر بود، اذن جهاد از پدر بزرگوار درخواست نمود، پدر نیز اذنش بداد؛ پس نظر حسرت و ماء‌یوسی به سوی جوان خود نمود و سیلاب اشک از دیدگان فرو ریخت و گفت: پروردگارا! بر این گروه شاهد باش که جوانی به جنگ آنان می رود که شبیه‌ترین مردم است در خلقت ظاهری و اخلاص باطنی و سخن‌سرایی به پیامبر تو و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبر تو می شدیم، به سوی این جوان نظر می نمودیم، سپس صیحه ای کشید و به آواز بلند فرمود: ای ابن‌سعد! خدا رحم تو را قطع کند چنانکه رحم مرا قطع

کردی . جهاد و شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام آن شبیه رسول ، قدم شجاعت در میدان سعادت نهاد و با آن گروه بی باک به جنگ پرداخت و خاطره ها را اندوهناک گردانید و نونهال بوستان امامت جنگی کرد به غایت سخت و جمعی کثیر از آن اشقیاء

متن عربی (۲۶)

متن عربی

ثُمَّ رَجَعَ إِلَىٰ آيَةِ أَبِيهِ وَقَالَ : يَا أَبَتِ ، اءَلْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي ، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ اءَجْهَدَنِي ، فَهَلْ إِلَىٰ شَرْبَةٍ مِنْ الْمَاءِ سَبِيلٌ ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : ((وَاغْوَاةُ ، يَا بَنِي قَاتِلِ قَلِيلًا ، فَمَا اءَسْرِعَ مَا تَلْقَىٰ جَدَّكَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيْسَبِقُكَ بِكَاءِ سِهِ الْاَوْفَىٰ شَرْبَةً لَا تَطْمَأَنَّ بَعْدَهَا اءَبَدًا)). فَرَجَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَىٰ مَوْقِفِ النَّزَالِ ، وَقَاتَلَ اءَعْظَمَ الْقِتَالِ ، فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بَنِي مُرَّةِ الْعَبْدِي بِسَيْهِمْ فَصَيَّرَعَهُ ، فَنادى : يَا اءَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ ، هَذَا جَدِّي يَقْرُوكَ وَالسَّلَامُ وَيَقُولُ لَكَ : عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا ، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ . فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّىٰ وَقَفَ عَلَيْهِ ، وَوَضَعَ حَدَّهُ عَلَىٰ حَدِّهِ وَقَالَ : ((قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ ، مَا اءَجْرَاءَهُمْ عَلَىٰ اللَّهِ وَعَلَىٰ اءَنْتِهَاكِ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، عَلَىٰ الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)).

ترجمه

نگونبخت را به خاک هلاک انداخت . سپس به خدمت پدر بزرگوار آمد و گفت : ای پدر ! تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه آهین مرا به تعب افکند ، آیا راهی به سوی حصول شربتی از آب هست ؟ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم به گریه افتاد و فریاد واغواة برآورد و فرمود : ای فرزند عزیزم ! اندکی دیگر به کار جنگ باش که به زودی جدت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی نمود و ایشان از جام سرشار کوثر شربتی به تو خواهد داد که پس از آن هرگز روی تشنگی نبینی و احساس عطش نمایی . حضرت علی اکبر به سوی میدان برگشت و جنگی عظیم نمود که بالاتر از آن تصور نتوان کرد و داد شجاعت بداد در آن حال ((مُنْقِذُ بَنِي مُرَّةِ عَبْدِي)) تیری به جانب آن فرزند رشید سیدالشهداء ، افکند که از صدمه آن تیر بر روی زمین افتاد و فریاد برآورد : ((يَا اءَبَتَاهُ ! عَلَيْكَ . . .)) ؛ یعنی پدر جان ، سلام من بر تو باد ! اینک جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می رساند و می فرماید : زود به نزد ما بیا . علی اکبر این بگفت و فریاد زد و جان برجان آفرین تسلیم نمود . چون آن جوان این دنیای فانی را مشتاقانه وداع نمود ، حضرت سیدالشهداء علیه السلام بر بالین ایشان آمد و گونه صورت خود را بر گونه صورت او گذارد و فرمود : خدا بکشد آن کسانی را که تو را کشتند ، چه بسیار جرات و گستاخی نمودند برخدای متعال و بر شکستن حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ((عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ)) ؛ پس از تو ، خاک بر سر این دنیا !

متن عربی (۲۷)

متن عربی

قَالَ الرَّاوى : وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ تُنادى : يَا حَبِيبَاهُ يَا بَنِي اءَخَاهُ ، وَجَاءَتْ فَاءَكَبَتْ عَلَيْهِ . فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاءَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ . ثُمَّ جَعَلَ اءَهْلَ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ : صَبِرَا يَا بَنِي عُمُومَتِي ، صَبِرَا يَا اءَهْلَ بَيْتِي صَبِرَا ، فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ اءَبِيدَا . قَالَ الرَّاوى : وَخَرَجَ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ شِقْمَةٌ قَمَرٍ ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ ، فَضْرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلِ الْاَزْدِي عَلَى رَأْسِهِ ، فَفَلَقَهُ ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَصَاحَ : يَا عَمَاهُ . فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَى الصَّفْرُ ، وَشَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ اءَغْضَبَ ، فَضْرَبَ ابْنَ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ ، فَاتَّقَاهَا بِسَاعِدِهِ فَاءَطَنَّهَا مِنْ لَدُنِ الْمَرْفَقِ ، فَصَاحَ

صَيْحَهُ سَمِعَهُ أَهْلُ الْعَسْكَرِ، فَحَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتَنْقُدُوهُ، فَوَطَّأَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ .

ترجمه

راوی گوید: در این هنگام زینب خاتون صلی الله علیه و آله از خیمه بیرون دوید در حالتی که ندا می کرد: یا حبیبا! یابنِ اِخَاهُ! پس آن مخدّرہ آمد و خود را بر روی بدن پاره پاره علی اکبر افکند، امام حسین علیه السّلام تشریف آورد و خواهر را از روی جنازه علی اکبر بلند کرد به نزد زنان برگردانید. پس از آن یکایک مردان اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی بعد از دیگری روانه میدان گردیدند تا آنکه جماعتی از ایشان به دست آن بدکیشان به درجه رفیع شهادت رسیدند. پس حضرت سیدالشهداء علیه السّلام آواز به صیحه و فریاد بلند نمود و فرمود: ای عموزادگان من! و ای اهل بیت من! صبوری و شکیبایی را شعار خود سازید و متحمل بار محنت، باشید؛ به خدا سوگند که پس از این روز هرگز روی خواری به خود نخواهید دید. راوی گوید: در این هنگام جوانی بیرون خرامید که در حُسن صورت و درخشندگی منظر به مثابه پاره ماه بود، با آن گروه بدخواه و بی دین، به کار جنگ پرداخت. ابن فضیل ازدی میثوم ضربتی بر فرق آن مظلوم، زد که فرق او را شکافت و آن جوان از مرکب به صورت، روی زمین افتاد و فریاد یا عَمَاءُ برآورد. پس امام علیه السّلام مانند باز شکاری، خود را به میدان رسانید و همچون شیر خشمناک بر آن لعین بی باک، حمله نمود و با شمشیر، ضربتی بر آن ناپاک، فرود آورد و آن وَلَدُ الزَّنا بازوی خود را سپر شمشیر امام علیه السّلام نموده و دست نحس اش از مزقق قطع گردید و آن لعین فریاد بلندی برآورد که همه لشکر فریاد او را شنیدند.

متن عربی (۲۸)

متن عربی

قَالَ: وَانْجَلَتِ الْعَبْرَةُ، فَرَأَيْتُ الْخَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلِهِ، وَالْخَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَقُولُ: ((بُعِيدَا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ، وَمَنْ خَصِمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ حَيْدُكَ)). ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ اءَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، اءَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ، هَذَا يَوْمٌ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاثَرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ)). ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى اءَلْفَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ اءَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ الرَّاوى: وَلَمَّا رَأَى الْخَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَاءَحْبَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى: ((هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يِإِعَانَتِنَا؟)). فَارْتَفَعَتْ اءَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ اِلَى

ترجمه

کوفیان بی دین بر امام مبین، حمله آوردند تا آن لعین را از چنگال شیر بیشه هیجا رها نمایند ولی آن ملعون پایمال سُم اسبان گردید و روح نحس اش به جانب نیران دوید. راوی گوید: چون غبار فرو نشست دیدم که حسین علیه السّلام بر بالای سر آن جوان ایستاده و او پاهای خود را بر زمین می مالید و امام می فرمود: از رحمت خدا دور باشند آن گروهی که تو را کشتند و آنان که در روز قیامت جدّ و پدر تو با ایشان دشمنی خواهند نمود. سپس فرمود: به خدا قسم! گران است بر عموی تو که او را بخوانی و او نتواند تو را جواب دهد و هرگاه بخواهد جواب دهد دیگر دیر شده و فایده ای نبخشد. به خدا قسم که امروز آن روزی است که خون ریزی در آن بسیار و فریاد رسی، اندک است. سپس حضرت سیدالشهداء علیه السّلام جنازه آن جوان را بر سینه خود گرفت و در میان شهدای بنی هاشم بر روی زمین قرار داد. راوی گوید: چون امام مظلومان قتلگاه جوانان و دوستان خود را

مشاهده فرمود که همه بر روی خاک افتاده اند و جان به جان آفرین سپرده اند تصمیم عزم فرمود که با نفس نفیس با گروه بد نهاد ، جهاد نماید و ندای بی کسی در داد که آیا کسی هست که از حرم رسول پروردگار عالمیان ، دفع شرّ یاغیان و ظالمان نماید ؟ آیا خداپرستی هست که در یاری ما اهل بیت از خدای متعال بترسد و ما را تنها نگذارد ؟ آیا فریادرسی هست که به فریادرسی ما امید لقای پروردگار را داشته باشد ؟ آیا اعانت کننده ای هست که به واسطه یاری ما ، به ما

متن عربی (۲۹)

متن عربی

بَابِ الْخَيْمَةِ وَقَالَ لَزَيْنَبَ : ((ناولینی وَلَبْدَى الصَّغِيرِ حَتَّى اءُودَّعَهُ)) . فَأَخَذَهُ وَاوْمَاءَ إِلَيْهِ لِيُتَبَّلَهُ ، فَرَمَاهُ حَزْمَلَةً بِنِ الْكَاهِلِ بَسِيهِمْ ، فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَمَدَّبَحَهُ . فَقَالَ لَزَيْنَبَ : ((خُذِيهِ)) . ثُمَّ تَلَقَى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى اِمْتَلَأَتْ ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ : ((هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي ، إِنَّهُ بَعِينِ اللَّهِ)) . قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ((فَلَمْ يَشِقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ !)) . قَالَ الزَّوَالِي : وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَبَّ الْمُسَيِّنَاءُ يُرِيدُ الْفِرَاتَ ، وَالْعَبَّاسُ اءُخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَأَعْتَرَضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ . فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَسِيهِمْ فَمَاءٌ ثُبْتُهِ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ . فَأَنْتَرَعَ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ وَبَسَطَ يَدَيْهِ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى اِمْتَلَأَتْ رَاِحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ :

ترجمه

امیدوار شود به ثوابها و اجری که در نزد خدای تعالی موجود است ؟ شهادت حضرت علی اصغر پس زنان حرم و دختران محترم رسول اکرم صدهاها به ناله و گریه بلند نمودند . آن حضرت با دل پر از حسرت ، به سوی خیمه رجعت نمود و زینب خاتون علیها السلام را فرمود که فرزند دل‌بند صغیر مرا بیاور تا با او وداع نمایم و چون او را آورد ، امام مظلوم طفل معصوم را گرفت و همین که خواست از راه رافت و کمال مرحمت خم شده او را ببوسد ، حرمله بن کاهل اسدی پلید - لَعَنَهُ اللَّهُ - از خدا حیا نمود تیری به جانب آن نوگل بوستان احمدی انداخت که تیر به گلوی نازک آن طفل معصوم اصابت نمود به طوری که گویا گلو را ذبح نمایند ، گوش تا گوش پاره نمود . پس آن حضرت با کمال غم و حسرت ، به زینب خاتون ، فرمود : این طفل را بگیر ؛ پس امام علیه السلام هر دو دست را در زیر گلوی طفل گرفت چون پر از خون شد به سوی آسمان پاشید ، آنگاه فرمود : آنچه که بر من این مصائب را آسان می نماید آن است که این مصیبت بزرگ در حضور پروردگار عادل نازل می گردد . امام باقر علیه السلام فرمود : از آن خون طفل معصوم که امام علیه السلام به آسمان پاشید ، حتی یک قطره هم روی زمین نیفتاد ! راوی گوید : تشنگی بر امام شهید به غایت شدید گردید ، آنحضرت خود را به بلندی مُشْرِف بر فرات رساند تا داخل فرات گردد ، در آن حال برادر آن امام ناس جناب ابوالفضل العباس ، در پیش روی آنحضرت حرکت می کرد . در این هنگام لشکر ابن سعد تبهکار سر راه بر فرزند احمد مختار ، گرفتند

متن عربی (۳۰)

متن عربی

((اَللَّهُمَّ اِنِّي اءَشْكُو اِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بَنِي نَبِيِّكَ)) . ثُمَّ اِفْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ ، وَاءَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ، فَكَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا ، وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ : اءَحَقُّ النَّاسِ اءَنْ يُنْكِي عَلَيْهِ فِتْنَى اءَبْنَكِي الْحُسَيْنِ بِكَرْبَلَاءِ

أَخُوهُ وَأَبْنُ الْوَالِدِ عَلِيُّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُصَرِّجِ بِالْذَّمِّ وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَنْبِيهِ شَيْءٌ وَجَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ أَمَّنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَارِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ : أَلْقَتُلُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ))

ترجمه

مردی از قبیله ((بنی دارم)) تیری به جانب جناب سیدالشهداء علیه السلام انداخت که آن تیر در زیر چانه شریف آن شهید راه دین حنیف محکم بنشست . پس تیر رابیرون کشید و هر دو دست مبارک را در زیر چانه مجروح نگاه داشت و چون پر از خون شد ، به سوی آسمان انداخت و این مناجات را به درگاه قاضی الحاجات ، مَرْهَمِ دَلِ مجروح ساخت که الها ! به سوی تو شکایت می آورم از آنچه از ظلم و ستم نسبت به فرزند دختر پیغمبرت به جا می آورند . شهادت حضرت عباس علیه السلام پس از آن ، شجاع محکم اساس برادرش عباس را از او جدا نمودند که آن روباهان در میان آن دو فرزند اسدالله الغالب ، حایل شدند و از هر جانب بر دور جناب ابوالفضل علیه السلام گردآمدند و ایشان را احاطه نمودند تا آنکه آن کافران غدار فرزند حیدر کَرَّار ، عباس نامدار را مقتول و قره العین بتول را در مصیبت برادر ، ملول نمودند . امام حسین علیه السلام در شهادت برادر با جان برابر خود ، دُرَّهای سیلاب اشک چو رود جیحون از دیده بیرون ریخت ، و گریه شدید در عزای آن مظلوم وحید ، نمود . (۲۰) راوی گوید : امام علیه السلام پس از شهادت برادر گرامی ، آن منافقان را به میدان جدال و قتال طلبید و هر کس از آن روباه صفتان آشرار در مقابل فرزند اسدالله حیدر کَرَّار ، می آمد ، امام اَبَرار به ضربت شمشیر آتشبار ، او را به بَسِّس القرار ، می فرستاد تا آنکه از اجساد پلید آن کُفَّار ، مقتول عظیمی در میدان جنگ فراهم آمد و در آن حال حضرت بدین مقال گویا بود : ((الْمَوْتُ . . .)) (۲۱)

متن عربی (۳۱)

متن عربی

قَالَ بَعْضُ الرَّوَاهِ : وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوُلْدُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أَعْرَبَ جَاءَ شَأْنُهُ ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشْدُ عَلَيْهِ فَيَشِدُّ عَلَيْهِ بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْهُ انكشاف المغزى اذا شدَّ فيها الذُّبُّ . وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ ، وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا ، فَيَهْرُمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَمَا نَهَمُّ الْجَرَادُ الْمُتَشِيرُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ : ((لَا- حَيَوْلَ وَلَا- قُوَّةَ إِلَّا- بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)) . قَالَ الرَّاوى : وَلَمْ يَزَلْ عَلَيْهَا السَّلَامُ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ . فَصَاحَ بِهِمْ : ((وَيَحْكُمُ يَا شَيْعِرَةَ آلِ أَبِي سَيْفِيَّانَ ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَعْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ وَارْجِعُوا إِلَى أَعْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَبًا كَمَا تَزْعُمُونَ)) .

ترجمه

خلاصه ، بعضی از روایان اخبار در بیان شجاعت آن فرزند حیدر کرار ، تعجب خود را چنین اظهار نموده اند که به خدا سوگند ، هرگز ندیدم کسی را که دچار لشکر بسیار گردیده و دشمنان بی شمار او را در میان احاطه نموده باشند با آنکه فرزندان و اهل بیت و اصحاب او شربت مرگ نوشیده و به دست دشمنان مقتول گردیده باشند که قوی دل تر باشد از حسین بن علی علیه السلام . در این حال بود که مردان کارزار بر آن جناب حمله آوردند ، پس آن حضرت نیز با شمشیر تیز به آنها حمله نمود ، چنان حمله ای که از ضربت شمشیر آتشبارش بر روی هم می ریختند و صف ها را می شکافتند مانند آنکه گرگی بی باک در میان گله بزها ، به خشمناکی در افتد و حمله بر آن منافقان سنگدل ، آورد هنگامی که سی هزار نامرد به عدد کامل بودند از پیش روی آن حضرت ،

مانند انبوه ملخ‌ها فرار را برقرار اختیار می نمودند . سپس آن امام بی یار در مرکز خونین قرار گرفت و فرمود : لا حول و لا قوة الا بالله)) . امام ع همچنان با آنها جنگید تا آنکه لشکر شیطان حایل گردید در میان آن حضرت و حرم مطهر رسول پروردگار عالمیان و نزدیک به خیمه‌ها و سراپرده‌ها رسیدند ، پس آن معدن غیرت الله ، فریاد بر گروه دین تباه ، زد که : ((ویحکم ...)) ؛ ای پیروان آل ابوسفیان ! اگر شما ر دین نیست و از عذاب روز قیامت ترس ندارید ، پس در دنیا خود از جمله آزاد مردان باشید . و رجوع به حسب‌های خود نمایید چنانکه گمان دارید اگر شما از عرب هستید .

متن عربی (۳۲)

متن عربی

قَالَ فَنَادَاهُ شِمْرٌ : مَا تَقُولُ يَا ابْنَ فاطِمَةَ قَالَ : ((أَقُولُ : اءَنَا الَّذِي اءَقَاتِلُكُمْ وَ تُقَاتِلُونَنِي وَ النَّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَ جَهَائِكُمْ وَ طُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا)) فَقَالَ شِمْرٌ : لَعَنَهُ اللَّهُ لَكَ ذَلِكُ يَا ابْنَ فاطِمَةَ وَ قَصِيءُ دُوهُ بِالْحَرْبِ فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ يَحْمِلُونَ عَلَيْهِ ، وَ هُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرِبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ حَتَّى اَصَابَهُ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ جِرَاحَةً فَوْقَهُ يَسْتَرِيحُ سَاعَةً وَ قَدْ ضَعْفَ عَنِ الْقِتَالِ فَبَيْنَمَا هُوَ واقِفٌ إِذْ اَنَاءَ حَجْرٌ ، فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ فَأَخَذَ الثُّوبَ لِيَمْسَحَ الدَّمَ عَنْ جَبْهَتِهِ فَأَتَاهُ سِيْهُمُ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ ، فَقَالَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : ((بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص)) ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ : ((اِنَّ لِلَّهِمَّ اِنَّكَ ز تَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ اِلَّا رِضٌ مِنْ نَبِيِّ غَيْرِهِ)) ثُمَّ اَخَذَ السَّهْمَ ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَّرَاءِ ظَهْرِهِ ، فَأَنْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ ، فَضَعْفَ عَنِ الْقِتَالِ وَ وَقَفَ ،

ترجمه

راوی گوید : شمر پلید فریاد زد که ای فرزند فاطمه زهرا علیه السّلام چه می گویی ؟ امام علیه السّلام فرمود : می گویم من با شما جنگ دارم و شما با من جنگ دارید و زنان را گناهی نیست ، پس این سرکشان و جاهلان و یاغیان خود را نگذارید متعرض حرم من شوند مادامی که من در حال حیاتم شمر گفت : این حاجت تو رواست ای پسر فاطمه ! پس آن جماعت بی دین همگی قصد امام مبین نمودند و آن فرزند اسدالله حمله بر گروه اشقیاء ، نمود و آنان حمله به سوی آن مظلوم آوردند و در این حال تقاضای شربتی از آب از آن بی دینان بی باک نمود ولی ایده ای نبخشید تا آنکه هفتاد و دو زخم بر بدن شریفش وارد گردید . امام علیه السّلام ساعتی بایستاد که استراحت نماید و از صدمه قتال ، ضعف بر جنبش مستولی شده بود پس در همان حال که آن حضرت ایستاده بود ، سنگی از جانب دشمنان بر پیشانی مبارکش اصابت نمود و خون جاری گشت ، امام جامع خود را گرفت که خون را از پیشانی شریف پاک نماید تیری سه شعبه به جانب حضرت آمد و آن تیر بر قلبش که مخزن علم الهی بود نشست ! حضرت فرمود : ((بسم الله ...)) سپس مبارک به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا ! تو می دانی که این گروه می کشند آن کسی را که نیست بر روی زمین فرزند دختر پیغمبری به غیر او . پس آن تیر را گرفت و از پشت سر بیرون کشید و خون مانند ناودان از جای آن جاری شد و آن جناب را توانایی بر قتال نمانده بود و از کثرت

متن عربی (۳۳)

متن عربی

فَكُلَّمَا أَتَاهُ رَجُلٌ انْصَرَفَ عَنْهُ ، كَرَاهِيَةً أَنْ يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِهِ حَتَّى جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسْرِ - لَعَنَهُ اللَّهُ ، فَسَنَمَ الْحُسَيْنَ ع

وَ ضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ الشَّرِيفِ بِالسَّيْفِ ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَ وَصَلَ زِ السَّيْفِ إِلَى رَأْسِهِ وَ امْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا . قَالَ الرَّاوى فَاسْتَدْعَى الْحُسَيْنَ ع بِخَرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ ، وَ اسْتَدْعَى بِقَلْنَسُوهُ فَلَبَسَهَا وَ اعْتَمَّ عَلَيْهَا فَلَبِثُوا هُنَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَ أَحاطُوا بِهِ . فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِي ع - وَ هُوَ غَلامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النَّسَاءِ ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ ع ، فَلَحِقْتُهُ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلَى ع لَتَحْبَسَهُ ، فَأَبَى وَ امْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ : وَ اللَّهُ لَا أُفَارِقُ عَمِّي ! فَأَهْوَى (ءَبْحَز) بِنُ كَعْبٍ وَ قِيلَ : حَزَمَلَهُ بِنُ الْكَاهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ ع بِالسَّيْفِ . فَقَالَ لَهُ الْغَلامُ : وَ يَلِكُ يَا بَنَ الْخَيْئَةِ أَتَقْتُلُ عَمِّي ؟ !

ترجمه

زخمها و جراحات ، ضعیف و ناتوان گشته بود لذا قدرت جنگیدن را نداشت و هر کس نزدیک ایشان می آمد برای اینکه مبادا در قیامت با خدا ملاقات نماید در حالی که خون آن مظلوم برگردنش باشد ، باز می گشت و از آنجا دور می شد تا آنکه مردی از طایفه ((کنده)) آمد که نام نحشش مالک بن یسر بود آن زنزاده چند ناسزا به زبان بریده جاری کرد و ضربت شمشیر بر سر مبارکش فرود آورد که عمامه امام شکافته شد و عمامه اش از خون لبریز گشت . شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام راوی گوید : امام علیه السلام از اهل حرم دستمالی را طلب فرمود و سر مبارک را با آن محکم بست و کلاهی طلبید که عرب آن را ((قلنسوه)) می نامند و آن را هم بر فرق همایون نهاد و عمامه را بر روی آن پیچید و ملبس به آن گردید و بار دیگر عزم میدان نمود پس لشکر اندکی درنگ نمود ، باز آن بی دینان بی شرم رجوع کردند و حضرت امام را احاطه نمودند و عبدالله فرزند امام حسن علیه السلام که طفلی نابالغ بود از نزد زنان و از حرم امام انس و جان ، بیرون آمد و می دوید تا در کنار عموی بزرگوار خود حسین مظلوم بایستاد زینب خود را به او رسانید و خواست که او را به سوی حرم باز گرداند ولی آن طفل امتناع شدید نمود و گفت : به خدا قسم ! هرگز از عموی خویش جدایی اختیار نمی کنم و از او تنها نمی گذارم ! در این هنگام ، ((بحرین کعب)) یا بنابر قول دیگر ((حرمه بن کاهل)) همین که خواست شمشیر بر امام علیه السلام فرود آورد ، عبدالله خطاب به او گفت : وای بر تو ! ای زنزاده بی حیا !

متن عربی (۳۴)

متن عربی

فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ ، فَاتَّقَاهَا الْغَلامُ بِيَدِهِ ، فَأَظْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ فَإِذَا هِيَ مَعْلَقَةٌ . فَنادَى الْغَلامُ : يَا عَمَاهُ ! فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ ع فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ : ((يَابْنَ اءِخَى ، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ احْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَانِكَ الصَّالِحِينَ .)) قَالَ : فَرَمَاهُ حَزَمَلَةً بِنُ الْكَاهِلِ بِسَيْهِمْ ، فَذَبَحَهُ وَ هُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ ع . ثُمَّ أَنَّ شِهْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ حَمَلَ عَلَى فُشِطَاطِ الْحُسَيْنِ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ ، ثُمَّ قَالَ : عَلَيَّ بِالنَّارِ أُحْرِقُهُ عَلَى مَنْ فِيهِ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع : ((يَابْنَ ذِي الْجَوْشَنِ ، اءَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَى اءِهْلِي ، اءِ حَرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ)) . وَ جَاءَ شَيْبُ فَوْبَخَهُ ، فَاسْتَحْيَى وَ انْصَرَفَ . قَالَ الرَّاوى : وَ قَالَ الْحُسَيْنُ ع : ائْتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ اءِ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِي ، لِئَلَّا اءُجَرَّدَ مِنْهُ)) . فَأَءْتَى بِيَّتَانَ ، فَقَالَ : ((لَا ، ذَاكَ لِيَابِسُ مَنْ ضَرَبَتْ

ترجمه

تو می خواهی عمویم را به قتل رسانی ولی آن ولد الزنا بی حیا ، از خدا و رسول پروا ننمود و شمشیر را فرود آورد و آن کودک دستش را در پیش شمشیر سپر ساخت و دستش به پوست آویخت و فریاد و امام بر آورد . حضرت امام او را گرفت و بر سینه خود

چسانید و فرمود: ای فرزند برادر! بر این مصیبت شکیبایی نما و آن را در نزد خدای عزوجل به خیر و ثواب احتساب دار که خدا تو را به پدر گرامی ات ملحق خواهد فرمود: راوی گوید: در این اثناء حرمه کاهل حرام زاده تیری به جانب آن امام زاده معصوم انداخت که آن تیر گلوی آن یتیم را که در آغوش عمومی بزرگوارش بود، برید و او جان بر جان آفرین تسلیم نمود پس از آن شمر پلید به خیمه های حرم مطهر حمله نمود نیزه خود را به خیمه ها فرو برد و گفت: آتش بیاورید تا خیمه ها را با هر کس که در آن است به شعله آتش سوزانم آن معدن غیرت الله، حضرت امام فرمود: ای پسر ذی الجوشن! ایا تو می گویی آتش آورند که خیمه ها را بر سر اهل بیت من بسوزانی، خدا تو را به آتش دوزخ بسوزاند. در این هنگام ((شبت)) پلید آمد و آن شمر عنید را از این کار سرزنش نمود که آن سگ بی حیا اظهار شرم نموده برگشت. راوی گوید: امام به اهل بیت خود فرمود: جامه کهنه ای برای من بیاورید که کسی در آن رغبت نکند، می خواهم آن جامه را در زیر لباسهایم بپوشم تا اینکه دشمنان بدنم را برهنه نسازند.

متن عربی (۳۵)

متن عربی

عَلَيْهِ الدَّلَّةُ)). فَأَخَذَ ثُوبًا خَلِقًا، فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تُحْتَ ثِيَابِهِ، فَلَمَّا قُتِلَ عَجَزْدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ اسْتَدْعَى عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ مِنْ حَبْرَةَ، فَفَرَزَهَا وَكَبَسَهَا، وَإِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يَسِيلُهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - وَتَرَكَ الْحَسَيْنَ عَجَزْدًا، فَكَانَتْ يَدَا بَحْرِ بَعْدَ ذَلِكَ تَبْسُطَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشُّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَدَمًا إِلَى آءِ هَلَاكِهِ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: وَكَمَا آءِ نُجْنَ الْحَسَيْنَ عِيسَى بِالْجِرَاحِ، وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزَنِي عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، فَسَقَطَ الْحَسَيْنُ عَنِ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ. ثُمَّ قَامَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ. قَالَ الرَّاوي:

ترجمه

پس چنین جامه ای آوردند که عرب آن را ((تبان)) می گویند امام حسین علیه السلام آن لباس را نپذیرفت و فرمود: نمی خواهم، این لباس کسی است که داغ ذلت و خواری به او زده شده باشد سپس جامه کهنه ای آوردند امام علیه السلام آن را پاره نمود و در زیر جامه های خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس این بود تا آن را از بدن شریف آن جناب بیرون نیاورند و چون به درجه شهادت رسید، آن را از بدن شریفش بیرون آوردند سپس آن حضرت لباسی که نام آن در میان عربا معروف به ((سراویل)) است و از جنس حبره بود، طلب داشت و آن را پاره نمود و بر تن خود پوشید و علت پاره کردن آن لباس، این بود تا آن را از بدن آن جناب بیرون نیاوردند ولی وقتی شهید شد، ((بحر بن کعب)) آن جامع را به غارت در ربود و امام علیه السلام را برهنه از آن لباس رها کرد و از اعجاز آن حضرت این بود که دستهای نحس بحر بن کعب ولدالزنا در فصل تابستان مانند دو چوب، خشک می گردید و در زمستان چنان تر می بود که خون و چرک از آنها جاری می شد و به همین درد مبتلا بود تا اینکه جان به مالک دوزخ سپرد. راوی گوید: چون حضرت امام در اثر زخمها و جراحات بسیار که در بدن مبارکش وارد گردیده بود ضعف و سستی بر حضرتش مستولی شد و از اثر اصابت تیرهای بسیار بر بدنش، مانند خارپشت به نظر می آمد در این موقع، صالح بن وهب مری (یا مزنی) بی دین با نیزه بر تهیگاه امام مبین زد که آن مظلوم از بالای اسب بر زمین افتاد و بر گونه راست

متن عربی (۳۶)

متن عربی

وَ خَرَجْتُ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ هِيَ تُنَادِي : وَاءِخَاهُ ، وَاءِ سَيِّدَاهُ ، وَاءِ أَهْلِ بَيْتَاهُ ، لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْلِقَتْ عَلَى الْأَرْضِ ، وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ . قَالَ : وَصَاحَ شِمْرُ بَاءِ صُحَابِهِ : مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ . قَالَ : فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ . فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى ، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ ع زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ . وَضْرَبَهُ آخِرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضْرَبَهُ كَبَاعَ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ ، وَكَانَ قَدْ آءَعَى ، فَجَعَلَ يَنْوَأُ وَيَكُتُّ . فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ آءَنْسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْفُوتِهِ . ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمُوحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صِدْرِهِ . ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانُ آءَيْضًا بِسَهْمٍ ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ .

ترجمه

صورت بر روی خاک کربلا- قرار گرفت . درباره آن غیرت الله از روی خاک برخاست و چون کوه استوار بایستاد روای گوید : علیای مکرمه زینب خاتون علیه السلام در آن حال از خیمه های حرم بیرون دوید در حالتی که ندا می داد : ای وای برادرم ، وای سید و سرورم وای اهل بیتم ! ای کاش آسمان بر زمین می افتاد و کوهها بر روی سطح زمین ریزریز می گردید روای گوید : شمر پلید به آن گمراهان عنید صیحه کشید که در حق این مرد چه انتظار دارید ، چرا کارش را تمام نمی کنید ؟ در این هنگام یک مرتبه گروه بی دین از هر طرف بر امام تشنه جگر ، حمله ور گردیدند و او را محاصره نمودند ((زرعت بن شریک)) مشرک ، ضربتی بر شانه مبارک امام علیه السلام زد و حضرت سیدالشهدا نیز ضربتی بر او زد و او را بر روی زمین انداخت و به جهنم واصل گرداند . والدزنای دیگر ، ضربت شمشیری بر دوش مقدس آن حضرت آشنا نمود که از صدمه شمشیر آن زبده سر ، حضرت اباعبدالله علیه السلام آن آسمان وقار ، به روی خود که بر آینه انوار جمال پروردگار بود بر زمین افتاد و در چنین احوال آن مطهر جلال ایزد متعال ، از حال رفته و خسته و ضعیف گردیده بود و گاهی بر می خاست و زمانی می نشست ؛ در این هنگام سنا ، بن انس بی دین ، نیزه بر چنبره گردن آن سرفراز ملک یقین ، شهسوار میدان شهادت و نور چشم حضرت رسالت ، آشنا نمود به همین مقدار اکتفا نمود ، بار دیگر نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه اش که

متن عربی (۳۷)

متن عربی

فَسَقَطَ ، وَ جَلَسَ قَاعِدًا . فَتَرَاعَ السَّهْمُ مِنْ نَحْرِهِ ، وَ قَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا . وَ كَلَّمَا امْتَلَا تَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ هُوَ يَقُولُ : ((هَكَذَا لَقِيَ اللَّهُ مُخَضَّبًا بِدَمِي مَعْصُوبًا عَلَيَّ حَقِّي)) فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ : إِنزَلْ وَ يَحْكِكْ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَأَرَحَهُ . فَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ - لَعْنَةُ اللَّهِ - فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ وَ هُوَ يَقُولُ : وَ اللَّهُ إِنِّي لَا جُتْرُ رَأْسِكَ وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرِ النَّاسِ أبا وَ أَمَا !!! ثُمَّ اجْتَرَّ رَأْسَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ :

ترجمه

صندوق علوم لدنی بود فرو برد سپس اشقی اولین و الاخرین ، سنان مشرک لعین ، آن نقطه دایره بلا را نشان تیر جفا نمود و آن تیر بلا- بر گلوی آن زیب سینه و آغوش سید دو سرا ، وارد آمد و از صدمه آن ، گوشواره عرش رب الارباب بر فرش تراب قرار گفت . باز از غایت غیرت و مردانگی برخاست و بر روی زمین نشست و آن تیر را از گلو بیرون کشید و هر دو دستش را در زیر گلوی مبارک می گرفت و چون پر از خون می گردید بر سر و محاسن شریف می مالید و می فرمود : که به همین حال خدا را

ملاقات می نمایم که به خون خود آغشته و حق مرا غصب نموده باشند پس عمر بن سعد نحس لعین به خبیثی که در طرف یمین او بود، گفت: وای بر تو! از مرکب فرود آی و حسین را راحت کن راوی گوید: خولی بن یزید اصبحی سرعت نمود که سر مطهر امام علیه السلام را از بدن جدا نماید ولی لرزه بر بدن نحس نجسش افتاد و از آن فعل قبیح اجتناب نمود آنگاه سنان بن انس نخعی از اسب پیاده شد و قصد قتل فرزند رسول و نور دیده زهرای بتول سلام الله علیها - را نمود، شمشیر ظلم و جفا بر حلق خامس ال عبا، فرود آورد و به زبان بریده همی گفت: به خدا سوگند که سر از بدنت جدا می کنم و حال آنکه می دانم تویی فرزند رسول الله صلی الله علیه واله و بهترین مردم از جهت پدر و مادر! پس آن شقی نا امید از رحمت عام یزدانی سر مقدس آن بنده خاص حضرت سبحانی را از بدن شریف جدا نمود. (۲۲) خدا بر ((سنان)) لعنت کنان و آنا فآنا عذابش را مضاعف

متن عربی (۳۸)

متن عربی

فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاءَ تَبِيرُهُ كَفَا سِنَانٍ وَ رَوَى أَبُو طَاهِرٍ مَذْحَمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبُرْسِيُّ فِي كِتَابِهِ ((مَعَالِمِ الدِّينِ)) ، عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ : ((لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ ع مَا كَانَ ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَقَالُوا : يَا رَبِّ هَذَا الْحُسَيْنُ صَفِيُّكَ وَابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ قَالَ : فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ ع وَقَالَ : بِهَذَا أُنْتَقِمُ لِهَذَا)) وَ رَوَى : أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أَنْمَلَهُ أَنْمَلَهُ ثَمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَ أَعْلَى لَهُ قَدْرًا فِيهَا زَيْتٌ وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ . قَالَ الرَّاوي : وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غُبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءٌ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أُثْرٌ ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ ،

ترجمه

گردانند . در مصیبت امام مظلومان و سرور شهیدان ، شاعر چنین گفته : ((فای رزیه ...)) یعنی کدام مصیبت است که با مصیبت امام حسین علیه السلام برابری نماید ؛ مصیبت آن هنگام بود که دست ظلم سنان بی دین سر از بدن مطهر آن حضرت ، جدا نمود ابوطاهر محمد بن حسن برسی در کتاب ((معالم الدین)) ذکر نموده که حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده آن هنگام که مصیبت عظمای شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع گردید ، ملائکه به درگاه باری عزوجل سایه حضرت قائم - عجل الله فرجه - را اقامه نمود آن جناب را در حالتی که ایستاده بود به فرشتگان نشان داد و فرمود : به این شخص انتقام خواهم کشید از برای این مقتول ! و در خبر وارد است که همین سنان لعین را مختار بگرفت و بندبند انگشتانش را برید و دستها و پاهایش را قطع نمود و دیگی از روغن زیتون برای هلاکت جان آن ملعون ، بجوشانید و آن پلید را در میان روغن انداخت و آن شقی در میان دیگ به اظطراب بود تا به عذاب الهی واصل گردید . راوی گوید : در آن ساعت که حضرت سیدالشهداء علیه السلام به درجه رفیع شهادت نائل آمد ، گرد و غبار شدیدی که سیاه و تاریک بود به آسمان برخاست و در آن میان ، باد سرخی وزیدن گرفت که چشم هیچ کس نمی توانست جایی را ببیند . لشکر

متن عربی (۳۹)

متن عربی

فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ . وَ رَوَى هِلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ : إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِذْ صَرَخَ صَارِخًا : أَبَشِّرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنِ ع . قَالَ : فَخَرَجَتْ بَيْنَ الصَّفَيْنِ ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ ، فَإِنَّهُ ع لِيَجُودُ بِنَفْسِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا

مُضَمَّ مَخَا بِدَمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهًا ، وَ لَقَدْ شَغَلَنِي نُورُ وَجْهِهِ وَ جَمَالَ هَيَاءُ تَهٍ عَنِ الْفِكْرَةِ فِي قَتْلِهِ . فَاسْتَسْقَى فِي تَرْكِكَ الْحَالِ مَاءً فَسَبَّحْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ : وَ اللَّهُ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا !! فَقَالَ لَهُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا وَيْلَكَ ! إِنَّا لَا آءَرِدُ الْحَامِيَةَ وَلَا آءَشْرَبُ مِنْ حَمِيمِهَا ، بَلْ آءَرَدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ آءَسْرِكُنْ مَعَهُ فِي دَارِهِ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ ، وَ آءَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ ، وَ آءَشْكُو آءَلَيْهِ مَا آرْتَكِبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي)) .

ترجمه

دشمن گمان کرد که عذاب خدا بر آنان نازل گردیده و ساعتی بر این حال بودند تا آنکه غبار فرو نشست و اوضاع به حال اول برگشت . هلال بن نافع روایت کرده که می گفت : من با لشکر عمر سعد نحس ایستاده بودم که شنیدم کسی را که فریاد می زند : ایها الامیر ! تو را بشارت باد که اینکه شمر بن ذی الجوشن ، حسین را به قتل رسانید . هلال گفت : من در میان دو صف لشکر آمدم و بر بالای سر آن جناب ایستادم در حالتی که آن مظلوم مشغول جان دادن بود ؛ به خدا سوگند که هرگز ندیده بودم هیچ کشته به خون خویش آغشته را که در خوشرویی و نورانیت وجه ، بهتر از حسین علیه السلام باشد و به تحقیق که نور صورت و جمال هیئت او مرا از تفکر در کیفیت قتل آن جناب باز داشت و در آن حال خواهش جرعه آبی می نمود ، شنیدم که کافری بی دین به آن سبط سیدالمرسلین علیه السلام به زبان بریده این گونه جسارت نمود که به خدا آب نخواهی چشید تا آنکه خود وارد دوزخ گردی و از آب گرم و سوزان جهنم بیاشامی ! سپس من به گوش خود شنیدم که حضرت امام علیه السلام در جواب او فرمود : وای بر تو باد ! من وارد بر دوزخ نمی شوم و از حمیم دوزخ نمی آشامم بلکه به خدمت جد بزرگوارم و رسول عالی مقام خواهم رسید و در خانه بهشتی که از احمد مختار است با آن بزرگوار در منزلگاه صدق در نزد ملیک مقتدر ساکن خواهم بود و از آبهای بهشت که خدای عزوجل در کتاب مجید خود وصف فرمود که گنبدیده و ناگوار نمی شود ، خواهم آشامید و به خدمتش

متن عربی (۴۰)

متن عربی

قَالَ : فَغَضِبُوا بِآءِ جَمْعِهِمْ ، حَتَّى كَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ آءِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا ، فَاجْتَرُّوا رَأْسَهُ وَ آءِنَّهُ لِيَكَلِّمُهُمْ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ وَ قُلْتُ : وَ اللَّهُ لَا آءِ جَامِعُكُمْ عَلَى آءِمْرٍ آءِيدَا . قَالَ : ثُمَّ آءَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحَسَيْنِ ع فَأَخَذَ قَمِيصَهُ آءِ سِحَاقُ بْنُ خِرُوبَةَ الْحَضْرَمِي ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ آءِ بُرْصٍ وَ آءِ تَعَطَّ شَعْرُهُ . وَ رَوَى : آءِنَّهُ وَجِدَ فِي قَمِيصِهِ مِآءٌ وَ بَضْعَ عَشْرَةَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَ ضَرْبِيَّةٍ وَ طَعْنَةٍ . قَالَ الصَّادِقُ ع : وَجِدَ بِالْحُسَيْنِ ع ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ آءِ رُبْعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً)) . وَ آءَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبِ التَّيْمِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ رَوَى : آءِنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجُلَيْهِ .

ترجمه

شکایت می کنم از آنکه دست خود را به خون من آلودید و از کردار زشت که به جا آوردید هلال گفت : آن بدکیشان همگی آن چنان به خشم و طغیان آمدند که گویا خدای عزوجل در قلب یکی از آن بی دینان رحم فرار نداده است ؛ پس سر مطهر نور دیده حیدر و پاره جگر پیغمبر را از بدن جدا نمودند در حالتی که با ایشان به تکلم مشغول بود - لعنهم الله و خذلهم الله - پس من از بی رحمی آن گروه به شگفت آمدم و گفتم : به خدا سوگند که من هرگز در هیچ امری با شما اتفاق نخواهم نمود راوی گوید : پس از آنکه آن گروه لعین ، سبط سیدالمرسلین علیه السلام را به تیغ ظلم مقتول کردند و سر از بدن مطهر آن جناب جدا نمودند ،

لشکر شقاوت آثار و آن جماعت قساوت کردار روی آوردند برای غارت لباسها و السلحه امام مظلومان و سرور شهیدان ، پیراهن آن یوسف زندان محنت و ابتلاء را اسحاق بن حویه حضرمی پر جفا ، ربود و آن را به قامت نارسای نحس خود پوشانید و از اعجاز آن شهید راه بی نیاز ، بدن نحس آن روسیاه به مرض برص سفید مبتلا شد ، به قسمی که جمیع موهای بدن آن بدبخت پلید فرو ریخت و در روایت است که دو پیراهن آن عزیز مصر شهادت ، جای زیاده از یک صد و ده جراحت از زخم تیر و نیزه و شمشیر ، یافتند امام جعفر صادق علیه السلام فرمود : در جسد مطهر آن سرور جای سی و سه طعنه نیزه و سی چهار ضربت شمشیر یافتند .
بحرین کعب تمیمی بد نهاد ، شلوار حضرت را به غارت برد و هم

متن عربی (۴۱)

متن عربی

وَءَاخَذَ عِمَامَتَهُ اِخْنَسُ بْنُ مُرْتَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيَّ فَاعْتَمَمَ بِهَا فَصَارَ مَعْتَدُوها . وَءَاخَذَ نَعْلَيْهِ الْاَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ . وَءَاخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سَلِيمِ الْكَلْبِيِّ ، فَفَطَعَ اِضْبَعَهُ مَعَ الْخَاتَمِ . وَهَذَا ءَاخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَتَرَكَهُ يَتَسَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ . وَءَاخَذَ قَطِيفَةً لَهُ عِ كَانَتْ مِنْ خَزِّ قَيْسِ بْنِ الْاَشْعَثِ . وَءَاخَذَ دِرْعَهُ الْبُرَاءِ ، عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِابِي عُمَرَ قَاتِلِهِ . وَءَاخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْاَوْدِي . وَقِيلَ : رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ الْاَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ . وَفِي رِوَايَةٍ اِبْنِ سَعْدٍ ءَاخَذَهُ : ءَاخَذَ سَيْفَهُ الْفُلَافِسُ النَّهْشَلِيُّ .

ترجمه

در روایت است که آن کافر شریر از معجزه فرزند بشیر و نذیر ، پاهای نحسش فلج شد و خود نیز زمین گیر گردید عمامه آن سرور را که رشک خورشید انور بود ملعونی که او را اخنس بن مرتد بن علقمه حضرمی ابتر می گفتند از سر آن سرفراز منصب شهادت و فرزند ساقی کوثر برداشت و بعضی گفتند که جابر بن یزید اودی ، عمامه امام را در بود و آن را بر سر خود پیچید و از اثر ضیای آن عمامه مهر آسا ، خفاش عقل و هوشش به ظلمتگاه عدم فرار نمود و آن ملعون دیوانه شد ، نعلین بیضای آن کلیم طور سعادت را اسود بن خالد مردود بدتر از فرعون و نمرود ، از پای حضرت بر بود . انگشتر سلیمان ملک شهادت را به جدل بن سلیم کلبی بیرون آورد و آن ظالم یهودی ، انگشتر مبارک حضرت را - که مدار عوالم امکان منوط به اشاره اراده حضرتش بود - با انگشتر قطع نمود ! مختار بن ابی عیبه ، همین لعین را گرفته و دستها و پاهای نحسش را برید و آن سنگ پلید در خون خود می غلطید تا روح جینش تسلیم مالک دوزخ شده هلاک گردید - لعنه الله - قطیفه از خز که با آن پرده دار حریم اسرار لدنی بود ، قیس بن اشعث ظالم جحود ربود . زره آن شیر بیشه شجاعت را که موسوم به ((بتراء)) بد ، عمر سعد ابتر ببرد و چون آن سنگ بد کردار به انتقام خون فرزند احمد مختار مقتول مختار گردید ، همان زره را به ((ابی عمره)) قاتل آن لعین ، بخشید . شمشیر آن یکه تاز میدان شفاعت را ، ((جمیع بن خلق اودی)) شقاوت انباز ، باز نمود و بعضی گفته اند که

متن عربی (۴۲)

متن عربی

وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا : ءَاخَذَهُ وَقَعَ بَعِيدَ ذَلِكَ اِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بَدَيْلٍ . وَ هَذَا السَّيْفُ الْمُنْهَوْبُ لَيْسَ بِجَدِي الْفَقَارِ ، فَانَّ ذَلِكَ كَانَ مَيْذُخُورًا وَمُصُونًا مَعَ ءَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ الثُّبُوءِ وَالْاِمَامِيَّةِ ، وَقَدْ نَقَلَ الرُّوَاهُ تَصَدِيقَ مَا قُلْنَا وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ . قَالَ الرَّوَايُ : وَ جَاءَتْ

جَارِيَةٌ مِنْ نَاحِيَةِ خَيْمِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ لَهَا رَجُلٌ : يَا أُمَّةَ اللَّهِ إِنَّ سَيِّدَكَ قُتِلَ . قَالَتْ الْجَارِيَةُ : فَأَسْرَعْتُ إِلَى سَيِّدَاتِي وَ أَنَا أَصِيحُ ، فَقُمْنَ فِي وَجْهِي وَ صَحْنٌ . قَالَ : وَ تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَ قَرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا ، وَ خَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حَرِيمِهِ يَتَسَاعَدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ يَتَدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَالْإِحْبَاءِ . فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ : رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي

ترجمه

مردی از بنی تمیم که نام آن روسیاه ((اسودبن حنظله)) دین تباه بود شمشیر را از میان فرزند صاحب ذوالفقار باز نمود و به روایت ابن بی سعد ، شمشیر را ((فلافس نهشلی)) برداشت و محمد بن زکریا گفته که عاقبت آن شمشیر به دختر حبیب بن بدیل رسید . البته شایان ذکر است که آن شمشیری که از جناب سیدالشهداء - علیه الاف التحیه والثناء - در کربلا به غارت رفت سوی ذوالفقار حیدر کرار است ؛ زیرا ذوالفقار با سایر ذخایر و ودایع نبوت و امامت در خدمت امام زمان علیه السّلام مصون و محفوظ است و تصدیق این مدعا و صورت ما حکینه را راویان اخبار و آثار بیان نموده اند . راوی گوید : کنیزکی از ناحیه خیمه های حرم محترم امام حسین علیه السّلام بیرون آمد . مردی به او رسید گفت : یا امه الله ! اقاییت کشته شد ! آن کنیزک گفت : من صیحه زنان به سرعت نزد خانم خود رفتم و این خبر وحشتناک را به ایشان دادم پس همه زنان برخاستند و در مقابل من آغاز ناله و فریاد بر آوردند . راوی گوید : لشکر اشقیاء ، مسارعت در غارت اموال ال رسول و قرت العین بتول نمودند و کار غارت به جایی رسید که از سر زنها ، چادر می ربودند دختران آل رسول و حریم آن جناب به اتفاق هم به گریه و ناله مشغول شدند و گریه در فراق کسان و احبا و دوستان خود می نمودند حمید بن مسلم گوید : دیدم زنی از قبیله بکر بن وائل که با همسر خود در میان اصحاب عمر سعد لعین بود ، وقتی دید که

متن عربی (۴۳)

متن عربی

بَكْرٍ بْنِ وَاثِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي إِصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ . فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ع فِي فُسَيْطَاهِنَّ وَ هُمْ يَسْتَلْبُونَهُنَّ ، إِخَذَتْ سَيْفًا وَ أَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسَيْطِ وَ قَالَتْ : يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَاثِلٍ أَتُسَلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ ؟ ! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ، فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ . قَالَ الرَّاوي : ثُمَّ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ وَ أَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسَلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِيَاتٍ يَمْشِينَ سَبَايَا فِي إِسْرٍ الدَّلَّةِ . وَ قُلْنَ : بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ ، فَلَمَّا نَظَرَ النَّسْوَةُ إِلَى الْقَتْلَى صَحْنٌ وَ ضَرْبٌ وَ جَوْهَةٌ . قَالَ : فَوَاللَّهِ لَا إِئْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَ هِيَ تَتَدَبُّ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَ قَلْبٍ كَنِيْبٍ :

ترجمه

لشکریان بر سر زنان و حرم حسین علیه السّلام هجوم آورده اند و در خیمه ها داخل شده اند و به غارت اهل بیت مشغولند ، شمشیری برداشته و به جانب خیمه ها شتافت و فریاد استغاثه بر آورد که ای آل بکر بن وائل ! آیا سزاوار است که دختران رسول صلی الله علیه و اله را برهنه نمایند ! ؟ غیرت شما کجاست ؟ ! ((لا حکم الا الله ، یالثارات رسول الله)) !! شوهر این زن او را گرفته و به خیمه اش برگردانید . راوی گوید : پس از غارت خیمه ها طاهرات ، آن گروه شقاوت سمات ، زنان آل طاها را از خیمه ها بیرون نمودند و آتش ظلم و عدوان بر آن خیمه ها که مهد امان و پناهگاه عالمیان بود ، بر افروختند و زنان با سر و پای برهنه و غارت زده

گریه کنان بیرون آمدند و در حالی که با خواری به اسارت گرفته شده بودند می گفتند : شما را به خدا قسم می دهیم که ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام بگذرانید ، دشمنان نیز این تقاضا را قبول کردند و چون چشم زنان به آن شهیدان افتاد ، فریاد صیحه بر آوردند و سیلی به صورت خود زدند راوی گوید : به خدا سوگند که فراموش نمی کنم که علیا مکرمه زینب خاتون علیه السلام دختر علی مرتضی را که بر حسین علیه السلام ندبه می نمود و به آواز حزین و قلبی غمگین صدا می زد : ای خواجه کائنات که پیوسته هد آیه ها و تحفه ها با درود نامحدود فرشتگان آسمان تقدیم سده جلالت می گردد ، اینک این حسین است که به خون خود آغشته شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است و اینها دختران تو هستند که اسیر شده اند از این ظلم

متن عربی (۴۴)

متن عربی

وَأَمْحَمَّادَهُ ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ . هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاقِ ، مُرْمَلٌ بِالدَّمَاءِ ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ، وَأَنْكَلَاهُ ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا ، أَلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَالِى مُحَمَّدٍ الْمُضِيطْفِزَى وَالِى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَالِى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَالِى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ . وَأَمْحَمَّادَهُ ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعِرَاقِ ، تَشْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبُغَايَا . وَأَحْزَنَاهُ ، وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، أَلِئُومَ مَاتَ حَيْدَى رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَعْصِيحَابَ مُحَمَّدٍ ، هَوْلَاءِ ذُرِّيَّةِ الْمُضِيطْفِزَى يُسَاقُونَ سَوَاقِ السَّبَايَا . وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ : وَأَمْحَمَّادَهُ ، بَنَاتُكَ سَبَايَا ، وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ تَشْفَى عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَاءِ ، وَهَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ . بِأَبِي مَنْ أَعْضَى عَشْكَرَهُ فِي يَوْمِ الْأَثْنَيْنِ نَهَبًا . بِأَبِي مَنْ فُشِي طَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى . بِأَبِي مَنْ لَا غَائِبٌ فَيُرْتَجَى ، وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوَى . بِأَبِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ . بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى . بِأَبِي الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى .

ترجمه

و ستم ها به خداوند و به خدمت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهداء علیه السلام شکایت می برم ، یا محمد ! این حسین است که در گوشه بیابان افتاده و باد صبا بر او می گذرد و او به دست زنازادگان کشته شده است ای بسا حزن و اندوه من ! امروز احساس می کنم که جد بزرگوارم احمد مختار از دنیا رحلت نمود ! کجایید ای اصحاب محمد صلی الله علیه و اله !؟ اینک این بی کسان ، ذریه مصطفی را به اسیری می برند و در روایت دیگر وارد شده است که می گفت : یا محمد ! اینک دختران تو اسیر و ذریه تو کشته شده اند و باد صبا بر اجساد ایشان می وزد و اینک حسین سر از قفا جدا گردیده عمامه و ردایش را از سر دوشش کشیده اند . پدرم فدای آن حسین که در روز دوشنبه لشکرش به تاراج رفت . شاید این کلمه اشاره باشد به روز سقیفه بنی ساعده . پدرم به فدای آن حسین که طناب خیمه های حرمش را بریدند . پدرم به فدای آن حسین که به سفر نرفته تا امید بازگشتش را داشته باشم و زخم بدنش طوری نیست که مداوا توانم نمود جانم به فدایش که با بار غم و اندوه از دنیا رفت . پدرم به فدای او که با لب تشنه از دار دنیا رفت . پدرم به فدای او که جدش محمد مصطفی است .

متن عربی (۴۵)

متن عربی

بِأَبِي مَنْ شَجِيئَتُهُ تَقْطُرُ بِالدَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ جُدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ السَّمَاءِ ، بِأَبِي مَنْ هُوَ سَبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى ، بِأَبِي مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، بِأَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، بِأَبِي حُدَيْجَةَ الْكُبْرَى ، بِأَبِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ النِّسَاءِ ، بِأَبِي مَنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ حَتَّى صَلَّى . قَالَ الرَّوَايُ : فَأَبْكَتْ

وَاللّٰهُ كُلُّ عَيْدُوٍّ وَصَدِيقٍ! ثُمَّ اِنَّ سَيِّدَةَ اَعْتَنَّتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ ع ، فَاجْتَمَعَ عِدَّةٌ مِنَ الْاَعْرَابِ حَتَّى جَرُّوْهَا عَنْهُ . قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِى اَصْحَابِهِ : مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيَوِّطُّ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ وَهُمْ اسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِى سَلَبَ الْحُسَيْنِ ع قَمِيصَهُ ، وَاِخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ ، وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّنْبَسِى ، وَعُمَرُ بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوى ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقَدِ الْعَبْدِى ، وَسَالِمُ بْنُ خَثِيمَةَ الْجَعْفِى ، وَوَاحِظُ بْنُ نَاعِمٍ ، وَهَانِىُّ بْنُ شَبِثِ الْحَضْرَمِى ، وَءَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعْنَهُمُ اللّٰهُ ، فَدَاسُوا الْحُسَيْنِ ع بِحَوَافِرِ خَيْلِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ .

ترجمه

پدرم به فدای او که فرزند زاده رسول الله آسمانهاست . پدرم به فدای او که سبط نبی هدی است جانم به فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهراء سیده زنان . جانم به فدای آن کس که آفتاب بر او از مغرب بازگشت و طلوع دیگر نمود تا او نماز گزارد . راوی گفت : به خدا سوگند ! زینب کبری علیه السلام با این سخنان سوزناک دوست و دشمن را بگریاند سپس سکینه خاتون ، جنازه پدر خود حسین علیه السلام را در آغوش کشید ، پس گروهی از اعراب جمع شدند و آن مظلومه را از روی نعش پدر جدا نمودند . راوی گوید : پس از شهادت امام مبین ، عمر سعد لعین در میان اصحاب و یاران بی دین خود ندا در داد : کیست که اجابت کند دعوت امیر خود ابن زیاد را درباره حسین به جا آورد و بر بدن او بتازد ؟ پس ده نفر ولدالزنا اجابت آن لعین را نمودند و نامهای نحس آن ملعونها عبارت است از : اسحاق بن حویه بی دین و او همان ملعون بود که پیراهن از بدن شریف امام علیه السلام ، بیرون آورد ؛ اخنس بن مرثد بدائین ؛ حکیم بن طفیل سنسی لعین ؛ عمرو بن صبیح صیداوی کافر ؛ رجاء بن منفذ عبدی ؛ سالم بن خثیمه جعفری پلید ؛ واحظ بن ناعم شقی ، صالح بن وهب جعفری جفاگر ، هانی بن شبث حضر می عنید و اسید بن مالک هالک - لعنهم الله اجمعین - پس آن لعینان ، سینه و پشت فرزند رسول را به سم اسبها خود پایمال کردند و در هم شکستند .

متن عربی (۴۶)

متن عربی

قَالَ الرَّاوى : وَجَاءَ هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَالَ اءَسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ اءَحَدُ الْعَشْرَةِ : نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ الْاَشِيرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ اَنْتُمْ ؟ قَالُوا : نَحْنُ الَّذِيْنَ وَطِنَا بِخَيْوَلِنَا ظَهْرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا حَنَاجِرَ صَدْرِهِ . قَالَ : فَاَمَرَ لَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ . قَالَ : اَبُو عَمْرٍو الزَّاهِدُ : فَظَنَرْنَا اِلَى هَوْلَاءِ الْعَشْرَةِ ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا اءِوْلَادَ زَنَا . وَهَوْلَاءِ اءَحَدَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ اءَيْدِيَهُمْ وَءَزَجَلَهُمْ بِسِكِّكَ الْحَدِيدِ ، وَءِوْطَاءِ الْخَيْلِ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا . وَرَوَى ابْنُ رَبَاحٍ قَالَ : لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ ع . فَسُئِلَ عَنْ ذِهَابِ بَصْرِهِ ؟ فَقَالَ : كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ ، غَيْرَ اَنْى .

ترجمه

راوی گوید : ده نفری که جرات نموده و اسب بر بدن مطهر نور چشم حیدر تاختند به نزد ابن زیاد بدنهاد آمدند و در بارگاه آن لعین ایستادند یکی از آن روسیاهان که نام نحسش اسید بن مالک بود این بیت را بخواند : ((نحن رضضنا . . .)) ؛ یعنی ماییم آن ده نفر که اول پشت حسین و سپس سینه اش را به وسیله اسبهای تیزرو ، بلند قامت و قوی هیکل ، در هم شکستیم و خرد ساختیم ابن زیاد پرسید : شما چه کسانی ؟ گفتند : ماییم آن کسانی که اسبها را بر بدن حین تاختیم و او را پایمال مرکبهای خود نمودیم به حدی که استخوانهای سینه اش را نرم و خرد کردیم راوی گوید : عبیدالله بن زیاد حکم نمود که جایزه ای ناچیز به آنها دادند از ابو

عمرو زاهد مروی است که گفت: آن ده نفر ملعون را چون نیک نظر نمودیم همه آنها را حرام زاده یافتیم و وقتی مختار این ده نفر را دستگیر نمود، امر کرد تا دست و پای آنها را با میخهای آهنین به زمین فروبستند و اسبها را بر پشت نحس آنها تاختند تا جان به مالک دوزخ سپردند. از ابن رباح روایت است که گفت: مرد کوری را دیدم که در روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام در لشکر ابن زیاد حضور داشت، از او سؤال می کردند از سبب نابینا شدنش، او در جواب گفت: من با نه نفر دیگر از لشکریان در روز عاشورا در کربلا حاضر بودم جز آنکه من ته شمشیر زدم نه تیر انداختم و چون آن حضرت به شهادت رسید من به سوی خانه خود برگشتم و نماز عشا را به جای

متن عربی (۴۷)

متن عربی

لَمْ اءَطَعَنْ وَاَمْ اءَضْرَبْتُ وَاَمْ اءَرَمْتُ ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ اِلَى مَنْزِلِي وَصَيَّلْتُ الْعِشَاءَ الْاِخْرَةَ وَنَمْتُ . فَاَتَانِي آتٌ فِي مَنْامِي ، فَقَالَ : اءَجِبْ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! فَقُلْتُ : مَا لِي وَلَهُ ؟ فَاءَخَذَ بِتَلَابِيْصِي وَجَرَنِي اِلَيْهِ ، فَاَمَّا ذَا النَّبِيِّ ص جَالِسٌ فِي صِيْحْرَاءَ ، حَاسِرٌ عَنِ ذِرَاعِيْهِ ، اَخَذَ بِحَرْبِيْهِ ، وَمَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَفِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ اءَضِيْحَابِي التَّسِيْعَةَ ، فَلَمَّا ضَرَبَ ضَرْبَةَ التَّهْبَتِ اءَنفُسُهُمْ نَارًا . فَمَدَنُوْتُ مِنْهُ وَجَثُوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقُلْتُ : اءَلَسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَيَّ ، وَمَكَثَ طَوِيْلًا . ثُمَّ رَفَعَ رَاسَهُ وَقَالَ : يَا عِدُوُّ اللّٰهِ اِنْتَهَكْتَ حُرْمَتِيْ وَقَتَلْتَ عِيْرَتِيْ وَكَمْ تَزْعُ حَقِّيْ وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ . فَقُلْتُ : يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ ، وَاللّٰهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفِيْ ، وَلا طَعَنْتُ . بِرُمْحٍ وَلا رَمِيْتُ بِسَهْمٍ .

ترجمه

آوردم و به خواب رفتم پس در عالم رویا شخصی به نزد من آمد و به من گفت: رسول خدا علیه السلام تو را طلب نموده، به نزد پیامبر بیا. گفتم: مرا با رسول چه کار است؟! پس آن شخص گریبان مرا گرفت و کشان کشان تا به خدمت پیامبر آورد. پس آن جناب را دیدم در صحرائی نشسته و آستین های خود را تا مرفق بالا زده و حربه ای در دست دارد و فرشته ای در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه واله ایستاده و شمشیری از آتش در دست دارد و آن نه نفر دیگر هم حاضر بودند. آن فرشته آن نه نفر را به این کیفیت به قتل رسانید که هر یک را ضربتی که می زد شعله آتش او را فرو می گرفت و به درک می رفت. پس من نزدیک خدمت شدم و در حضور آن جناب به دو زانو نشستم و گفتم: ((السلام عليك يا رسول الله))! آن حضرتت جواب سلام مرا نفرمود. مدتی دراز سر مبارک را به زیر افکند سپس سرش را بلا نمود و فرمود: ای دشمن خدا! حرمت مرا شکستی و عترت مرا به قتل رسانیدی و رعایت حق را نمودی و کردی آنچه کردی!!! پس من گفتم: یا رسول الله! به خدا سوگند که من نه شمشیر زدم و نه نیزه به کار بردم و نه تیر انداختم

متن عربی (۴۸)

متن عربی

فَقَالَ : صَدَقْتُ ، وَ لَكِنْ كَثُرَتِ السَّوَادُ ، اءَدُنُّ مِنْى فَمَدَنُوْتُ مِنْهُ ، فَاِذَا طَشْتُ مَمْلُوْ دَمَا . فَقَالَ لِي : هَذَا دَمٌ وَاَلِدِي الْحُسَيْنِ ع ، فَكَحَلَنِي مِنْ ذَلِكِ الدَّمِ ، فَانْتَبَهْتُ حَتَّى السَّاعَةَ لَا اءَبْصِرُ شَيْئًا . وَ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ ع ، يَزْفَعُهُ اِلَى النَّبِيِّ ص اءَنَّهُ قَالَ : ((اِذَا كَاَزَنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِغَاظِمِيْهِ ع قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ ، وَ يَقْبَلُ الْحُسَيْنِيْنَ ع وَ رَاسُهُ فِي يَدِهِ . فَاِذَا رَاَهُ شَهَقَتْ شَهَقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلِكٌ مُّقْرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ اِلَّا

بکی لها . فَيَمْتَلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ (۲۳) وَ هُوَ يُخَاصِمُ قَتَلْتَهُ بِلا- رَأَس . فَيَجْمَعُ اللَّهُ لِي قَتَلْتَهُ وَ الْمُجَهِّزِينَ عَلَيْهِ وَ مَنْ شَرَكَ فِي دَمِهِ ، فَأَقْتَلْتُهُمْ حَتَّى آتَيْعَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ص . ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع

ترجمه

رسول خدا فرمود: راست می گویی و لکن سیاهی لشکر بودی و بر تعداد آنها افزودی آنگاه فرمود: به نزدیک من بیا و چون نزدیک شدم در خدمتش طشتی پر از خون دیدم، پس حضرت فرمود: این خون فرزندم حسین است و سپس از آن خون مانند سرمه در چشمانم کشید و وقتی از خواب بیدار گشتم، دیدم دیگر چشمم جایی را نمی بیند از حضرت صادق علیه السلام مروی است که مرفوعاً از رسول خدا صلی الله علیه و اله روایت نموده که چون روز قیامت شود از برای فاطمه زهرا قبه ای از نور نصب می نمایند و حسین علیه السلام به محشر می آید در حالتی که سر خود را بر روی دست گرفته و سر بر بدن ندارد و چون فاطمه علیه السلام او را به این شکل ببیند یک نعره می زند که هیچ فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل نمی ماند مگر آنکه همی به گریه می افتند. سپس خدای عزوجل، حسین علیه السلام را به بهترین صورتهای از برای فاطمه زهرا علیه السلام مثل می نماید و در آن حال، حسین علیه السلام در حالی که سر بر بدن ندارد به قاتلان خود مخاصمه می کند سپس خداوند، کشندگان او را و آنانکه سر از بدن اطهرش جدا نمودند و یا به نحوی در ریختن خون آن مظلوم شرکت داشته اند در مکانی جمع می کند و من همه آنان را به قتل می رسانم. سپس خدای عزوجل آنان را زنده می کند باز جناب امیر مؤمنان علیه السلام همه ایشان را مقتول می نماید؛ باز زنده می شوند و امام حسن علیه السلام آن اشقیای را به قتل می رساند و باز خدا ایشان را زنده می کند پس امام

متن عربی (۴۹)

متن عربی

ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَيَقْتُلُهُمُ الْحَسَنُ ع ثُمَّ يُنْشَرُونَ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّتِنَا إِعْرَادٌ إِلَّا قَتَلْتَهُمْ . فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْشِفُ الْعَيْظُ وَيُنْسِي الْحُزْنَ)) . ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ ع : ((رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا شَيْعَتَنَا ، هُمْ وَاللَّهُ الْمُؤْمِنُونَ وَ هُمْ الْمَشَارِكُونَ لَنَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطُولِ الْحُزْنِ وَالْحَسْرَةِ)) وَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ : ((إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَاءَتْ فَاطِمَةُ ع فِي لَمَّةٍ مِنْ نِسَائِهَا . فَيَقَالُ لَهَا : إِذْ خَلِي الْجَنَّةُ . فَتَقُولُ : لَا إِذْ دَخَلْتُ حَتَّى أَعْلَمَ مَا صَيَّغَ بَوْلَدِي مِنْ بَعْدِي . فَيَقَالُ : لَهَا إِذْ نُظِرَ فِي قَلْبِ الْقِيَامَةِ ، فَتَنْظُرُ إِلَى الْحَسَنِ ع قَائِمًا لَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ ، فَتَصْرُخُ صَرْخَةً فَأَصْرُخُ لِصِرَاحِهَا وَ تَصْرُخُ الْمَلَائِكَةُ لِصِرَاحِهَا)) . وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى : ((وَ تَنَادَى وَاءُ وَاوَدَاهُ ، وَ أَمْرَةٌ فَوْاءُ)) .

ترجمه

حسین علیه السلام آنان را به قتل می آورد و باز زنده می گردند پس احدی از ذریه ما باقی نمی ماند مگر آنکه هر کدام یک مرتبه آنها را به قتل می رساند در این هنگام غیظ و خشم ما فرو می نشیند و اندوه و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از خاطرها رفته و به فراموشی سپرده می شود (۲۴) پس از آن، امام جعفر علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیان ما را، به خدا سوگند که ایشان مؤمنان بر حق اند به خدا قسم! آنها به واسطه درازی حزن و اندوه و حسرتشان، در مصیبت با ما شریکند و از رسول خدا علیه السلام مروی است که فرمود: چون قیامت شود فاطمه زهرا علیه السلام در حالی که زنان اطرافش را گرفته اند، می آید، پس به او گفته می شود داخل بهشت شو! فاطمه علیه السلام می گوید: من داخل بهشت نمی شوم تا آنکه بدانم بعد از رحلت من از دنیا، با فرزندم حسین علیه السلام چگونه رفتار کرده اند. پس به او گفته می شود: ((انظری فی قلب القیامه))؛ یعنی به وسط

صحرای محشر نظر نما! چون نظر نماید حسین علیه السلام را می بیند ایستاده و سر در بدن ندارد. در این هنگام فریاد بر می آورد و من نیز از فریاد او به فریاد می آیم و فرشتگان هم به فریاد می افتند. و در روایت دیگر چنین وارد شده که فاطمه زهرا علیه السلام ندای ((واولاده، واثمره فواداه)) بر می آورد.

متن عربی (۵۰)

متن عربی

قَالَ: ((فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا عِنْدَ ذَلِكَ، فَيَأْتِي مُرُّ نَارٍ يُقَالُ لَهَا هَبَّتْ قَدْ آءُؤْفَدَ عَلَيْهَا آءُؤْفَ عَامٍ حَتَّى اسْوَدَّتْ، لَا يَدْخُلُهَا رُوحُ آءَبَدَا وَلَا- يَخْرُجُ مِنْهَا غَمٌّ آءَبَدَا. فَيُقَالُ لَهَا: التَّقَطَى قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ ع، فَتَلْتَقِطُهُمْ، فَآءَا صَارُوا فِي حَوْصَةِ لَيْتِهَا صَهْلَتْ وَصَهْلُوا بِهَا وَشَهَقَتْ وَشَهَقُوا بِهَا وَزَفَرَتْ وَزَفَرُوا بِهَا. فَيَنْطِقُونَ بِآءَلْسِنَتِهِ ذَلِقَةً نَاطِقَةً: يَا رَبِّ بِمِ آءُؤَجِبَتْ لَنَا النَّارَ قَبْلَ عِبْدِهِ الْآؤُونِ؟ فَيَأْتِيهِمُ الْجَوَابُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: لَيْسَ مَنْ عَلِمَ كَمَنْ لَا يَعْلَمُ)). رَوَى هَذِهِ الْحَدِيثَيْنِ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ ((عِقَابِ الْآءَمَالِ)). وَرَأَيْتُ فِي الْمَجْلَدِ الثَّلَاثِينَ مِنْ ((تَذْيِيلِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِبَغْدَادِ مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ فِي تَرْجَمَةِ فَاطِمَةَ بِنْتِ آءَبِي الْعَبَّاسِ الْآؤَذَى بِإِسْنَادِهِ عَنِ طَلْحَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ قَالَ: يَا رَبِّ! إِنَّ آءَخِي هَارُونَ مَاتَ فَآءُغْفِرْ لَهُ

ترجمه

در آن هنگام خدای عزوجل از برای داد خواهی فاطمه علیه السلام، به غضب می آید، پس امر می کند آتشی را که نام او ((هب)) است و هزار سال افروخته شده تا آنکه به غایت سیاه گردیده که هرگز نسیم روحی در آن داخل نمی گردد و هیچ غم و اندوهی از درون آن خارج نمی شود پس خطاب به آن آتش می رسد که به مانند دانه، آن کسانی را که حسین علیه السلام را کشتند، بر چین؛ آتش آنان را از میان مردم بر می چیند و چون در میان آتش هب هب جای گرفتند، آن آتش مانند اسب شیهه می کشد و ایشان نیز به شیهه او، شیهه می کشند و ((هب هب)) به نعره می آید و آنان هم به نعره او، نعره می کشند و ((هب هب)) به شعله خویش به فریاد می آید و آنها نیز به فریاد او، فریاد می کنند. پس ایشان به زبان گویا به سخن می آیند که پروردگار را، به چه علت ما را قبل از بت پرستان (۲۵)، مستوجب آتش نمودی؟ از جانب رب العزه جواب به ایشان می رسد که آن کس که می داند مانند کسی که نمی داند، نیست. سید ابن طاوس - اعلی الله مقامه - می گوید: این خبر را ابن بابویه در کتاب ((عقاب الاعمال)) ذکر نموده و فرموده که آن را در مجلد سوم کتاب ((تذیل)) شیخ محدثین بغداد محمد بن نجار، که در شرح حالات فاطمه بنت ابی العباس ازدی است، دیده ام سیخ مزبور به اسناد خود از طلحه روایت نموده که او گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله می فرمود: موسی بن عمران - علی نبینا وعلیه السلام -

متن عربی (۵۱)

متن عربی

فَمَاءُ وَحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْآؤُولِينَ وَ الْآؤُخَرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ آءَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمَا - .

ترجمه

از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم، می‌آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

متن عربی (۵۲)

متن عربی

فَاَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ! لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ، مَا خَلَا- قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمَا- .

ترجمه

از پروردگار خود سؤال نمود که پروردگارا، برادرم هارون از دنیا رفته او را بیامرزم. پس خدای عزوجل وحی به سوی موسی فرستاد که ای موسی بن عمران! اگر از من درخواست نمایی که اولین و آخرین مردم را بیامرزم، می‌آمرزم مگر کشندگان حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

مسلك سوم: پس از شهادت خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء

متن عربی (۱)

متن عربی

المسلك الثالث في الأمور المتأخرة عن قتله ع وَهِيَ تَمَامٌ مَا أَشْرْنَا إِلَيْهِ . قَالَ : ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأ- صِْبَحِيِّ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَآمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَنُظِفَتْ وَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَقَيْسِ بْنِ الْأ- شَعَثِيِّ وَعَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا بِهَا حَتَّى قَدِمُوا الْكُوفَةَ . وَأَقَامَ ابْنُ سَعْدٍ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ، ثُمَّ رَحَلَ بِمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ عِيَالِ الْحُسَيْنِ ، ع وَحَمَلَ نِسَاءَهُ صَ عَلَى إِخْلَاصِ أَقْتَارِ الْجَمَالِ بَغَيْرِ وِطَاءٍ

ترجمه

مسلك سوم این بخش در بیان اموری است که پس از شهادت خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية و الثناء واقع گردیده و در این قسمت مدعايما از این کتاب و آنچه را که در اول کتاب اشاره به آن نمودیم به انجام خواهد رسید روای گوید: عمر سعد لعین پس از قتل فرزندانم خاتم النبیین، سر مطهر امام شهید را در همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی - لعنهما الله - به نزد عبیدالله بن زیاد بد نهاد، روانه داشت و نیز حکم داد که سرهای انور سایر شهداء - رضوان الله عليهم اجمعین - چه از اصحاب و یاران و چه از اهل بیت و جان نثاران آن حضرت را پاک و پاکیزه نمودند و آنان را با شمر بن ذی الجوشن پلید و قیس بن اشعث با سرهای مطهر به سوی کوفه رفتند و عمر سعد خود نیز روز عاشورا و روز یازدهم را تا هنگام زوال در زمین کربلا- اقامت نمود و بعد از زوال، آن اهل بیت غم آمال و آن کسانی را که از طوفان ستم آن اشقیاء در

سرزمین محنت و بلا، باقی مانده بودند از عیالات حسین علیه السلام را بر روی پلاسه‌های

متن عربی (۲)

متن عربی

و لا- غطاءً مُكشَفَاتِ الْوُجُوهِ بَيْنَ الْأَعْيَادِ ، وَ سَاقُوهُنَّ كَمَا يُسَاقُ سَبْيُ التُّرْكِ وَ الرُّومِ فِي أَسَدِّ الْمَصَائِبِ وَ الْهُمُومِ . وَ لِلَّهِ دَرُّ قَائِلِهِ : يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَ يُعْزِي بَنُوهُ أَنْ ذَا لَعَجِبُ وَ قَالَ آخَرُ : أَعْتَرَجُوا أُمَّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدُّهُ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ رَوَى : أَنَّ رُوَّسَ أَعْضِيَ حَابِ الْحُسَيْنِ عَ كَانَتْ ثَمَانِيَةً وَ سَبْعِينَ رَأَسًا ، فَاقْتَسَمَهَا الْقَبَائِلُ ، لِتَقْرَبَ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ : فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأَسًا ، وَ صَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ . وَ جَاءَتْ هَوَازُنُ بِأَثْنِي عَشَرَ رَأَسًا ، وَ صَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ . لَعَنَهُمُ اللَّهُ . وَ جَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأَسًا .

ترجمه

بی هودج شتران، سوار نمودند زنان آل عصمت و طهارت را که امانتهای انبیاء بودند مانند اسیران ترک و روم با شدت مصیبت و کثرت غم و غصه، به اسیری می بردند. شاعر عرب این مصیبت عظمی را به رشته نظم در آورده: ((یصلی علی المبعوث من...))؛ این قضیه بسیار شگفت آور است که مردم بر پیغمبر مبعوث که از آل هشام است، تحیت و درود بر روح پاکش می فرستند و از طرف دیگر، فرزندان و خاندان او را به قتل می رسانند!! آیا آن امتی که امام حسین علیه السلام را به ظلم و ستم به شهادت رساندند، می توانند در روز قیامت از جد بزرگوارش امید شفاعت داشته باشند؟! روایت است که سرهای مطهر اصحاب امام حسین علیه السلام هفتاد و هشت سر نورانی بودند قبیله های اعراب برای تقرب جستن به ابن زیاد پست فطرت و یزید حرام زاده بد طینت، در میان خود قسمت نمودند به این نحو که طایفه ((کنده)) سیزده سر مطهر را برداشتند و رئیس ایشان قیس بن اشعث پلید بود قبیله ((هوازن)) دوازده سر مؤمن ممتحن را گرفتند به سرکردگی شمر بن ذی الجوشن - لعنه الله - و گروه تميم هفده سر عنبر شمیم را برداشتند و بنی اسد شانزده سر از آن بندگان خدای احد، را بردند و قبیله مذحج هفت سر و باقی مردم پرشر سیزده سر انور را قسمت نمودند و با خود به کوفه آوردند.

متن عربی (۳)

متن عربی

وَ جَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأَسًا وَ جَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُوَّسٍ وَ جَاءَ سَائِرُ النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأَسًا . قَالَ الزَّوْاى : وَ لَمَّا انْفَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَى تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ الْمُرْمَلَةِ بِالِدَّمَاءِ ، وَ دَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ الْآنَ عَلَيْهِ وَ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبْيِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِ . قَالَ الزَّوْاى : فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ ، فَقَالَتْ : مِنْ أَيْ آلِ سَارَى أَيْتُنَّ؟ فَقُلْنَ نَحْنُ أَسَارَى آلِ مُحَمِّدٍ ص . فَزَلَّتْ مِنْ سَيْطِحِهَا ، فَجَمَعَتْ مَلَاءً وَ أَعْزُرًا وَ مَقَانِعَ ، فَأَعْطَتْهُنَّ فَتَغَطَّيْنَ . قَالَ الزَّوْاى : وَ كَانَ مَعَ النِّسَاءِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع ، قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، وَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُشْتَى ، وَ كَانَ قَدْ وَاسَى عَمَّهُ وَ أَمَامَهُ فِي الصَّبْرِ عَلَى ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرِّمَاحِ ، وَ إِنَّمَا أُرْتُتْ وَ قَدْ أَيْتُخَنَ بِالْجِرَاحِ .

ترجمه

به خاکسپاری شهدای گلگون کفن راوی گوید: چون ابن سعد لعین بیرون آمد از آن سرزمین، رفت به سوی کوفه با دستهای خونین، جماعتی از طایفه بنی اسد از خانه های خود بیرون آمدند و بر آن اجساد طیبه و طاهره، نماز گزارانند و آن شهدا را به خاک سپردند در همان مکانی که اینک قبرهای آنهاست ابن سعد لعین، اسیران آل رسول صلی الله علیه و آله را برداشت و قبه همراه خود به کوفه رسانید و چون اهل بیت نزدیک کوفه رسیدند، مردم برای تماشای اسیران به اطراف شهر آمدند در این هنگام زنی از زنان کوفه بر پشت بام آمد و فریاد زد: ((من ای الاساری انتن؟)) شما اسیران از کدام قبیله و خاندانید؟ اسیران گفتند: ((نحن اساری آل محمد))! ما اسیران از آل محمد هستیم! در این موقع آن زن از پشت بام پائین آمد و چندین قطعه لباس و چارقد و مقنعه به خدمت آنها آورد و تقدیمشان نمود آنان آن لباس و پوشاکها را پذیرفتند و آنها را حجاب و پرده خویش نمودند. راوی گوید: امام سجاد علیه السلام هم همراه زنان اهل بیت، اسیر اشقیاء لثام، بود، در حال یکه مرض او را ضعیف و ناتوان ساخته بود و حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام نیز با زنان اسیر بود و او شرط مواسات در خدمت عمومی بزگوار و امام عالی قدر خود به جای آورده و صبر بسیار بر ضربت شمشیر و زخم نیزه نموده بود و در اثر زخمهای بسیار که بر بدن شریفش رسیده بود، ضعیف و ناتوان گردید.

متن عربی (۴)

متن عربی

و رَوَى مُصَيِّفٌ كِتَابَ ((الْمَصَابِيحِ)): «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَ بَيْنَ يَدَيْ عَمَّةِ الْحُسَيْنِ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سَبْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ إِصَابَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ جِرَاحًا، فَأَخَذَهُ خَالَةُ أَسْمَاءُ بِنْتُ خَارِجَةَ، فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ دَاوَاهُ حَتَّى بَرَأَ، وَ حَمَلَتْهُ إِلَى الْمَدِينَةِ. وَ كَانَ مَعَهُمْ أَيْضًا زَيْدٌ وَ عَمْرُو وَ لَمَّا أَلْحَسَنَ السَّبْطِ ع. فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَنْوَحُونَ وَ يَبْكُونَ. فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: ((أَتَنْوَحُونَ وَ تَبْكُونَ مِنْ أَجْلِنا؟! فَمَنْ الَّذِي قَتَلْنَا. قَالَ بَشِيرُ بْنُ خَزِيمِ الْأَسَدِيِّ وَ نَظَرْتُ إِلَى زَيْنَبِ ابْنَتِهِ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ، فَلَمْ أَرَ خَفِرَةً قَطُّ أَتَنطَقُ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفْرَغُ مِنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع، وَ قَدْ أَعْوَمَاءَتْ إِلَى النَّاسِ إِذْ أَسِئْتُوا، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَنَتِ الْأَجْرَاسُ، ثُمَّ قَالَتْ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ الصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ. أَمَا بَعْدُ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَنْزَلِ وَ الْغَدْرِ،

ترجمه

مصنف کتاب ((مصباح)) روایت کرده که حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام در آن روز بلا، هفده نفر از گروه اشقیاء را به جهنم فرستاد و هیجده زخم بر بدن شریفش وارد آمد و در آن حال، دایی او اسماء بن خارجه او را از میان معرکه برداشت و به سوی کوفه آورد و زخمهای بدنش را معالجه و مداوا نمود تا بهبود یافت و او را روانه مدینه ساخت همچنین در میان اسیران، زید و عمرو، فرزندان امام حسن علیه السلام بودند هنگامی که اهل کوفه اهل بیت را دیدند، شروع به گریه و زاری نمودند امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ((اتنوحون و تبكون...)) ای اهل کوفه! در اینجا اجتماع نموده اید و بر حال ما گریه می کنید؟ و چه کسی عزیزان ما را به قتل رسانیده؟! سخنرانی زینب علیه السلام در کوفه بشیر بن حدلم اسدی می گوید: در آن روز به سوی زینب دختر امیر المومنین علیه السلام متوجه شدم، به خدا سوگند! در عین حال که سخنوری توانا و بی نظیری بود، حیا و متانت سراپای او را فرا گرفته بود و گویا سخنان گهربار علی علیه السلام از زبان رسای او فرو می ریخت و او علی وار سخن می راند به مردم اشاره نمود سکوت را مراعات نمایند در این هنگام نفسها در سینه ها حبس گشت و زنگهای شتران از صدا افتاد پس زینب کبری علیه السلام شروع به سخنرانی نمود: ((الحمد لله...)) اما بعد، ای مردم کوفه! ای اهل خدعه و غدر! آیا برای گرفتاری

ما گریه می کنید؛ پس اشک چشمانتان خشک مباد!

متن عربی (۵)

متن عربی

اَتَّبِكُونَ؟ ! فَلَا رَقَاءَ الدَّمْعِ، وَلَا هِدَاةَ الرَّثَّةِ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَصَتْ عَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ اءُنْكَاثَا، تَتَّخِذُونَ اءِئْمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ. اءَلَا- وَهَيْلَ فَيْكُمْ اَلَا الصَّلْفُ وَالتَّطْفُفُ، وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ، وَمَلَقُ اَلِاِمَاءِ، وَغَمْرُ اَلِاَعِيدَاءِ؟ ! اءَوَ كَمَرَعَى عَلَى دِهْنِيَّةٍ. اءَوَ كَفِضِيَّةٍ عَلَى مَلْحُوذَةٍ، اءَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لِءِئْنَفْسِكُمْ اءَنْ سَخِطَ اَللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفَى الْعَذَابِ اءِئْتَمَّ خَالِدُونَ. اءَتَّبِكُونَ وَتَتَّحِبُونَ؟ ! اءَى وَ اَللَّهُ فَاَبْكُوا كَثِيرَا، وَاضْحَكُوا قَلِيلَا. فَلَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا، وَلَنْ تَرَحُّضُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا اءَبَدَا. وَءَأْنَى تَرَحُّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النُّبُوَّةِ، وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَةِ، وَ سَيِّدِ شَبَابِ اءَهْلِ اَلْجَنَّةِ، وَ مَلَاذِ خَيْرِ تَكْمٍ، وَ مَفْرَعِ نَاذِلَتِكُمْ، وَ مَنَارِ حُجَّتِكُمْ، وَ مِدْرَةِ سُنَّتِكُمْ. اءَلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ، وَ بَعْدَا لَكُمْ وَ سُحْقَا، فَلَقَدْ

ترجمه

و ناله هایتان فرو منشیناد! جز این نیست که مثل شما مردم مثل آن زن است که رشته خود را بعد از آنکه محکم تاییده شده باشد تاب آن را باز گرداند شما ایمان خود را مایه دغلی و مکر و خیانت در میان خود می گیرید؛ ایا در شما صفتی هست الا به خود بستن بی حقیقت و لاف و گراف زدن و به جز الایش به آنچه موجب عیب و عار است و مگر سینه ها مملو از کینه و زبان چاپلوسی مانند کنیزکان و چشمک زدن مانند کفار و دشمنان دین. (۲۶) یا گیاهی را مانید که در منجلاها می روید که قابل خوردن نیست یا به نقره ای مانید که گور مرده را به آن آرایش دهند. ظاهرهت چون گور کافر پر حلال باطنت قهر خدا عزوجل (۲۷) آگاه باشید که بد کاری بوده آنچه را که نفس های شما برای شما پیش فرستاد که موجب سخط الهی بود و شما در عذاب آخرت، جاویدان و مخلد خواهید بود. ایا گریه و ناله می نمایید، بلی به خدا که گریه بسیار و خنده کم باید بکنید؛ زیرا به حقیقت که به ننگ و عار روزگار آلوده شدید که این پلید را به هیچ آبی نتوان شست؛ لوث گناه کشتن سلیل خاتم نبوت و سید شباب اهل جنت را چگونه توان شست؟! کشتن همان کسی که در اختیار نمودن امور، او پناه شما بود و در هنگام نزول بلا، فریاد رس شما و در مقام حجت با خصم، رهنمای شما و در آموختن سنت رسول الله صل الله علیه و اله را، بزرگ شما بود. (۲۸)

متن عربی (۶)

متن عربی

حَابِ السَّعْيِ، وَ تَبَّتِ، اَلَا ائِدَى، وَ حَسِرَتِ الصَّفْقَةُ، وَ بُؤْتُمْ بِعَضْبٍ مِنْ اَللَّهِ، وَ ضَرَبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةَ وَ اَلْمَسْكَنَةَ. وَيَلْكُمْ يَا اءَهْلَ اَلْكُوفَةِ، اءَتَدْرُونَ اءَى كَيْدٍ لِرَسُولِ اَللَّهِ فَرَيْتُمْ؟ ! وَ اءَى كَرِيمَةٍ لَهْ اءَبْرَزْتُمْ؟ ! وَ اءَى دَمٍ لَهْ سَفَكْتُمْ؟ ! وَ اءَى حُرْمَةٍ لَهْ اءْتَهَكْتُمْ؟ ! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عُنُقَاءِ سُوْدَاءَ فُقْمَاءَ. وَ فَى بَعْضَةِهَا: خَرْقَاءَ شَوْهَاءَ، كَطِلَاعِ اَلْاَرْضِ وَ مِلَاءِ السَّمَاءِ. اءَفَعَجِبْتُمْ اءَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمَا، وَ لِعَذَابِ اَلْا-حِرَّةِ اءَخْرَى وَ اءَنْتُمْ لَا- تُنصِرُونَ، فَلَا يَسْتَحْفَنُكُمْ اَلْمَهْلُ، فَاِنَّهٗ لَا يَحْفَرُهُ اَلْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ قُوَّةَ النَّارِ، وَ اَنْ رَبَّكُمْ لِبِالْمَرْصَادِ. قَالَ الرَّاوَى: فَوَ اَللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّاسَ يَوْمَئِذٍ حِيَارَى يَبْكُونَ، وَ قَدْ وَضَعُوا اءِئْدِيَهُمْ فَى اءَفْوَاهِهِمْ.

ترجمه

آگاه باشید که بد گناهی بود که به جا آوردید ، هلاکت و دروی از رحمت الهی بر شما باد و به تحقیق که به نومیدی کشید کوشش شما و زیانکار شد دستهای شما و خسارت و ضرر گردید این معامله شما ؛ به غضب خدای عزوجل برگشتید و زود شد بر شما داغ ذلت و مسکنت ؛ وای بر شما باد ، ای اهل کوفه ! آیا می دانید کدام جگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره پاره نمودید و چه بانوان محترمه ، معززه چو در گوهر را آشکار ساختید کدام خون رسول خدا را ریختید و کدام حرم او را ضایع ساختید ؟ به تحقیق که کاری قبیح و داهیه ای ناخوش به جا آوردید که موجب سرزنش است و ظلمی به اندازه و مقدار زمین و آسمان نمودید . آیا شما را شگفت می آید که اگر آسمان خون بر سرتان باریده است و البته عذاب روز باز پسین خوار کننده تر است و در آن روز شما را یآوری نخواهد بود ؛ پس به واسطه آنکه خدایتان مهلت داد سبک نشوید و از حد خویش خارج نگردید ؛ زیرا عجله در انتقام ، خدای را به شتاب نمی آورد و او با بی تاب نمی کند که بپر خلاف حکمت کاری کند و نمی ترسد که خونخواهی کردن از دست او برود . به درستی که پروردگار به انتظار بر سر راه است (تا داد مظلوم از ظالم ستاند) . راوی گوید : به خدا سوگند ! مردم کوفه را در آن روز دیدم همه حران ، دستها بر دهان گرفته و گریه می کردند .

متن عربی (۷)

متن عربی

وَرَأَيْتُ شَيْخًا وَقِيفًا إِلَى جَنبِي يَبْكِي حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَهُوَ يَقُولُ : بِأَبِي آئْتُمْ وَأُمَّي كُفُولُكُمْ خَيْرُ الْكُفُولِ ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ وَنِسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ ، وَنَسْلُكُمْ خَيْرُ النَّسْلِ ، لَا يُخْزِي وَلَا يَبْزِي . وَرَوَى زَيْدُ بْنُ مُوسَى قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ جَدِّي ع قَالَ : حَطَبْتُ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى بَعِيدًا عَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، فَقَالَتْ : زَاءَ لِحْيَتِي لِلَّهِ عِدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزِنَةَ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، أَعْحَمَدُهُ وَأَوْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ . وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذُحُبًا بِشَطِّ الْفِرَاتِ بَغِيرِ ذَخْلِ وَلَا تَرَاتٍ . أَللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَعْتَرِي عَلَيْكَ الْكُذْبَ ، وَأَنَّ أَعْقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أُنزَلَتْ مِنْ أَعْخِدِ الْعُهُودِ لَوْصِيَّتِهِ عَلَى بِنِ أَبِي طَالِبٍ ع ، الْمَسْلُوبِ حَقَّهُ ، الْمَقْتُولِ بَغِيرِ

ترجمه

پیر مردی را دیدم در پهلویم ایستاده چنان گریه می کرد که ریشش از اشک چشمانش تر شده بود و همی گفت : پدر و مادرم به فدای شما باد ؛ پیران شما از بهترین پیران عالمند و جوانان شما بهترین جوانان و زنانان بهترین زنان و نسل شما بهترین نسلهاست و این نسل خوار و مغلوب ناکسان نمی گردد . سخنرانی فاطمه صغری سلام الله علیها زید بن موسی بن جعفر علیه السلام گفت : پدرم به من خبر داد که از جدم روایت نموده بود که چنین فرمود : فاطمه صغری پس از آنکه از کربلا به شهر کوفه رسید ، خطبه ای به این مضمون خواند : ((الحمد لله...)) ؛ حمد و سپاس ذات مقدس خداوند را ساز است به شماره ریگها و سنگهای بیابان و به اندازه سنگینی عرش خداوند مهربان ، تا سطح زمین و آسمان ! او را سپاس می گویم و ایمان به خداوندش دارم و خویش را به او می سپارم و شهادت می دهم که بجز او خدایی نیست و او یگانه و بی نیاز و شریک ، است و گواهی می دهم بر آن که محمد صلی الله علیه و آله بنده خاص و رسول مخصوص اوست و نیز شهادت می دهم بر آنکه فرزندان پیامبر را در کنار آب فرات مانند گوسفندان سر از بدن جدا نمود ، و بدون آنکه کسی را به قتل رسانده باشند و کسی خونی از آنها طلبکار باشد پروردگارا ، به تو پناه می برم از اینکه بر تو دروغ بسته باشم یا آنکه سخنی گویم بر خلاف آنچه نازل فرمودی بر پیغمبر که از امت ، عهد و پیمان گرفت از برای وصی خویش علی علیه السلام ،

متن عربی (۸)

متن عربی

ذَنْبٍ كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ فِيهِ مَعَشَرٌ مُسَلِّمَةٌ بِأَسْلَمِهِمْ ، تَعَسَا لِرُءُوسِهِمْ مَا دَفَعَتْ عَنْهُ ضِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عُنْدَ مَمَاتِهِ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيبَةِ طَيِّبَ الْعَرِيكَهِ ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورَ الْمَذَاهِبِ لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فَيْكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَذْلٌ عَادِلٌ . هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَاحِبًا ، وَحَمِدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا ، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَرَسُولَكَ حَتَّى قَبِضَتْهُ إِلَيْكَ ، زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ رَضِيئَةً فَآخَرْتَهُ وَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ . اءَمَا بَعْدُ ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْعُدْرِ وَالْخِيَلِ . فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِبْنَانَا اللَّهُ بِكُمْ ، وَابْتِلَاكُمْ بِنَا ، فَجَعَلَ بَلَاءَنَا حَسِينًا ، وَجَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَدَيْنَا . فَخُنْ عَيْبُهُ عِلْمِهِ وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ .

ترجمه

آن علی که مردم حق او را از دستش گرفتند و او را بی گناه مانند فرزندش حسین علیه السلام که در روز گذشته کشته اند ، به قتل رسانیدند . (قتل علی علیه السلام) در خانه ای از خانه های خدا (یعنی مسجد کوفه) واقع گردید که در آن مسجد جماعتی بودند که به زبان اظهار اسلام می نمودند که هلاکت و دوری از رحمت الهی بر ایشان باد! زیرا تا در حیات بود ظلمی را از او دفع نمودند و نه آن هنگام که از این دنیای به سرای رسید و از این دار فانی او را به سوی رحمت خویش انتقال دادی در حالتی که پسندیده نفس و پاکیزه طبیعت بود و مناقبش معروف و راه سلوکش مشهور بود . خداوندا ، او چنان بود که هیچ گاه ملامت ملامت کنندگان او را در حق بندگی ات و رضایت مانع نمی آمد هنگام کودکی او را به سوی اسلام هدایت نمودی و در حال بزرگی مناقبش را پسندیدی و همواره نصیحت را برای رضای تو و خشنودی پیغمبرت ، فرو نمی گذاشت تا آنکه روح پاکش را قبض نمودی . او لذائذ دنیای فانی را پشت پا زده و به آن مایل و حریص نبود بلکه رغبتش به سوی آخرت بود و همتش معروف در جهاد کردن در راه پسندیده تو بود . تو از او راضی شدی و اختیارش نمودی سپس به راه راست هدایتش کردی ، ((اما بعد ...)) ای جماعت کوفه! ای اهل مکاری و خدعه و تکبر! ماییم اهل بیت عصمت و طهارت که خدای عزوجل

متن عربی (۹)

متن عربی

إِنَّ كَرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَفَضَّلَنَا بِبَيْتِهِ مُحَمَّدٍ صَ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيْنَنَا . فَكَذَّبْتُمُونَا ، وَكَفَرْتُمُونَا . وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا وَءَاءِمْوَالِنَا نَهَابًا . كَأَنَّنا أَوْلَادُ تُرْكٍ وَكَا بُلٌّ كَمَا قَتَلْتُمْ جَدَّنَا بِالْأَمْسِ ، وَسَيُؤْفِكُمْ تَفْطُرُ مِنْ دِمَائِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لِحَقِّدٍ مُتَقَدِّمٍ . قَرَّتْ لِدَلِكْ عُيُونُكُمْ ، وَفَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ . إِفْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرُتُمْ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ . فَلَا تَدْعُونُكُمْ أَنْفُسِكُمْ إِلَى الْحِذَالِ بِمَا أَصَابْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ ءَاءِمْوَالِنَا . فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَابِ الْجَلِيلَةِ وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ ءَاءِمْ نَبْرَاءِهَا أَنْ ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ . لِكَيْلَا تَأْتُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ .

ترجمه

ما را (به تحمل و صبوری و ظلم های شما) مبتلا ساخت و شما را به وجود ما (که جز حق گفتار و کردار نداریم) امتحان نمود و

امتحان ما را نیکو مقرر فرمود و علم و فهم را در نزد ما قرار داد؛ پس ماییم صندوق علم الله و ظرف فهم و حکمت باری تعالی و ماییم حجت حق بر روی زمین در بلاد او از برای بندگان خدا ما را به کرامت خویش گرامی داشته و به واضسه محمد مصطفی صل الله علیه و اله بر بسیاری از مخلوقات فضیلت داد به فضیلت داد به فضیلتی ظاهر و هویدا؛ پس شما امت ما را به دروغ نسبت دادید و از دین ما را خارج دانستید و چنین پنداشتید که کشتن ما حلال و اموال ما هدر و غنیمت است، مصل آنکه ما از اسیران ترک و تاتاریم همچنان که در روز گذشته جد ما علی علیه السلام را کشتید و هنوز خونهای ما اهل بیت، از دم شمشیرهای شما می چکد به واسطه عدوات و کینه دیرینه که از زمان جاهلیت داشتید و برای همین نیز چشمانتان و دلهایتان شاد رديه از روی افتراء بر خدای عزوجل و از جهت مکرری که انگیختید و خدا بهترین مکرکنندگان است؛ پس نشاید که نفس شما دعوت کند شما را به سوی فرح و سرور به واسطه رسیدن به آرزوهایتان اکنون خون ما را ریختید و دست شما به اموال ما رسید به درستی که این مصیبت های بزرگ که به ما رسیده است خداند متعال پیش از خلفت در کتاب لوح محفوظ آن را ثبت فرموده و در قرآن می فرماید: ((ما اصاب من مصیبه...))؛ یعنی هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها قبل از

متن عربی (۱۰)

متن عربی

تَبَا لَكُمْ ، فَانظُرُوا لِلْعَذَابِ وَالْعَذَابِ ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ ، وَتَوَاتَرَتْ مِنَ السَّمَاءِ نَقِمَاتُ ، فَيَسِيحُ جَحْتُكُمْ بِعَذَابٍ وَ يَذِيقُ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْإِلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا ، أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ . وَيُنَادِيكُمْ ، أَلَا تَذُرُونَ آيَةَ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ ؟ ! وَ آيَةَ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا ؟ ! أَلَمْ بَاءَ بِهِ رَجُلٍ مَشِيئْتُمْ إِلَيْنَا تَبْعُونَ مَحَارِبَتِنَا ؟ ! قَسَتْ وَاللَّهِ قُلُوبُكُمْ ، وَ غَلَطْتَ أَعْبَادُكُمْ ، وَ طَبَعَ عَلَى أَعْقَابِكُمْ ، وَ خَتَمَ عَلَى أَسْمَاعِكُمْ وَ أَبْصَارِكُمْ (سَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَ أَمَلَى لَكُمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصِيرِكُمْ) غِشَاوَةً فَأَعْتَبْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ . فَتَبَا لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، آيَةُ تَرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ ص قَبْلَكُمْ وَ دُخُولٍ لَهُ لِمَدِيَّتِكُمْ بِمَا عَدَرْتُمْ بِأَخِيهِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَيْدِي وَ بَنِيهِ وَ عِزَّةِ النَّبِيِّ الْاِخْيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ ، وَ افْتَخَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ فَقَالَ :

ترجمه

آنکه زمین را بیافرینم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است این به خاطر آن است که برای آنچه از دست داده اید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل بسته و شادمانه نباشید و خداوند هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد! زیان و هلاکت بر شما باد! منتظر باشید لعنت و عذاب الهی را چنان عذابی که گویا الان بر شما رسیده و نعمت هایی را که گویا پی در پی از آسمان نازل می شود؛ پس ریشه وجود شما را به تیشه های عذاب بیرون خواهد افکند و گروهی از شما خواهد که مسلط شود بر گروهی دیگر (که سختی عذاب را برای همدیگر بچشانید) از آن پس همگی در عذاب دردناک جاویدان خواهید بود؛ زیرا بر ماستم گردید و لعنت خدا مرا ستمکاران راشت وای بر شما باد! آیا می دانید که چه دستی از شما و چه نفسی شایق گردیده که با ما قتال کنید و با کدام پا به جنگ ما آمدید؟ به خدا سوگند قلبهایتان سخت و جگرهایتان پر غیظ و کینه گشته و مهر ظالمت بر دلهایتان و بر گوشها و دیدگانتان زده شده و شیطان با وسوسه ها و آرزوها شما را در انداخته و پرده بر چشمانتان کشیده؛ پس هرگز هدایت نخواهید شد ای اهل کوفه! زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چند خون از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان و عترت پاک او را در دل دارید تا به حدی که به کشتن ما اهل بیت، فخر و مباهات می کنید! و به این مضمون گویا هستید که:

متن عربی (۱۱)

متن عربی

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ وَسَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تَرْكٍ وَنَطَخْنَاهُمْ فَأَعَى نِطَاحٍ بِفَيْكٍ أَيْهَا الْقَائِلُ الْكَنُكْتُ وَ الْ-الْتَلْبُ ، افْتَحَزَتْ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهُمُ اللَّهُ وَ أَدْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا ، فَأَعَى كُظْمٍ وَأَقَعَ كَمَا أَعَى أَبُوكَ ، فَأَنَّمَا لِكُلِّ امْرَأٍ مَا اكْتَسَبَ وَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ . أَعْحَسَدُ تُمُونَا - وَيَلَا لَكُمْ - عَلِيٌّ مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ . شِعْرٌ : فَمَا ذُبْنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَ بَحْرُكَ سَاجٍ لَا يُوَارِي الدَّعَامِصَا ((ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ .)) قَالَ : وَارْتَفَعَتْ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ ، وَ قَالُوا : حَسْبُكَ يَا بَنَةَ الطَّيِّبِينَ ، فَقَدْ أَعْرَفَتْ قُلُوبَنَا وَ أَعْضَتْ نُحُورَنَا وَ أَعْضَرَتْ أَعْجُوفَانَا ، فَسَكَتَتْ .

ترجمه

((نحن قتلنا...)) یعنی ما کشتیم علی و فرزندان علی را با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها و زنان ایشان را اسیر نمودیم مانند اسیران ترک و ایشان را شکست دادیم چه شکستی! ای گوینده چنین سخنان، خاک بر دهانت باد! ای بخر می کنی به کشتن گروهی که خداوند تعالی ایشان را پاک و پاکیزه گردانیده است و رجس و پلیدی را از ایشان برداشته ای شخص پلید! خشم خود را فرو بنشان و چون سگ بر دم خود بنشین چنانکه پدرت نشست. همانان برای هر کی همان جزای است که کسب نموده و به دست خویش به سوی قیامت پیش فرستاده است آیا بر ما حسد می بردید؟ وای بر شما به واسطه آنچه که خدای تعالی ما را فضیلت داده و این شعر را ذکر فرمود: ((فما ذنبنا...))؛ یعنی ما را چه گناه است اگر چند روزی (به امر الهی) دریای شوکت و جلال و فضیلت ما به جوش آید و دریای اقبال تو آرام باشد به قسمی که که کفچلیز (دعموص) (۲۹) در آن نتواند پنهان بماند. ((ذَلِكَ فَضْلُ...)) (۳۰) ((و من لم...))؛ این فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است و هر کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست راوی گوید: چون آن مخدره مکرمه این کلمات را ادا فرمود، صداها به گریه بلند شد و اهل کوفه عرضه داشتند: کافی است این فرمایشات ای دختر طیبین! به تحقیق که دل‌های ما را کباب نمودی و گردنهای ما را نرم کردی و آتش اندوه به اندرون و باطن ما افروختی.

متن عربی (۱۲)

متن عربی

قَالَ : وَ خَطَبْتُ أُمَّمُ كَلْتُومِ ابْنَتِهِ عَلِيٍّ ع فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْتِهَا ، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ ، فَقَالَتْ : يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، سُوءًا لَكُمْ ، مَا لَكُمْ خَدَلْتُمْ حَسَيْنًا وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُمُوهُ وَ سَبَيْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَكَبْتُمُوهُ ؟ ! فُتِبَا لَكُمْ وَ سِيحَقَا . وَيَلِكُمْ ، أَعْتَدُونَ أَعَى دَوَاةَ دَهْتِكُمْ ؟ وَ أَعَى وَزْرٍ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ ؟ وَ أَعَى دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا ؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالٍ بَعِيدِ النَّبِيِّ ص ، وَ نَزَعْتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِكُمْ أَيْ-ال-إِنْ حُزِبَ اللَّهُ هُمُ الْغَالِبُونَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ . ثُمَّ قَالَتْ : قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَيُتَجَزَوْنَ نَارًا حَرًّا يَتَوَقَّدُ سَفَكْتُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكَهَا وَ حَرَمَهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ أَيْ-ال-فَاءَ بَشَرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ عَدَا لَفِي سَقَرٍ حَقًّا يَقِينًا تَخَلَّدُوا

ترجمه

پس آن مخدره مکرمه خاموش گردید. سخنرانی ام کلثوم علیه السلام راوی گوید: علیا مکرمه ام کلثوم دختر امیر مومنان علی علیه

السلام در همان روز از پشت پرده خطبه خواند در حالتی که صدا به گریه بلند کرده بود فرمود: ای اهل کوفه! رسوایی بر شما باد! چه شد که حسین علیه السلام را خوار ساختید و او را بکشید و اموالش را به غارت بردید و آن را متصرف شدید مانند تصرف میراث و زنان او را اسیر نمودید و ایشان را به رنج و سختی افکندید؛ پس زیان و هلاکت بر شما باد! آیا می دانید چه داهیه و جنایت بزرگی مرتکب شدید و چه بارگناه بر دوش گرفتید و چه خونها که ریختید و چه حرمی را مصیبت زده نمودید و چه دخترانی را غارت نمودید و چه اموالی را به تاراج بردید، کشتید آن مرداین را که بعد از رسول صلی الله علیه و آله بهترین خلق بودند و ترحم از دلها پتان کنده شده آگاه باشید که رستگاری برای لشکر خدای ست و لشکر شیطان خاسر و زیانکارند انگاه این ابیات را خواند: ((قتلتم اخی...))؛ برادر عزیزم را بی تقصیر با ازار و شکنجه کشتید همانطور که پرنده را با چوب و سنگ آزار دهند و بکشند مادران در عزایتان او ایلا گوید! زود است که جزای شما آتش جهنم خواهد بود؛ آتشی که شعله اش فرو نمی نشیند و خونهایی را ریختید که خدا ریختن آنها را حرام کرده و قرآن مجید و رسول حمید صلی الله علیه و آله نیز به حرمت آن ناطق اند بشارت باد شما را به آتش جهنم که در فردای

متن عربی (۱۳)

متن عربی

وَ اَنتَی لَابِکَی فِی حَیَاتِی عَلَی اَءِخِی عَلَی خَیْرِ مَنْ بَعِدَ النَّبِیِّ سَیُولَدُ بِدَمْعِ غَرِیْزِ مُسَیْهَلٍ مُکَفِّکَفِ عَلَی الْخَدِّ مِنی دَائِماً لَیْسَ یُحْمَدُ قَالِ الرَّاوی : فَضَّحَّ النَّاسُ بِالْبِکَاءِ وَالنَّحِیْبِ وَالنُّوْحِ ، وَ نَشَرَ النَّسَاءُ شُعُورَهُنَّ وَ وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَی رُؤُوسِهِنَّ ، وَ حَمَشَ وَجُوهُهُنَّ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ ، وَ دَعَوْنَ بِالْوِیْلِ وَ الشُّبُورِ ، وَ بَكَی الرَّجَالُ وَ تَنَفَّوْا لِحَاهُمْ ، فَلَمْ یَرِ بَاکِیَةً وَ بَاکٍ اءَکْثَرُ مِنْ ذَلِکَ الْیَوْمِ . ثُمَّ اءَنَّ زَیْنَ الْعَابِدِیْنَ عِ اءِوْمَاءِ اِلَی النَّاسِ اءَنَّ اَسَیْکُتُوا ، فَسَیْکُتُوا ، فَحَمَدَ اللّٰهَ وَ اءَنتَی عَلَیهِ وَ ذَكَرَ النَّبِیِّ بِمَا هُوَ اءَهْلُهُ فَصَلَّی عَلَیهِ ، ثُمَّ قَالَ : ((اَءِیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی ، وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفَنِی فَاءَنَا اءَعْرِفُهُ بِنَفْسِی : اءَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبٍ . اءَنَا ابْنُ الْمِذْبُوحِ بِسَطِّ الْفَرَاتِ مِنْ غَیْرِ ذَخْلِ وَ لَا تِرَاتٍ .

ترجمه

قیامت در دوزخ سقر، به یقین و حق، جاویدان خواهید بود و اینک من در مدت زندگانی خود گریانم و در تمام عمر خود بر برادرم حسین علیه السلام اشک خواهم ریخت، بر آن کس گریه می کنم که پس از رسول صل الله علیه و اله بهترین مردم روی زمین بود پیوسته از چشمانم اشک مانند باران بر گونه هایم جاری است که آن را تمامی نیست. راوی گوید: مردم همگی صداها به گریه و نوحه بلند نمودند و زنان کوفه موها پریشان و خاک مصیبت بر سر ریختند و صورتها خراشیدند و لطمه بر روی خود زدند و فریاد و او ایلا بر آوردند و مردان کوفی نیز به گریه افتادند و ریش ها را کردند هیچ روزی به مانند آن روز در گریه و ناله نبودند. سخنرانی امام سجاد علیه السلام سپس امام سجاد علیه السلام به اهل کوفه اشاره نمود که ساکت باشید. پس همه ساکت شدند پس امام سجاد علیه السلام حمد و ثنای الهی به جا آورد و نام نامی رسول گرامی صلی الله علیه و آله بر زبان راند و درود نامحدود بر روان احمد محمود صلی الله علیه و آله فرستاد؛ سپس فرمود: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد و آنکه نمی شناسد حسب و نسب مرا، پس من خود را برای او معرفی می کنم: منم علی بن حسین بن علی بن ابی طالب! منم فرزند آن کسی که او را در کنار نهر فرات سر از بدن جدا نمودند بودن آنکه گناهی مرتکب شده باشد یا آنکه سبب قتل کسی گردیده باشد؛ منم فرزند کسی که هنک حرمت او را نمودند

متن عربی (۱۴)

متن عربی

إِنَّا ابْنُ مَنِ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَ سَلَبَ نَعِيمَهُ وَ انْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ . إِنَّا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفِيَ بِذَلِكَ فُخْرًا . إِيَّاهَا النَّاسُ ، نَاشَدْتُكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ إِيَّاكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ آءَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ إِيَّا نَفْسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَدَلْتُمُوهُ ؟ ! فَبِنَا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوْءَ لِرِءَائِكُمْ بِإِيَّاهُ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ يَقُولُ لَكُمْ : قَتَلْتُمْ عَتْرَتِي وَ انْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ إِيَّامِي ؟ ! قَالَ الرَّأْيِيُّ : فَارْتَفَعَتْ آءِضْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ . فَقَالَ : ((رَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَاءَ قَبْلِ نَصِيحَتِي وَ حِفْظِ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَ فِي رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ص آءِسْوَةَ حَسَنَةً)) . فَقَالُوا بِإِيَّاكُمْ جَمْعِهِمْ : نَحْنُ كُلُّنَا يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ حَافِظُونَ لِذِمَامِكُمْ غَيْرَ زَاهِدِينَ فِيكُمْ وَ لَا رَاعِبِينَ عَنْكُمْ ، فَمُرْنَا بِأَمْرِكُمْ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ ، فَأَنَا

ترجمه

و حق نعمتش را ناسپاسی کردند و اموالش را به غارت بردند و عیالش را اسیر نمودند ؛ منم فرزند آن کسی که به شکل ((صبر)) او را کشتند . این قدر زخم بر بدنش زدند که طاقت و توانائیش برفت و همین شهید شدنش با ظلم و ستم در خفیه ما اهل بیت کفایت می کند . ای مردم ! شما را به خدا سوگند که آیا بر این مدعا آگاه و معترفید که نامه ها به پدرم نوشتید و با او غدر کردید و مکر نمودید و عهد و میثاق با به او دادید (که او را یاری کنید و با دشمنانش جنگ نمایید) و در عو ، با او قتال کردید تا او را شهید نمودید پس بدی و زیان باد مرا آنچه را که از برای آخرت خود از پیش فرستاید و قبیح باد راءى شما ! به کدام دیده به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر خواهید نمود ، که در روز قیامت به شما خواهد گفت : شما عترت ما را کشتید و هتک حرمت من نمودید ؛ پس شما از امت من نیستید . روای گوید : از هر جایی صدای ناله بلند شد و گروهی از کوفیان به گروهی دیگر همی گفتند که هلاک شدید و خود نمی دانید . پس آن حضرت فرمود : خدا رحمت کند آن مرد را که اندرز مرا بپذیرد و وصیتم را در راه رضای خدا و رسولش و اهل بیتش قبول نماید ؛ زیرا ما را در تاسی به رسول صلی الله علیه و آله کردار نیکو است . مردم کوفه همگی گفتند : ای فرزند رسول ! ما همه گوش به فرمان تویم و حرمت تو را نگاهبانیم و از خدمت رو بر نمی گردانیم ؛ آنچه امر است رجوع بفرما ، خدایت رحمت کند ؛ ما با دشمنان

متن عربی (۱۵)

متن عربی

حَرْبٍ لِحَرْبِكَ وَ سَلَمٌ لِسَلْمِكَ ، لِنَاءِ حُذْنِ يَزِيدَ وَ نَبْرَاءِ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَ ظَلَمْنَا . فَقَالَ ع : ((هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ، إِيَّاهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ ، إِيَّا تَرِيدُونَ إِيَّا نَ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا إِيَّا تَيْتُمُ إِلَى أَبِي مِنْ قَبْلُ ؟ ! كَلَا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ ، فَإِنَّ الْجَرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ ، قُتِلَ أَبِي ص بِالْأَمْسِ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ ، وَ لَمْ يُنَسَّ نَكْلُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَكْلُ أَبِي وَ بَنِي أَبِي ، وَ وَجِدَهُ بَيْنَ لِهَاتِي وَ مِرَارْتُهُ بَيْنَ حَنَاجِرِي وَ حَلْقِي ، وَ غَضِيَّهُ تَجْرِي فِي فِرَاشِ صَدْرِي . وَ مَسَاءَ لَتِي إِيَّا نَ لَا تَكُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا)) . ثُمَّ قَالَ : ((لَا عَزْوَانُ قَتَلَ الْخَسِيئِينَ وَ شَيْخَهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حَسِيئِينَ وَ إِيَّاكُمْ فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانِ بِالَّذِي إِيَّا صَابَ حَسِيئِينَ كَانَ ذَلِكَ إِيَّا عَظْمًا قَتِيلًا بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جَزَاءُ الَّذِي إِيَّا رَدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَ)) ثُمَّ قَالَ : رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسِ ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَ لَا عَلَيْنَا)) .

ترجمه

دشمنیم و با دوستان دوستیم ما یزید پلید را به فتراک بسته به خدمت آوردیم و از آن کسی که بر تو و در حقیقت بر ما ستم روا داشت از او بیزاری می جویم امام سجاد علیه السلام فرمود: ((هیئات هیئات))؟! یعنی هیئات هیئات! ای مردم غدار مکار، آنچه نفس شما به آن میل نموده، نخواهید رسید؛ تصمیم دارید همانطور که به پدرانم ستم نمودید بر من نیز همان سلوک روا دارید؟ ((کلا رورب الراقصات)) (۳۲)؛ به پروردگار شتران هروله کننده سوگند! که چنین امری واقع نخواهد شد؛ زیرا هنرم جراحیت مصیبت پدر بهبودی نیافته دیروز پدرم با یارانش به دست شما کشته شد هنوز مصیبت شهادت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرزندان پدرم فراموشم نگردیده و این غم غصه ها هنوز در کام من باقی است و تلخی آن راه نفس و گلویم را گرفته و در سینه ام گره بسته اکنون در خواستم آن است که نه یاور من باشید و نه دشمن ما آنگاه امام سجاد علیه السلام این آیات را خواند: ((لا غروان . . .))؛ یعنی عجب نیست اگر حسین علیه السلام را کشتند؛ زیرا پدر او علی علیه السلام را نیز که بهتر از او بود به شهادت رساندند. پس خشنود نباشید ای کوفیان که حسین علیه السلام شهید شد؛ زیرا گناه این خوشحالی و خشنودی بسیار بزرگ است فرزند رسول صلی الله علیه و آله در کنار نهر فرات به شهادت نائل آمد، جانم به فدایش باد! جزای آن کس که او را شهید کرده، آتش جهنم است سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: ((رضینا))؛ ما خشنودیم از شما سر به سر، نه به یاری ما باشید و نه به ضرر ما.

متن عربی (۱۶)

متن عربی

قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصِيرِ، وَ اَذَنَ اذْنَا عَامًا، وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَ اَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ ع وَ صِبْيَانَهُ اِلَيْهِ. فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ ع مُتَنَكِّرَةً، فَسَاءَلَهَا عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَتُهُ عَلِيٍّ ع. فَاَقْبَلَ عَلَيْهَا وَقَالَ: اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ اءَكْذَبَ اءُحْدُوْتَكُمْ!!! فَقَالَتْ: اِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ، وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللّٰهِ بِءَخِيكَ وَ اءَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتِ اِلَّا جَمِيلاً، هُوَ لَءَ قَوْمٌ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ، فَبَرَزُوا اِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَ سَيَجْمَعُ اللّٰهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ، فَتَحَاجُّ وَ تُحَاصِّمُ فَاَنْظُرِي لِمَنِ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ، هَبْلَتَكَ اءُمُّكَ يَا بِنَّ مَرْجَانَةَ.

ترجمه

اهل بیت علیه السلام امام در مجلس ابو زیاد راوی گوید: پس او ورود اهل بیت علیه السلام، ابن زیاد بد بنیاد در قصر دار الاماره نشست و صلاهی عام در داد که در آن مجلس عموم اهل کوفه حاضر گردند حکم نمود که سر مطهر امام حسین علیه السلام را در پیش روی آن لعین نهادند و زنان و دختران اهل بیت حضرت امام علیه السلام و کودکان آن جناب در مجلس آن شقاوت ماب حاضر گردیدند؛ پس علیا مکرمه حضرت زینب خاتون علیه السلام به قسمی که او را شناسند و ملتفت حال او نگردند نشست ابن زیاد شقی از حال آن مخدره سؤال کرد، به او گفتند: این علیا مکرمه زینب خاتون دختر امیر المومنین علیه السلام است ابن زیاد لعین متوجه آن جناب شد و به زبان بریده این کلمات را بگفت: حمد خدا را که شما را رسوا نمود و دروغ شما را ظاهر ساخت جانم زینب در جواب ابن زیاد نانجیب، فرمود: روسایی برای فاسقان است و دروغگویی در شان فاجران است و ما خاندان رسول خدا چنین نیستیم باز ابن زیاد گفت: دیدی خدا با برادرت و اهل بیت تو چه کرد! زینب کبری فرمود: من بجز خوبی از پروردگارم ندیدم، شهدای کربلا گروهی بودند (از بندگان خاص خدا) خدا عزوجل شهادت را برای ایشان مقدر فرموده بود و آنها به سوی آرامگاه ابدی خود شتافتند و به زودی خدای تعالی بین تو و آنها جمع نماید و به حسابرسی پردازد و آنان علیه تو

حجت اودند و با تو دشمنی نمایند؛ پس نظر نما که در روز رستاخیز رستگاری و پیروزی از آن کیست؟ ای ابن مرجانه! مادرت به عزایت نشیند.

متن عربی (۱۷)

متن عربی

قَالَ الرَّوَايُ: فَغَضِبَ وَكَأَنَّ هَمَّ بِهَا. فَقَالَ لَهُ عِمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا امْرَأَةٌ، وَالْمَرْأَةُ لَا تُؤْخَذُ بِشَيْءٍ مِنْ مِطْطِهَا. فَقَالَ: لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاعِيَتِكَ الْحَسَيْنِ وَالْعَصَاةِ الْمُرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ!!! فَقَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتُ كَهْلِي، وَقَطَعْتُ فَرْعِي وَأَجْتَرْتُتُ أَصْرِي فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤُكَ فَقَدْ اشْتَفَيْتَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَاعَةٌ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا. فَقَالَتْ: يَا بَنُ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ. ثُمَّ التَفَّتْ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ: أَيْلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيًّا بَنَ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ ع: ((قَدْ كَانَ لِي آخٌ يُسَمَّى عَلِيًّا بَنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ)).

ترجمه

راوی گوید: با شنیدن این گفتار از دختر حیدر کرار، ابن زیاد بدر کردار در خشم شد چون مار، چنانکه می نمود که تصمیم به قتل آن مخدره دارد پس عمرو بن حرث به آن ملعون، گفت: ای ابن زیاد! این زن است و طائفه زنان را بر سخنانشان مواخذه نمی کنند. باز ابن زیاد شقی بی حیا، زبان بریده به این سخنان گویا نمود که به تحقیق که خدا سینه مرا شفا داد با کشتن حسین و سرکشان اهل بیتش زینب کبری علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! تو سرور و مولای مرا کشتی و شاخ های درخت خاندان مرا بردید و ریشه زندگی مرا قطع کردی، پس اگر اینها مایه شفای درد تو است، اکنون شفا یافته ای؟! ابن زیاد پلید گفت: این زنا قافیه گواست، به جان خود سوگند که پدر او هم شاعر و قافیه ساز بود. زینب کبری علیه السلام فرمود: ای ابن زیاد! زنان را با قافیه سازی و شعرپردازی چه کار است! سپس ابن زیاد متوجه به جانب امام زین العابدین علیه السلام گردید و گفت: این کیست؟ گفتند: این علی بن الحسین است. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ امام زین العابدین علیه السلام فرمود: مرا برادری بود نامش علی بن الحسین که به دست مردم در کربلا کشته شد.

متن عربی (۱۸)

متن عربی

فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُزَاءُ عَلِيٍّ جَوَابِي إِذْ هَجُّوا بِهِ فَأَضْرَبُوا عُنُقَهُ. فَسَمِعْتُ طَبَّ بِهٖ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنَّكَ لَمْ تُبْقِ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ عَلِيُّ ع لِعَمَّتِهِ: ((أَسِيكْتِي يَا عَمَّةَ حَتَّى أَعْلَمَهُ)) ثُمَّ أَقْبَلَ ع فَقَالَ ((أَبِ الْقَتْلِ تَهْدَدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا إِلَى بَيْتِ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ. فَقَالَتْ زَيْنَبُ إِنَّهُ عَلِيُّ ع: لَا يَدْخُلُنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ إِلَّا أُمَّمٌ وَلَبْدٌ أَوْ مَمْلُوكَةٌ فَإِنَّهُنَّ سُبَيْنٌ كَمَا سُبِينَا. ثُمَّ أَمَرَ ابْنَ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ع، فَطَيْفَ بِهِ فِي سِيكِّ الْكُوفَةِ.

ترجمه

ابن زیاد گفت: چنین نیست بلکه به دست خدا کشته شد. آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ((الله يتوفى))؛ خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند و ارواحی را که نمرده‌اند نیز به هنگام خواب می‌گیرد. ابن زیاد گفت: آیا تو را جرات بر جواب من است، این مرد را ببرید و گردنش را بزنید. زینب خاتون علیه السلام فرمود: ای پسر زیاد! از ما احدی را زنده نداشتی، اگر می‌خواهی او را بکشی پس مرا هم به قتل برسان! حضرت سید الساجدین علیه السلام هب عمه مکرمه خود، فرمود: ای عمه! لحظه‌ای آرام باش تا با این لعین سخن گویم سپس متوجه ابن زیاد شد و فرمود: ای پسر زیاد! همانا مرا به کشتن می‌ترسانی، آیا نمی‌دانی کشته شدن برای ما عادت است و کرامت ما در شهادت است؟ آنگاه ابن زیاد بد بنیاد حکم خود که سید سجاد علیه السلام و سایر اهل بیت امام عباد را در خانه‌ای که جنب مسجد اعظم کوفه بود، وارد نمودند زینب خاتون علیه السلام فرمود: هیچ کس از زنان کوفه به نزد ما نمی‌آمد مگر ام ولد و کنیزکان؛ زیرا ایشان هم مانند ما به بلای اسیری مبتلا شده بودند و به این مرد لعین حکم نمود که سر مطهر امام مبین و فرزند سید المرسلین را در کوچه‌های شهر کوفه بگردانند و چه مناسب است که اشعار یکی از دانشمندان را که در مصیبت فرزند

متن عربی (۱۹)

متن عربی

وَيَحِقُّ لِي اِنْ اِنَّ اءْتَمَّثَلْ هُنَا اءْيَا تَا لِيُعْضِ ذَوِي الْعُقُولِ ، يَرْثِي بِهَا قَتِيلًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ ص فَقَالَ : رَأَسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهُ لِلنَّاطِرِينَ عَلَى فَنَاءِ يُزْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْجِعٍ لَا مُنْكَرٍ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعٍ كَحَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةً وَءَصَمَّ رُزْءُكَ كُلَّ اءْذُنٍ تَسْمَعُ اءِ يَقَطَّتْ اءِ جَفَانَا وَكُنْتَ لَهَا كَرَى وَءِ اَنْتَ عَيْنَا لَمْ تَكُنْ بِحِجِّكَ تَهْجِعُ مَا رَوْضَهُ اِلَّا- تَمَنَّتْ اءِنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَ لِحِطُّ قَبْرِكَ مَضْجِعُ قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اَنَّ ابْنَ زِيَادٍ صَبَحَ الْمُنْبَرِ فَحَمَدَ اللّٰهَ وَءِ اَنْتَنِي عَلَيْهِ وَقَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اءِظْهَرَ الْحَقَّ وَءِ اَهْلَهُ وَنَصَرَ اءِ مِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَءِ شِيَاعَهُ وَقَتَلَ الْكُذَّابَ بَنَ الْكُذَّابِ !!!

ترجمه

رسول خدا صلی الله علیه و آله انشاء نموده و در اینجا ذکر کنیم: ((راس ابن...))؛ یعنی بسیار شگفت است که سر فرزند دختر پیامبر و نور دیده وصی پیامبر را بر بالای نیزه نمایند تا مردم به آن نظاره کنند و در همان حال آنانکه خود را از اهل اسلام می‌دانند این داهیه عظمی را ببینند و به گوش خود بشنوند و مع ذلک نه در مقام انکار این امر تشنیه باشند و نه بر این مصیبت عظمی گریه و ناله نمایند ای نور چشم زهرا دیدار رویت چشمان کور را بینا و اندون ذکر مصیبت تو گوشهای شنوا را کر نموده. تو با شهادتت چشمان دوستانت را که از خیال تو راحت بودند، بیدار کردی و چشمان دوستانت را که هرگز از ترس شوکت تو به خواب نمی‌رفت خوابانیدی ای حسین! هیچ بقعه‌ای در روی زمین نیست مگر آنکه تمنا می‌کند که کاش محل قبر و آرامگاه ابدی تو باشد. شهادت عبدالله عقیف ازدی راوی گوید: سپس ابن زیاد بر بالای منبر رفت و آن خناس ناسپاس در آغاز سخن، سپاس و حمد الهی را از راه افسون بگفت و از جمله سخنان که بر زبان بریده براند این بود که حمد خدا را که حق و اهل حق را ظاهر نمود و امیر المؤمنین یزید و پیروانش را نصرت بخشید و کذاب فرزند کذاب را بکشت.

متن عربی (۲۰)

متن عربی

فَمَا زَادَ عَلَيَّ هَذَا الْكَلَامِ شَيْئًا ، حَتَّى قَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفِ الْأَزْدِيِّ وَكَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَزُهَادِهَا وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْبُيْسِرِي ذَهَبَتْ فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَالْآخَرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ وَكَانَ يُلَازِمُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ فَيَصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ فَقَالَ : يَا بَنَ مَرْجَانَةَ ، إِنَّ الْكُذَّابِ إِئْتَتْ وَءَبُوكَ وَ مَنِ اسْتَعْمَلَكَ وَءَبُوهُ يَا عَبْدُ اللَّهِ ، ءَأَتَقْتُلُونَ ءَأَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ . قَالَ الرَّاوى : فَعَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ : مَنْ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ ؟ فَقَالَ : ءَأَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَبْدُ اللَّهِ ، ءَأَتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ ءَذَهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ وَتَزَعَمَ ءَأَنَّكَ عَلَى دِينِ الْأَسْلَامِ . وَءَاغُوثَاهُ ءَأَيْنَ ءَأَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَءَأَنْصَارِ يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَآغِيْتِكَ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدِ رَسُوْلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . قَالَ الرَّاوى : فَازْدَادَ غَضَبُ ابْنِ زِيَادٍ

ترجمه

پس مجال زیاده از این سخنان بر ابن زیاد نماند که عبدالله بن عقیف ازدی - رضوان الله علیه - از جای برخاست و او مردی بود از اخیار شیعه شاه اولیاء علی مرتضی علیه السیلام و از جمله زهاد بود و چشم چپ او در رکاب حضرت امیر علیه السیلام در جنگ جمل از دستش دفته بود و دیده دیگرش را هم در جنگ صفین تقدیم امیر المؤمنین علیه السیلام نموده بود و پیوسته ایام را در مسجد جامع کوفه تا شب به عبادت مشغول بود - و فرمود : ای ابن زیاد ! کذاب تویی و پدر و آن کسی که تو را امیر کرده و پدر آن لعین . همانا ای دشمن خدا ، اولاد انبیا را مقتول ساخته و بر بالای منبر مؤمنان این چنین سخنان می رانید ؟ راوی گوید : ابن زیاد بدبنیاد در غضب شد گفت : این سخنگو کیست ؟ عبدالله فرمود : منم سخنگو ای دشمن خدا ، آیا به قتل می رسانی ذریه طاهره رسول صلی الله علیه و آله را که خدای عزوجل رجس و پلیدی را از آنان برداشته و با این همه گمان داری که بر دین اسلام هستی و مسلمانی ؟ آنگاه عبدالله فریاد و اغوئاہ بر آورد که کجایند فرزندان مهاجرین و انصار که داد آل رسول را از جبار متکبر لعین یزید بن معاویه بی دین ، بستانند انتقام از آن ناستوده بی دین که رسول رب العالمین او را لعنت کرده است ، بگیرند . راوی گوید : از سخنان آتشین عبدالله عقیف ، رگهای گردن ابن زیاد ملعون باد کرده و خشم و غضبش افزون گشت و گفت : این مرد

متن عربی (۲۱)

متن عربی

حَتَّى انْتَفَخَتْ ءَأَوْدَاجُهُ وَقَالَ : عَلَيَّ بِه فِتْنَادِرَتِ الْجَلَاوِزَةِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَءَأْخُذُوهُ ، فَقَامَتِ الْاَشْرَافُ مِنَ الْاَزْدِ مِنْ بَنِي عَمَّةٍ فَخَلَّصُوهُ مِنْ ءَأَيْدِي الْجَلَاوِزَةِ وَءَأَخْرَجُوهُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ وَءَأَنْطَلَقُوا بِه إِلَى مَنْزِلِهِ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : اذْهَبُوا إِلَى هَذَا الْأَعْمَى ءَأَعْمَى الْأَزْدِ ، ءَأَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ كَمَا ءَأَعْمَى عَيْنَهُ فَءَأَتُونِي بِه . قَالُوا : فَاَنْطَلَقُوا إِلَيْهِ ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ الْأَزْدِ اجْتَمَعُوا وَاجْتَمَعَتْ مَعَهُمْ قِبَائِلُ الْيَمَنِ لِيَمْنَعُوا صَاحِبَهُمْ . قَالَ : وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَجَمَعَ قِبَائِلَ مُضَرَ وَصَمَّهْمَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَءَأَمَرَهُمْ بِقِتَالِ الْقَوْمِ . قَالَ الرَّاوى : فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ بَيْنَهُمْ جَمَاعَةٌ مِنَ الْعَرَبِ . قَالَ : وَوَصَلَ ءَأَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى دَارِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَفِيْفِ فَكَسَرُوا الْبَابَ وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ . فَصَاحَتْ اِبْنَتُهُ : ءَأَتَاكَ الْقَوْمُ مِنْ حَيْثُ تَحْذَرُ . فَقَالَ لَا عَلَيْكَ نَاولِينِي سَيْفِي ، فَنَاولْتُهُ اِيَّاهُ ،

ترجمه

جسور را به نزد من بیاورید ! در این هنگام ماءموران ابن زیاد از هر جانبی دویدند که عبدالله را بگیرند و از سمت دیگر بزرگان و اشراف قبیله بنی ازد که عموزادگان وی بودند به حمایت او برخاستند و عبدالله را از دست ایشان رهایی دادند و از در مسجد بیرونش بردند و به خانه اش رسانیدند . ابن زیاد لعین گفت : بروید آن کور قبیله ازد را به نزد من آورید که خداوند قلب او را نیز

چون چشمانش کور کرده است راوی گفت: ماءموران ابن زیاد به سوی او رفتند تا دستگیرش نمایند این خبر به طائفه ازد رسید و آنها جمع شدند و قبایل یمن نیز به آنها پیوستند تا عبدالله را از آن مهلکه ها برهانند. راوی گوید: چون ابن زیاد از این اجتماع و وحدت مطلع شد، قبایل ((مضر)) را جمع کرده و محمد بن اشعث را فرمانده آنها کرده و امر نمود که با قبيله بجنگند. راوی گوید: جنگ عظیمی فیمابین ایشان در گرفت تا آنکه جمع کثیری از قبایل عرب به قتل رسید و لشکر ابن زیاد تا درب خانه عبدالله پیشروی کرده و در را شکسته و داخل خانه شدند و بر سر عبدالله بن عقیف هجوم آوردند دختر عبدالله فریاد بر آورد که پدرجان، مواظب باش لشکر دشمن از آنجایی که بیم داشتی اینک وارد شدند. عبدالله گفت: ای دخترم نترس و شمشیر مرا به من برسان چون

متن عربی (۲۲)

متن عربی

فَجَعَلَ يَدْبُ عَنْ نَفْسِهِ وَيَقُولُ: اَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ الطَّاهِرِ الْعَفِيفِ شَيْخِي وَابْنُ أُمَّ عَامِرٍ كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَحَاسِرٍ وَبَطْلٍ حَيْدَلْتُهُ مُغَاوِرٍ قَالَ: وَجَعَلَتْ ابْنَتُهُ تَقُولُ: يَا أُمَّ بَتِ لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا أَوْ خَاصِمًا بَيْنَ يَدَيْكَ هَؤُلَاءِ الْفَجْرَةُ قَاتِلِي الْعِثْرَةَ الْبَرْرَةَ قَالَ: وَجَعَلَ الْقَوْمُ يَدُورُونَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَهَةٍ كَذَا حَتَّى تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ وَأَعْحَاطُوا بِهِ. فَقَالَتْ ابْنَتُهُ: وَادُّلَاهُ يُحَاطُ بِأَبِي وَلَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ يَسْتَتِعِينَ بِهِ. فَجَعَلَ يَدِيرُ سَيْفَهُ وَيَقُولُ: أَيْ قَسِمٌ لَوْ يَفْسُحُ لِي عَنْ بَصْرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي.

ترجمه

شمشیر را به دست گرفت ماءموران را از خود دور می ساخت و این ابیات را به رجز می خواند: ((انا ابن ذی))؛ یعنی منم فرزند عقیف که پاک از عیوب است و صاحب فضیلتهاست پدرم ((عقیف)) و من فرزند ام عامرم (که در نجابت و اصالت معروف است) چه بسیار اوقات در صفین و غیره با مردان شجاع و زره پوش شما جنگیدم (و ایشان را به خاک هلاکت انداختم). راوی گوید: دخترش در مقام افسوس به پدر می گفت: ای کاش من نیز مرد بودم و امروز در حضور چون تو پدر غیور، با دشمنان بدتر از کافر، می جنگیدم! راوی گوید: آن قوم بی حیا از هر جانب بر دور عبدالله حلقه زدند و او به تنهایی دشمن را از خود دفع می نمود و آنها را قدرتی نبود که بر او دست یابند و از هر طرف که می خواستند هجوم آوردند، دختر به پدر می گفت: دشمن از فلان سمت به تو رسید و او فوراً آنها را دفع می نمود تا اینکه همگی در یک آن بر سر او هجوم آوردند و او را مانند نگین در میان گرفتند. دختر فریاد و اذلاه بر آورد که پدرم را دشمن در میان گرفته و یآوری ندارد که به او کمک نماید. عبدالله پاک دین دفع آن جماعت بی دین از خویش می نمود و شمشیر را به هر سمت دوران می داد و این شعر را می خواند: ((اقسم لو))؛ یعنی به خدا سوگند که اگر مرا بینایی بود البته کار را بر شما تنگ گرفته بودم ولی چه حاصل که از نعمت بینایی محرومم.

متن عربی (۲۳)

متن عربی

قَالَ الرَّاوي فَمَا زَالُوا بِهِ حَتَّى آءَخَذُوهُ، ثُمَّ حُمِلَ فَأَدْخِلَ عَلَيَّ ابْنِ زِيَادٍ فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي آءَخْرَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بِنُ عَفِيفٍ يَا عَبْدُ اللَّهِ وَبِمَاذَا آءَخْرَانِي اللَّهُ. آءَقْسِمُ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصِيرِي ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصِيدَرِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَاذَا تَقُولُ يَا عَبْدُ اللَّهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بِنِ عَفَانَ؟ فَقَالَ يَا عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ وَشَتَمَهُ مَا آءَنْتَ وَعُثْمَانَ بِنِ عَفَانَ آءَسَاءَ أُمَّ آءَحْسَنَ وَآءَصْلَحَ

اَمَّ اَفْسَدَ وَاللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَلِئِيْ خَلَقَهٗ يَقْضٰ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَالْحَقِّ وَ لَكِنْ سَلَنِيْ عَنكَ وَعَنْ اَبِيكَ وَعَنْ يَزِيْدَ وَاَبِيهٖ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : وَاللّٰهُ لَا سَاءَ لَتُكَّ عَنْ شَيْءٍ اَوْ تَذُوْقَ الْمَوْتَ غُصَّةً بَعِيْدَ غُصَّةٍ فَقَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بِنِ عَفِيْفٍ : الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ، اَمَّا اَنِيْ قَدْ كُنْتُ اَشَاءُ اللّٰهُ رَبِّيْ اَنْ يُّرْزُقَنِيْ الشَّهَادَةَ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَلِدَكَ اُمَّمُكَ

ترجمه

روای گوید : لشکر دست از احاطه او برداشتند تا آنکه آن مؤمن متفی را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند عبيدالله لعین چون چشمش به عبدالله افتاد گفت : حمد خدا را که تو را خوار نمود ! عبدالله گفت : ای دشمن خدا ! از چه جهت خدا مرا خوار نمود ؟ والله ! اگر چشمان من بینا بود ، راه را بر شما تنگ می کردم و روزگار را بر شما سیاه می ساختم ابن زیاد گفت : ای دشمن خدا ! اعتقاد تو درباره عثمان بن عفان چیست ؟ عبدالله گفت : ای پسر غلام قبیله بنی علاج وای پسر مرجانه و فحش دیگر داده و گفت : تو را با عثمان چه کار است بدکار یا نیکو کردار باشد امر امت را به صلاح آورده باشد یا آنکه فاسد نموده و خداوند تبارک و تعالی والی و حاکم خلق خویش است او خود در میان مردم و عثمان حکم به حق صادر خواهد کرد و لکن مرا از حال خود و پدرت و یزید و پدرش پیرس . ابن زیاد گفت : به خدا سوگند که بعد از این هیچ چیز سؤال نخواهم نمود تا آنکه جرعه جرعه مرگ را بچشی . عبدالله گفت : ((الحمد لله رب العالمين)) ! من همیشه از درگاه باری تعالی استادا کرده ام که شهادت را نصیب سازد پیش از آنکه تو از مادر متولد شوی ؛ و همچنین از خدا درخواست کرده ام که شهادت من به دست بدترین و لعین ترین خلق باشد . چون (در میدان جنگ دو چشمم را از دست دادم و جانباز شدم) از رسیدن به فیض شهادت .

متن عربی (۲۴)

متن عربی

وَ سَاءَ لَتُ اللّٰهُ اَنْ يُّجْعَلَ ذٰلِكَ عَلٰى يَدِيْ اَلْعَنَ خَلْقِهٖ وَاَبْغَضَهُمْ اِلَيْهِ فَلَمَّا كُفَّ بَصِيْرِيْ يَسْتُ مِنْ الشَّهَادَةِ وَالْاَنْ فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي رَزَقْنِيْهَا . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : اِضْرِبُوْا عُنُقَهٗ فَضْرِبَتْ عُنُقَهٗ وَ صُرِبَتْ فِي السَّبْحَةِ . قَالَ الرَّوِيْ : وَ كَتَبَ عُبَيْدُ اللّٰهِ بِنِ زِيَادٍ اِلَى يَزِيْدَ بِنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهٗ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ وَ خَيْرِ اَهْلِ بَيْتِهٖ وَ كَتَبَ اَيْضًا اِلَى عَمْرٍو بِنِ سَعِيْدِ بِنِ الْعَاصِ اَمِيْرِ الْمَدِيْنَةِ بِمِثْلِ ذٰلِكَ . فَاَمَّا عَمْرٍو ، فَحِيْنَ وَ صَلَّى الْخَبْرُ صِدْقًا الْمُنْبَرِ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ اَعْلَمَهُمْ ذٰلِكَ فَعَظَمَتْ وَاَعِيَهُ بَنِي هَاشِمٍ وَ اَقَامُوا سِيْنَ الْمَصَائِبِ وَالْمَاءِ تَمَّ وَ كَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيْلٍ بِنِ اَبِي طَالِبٍ تَنْدُبُ الْحَسَيْنِ عَ وَ تَقُوْلُ : مَاذَا تَقُوْلُوْنَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ اَنْتُمْ اَخِرُ الْاُمَّمِ بَعَثْتِيْ وَ اَهْلِيْ مُفْتَقِدِيْ مِنْهُمْ اَسَارِيْ وَ مِنْهُمْ ضُرُّجُوْا بِدَمٍ

ترجمه

نومید شدم و حمد خدا را که الان شهادت را نصیب ساخته و مرا آگاه نموده بر آنکه دعایت را که در زمان دیرین نمودی به اجابت مقرون فرمودم . ابن زیاد حکم نمود که گردنش را بزنی پس به حکم آن لعین ، آن مؤمن پاک اهل یقین را شربت شهادت چشانیدند و در موضعی که آن را ((سبخه)) و زمین شوره زار گویند بردارش کشیدند . روای گوید : عبيدالله بن زیاد لعین یک نامه به جانب یزید بن معاویه روانه داشت مستمل بر خیر قتل سید شباب اهل جنت امام حسین علیه السلام و اسیری اهل بیت آن حضرت ؛ و نامه دیگر متضمن همین خبر به سوی مدینه به عمرو بن سعید بن عاص - والی مدینه - فرستاد و چون این خبر وحشت اثر به آن ملعون رسید بر بالای منبر رفت و خطبه در حضور مردم بخواند و ایشان را به مصیبت سیدالشهداء علیه السلام آگاه

گردانید ، با شنیدن این خبر ، فریاد ناله بنی هاشم عظیم و اندوهشان افزون گشت و به اقامه عزاداری و سوگواری پرداختند . زینب دختر عقیل بن ابی طالب اهتمام خاص در ندبه و سوگواری نمود و این ابیات را در عزای امام حسین علیه السّلام همی خواند : ((ماذا تقولون)) ؛ یعنی ای گروه اشقیاء که مرتکب قتل حسین علیه السّلام شده اید در فردای قیامت چه جوابی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله دارید آن زمان که شما را فرماید : ای امت آخر الزمان ! پس از رحلت من ، با عترت و اهل بیت من این چگونه رفتاری بود که به جا آوردید . بعضی

متن عربی (۲۵)

متن عربی

ما كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَيْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُقُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي قَالَ : فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ سَمِعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ هَاتِفًا يُنَادِي وَيَقُولُ : ائْتِيهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا اءَبْشُرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَ مَالِكٍ وَ قَتِيلٍ وَ اءَمَا يَزِيدُ بَنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ كِتَابُ عُمَيْدِ اللهِ بَنِ زِيَادٍ وَ وَقَفَ عَلَيْهِ اءَاعَادِ الْجَوَابِ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمْلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ وَرُؤُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ بِحَمْلِ اءَثْقَالِهِ وَ نِسَائِهِ وَ عِيَالِهِ . فَاسْتَدْعَى ابْنَ زِيَادٍ بِمُحَفَّرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِي ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَ الْأَسَارِي وَ النَّسَاءَ . فَسَارَ بِهِمْ مُحَفَّرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ .

ترجمه

در اسیر و دستگیر کردید و برخی را به خونشان آغشته ساختید ؛ این قسم رفتار پادشاه نصیحت های من نبود که شما را پند دادم به اینکه مبدا بعد از من با خویشان من رفتار بد و ناخوشایند نمایید ! چون آن روز به شب رسید ، جمیع اهل مدینه صدای هاتفی را شنیدند که این ابیات را به آواز بلند می خواند : ((ایها)) ؛ یعنی ای گروهی که حسین بن علی را کشتید و هب حق او جاهل بودید ، بشارت باد مرا شما را به عذاب و شکنجه روز قیامت ، همه اهل آسمان از پیغمبران و مالک دوزخ و هم قبایل ملائکه برای شما نفرین می کنند . شما لعنت کرده شدید بر زبان سلیمان بن داود و موسی بن عمران و عیسی بن مریم . فرستادن اسیران به شام اما یزید بن معاویه - علیهما الهاویه - ، چون نامه ابن زیاد بدنها به دست آن سر کرده اهل عناد رسید بر مضمون نام مطلع گشت در جواب ابن زیاد ، نوشت که سر مطهر فرزند ساقی کوثر را با سرهای جوانان و یاران آن جناب که در رکاب آن حضرت شهید شده بودند با کالاها و حشم و زنان اهل بیت و عیالات آن جناب ، روانه شام نماید . ابن زیاد پلید نیز به موجب طاعت امر یزید ، محفر بن ثعلبه عائدی را طلب نمود و سرهای مقدس و اسیران و زنان را به آن ملعون سپرد و روانه شام محنت انجام نمود . آن شقی ، اهل بیت عصمت طهارت را مانند اسیران کفار ، دیار به دیار با ذلت و انکسار به قسمی که مردم به تماشای آنها می آمدند ، به شام خراب شده آورد .

متن عربی (۲۶)

متن عربی

رَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ وَ غَيْرُهُ حَدِيثًا اءَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ ، قَالَ : كُنْتُ اءَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَإِذَا اءَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ : اءَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ مَا اءَرَكَ فَاِعْلَا . فَقُلْتُ لَهُ : يَا عَبْدَ اللهِ ! اتَّقِ اللهَ وَ لَا تَقُلْ هَذَا ، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَ وَرَقِ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللهَ غَفَرَهَا لَكَ ، أَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . قَالَ : فَقَالَ لِي : اءُدُّنْ مِنِّي حَتَّى اءُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَاءَاتَيْتُهُ ، فَقَالَ : اءَعْلَمُ اءَنَّنَا كُنَّا خَمْسِينَ نَفْرًا مِمَّنْ سَارَ مَعَ

رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع إِلَى الشَّامِ ، فَكُنَّا إِذَا أَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرِّءَاسَ فِي تَابُوتٍ وَشَرِبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ ، فَشَرِبَ إِصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا ، وَلَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ . فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعِيدًا وَرَأَيْتُ بَرْقًا ، فَأَذَابَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ ، وَنَزَلَ آدَمُ ع وَنُوحٌ وَابْرَاهِيمُ وَاسْحَاقُ وَاسْمَاعِيلُ وَنَبِيْنَا مُحَمَّدٌ ص وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، وَمَعَهُمْ جِبْرَائِيلُ وَخَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

ترجمه

((ابن لهیعه)) و غیر او روایت کرده اند که خلاصه و محل حاجت از آن خبر آن است که می گوید: در بیت الله الحرام طواف می کردم ناگاه مردی را دیدم که گفت: خداوندا! مرا بیامرز؛ اگر چه گمان ندارم که بیامری! من به او گفتم: ای بنده خدا! از خدای تعالی بپرهیز و چنین سخنان باطل نگو؛ زیرا اگر گناهانت به مثابه قطرات باران یا برگ درختان باشد و تو استغفار نمایی، خدای عزوجل گناهانت را می بخشد که غفور و رحیم است. آن مرد گفت: به نزد من بیا تا قصه خویش را به تو حکایت نمایم. من به نزدش رفتم گفت: بدان که من با چهل و نه نفر دیگر همراه سر نازنین حضرت امام علیه السّلام به شام رفتیم و برنامه ما این بود که چون شب می شد آن سر مبارک را در میان تابوت می گذاردیم و بر دور آن تابوت جمع می شدیم و به شرابخواری می پرداختیم. پس شبی از شبه رفیقان من به عادت شبهای پیش به شرب خمر مشغول شدند و مست گشتند و من آن شب لب به شراب ندم و چون شب کاملاً تاریک شد، او از رعدی به گوشم رسید و برقی را مشاهده کردم و ناگهان دیدم درهای آسمان باز گردید، حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق و پیغمبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شدند و جبرئیل با گروهی از ملائکه در خدمت ایشان بودند.

متن عربی (۲۷)

متن عربی

فَدَنَا جِبْرَائِيلُ مِنَ التَّابُوتِ ، فَأَخْرَجَ الرِّءَاسَ وَضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّهُمْ ، وَبَكَى النَّبِيُّ ص عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع وَعَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ . وَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ ، فَإِنَّ أُمَّرَتِي زَلَزَلَتْ الْأَرْضَ بِهِمْ ، وَجَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ . فَقَالَ النَّبِيُّ : لَا - جِبْرَائِيلُ ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحْوَنَا لِيَقْتُلُونَا . فَقُلْتُ : أَيْلَامَانَ ، أَيْلَامَانَ يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ : أَذْهَبُ ، فَلَا عَفَرَ اللَّهُ لَكَ . وَرَأَيْتُ فِي ((تَذْوِيل)) مُحَمَّدِ بْنِ النَّجَّارِ شَيْخِ الْمُحَدَّثِينَ بِنِعْدَادٍ فِي تَرْجِمَةِ عَلِيِّ بْنِ نَصِيرِ الشُّبُوكِيِّ بِإِسْنَادِهِ زِيَادَةً فِي هَذَا الْحَدِيثِ مَا هَذَا لَفْظُهُ : قَالَ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَحَمَلُوا بِرَأْسِهِ جَلَسُوا يَشْرَبُونَ وَيَجِبِيءُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ بِالرِّءَاسِ فَخَرَجَتْ يَدٌ وَكَتَبَتْ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ عَلَى الْحَائِطِ :

ترجمه

جبرئیل به نزدیک آن تابوت که سر مطهر در آن بود رفته و آن را بیرون آورد و بر سینه خود چسباند و بوسید سایر انبیاء علیه السّلام هم مانند جبرئیل، آن سر مبارک را زیارت می کردند و حضرت رسول به محض دیدن سر نازنین، گریه می نمود و انبیاء علیه السّلام به او تعزیت می گفتند. جبرئیل به خدمتش عرضه داشت: یا محمد! به درستی که خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق خداوند عزوجل مرا امر فرموده که مطیع فرمانت باشم به آنچه که در حق آمت خود بفرمایی به جا آوردم؛ اگر می فرمایی زمین را به زلزله در آورم تا سطح زمین از زیر ایشان برگردانم چنانکه بر قوم لوط چنین کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنین منما؛ زیرا مرا با امت و عده گاهی است در روز قیامت در حضور پروردگار عالمیان

پس ملائکه به سوی ما آمدند تا ما را به قتل رسانند ، من فریاد الامان به سوی پیامبر عالمیان ، بر آوردم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند : برو خدا تو را نیامرزد ! در کتبا ((تذییل)) محمد بن نجار شیخ المحدثین بغداد دیدم که در ذکر حالات علی بن نصر شبوکی ، به اسناد خود همین روایت را ذکر نموده بود زیادتى این الفاظ که مذکور می گردد که گفت : چون حضرت امام حسین به درجه شهادت نائل آمد - سر مطهر آن جناب را هب سوی شام خراب ، می بردند و در هر منزلی که فرود می آمدند ، حمل کنندگان آن سر مقدس ، می نشستند و شراب زهر مار می کردند و بعضی از ایشان آن سر انور را به نزد بعضی دیگر می آورد ، پس در آن حین دستی از غیب بیرون آمد و با قلم آهنی این شعر را بر دیوار نوشت :

متن عربی (۲۸)

متن عربی

اءْتَرَجُوْا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً حَيْدَهُ يَوْمَ الْحِسَابِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا بِبَدَلِكَ تَرَكُوا الرَّأْسَ وَهَزِمُوا . قَالَ الرَّاوى : وَ سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ وَ نِسَائِهِ وَ الْاَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ ، فَلَمَّا قَرَبُوا مِنْ دِمَشْقٍ دَنَتْ اِئْمٌ كَلْتُوْمٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَ كَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ - فَقَالَتْ : لى اَلَيْكَ حَاجَةٌ . فَقَالَ : وَ مَا حَاجَتُكَ ؟ قَالَتْ : اِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدِ فَاحْمِلْنَا فى دَرْبٍ قَلِيْلٍ النَّظَارَةَ ، وَ تَقَدَّمْ اِلَيْهِمْ اِنَّ يُخْرِجُوْا هَيْدَةَ الرَّؤُوسِ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَ يُنَحُّوْنَ عَنْهَا ، فَقَدْ خَزَيْنَا مِنْ كَثْرَةِ النَّظْرِ اَلَيْنَا وَ نَحْنُ فى هَيْدَةِ الْحَالِ . فَهَاءَمَرَ فى جَوَابِ سْوَالِهَا : اِنَّ تُجْعَلَ الرَّؤُوسُ عَلَى الرَّمَاحِ فى اءَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ بِنِهَا مِنْهُ وَ كُفْرًا - وَ سَلَكَ بِهِمُ النَّظَارَةَ عَلَى تِلْكَ الصَّفْفَةِ ، حَتَّى اءْتَى بِهِمْ بَابِ دِمَشْقٍ ، فَوَقَّفُوْا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ .

ترجمه

((اثر جو امة...)) ؛ یعنی آیا امتی که حسین علیه السلام را کشتند چون در روز قیامت امید شفاعت جد او را دارند ؟ ! ماءموران ابن زیاد چون این صحنه را دیدند ، همگی بگریختند ، (۳۳) راوی گوید : گماشتگان ابن زیاد ، اسیران و اهل بیت عصمت علیه السلام و مبارک امام علیه السلام را به سمت شام شوم حرکت دادند همین که به نزدیک دمشق رسیدند ، ام کلثوم علیه السلام به شمر بن ذی الجوشن ، فرمود : مرا به تو حاجتی است . شمر گفت : حاجت چیست ؟ ام کلثوم فرمود : چون ما را داخل شهر می نمایند از دروازه ای بپرید که تماشا چیان و تردد کنندگان در آن کم باشند ؛ و به لشکریان خود بسپار که سرها را از میان محمل ها و کجاوه ها بیرون آوردند و اندکی از ما دور ببرند ؛ تا خواری و خفت ما مقداری کم شود . آن نانجیب از راه بغی و عدوان و کفر و طغیان بر ضد خواهش آن مکرمه دوران ، امر نمود که سرها را بر بالای نیزه زدند و در وسط محمل ها نگاه داشتند و آل رسول را بر همین حال از راهی وارد دمشق نمودند که ازدحام خلق در آن بسیار بود . سپس ایشان را بر در مسجد جامع نگاه داشتند ، در آن مکانی که اسیران کفار را نگاه می داشتند !

متن عربی (۲۹)

متن عربی

وَ رُوِيَ اَنَّ بَعْضَ التَّابِعِيْنَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عِ بِالْشَّامِ اءَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيْعِ اءَصْحَابِهِ ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ اذْ فَقَدُوْهُ سَاءَلُوْهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكِ ، فَقَالَ : اءَلَا- تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا ، ثُمَّ اءَنْشَأَ يَقُوْلُ : جَاؤَا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مَتْرَمَلًا بِدِمَائِهِ تَرَمِيْلًا وَ كَاءَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوْا جِهَارًا عَامِدِيْنَ رَسُوْلًا قَتَلُوْكَ عَطَشَانَا وَ لَمَّا يَتَرَقَّبُوْا فى قَتْلِكَ التَّنْزِيْلَ وَ التَّاءُويْلَا وَ يُكَبِّرُوْنَ بِاِنَّ قَتَلْتَ وَ اءَنَّمَا قَتَلُوْا

بِكَ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ قَالَ الزَّوَى : جَاءَ شَيْخٌ ، فَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَ وَ عِيَالِهِ وَ هُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَقَالَ : اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ اءَهْلَكَكُمْ وَ اءَارَاحَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ اءَمَكَّنَ اءَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ !!! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : ((يَا شَيْخُ ! هَلْ

ترجمه

روایت شده است که یکی از فضلاى تابعین اصحاب رسول صلی الله علیه و آله چون سر مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام را در میان آن جمع مشاهده کرد ، مدت یک ماه از اهل و اولاد و اصحاب خود متواری گشته و پنهان شد ؛ چون او را یافتند و علت اختفایش را پرسیدند ، گفت : آیا نمی بینید که چه خاک بر سر ما ریخته شد و چه مصیبت بزرگی بر ما نازل گردید ! بعد از آن اشعاری را آشناء نمود که معنی اش چنین است : ای دختر زاده رسول خدا ! مردم سر نازنین به خون آغشته ات را آوردند و این عمل چنان است که آشکارا و از روی عمد ، رسول خدا را کشته باشند ؛ تو را با لب تشنه شهید نمودند که نه ظاهر قرآن را در حق تو رعایت کردند و نه باطن آن را . (۳۴) اینک مردم برای اظهار شادی در کشتن تو ، الله اکبر می گویند در حالی که با کشتن تو ، قول الله اکبر والا اله الا الله را کشته اند و اثری از آن باقی نگذاشته اند . توبه و شهادت پیر مرد شامی راوی گوید : در ان اثناء که اهل بیت را نزدیک درب مسجد نگاه داشته بودند ، پیر مردی به نزد زنان عصمت و طهارت آمد و این سخنان را به زبان راند : حمد خدا را که شما را بکشت و بلاد را از فتنه مردان شما خلاص نمود امیر المومنین یزید را بر شما مسلط ساخت حضرت . سید الساجدین علیه السلام در جواب او ، فرمود : ای شیخ ! آیا قرآن

متن عربی (۳۰)

متن عربی

قَرَأَتِ الْقُرْآنَ ؟)) . قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : ((فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (قُلْ لَا اءَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اءَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ؟ . قَالَ الشَّيْخُ : قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ . فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَ : ((نَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ : (وَ آتَ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ) ؟ . فَقَالَ الشَّيْخُ : قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ . فَقَالَ : ((فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (وَاعْلَمُوا اءَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى) . قَالَ : نَعَمْ . فَقَالَ عَ : ((فَنَحْنُ الْقُرْبَى يَا شَيْخُ ، وَ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (اِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اءَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ؟ . قَالَ الشَّيْخُ : قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ . فَقَالَ عَلِيُّ عَ : ((نَحْنُ اءَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِيْنَ خَصَّنَا اللّهُ بِاِيَّةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ)) .

ترجمه

خوانده ای ؟ گفت : بلی حضرت فرمود : این آیه را دیده ای که خداوند متعال فرموده : (قل لا اسئلكم . . . (۳۵)) ؛ یعنی ای پیغمبر ! به این امت بگو که من از شما برای ابلاغ رسالتم اجری نمی خواهم مگر آنکه درباره اقرباء و خاندانم دوستی نمایید)) . آن شیخ عرض کرد : بلی ، این آیه شریفه را تلاوت نموده ام . امام سجاد علیه السلام فرموده : ما یسیم ((ذوی القربی)) که خدا در قرآن فرموده است سپس فرمود : ای شیخ ! آیا این آیه را خوانده ای (و آت ذالقربی حقه (۳۶) ؛) یعنی ای پیغمبر ما ، حق اقرباء خود را به ایشان برسان آن پیر مرد گفت : بلی ، این آیه را هم قرائت کرده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود : ما خویشان پیامبر هستیم . امام علیه السلام ادامه داد که ای شیخ این آیه را خوانده ای : (واعلموا انما . . . (۳۷)) ؛ یعنی بدانید هر گونه غنیمتی به دست آوردید ، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذوی القربی است) . پیر مرد گفت : آری ، این آیه را نیز خوانده ام . امام سجاد علیه السلام فرمود : آن ((ذوی القربی)) ما هستیم . سپس امام فرمود : آیا آیه تطهیر را خوانده ای که خداوند متعال می فرماید :

(انمایید . . . (۳۸))؛ یعنی خداوند می خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی را بزداید و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد . پیرمرد گفت : این آیه را نیز تلاوت کرده ام امام فرمود : ماییم آن اهل بیت که خدا تخصیص داد ما را به نزول آیه تطهیر .

متن عربی (۳۱)

متن عربی

قَالَ الزَّوای : بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ ، وَقَالَ : تَاللَّهِ أَنْتُمْ هُمْ ؟ ! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : ((تَاللَّهِ أَنَا لَنْحُنُّ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكِّ ، وَحَقٌّ حَيْدُنَا رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَا لَنْحُنُّ هُمْ)). قَالَ : فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ : اءَلَلَّهْمَ أَنَّى اءَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عِدْوِ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ . ثُمَّ قَالَ : هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ ؟ فَقَالَ لَهُ : ((نَعَمْ ، إِنْ تَبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَءَأْنْتَ مَعَنَا)). فَقَالَ : اءَأَنَا تَائِبٌ . فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَقَتِلَ . قَالَ الزَّوای : ثُمَّ اءَدْخَلَ نَقْلُ الْحُسَيْنِ ع وَنِسَاؤُهُ وَمَنْ تَخَلَّفَ مِنْ اءَهْلِهِ عَلَى يَزِيدَ ، وَهُمْ مُقَرَّنُونَ فِي الْجِبَالِ .

ترجمه

راوی گوید : آن پیرمرد پس از استماع این کلام از فرزند خیر الانام زبان از گفتار فروبست و از گفته های خود پشیمان گشت و از روی شگفت و تحجب ، آن حضرت را سوگند داد که آیا شما همان اهل بیت حضرت رسول هستید ؟ ! امام زین العابدین علیه السلام فرمود : به خدا سوگند که ما همان اهل بیت پیامبریم و در این خصوص مجال هیچ شک و شبهه ای نیست و به حق جد ما رسول صلی الله علیه و آله سوگند که ماییم اهل بیت خاتم الانبیاء پیرمرد چون از حقیقت حال مطلع گشت اشک از چشمانش جاری گردید و عمامه را از سر برداشت و بر زمین انداخت و سر را به سوی آسمان بلند نمود و گفت : خداوندا ! من بیزارم از آن کسی که دشمن آل محمد است چه از جن باشد و چه انس سپس عرض نمود : آیا توبه من قبول می شد ؟ امام علیه السلام فرمود : اگر توبه نمایی ، خدا توبه تو را می پذیرد و تو در آخرت با ما خواهی بود آن پیرمرد عرض نمود : من از کردار خویش توبه کردم و نادم شدم چون این خبر به یزید بن معاویه - علیهما الهاویه - رسید ، حکم نمود آن پیرمرد را به قتل رساندند . سر نازنین امام حسین علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید : بعد از آن ، سر نازنین امام حسین علیه السلام را با زنان و کودکان آن امام مبین ، به مجلس یزید بی دین بردند به هیئتی که همه ایشان را به یک ریسمان بسته بودند و چون با آن حالت وارد مجلس

متن عربی (۳۲)

متن عربی

فَلَمَّا وَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع : ((اٰءُنْشِدُكَ اللّٰهَ يَا يَزِيْدُ ، مَا ظَنَنْكَ بِرَسُولِ اللّٰهِ ص لَوْ رَاْنَا عَلَى هٰذِهِ الصَّفَةِ)) ، فَأَمَرَ يَزِيْدُ بِالْحِبَالِ فَقَطَعَتْ . ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ع بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَءَجْلَسَ النِّسَاءَ خَلْفَهُ لِئَلَّا يَنْظُرْنَ إِلَيْهِ ، فَرَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع فَلَمْ يَأْكُلِ الرُّؤُوسَ بَعْدَ ذَلِكَ اءَبَدًا . وَءَأَمَّا زَيْنَبُ ، فَأَنهَا لَمَّا رَأَتْهُ اءَهْوَتْ إِلَى جَبِيْهَا فَشَقَّقَتْهُ ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتِ حَزِينٍ يَفْرَعُ الْقُلُوبَ : يَا حُسَيْنَاهُ ، يَا حَبِيْبَ رَسُولِ اللّٰهِ ، يَا بِنْتَ مَكَّةَ وَ مَنِي ، يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ ، يَا بِنْتَ الْمُصْطَفَى . قَالَ الزَّوای : فَأَبْكَتْ وَاللّٰهِ كُلُّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ ، وَ يَزِيْدُ سَاكِتٌ . ثُمَّ جَعَلَتْ اءَمْرَاءَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيْدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنِ ع وَ تُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ ، يَا حَبِيْبَاهُ ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ اءَهْلِ بَيْتِنَاهُ ، يَا بِنْتَ مُحَمَّدَاهُ ، يَا رَبِيْعَ الْاَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى ، يَا قَتِيْلَ اءَوْلَادِ اءِدْعِيَاءِ . قَالَ الزَّوای : فَأَبْكَتْ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا .

ترجمه

یزید شدند در مقابلش ایستادند و حضرت سجاده‌علیه السلام فرمود: ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم به گمان تو اگر پیامبر، ما را به این هیئت دیدار نماید چه می‌کند؟ یزید حکم کرد ریسمانها را بریدند و آل طه و یاسین را از قید طناب رها ساختند سپس یزید، سر مبارک امام علیه السلام را در پیش رو گذاشت و زنان را در پشت سر خود جای داد تا چشم ایشان به سر انور امام حسین علیه السلام نیفتد و لیکن جناب سیدالساجدین علیه السلام چشمش بر آن سر نازنین افتاد و بعد از آن صحنه دلخراش، دیگر تا آخر عمرش گوشت کله حلال گوشتی تناول نفرمود. و اما زینب خاتون علیه السلام چون سر مبارک برادر خود را بدید از شدت ناراحتی دست در گریبان برد چاک زد سپس به آواز غمناک فریاد و احسیناه... برآورد به قسمی که ناله اش دلها را خراشید. راوی گوید: به خدا سوگند که همه آن کسانی که در مجلس یزید حضور داشتند از ناله جانسوز او به گریه و افغان افتادند و در آن حال خود آن پلید لب از گفتار فرو بست و ساکت بود. پس یکی از زنان بنی هاشم که در خانه یزید بود بی اختیار برای امام حسین علیه السلام بگریست و به آواز بلند با ناله و فغان گفت: یا حبیباه! یا سید اهل بیتا یابن محمداه! راوی گفته که هر کس از آن اهل مجلس صدای آن زن را می‌شنید بی اختیار گریه می‌کرد.

متن عربی (۳۳)

متن عربی

قَالَ: ثُمَّ دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيْبِ خَيْرَانَ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحَسَنِ ع. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْاَسْلَمِيُّ وَقَالَ: وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ، اءَتَنَكْتُ بِقَضِيْبِكَ نَعْرَ الْحَسَنِ ع ابْنِ فَاطِمَةَ؟ اءَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ص يَزُشْفُ ثَنَائَاهُ وَ ثَنَائَا اءَخِيهِ الْحَسَنِ ع وَيَقُولُ: اءَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ اءَهْلِ الْجَنَّةِ، قَتَلَ اللّٰهُ قَاتِلَيْكُمَا وَلَعْنَهُ وَاَءَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا. قَالَ الزَّوْاى: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَاَءَمَرَ بِاَخْرَاجِهِ، فَاَءَخْرَجَ سَخْبًا. قَالَ: وَ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِاَبْنِيَّاتِ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ وَيَقُولُ: لَيْتَ اءَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهْدُوْا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَفِعِ الْاَسْلَمِ فَاَءَهْلُوْا وَسَيَّتْهَلُوْا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوْا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ قَدْ قَتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَ عَدَلْنَا بِبَدْرِ فَاَعْتَدَلْ

ترجمه

در این بین یزید لعین چوب خیزران طلبيد مکرر با آن چوب به دندان مبارک فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله می زد. در این هنگام ابو برزه اسلمی خطاب به آن بدتر از ارمنی، نمود و گفت: وای بر تو ای یزید! به چه جرات چنین جسارتی می‌نمایی و با چوب، به گوهر دندان حسین فرزند فاطمه اطهر می زنی؟ من گواهی می‌دهم که به چشم خود دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دندهای ثنایای حسن و حسن را می‌بوسید و می‌فرمود: ((انتما سیدا...)) شما دو نفر سید و سرور جوانان اهل بهشت هستید، خدا بکش کشندگان شما را و لعنت کند آنها را و جایگاه ایشان جهنم باد که بد جایگاهی است. راوی گوید: پس یزید از این سخنان به خشم آمد و حکم داد که ((ابوبرزه)) را از مجلسش بیرون افکنند. در این هنگام او را کشان کشان بیرون نمودند راوی گفت که یزید ملعون در مقام تمثیل به ابیات ابن زبعری را که در هنگام شکست مسلمانان در جنگ احد به عنوان فتح نامه برای کفار قریش و اصحاب ابو سفیان در مکه انشاء نموده بود، همی ترنم و زمزمه داشت: ((لیت اشیاخی بیدر...))؛ یعنی ای کاش بزرگان قوم از قریش که در جنگ بدر کشته شدند (مانند عتبه، شیبیه، ولید، ابوجهل و غیره) در اینجا حاضر بودند و مشاهده می‌کردند چگونه طائفه خزرج که یاور رسول الله بودند، از شمشیرهای قریش به جزع و افغان آمده‌اند، تا از دیدن این صحنه، صداها به شادی بلند نمایند و صورت‌هایشان از شدت سرور و خرسندی، درخشند

متن عربی (۳۴)

متن عربی

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ أَنْ لَمْ أَعْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَعْحَمِيدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَالَ الرَّاوی : فَقَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ وَقَالَتْ : اءَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اءَجْمَعِينَ ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ : (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اءَسَاؤُا السُّوَايَ اءَنْ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ) . اءَظَنَنْتُ يَا زَيْدُ - حَيْثُ اءَخَذْتَ عَلَيْنَا اءَقْطَارَ الْاَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ فَاءَ صَبِيحِنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْاِمَاءُ - اءَنَّ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا ، وَبِكَ عَلَيَّ كَرَامَةً !! وَاءَنَّ ذَلِكَ لِعَظِيمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ !! فَسَمَخْتَ بِاءِ نُفُكَ وَنَظَرْتَ فِي عَطْفِكَ ، جَذْلَانَ مَسْرُورًا ، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً ، وَالْاُمُورَ

ترجمه

شود و بگویند م یزید دستت شل مباد که این چنین عمل نمودی و انتقام از بنی هاشم گرفتی . (این بیت از اشعار خود یزید است) . ما بزرگان خزر را در جنگ احد کشتیم و این معامله را با معامله بدر برابر داشتیم و جنگ بدر بر جنگ احد زیادتی نمود . بنی هاشم به لعب ، هوای سلطنت داشتند و اسلام را بهانه کردند ؛ نزول وحی را حقیقتی نبود (مراد آن کافر از بنی هاشم جسارت است نسبت به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله) از نسل خندف نبودمی آگر از اولاد احمد مختار انتقام خون کشتگان بدر را نمی کشیدم . (۳۹) سخنرانی زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید راوی گوید : در آن هنگام زینب کبری علیه السلام بر پا خاست و این خطبه را که دقایق نکاتش موسس دقایق ایمان و لطایف بیانش مزین کاخ ایقان است ، ادا فرمود : ((الحمد لله . . .)) ؛ سپاس بی قیاس ذات مقدس الهی را سزاست که ذرات ماسوی را به قبول اشته انوار وجود ، پرورش داد و درود نامحدود بر احمد محمود رسول پروردگار و درود بر آل اطهار او باد . خداوند راست گفتار در کتاب معجز آثارش چنین تذکار فرمود : (ثم كان . . .) (۴۰) ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال دمرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند ! ای یزید ! آیا چنین گمان بردی که چون اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما سخت تنگ گرفتی و راه چاره را بر رویمان محکم بسته داشتی به نحوی که سرانجام آن به اینجا رسید که مانند اسیران

متن عربی (۳۵)

متن عربی

مُتَسِقَةً ، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا ، فَمَهْلًا مَهْلًا ، اءَنَسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ : (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اءَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِءَنفُسِهِمْ اِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزِدُوا اِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ) . اءَمِنَ الْعِدَلِ يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَامَانُكَ وَسُوقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا ؟ ! قَدْ هَتَكَتِ سُبُورَهُنَّ ، وَاءَبَدَيْتِ وُجُوهُهُنَّ ، تَحْدِدُو بِهِنَّ الْاَعْيَادُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ اءَهْلُ الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاقِلِ ، وَ يَتَصَفَّحْنَ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ ، وَ الدَّنِيئُ وَ الشَّرِيفُ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وُلِيٌّ ، وَ لَا مِنْ حَمَاتِهِنَّ حِمِيٌّ . وَ كَيْفَ تُزْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مِنْ لَفْظِ فُؤَةٍ اءَكْبَادِ الْاَزْكَيَاءِ ، وَ نَبَتَ لِحْمُهُ بِءِدْمَاءِ الشُّهَدَاءِ ؟ ! وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطِءُ فِي بَعْضِنَا اءَهْلُ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ الْاِنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْاِحْنِ وَ الْاَضْغَانِ ؟ ! ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَاءِثٍمْ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ :

ترجمه

کفار ما را دیار به دیار کشاندی، در نزد خدا موجب خواری و مذلت ما و عزت و کرامت تو خواهد بود؟! بدین خیال باطل دماغ نخوت و تکبر را بالا کشیدی و به اظهار شادمانی پرداختی و مانند متکبران به دامانت نظر عجب و خود بینی افکندی که اینک دست روزگار را به مراد خویش بسته و امور را منظم می پنداری، مگر نه این است که سلطنت حقه ما خانواده رسول است که تو به ظلم و ستم آن را خالصه خود نمودی؟! اینک آرام باش و به خود آی و فرمان واجب الاذعان حضرت سبخان را از خاطر نسیان منما که فرموده (و لا یحسبن) (۴۱)؛ آنها که کافر شدند (و راه طغیان پیش گرفتند) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم، به سودشان است! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خد بیفزایند و برای آنها، عذاب خوار کننده ای اسیری چو غلامان آزادشان نمود؛ اینک ادعای تو عدالت و دادگستری است که زنان و کنیزکان خود را در پس پرده عزت محترم داری و از نامحرمان مستور نمایی (ولی) دختران پیغمبر را در حالی که پوششش مناسب ندارند مانند اسیران در شهر بگردانی و در جلو دیدگان نامحرمان به تماشا بگذاری؟! و مردم دور و نزدیک و پست و شریف با چشمان اهانت آمیزی به خاندان رسول خدا بنگرند در حالی که از مردان آنان کسی را باقی نگذاشتی تیارو و حمایت آنها باشند چگونه می توان امید رعایت از گروهی داشت که پاره های جگر پاکان

متن عربی (۳۶)

متن عربی

لَاهُلُوا وَشَتَّهُلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا: يَا يَزِيدُ لَا تُشَلُّ مُنْتَجِيًا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتْهَا بِمِخَصِرَتِكَ . وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ ، وَ قَدْ نَكَأَتِ الْقَرْحَةَ ، وَ اشْتَاءَ صِلَتِ الشَّافَةَ بِارْقَانِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ؟ ! وَ تَهْتِفُ بِأَشْيَاخِكَ ، زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ ! فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكََا مُؤَرِّدُهُمْ ، وَ لَتَوَدَّ أَنَّكَ سُلِّتَ وَ بُكِمْتَ وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ . اءَللَّهُمْ خُذْ بِحَقِّنَا ، وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا ، وَ احْلُلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَائِنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا . فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ ، وَ لَا حَزْرَتَ إِلَّا لَحْمَيْكَ . وَ لَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ ، وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لُحْمَتِهِ ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ

ترجمه

از دهان آنها فروریخته و گوشت تن هایشان از خون شهیدان رویده! و چگونه در بغض و عدوات ما اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله کوتاهی تواند نمود آن کس که همیشه به چشم دشمنی و به دیده حسد و کینه به سوی ما نگریسته و اینک تو با چوپ خود دندانهای ثنایای ابی عبدالله سید شباب اهل جنت را آزرده می داری و نه این گناه را به چیزی شمردی و نه این امر شنیع را عظیم می پنداری! ای یزید! اینک تو به پدران خود مباحات داری و همی گویی که ((اگر بودند از روی شادی بگفتندی که ای یزید، دستت شل مباد که چنین انتقام از بنی هاشم کشیدی!)) اینک هم با تکبر و غرور چوب بر دندانهای مبارک سید و سرور جوانان اهل بهشت می زنی چگونه چنین سخن نرانی در حالی که خون ذریه رسول مختار بریختی و زخم دلها را تازه کردی و بیخ دودمان را بر کنیدی و زمین را از خون آل عبدالمطلب که ستارگان روی زمین بودند، زندگین ساختی و به پدران کافر خود همی صدا می آوری، به گمانت که ایشان را بر این طلب داری که شتابان به آرامگاه ایشان (در جهنم) خواهی شتافت و در آنجا آرزو می کنی که کاش دست شل و زبانت لال بودی تا ناگفتنی را نگفته و ناکردنی را به جای نیابوردی بودی خداوند! حق ما را از ستمکاران ما برگیر و غضب را برایشان فرود آورد؛ زیرا خون ما را ریختند و یاران ما را بکشند. ای یزید! به خدا سوگند که با

این جنایت عظیم، پوست خود را دریدی و گوشت بدن خویش را پاره نمودی! و در فردای قیامت به

متن عربی (۳۷)

متن عربی

و يَاءُ خُذْ بِحَقِّهِمْ : (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَعْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) . وَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا ، وَ بِمُحَمَّدٍ صَ خَصِيمًا وَ بِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا . وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُشْرِكِينَ . بِنَسِّ لِلظَّالِمِينَ يَدًا وَ أَعْيُكُمْ شَرًّا مَكَانًا وَ أَعْضَعُفُ جُنْدًا . وَ لَئِنْ جَزَتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتَكَ ، أَعْنَى لَأَسْتَصِيغِرُ قَدْرَكَ ، وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ ، وَ أَسْتَكْتِرُ تَوْبِيخَكَ ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عُبْرَى ، وَ الصُّدُورُ حَزَى . أَيْلَا - فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ . فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَائِنَا ، وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا . وَ تِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ

ترجمه

نزد رسول صلی الله علیه و آله بیایی در حالی که بارگناه کشتن ذریه پسا مبر را بر دوش کشیده و حرمت عترت او را شکسته و بر آنان که پاره تن رسول بودند ستم نموده و بر آنان در آن مقام که خدا عزوجل پراکنده، ال رسول را جمع سازد و کار ایشان را به صلاح آورد و حق ایشان را از ستمکاران بگیرد که خداوند متعال فرمود: ((ولا تحسبن... (۴۲)))؛ هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. ای یزید! برای تو همین مقدار بدبختی کافی است که حاکمی چو خدا و دشمنی چو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داری همانطور که ما را پشتیبانی مانند جبرئیل، کافی است. به زودی معاویه و یاران بی ایمانت که تو را به خیال استحکام اساس سلطنت انداختند و بر گردن مسلمانان سوار نمودند، خواهند فهمید که ستمکاران را آتش دوزخ بد عوض و پاداشتی است و همچنین خواهند دانست که شما ستمکاران یا ما ستم دیدگان، کدامیک جایگاهش بدتر و یاورانش ضعیف تر و کمتر خواهد بود. اگر چه مصیبت های وارده از چرخ دون کار مرا به جایی رسانید که با چو تو ناکسی سخن گویم ولی با این همه من بای تو قدری نگذارم

متن عربی (۳۸)

متن عربی

وَ تَغْفِرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ . وَ لَئِنْ اتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مُعْرَمًا ، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ ، وَ مَا رُبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ . فَالِي اللَّهِ الْمُشْتَتَكِي ، وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ . فَكَيْدُ كَيْدِكَ ، وَ أَسْعَ سَعْيِكَ ، وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ ، فَوَ اللَّهُ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا ، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا ، وَ لَا تُدْرِكُ أَعْمِدَانَا ، وَ لَا تَرَحُّصُ عُنُقَ عَارِهَا . وَ هَلْ رَأَيْتَكَ إِلَّا فَنِيْدًا ، وَ أَعْيَانُكَ إِلَّا عَيْدًا ، وَ جَمْعُكَ إِلَّا يَدَا ، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِ : أَيْلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ . فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ ، وَ لَأَخْرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ . وَ نَسَاءَلُ اللَّهَ أَعْنُ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ ، وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ ، وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ ، أَنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ ، وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلِ . فَقَالَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ :

ترجمه

و نکوهش و توبیخ تو را فراوان نمایم؛ چه کنم که دیده گریان و سینه از داغ مصیبت بریان است؛ چه بسیار جای شگفت است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب است که حزب خدا و مردمان نجیب به دست لشکر شیطان نانجیب که از

زمره طلقاء و آزاد شدگانند ، شهید شوند اینک خون ما از دستان شما ریزان است و گوشت ما از بن دندانان آویزان اینک اجساد طاهره و پاک شهیدان و نو گلهای سیدلولاک در بیابان افتاده که زوار ایشان گرگان بیابان و درندگان صحراست پس اگر امروز اسارت ما را غنیمت شمردی ، به زوید خواهی یافت که بجز غرامت و خسران چیزی نبردی و ان در روز باز پسین است که نبینی بجز جزای عملی را که خد پیش فرستاده ای و پروردگار بر بندگان خود ستمکار نیست و شکایت من به سوی خدای تعالی و تکیه و اعتماد من بر اوست . ای یزید ! تو مکر و حیه خویش را به پایان و کوشش خود را به انجام رسان و جهدت را به کار بر اما به خدا سوگند که نام ما را از از صفحه روزگار نتوانی برداشتو بر خاموشی نور وحی قدرت نیابی و به گرد همت عالی ما نخواهی رسید و پلیدی این ننگ را از خود نخواهی فروشتست حال رای و اندیشه ات نیست الا سستی و خرافت و روزگار زندگانیت مگر اندک و جمع اثاث سلطنت نیست مگر پراکندگی ، آن روز که منادی ندا کند که لعنت خدا مر ستمکاران راست و حمد مر خدا متعال را که اول کار ما را به سعادت و مغفرت و آخر آن را به شهادت و رحمت ختم نمود و از حضرت اله چنین

متن عربی (۳۹)

متن عربی

يَا صَيْحَةَ تُحَمَّدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ قَالَ الرَّاوى : ثُمَّ اسْتَشَارَ أَهْلَ الشَّامِ فِيمَا يَصْنَعُ بِهِمْ . فَقَالُوا : لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سُوءٍ جَزْوا . فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ : ائْتِظُرْ مَا كَانَ الرَّسُولُ يَصْنَعُ بِهِمْ فَاصْنَعْ بِهِمْ . وَنَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ ع . فَقَالَ : يَا أُمَّمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ . فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا : يَا عَمَّتَاهُ ائْتِيْتُمْتُ وَأَسْتَيْتَخَدُمُ ؟ فَقَالَتْ زَيْنَبُ : لَا ، وَلَا كَرَامَةَ لِهَذَا الْفَاسِقِ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ :

ترجمه

مسئلت دارم که شهیدان دشت بلا را ثواب کامل و مزید را اجر عطا فرماید و بر باز ماندگان ایشان نیکو خلیفه باشد ؛ زیرا حضرتش رحیم و ذات اقدسش و دود و کریم است و (حسبنا الله . . . ((۴۳))) (۴۴) . خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا علیه السلام به انجام رسید ، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند : خلاصه ، چون خطبه پاره تن حضرت زهرا ع به انجام رسید ، یزید پلید سخن نتوانست گوید جز آنکه بر سبک او باش این شعر را بخواند : ((یا صیحه . . .)) ؛ بسا ناله زنان داغدار که به نزد کسان ، شایسته است و چه سهل و آسان است مردن بر زنانی که از درد مصیبت می نالند . راوی گوید : سپس یزید عنید با اهل شام مشورت در میان آورد که نسبت به اسیران چسان سلوک دارد و با ایشان چگونه رفتار نماید ؟ آن سگهای ناسپاس سخن به زشتی گفتند و در مشورت خیانت کردند و اشاره به قتل اهل بیت نمودند به سخنی که ذکر آن نشاید ، ولی نعمان بن بشیر به صدق سخن راند گفت : ای یزید ! اندیشه کن که اگر احمد مختار در این روزگار می بود چه قسم با ایشان رفتار می نمود ، اکنون تو همان رفتار را نما . داستان مرد شامی در مجلس یزید مردی از شامیان نظرش به فاطمه بنت حسین ع افتاد ، در این هنگام به یزید گفت : ای امیر مومنان ! این کنیزک را به من ببخش . فاطمه مکرمه رو به زینب کبری - آن پناه اسیران - آورد که ای عمه ! یتیمی مرا بس نبود که به خدمتگذاری در من طمع دارند ! زینب کبری به او تسلی داده فرمود : خاطر آسوده دار که چنین امری برای این

متن عربی (۴۰)

متن عربی

هَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةُ الْحُسَيْنِ ، وَ تِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : اءَلْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ عَ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ؟ ! قَالَ : نَعَمْ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ ، اءَتَقْتُلُ عَتْرَةَ نَبِيِّكَ وَ تَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ ، وَ اللَّهُ مَا تَوْهَمْتُ اِلَّا اءَنَّهُمْ سَبَى الرُّومِ . فَقَالَ يَزِيدُ : وَ اللَّهُ لَالْحَقِّكَ بِهِمْ ، ثُمَّ اءَمَرَ بِهِ فَضْرِبَ عُنُقَهُ . قَالَ الزَّوَايُ : وَ دَعَا يَزِيدُ بِالْخَاطِبِ ، وَ اءَمَرَهُ اءَنْ يَضْعَدَ الْمُنْبَرِ فَيَذَمَّ الْحُسَيْنَ وَ اءَبَاهُ ص فَضَعَدَ ، وَ بَالَعَ فِي ذَمِّ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، وَ الْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَ يَزِيدَ . فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ : ((وَيْلَكَ اءِيُّهَا الْخَاطِبُ ، اَشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ ، فَتَبَوَّاءَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ)) .

ترجمه

فاسق میسر نیست . مرد شامی گفت : مگر این کنیزک کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر حسین است و آن یکی نیز زینب دختر علی بن ابی طالب می باشد . مرد شامی گفت : آن حسین که پسر فاطمه و فرزند علی بن ابی طالب است ؟ ! یزید گفت : آری ، چنین است ! مرد شامی گفت : ای یزید ! لعنت حق بر تو باد ؛ عترت پیغمبر را به قتل می رسانی و آنان را اسیر می نمائی ؟ ! به خدا سوگند که هیچ خیالی درباره اینان نکردم جز آنکه آنان را اسیران روم پنداشتم ! یزید گفت : تو را نیز به اینان ملحق سازم . آنگاه حکم نمود آن مرد شامی را گردن زدند . راوی گوید : یزید حکم نمود که خطبه خوان بر منبر رود تا حسین پدر بزرگوارش را به زشتی نام برد . سخنران به حکم آن ملعون ، بر منبر رفت و آنچه که یزید و معاویه لایقش بودند نسبت به شاه اولیاء و فرزندش سید الشهداء ، در غایت مبالغه ذکر نمود و یزید و پدرش معاویه پلید را مدح کرده و به نیکی نام برد . سپس امام سجاده با صدای بلند فریاد زد که : ((ویلک ...)) ؟ ! یعنی ای خطیب ! وای بر تو ، رضای حق را در دادی و خشنودی مخلوق خریدی ! منزلگاه تو در قیامت پر از آتش است .

متن عربی (۴۱)

متن عربی

وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ سِنَانَ الْخَفَاجِي فِي وَصْفِ اءَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ص حَيْثُ يَقُولُ : اءَعَلَى الْمَنَابِرِ تُغْلَنُونَ بِسَبِّهِ وَ بِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ اءَعْوَادُهَا قَالَ الزَّوَايُ : وَ وَعَدَ يَزِيدُ - لَعْنَةُ اللَّهِ - عَلَيْنَا بِنِ الْحُسَيْنِ عَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ اءَنَّهُ يَقْضِي لَهُ ثَلَاثَ حَاجَاتٍ . ثُمَّ اءَمَرَ بِهِمْ اِلَى مَنْزِلٍ لَا يَكُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَ لَا بَرَدٍ ، فَاءَقَامُوا فِيهِ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ ، وَ كَانُوا مُدَّةَ مَقَامِهِمْ فِي الْبَلَدِ الْمُشَارِ اِلَيْهِ يَتُوحُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَ . قَالَتْ سُكَيْنَةُ : فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ ، وَ ذَكَرْتُ مَنَامًا طَوِيلًا تَقُولُ فِي آخِرِهِ : وَ رَأَيْتُ اءَمْرَاءَ رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَ يَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا ، فَسَاءَلْتُ عَنْهَا ، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ص اءُمَّ اءَبِيكَ .

ترجمه

حسن بن سنان خفاجی چه نیکو در مدح امیر مؤمنان سروده است : ((اعلی المنابر ...)) ؛ (خطاب به بنی امیه و اتباع ایشان کرده می گوید :) شما آشکار بر بالای منبر ما به امام علی ع ناسزا می گوئید و حال آنکه با شمشیر او منبرها برای شما مهیا گردیده . راوی گوید : یزید به امام زین العابدین ع در همان روز وعده بر آوردن سه حاجت نمود و حکم کرد که آل رسول ع را در منزلی جای دادند که نه از سرما و نه از گرما ، آنان را حفظ نمی نمود و ایشان در آن منزل مقیم بودند چندان که چهره های ایشان پوست انداخت و در همه آن مدت زمانی که در شهر شام اقامت داشتند ، کار ایشان گریه و نوحه بر شهید کربلا بود . خواب دیدن

سکینه سلام الله عليها در شهر شام سکینه خاتون فرموده که چون روز چهارم از اقامت ما در شهر شام بگذشت ، خوابی دیدم و آن خواب طولانی را ذکر نمود ، و در آخر آن فرمود : زنی را دیدم در هودجی نشسته و دست خود را بر سر گذاشته ، پرسیدم که این زن کیست ؟ گفتند : فاطمه زهراء بنت محمد مصطفی ص جده تو است . گفتیم : به خدا سوگند که به خدمتش شرفیاب می شوم و از ستمی که بر ما وارد آمده او را خبر می دهم .

متن عربی (۴۲)

متن عربی

فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلاَ خَيْرَ نَها ما صُنِعَ بنا . فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا ، حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَعْبَى وَأَقُولُ : يَا أُمَّتَاهُ جَحِدُوا وَاللَّهِ حَقًّا ، يَا أُمَّتَاهُ بَدُّوا وَاللَّهِ شَمْلَنَا ، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا ، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنِ أَبَانَا . فَقَالَتْ لِي : كَفَى صَوْتَكَ يَا سَكِينَةَ ، فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَّاطَ قَلْبِي ، وَأَعْفَرْتَ كَبْدِي ، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ ع لا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ . وَرَوَى ابْنُ لَهَيْعَةَ ، عَنْ أَبِي الْمَاءِ سَوْدٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ : لَقِينِي رَأْسُ الْجَالُوتِ فَقَالَ : وَاللَّهِ ، أَنْ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ سَبْعِينَ أَعْبَا ، وَأَنَّ الْيَهُودَ تَلْقَانِي فَتَعْظُمُنِي ، وَأَنْتُمْ لَيْسَ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ الْآ-أَبُ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ . !! وَرَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ قَالَ : ((لَمَّا آتَى بَرَاءَسِ الْحُسَيْنِ ع الی یزیدَ کانَ یَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ ، وَیَأْتِی بَرَاءَسِ الْحُسَيْنِ ع وَیَضَعُهُ بَيْنَ

ترجمه

آنگاه به سوی او شتافتم و در حضورش ایستادم و گریه کردم و گفتم : مادر جان ! به خدا سوگند که مردم حق ما را انکار کردند ؛ مادر جان ! به خدا سوگند که جمعیت ما را پریشان نمودند ؛ مادر جان به خدا سوگند که حریم ما را به غارت بردند ؛ ای مادر عزیزم ! به خدا قسم که پدر ما حسین را کشتند ؛ در این هنگام به من فرمود : ((کفی ...)) سکینه جانم ! دیگر این ماجرا را بازگو مکن و بس نما که رگ قلبم را پاره کردی ، اینک پیراهن پدرت همراه من است که آن را با خود نگاه می دارم تا با همین پیراهن خدا را ملاقات کنم . ((ابن لهیعه)) از ابو الاسود محمد بن عبدالرحمان ، روایت کرده که گفت : راس الجالوت یهودی مرا ملاقات نمود و گفت : به خدا سوگند که میان من و داود پیغمبر ، هفتاد پدر واسطه است و جماعت یهود چون مرا ملاقات می نمایند ، تعظیم مرا رعایت می کنند و شما مسلمانان با اینکه در میان فرزند پیغمبرتان و آن رسول ص بیش از یک واسطه نیست او را به شهادت می رسانید !؟ سخنان شگفت انگیز سفیر روم از امام زین العابدین روایت است که فرمود : چون سر مطهر امام حسین ع را به نزد یزید آوردند ، آن ملعون همواره مجلس شراب فراهم می آورد و آن سرانور را در حضور خود می نهاد و به شرابخواری و شادمانی می پرداخت . روزی سفیر قیصر روم که از جمله اشراف و بزرگان آن مرز و بوم بود در آن مجلس حاضر شد و به یزید .

متن عربی (۴۳)

متن عربی

يَدِيهِ وَيَشْرِبُ عَلَيْهِ . فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي مَجْلِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ وَعَظْمَائِهِمْ ، فَقَالَ : يَا مَلِكُ الْعَرَبِ ، هَذَا رَأْسُ مَنْ ؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ : مَا لَكَ وَلهَذَا الرَّأْسِ ؟ فَقَالَ : أَنِّي إِذَا رَجَعْتُ الی مُلْكِنَا يَشَاءُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ ، فَأَعْجِبْتُ أَنْ أَعْجِبَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَصَاحِبِهِ ، حَتَّى يُشَارِكَكَ فِي الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ . فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ . فَقَالَ الرَّومِيُّ : وَمَنْ أُمَّهُ ؟

فَقَالَ : فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ . فَقَالَ النَّبِيُّ : لَيْسَ بَيْنَهُمَا آبَاءُ كَثِيرَةٌ ، وَالنَّصَارَى يُعْظَمُونَنِي وَيَأْخُذُونَ مِنِّي مِنْ تَرَابِ أَهْلِ قَدَامِي تَبْرُكَا بِي يَا بَنِي دَاوُدَ ، وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ، وَ لَيْسَ بَيْنَهُمَا وَ بَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ ، فَأَيُّ دِينٍ دِينُكُمْ ؟ !! ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ : هَلْ سَمِعْتَ حَدِيثَ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ ؟

ترجمه

گفت : ای پادشاه عرب ! این سر کیست ؟ یزید گفت : تو را با او چه کار است ؟ سفیر گفت : سؤال من به این خاطر است که وقتی به نزد پادشاه خود بر می گردم از همه اموری که دیده ام از من پرسش خواهد کرد ، چون ذکر حال این سر را در خدمتش برم در فرح و سرور با تو شریک خواهد بود . یزید لعین گفت : این سر از آن حسین بن علی بن ابی طالب است . رومی گفت : مادرش کیست ؟ یزید گفت : فاطمه دختر رسول خدا ص است . نصرانی گفت : اف بر تو و دین تو باد ! دین من از دین تو بهتر است ؛ زیرا پدر من از نبره های حضرت داود ع بوده و میان من و داود ع پدران بسیاری است و جماعت نصاری مرا بسیار تعظیم می کنند و خاک قدم مرا به تبرک همی گیرند و مشا مسلمانان پسر دختر پیغمبر خویش را مقتلو می سازید و حال آنکه میان او و پیغمبر شما بجز یک مادر فاصله نیست ؛ پس این چه دینی است که شما دارید ؟ ! بعد از آن . مرد نصرانی گفت : آیا حکایت کنیسه حافر را شنیده ای ؟

متن عربی (۴۴)

متن عربی

فَقَالَ لَهُ : قُلْ حَتَّى آءِ شِمَعٍ . فَقَالَ : أَنْ بَيْنَ عَمَّانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرُهُ سِنَةٌ ، لَيْسَ فِيهَا عِمْرَانُ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرْسَخًا فِي ثَمَانِينَ فَرْسَخًا ، مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ أَعْكَبُ مِنْهَا ، وَ مِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَاقُوتُ ، آءِ شَجَارُهُمُ الْعُودُ وَالْعَبِيرُ ، وَ هِيَ فِي آءِ يَدِي النَّصَارَى ، لَا مَلِكَ لِآءِ حَرِيدٍ مِنَ الْمُلُوكِ فِيهَا سِوَاهُمْ ، وَ فِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ ، آءِ عَظْمُهَا كَنِيسَةٌ تُسَمَّى كَنِيسَةَ الْحَافِرِ ، فِي مِحْرَابِهَا حَقَّةٌ ذَهَبٌ مُعَلَّقَةٌ ، فِيهَا حَافِرٌ يَقُولُونَ : أَنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع ، وَ قَدْ زَيَّنُوا حَوْلَ الْحَقَّةِ بِالذَّهَبِ وَاللِّدْيَاجِ ، يَقْضُدُهَا فِي كُلِّ عَامٍ عَالَمٌ مِنَ النَّصَارَى ، وَ يَطُوفُونَ حَوْلَهَا وَ يَقْبَلُونَهَا وَ يَزْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عِنْدَهَا ، هَذَا شَاءَ نَبِيُّهُمْ وَ دَاءُ بُهْمٍ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ حَافِرٌ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى ع نَبِيُّهُمْ ، وَ آءِ أَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ ، فَلَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ لَا فِي دِينِكُمْ . فَقَالَ يَزِيدُ : آءِ قَتَلُوا هَذَا النَّصْرَانِي لِنَلَا يَفْضَحَنِي

ترجمه

یزید گفت : بگو تا بشنوم . نصرانی گفت : بین عمان و چین ، دریایی است که عبور از آن یک سال مسافت است و در وسط آن بجز شهری که طول و عرض آن هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است ، هیچ آبادانی نیست و بزرگتر از آن شهر در روی زمین ، شهری نیست و از آن شهر کافور و یاقوت به شهرهای دیگری حمل می نمایند و تمام درختان آن عود و عنبر است و آن شهر کاملاً در دست نصاری است و هیچ یک از پادشاهان روی زمین در آن تصرف و دخالتی ندارند . در آن شهر کلیسا بسیار است و بزرگترین کلیسای آن ، کنیسه حافر است که در محراب آن حقه ای از طلا نصب گردیده و در آن معلق و آویزان است و جماعت نصاری را اعتقاد چنان است که در آن حقه ، سم خری است که عیسی ع بر آن می گشت و اطراف حقه را با طلا و نقره پارچه حریر زینت داده اند و در هر سالی ، جماعتی از طائفه نصاری همی آیند و بر دور آن طواف می کنند و آن را میبوسند و حاجتهای

خود را از خدای می طلبند . این روش و عادت آنهاست در حق سم الاغی که به عقیده ایشان همان الاغ حضرت عیسی ع ، بوده اما شما فرزند پیغمبرتان را می کشید و این چنین بی حرمتی می کنید ! خداوند خیر و برکت را از میان شما بردارد و دینتان را بر شما مبارک نگرداند ! یزید چون این سخن بشنید گفت : رشته عمر این نصرانی را باید برید و او را زنده نگذاشت تا مبادا در مملکت خود مرا رسوا گرداند .

متن عربی (۴۵)

متن عربی

فی بلادِهِ . فَلَمَّا أَحَسَّ النَّصْرَانِي بِذَلِكَ ، قَالَ لَهُ : أَلْتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : اغْلَمِ اءَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ : يَا نَصْرَانِي اءَنْتَ مِنْ اءَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَتَعَجَّبْتُ مِنْ كَلَامِهِ ، وَ اءَنَا اءَشْهَدُ اءَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اءَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ . ثُمَّ وَثَبَ اِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ع ، وَ ضَمَّهُ اِلَى صِدْرِهِ وَ جَعَلَ يَقْبَلُهُ وَ يَبْكِي حَتَّى قَبِلَ . قَالَ : وَ خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع يَوْمًا يَمْشِي فِي اءَشْوَاقِ دَمِشَقٍ ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بَنُ عَمْرٍو ، فَقَالَ : كَيْفَ اءَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ ؟ قَالَ : ((اءَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ ، يُدَبِّحُوْنَ اءَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُوْنَ نِسَاءَهُمْ . يَا مِنْهَالُ اءَمْسَتِ الْعَرَبُ تَفْتَحِرُ عَلَي الْعَجَمِ بِاَنَّ مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ ، وَ اءَمْسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَحِرُ عَلَي سَائِرِ

ترجمه

نصرانی گفت : ای یزید ! اینک می خواهی مرا به قتل برسانی ؟ یزید : گفت : آری . نصرانی گفت : پس گوش کن تا خواب خود را در این باب بر تو بازگو نمایم . شب گذشته حضرت رسول ص را در خواب دیدم ، به من فرمود : ای نصرانی ! تو از اهل بهشت هستی . من از فرمایش حضرت محمد ص در تعجب شدم و اینک شهادت می دهم که ((اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله)) . سپس این تازه مسلمان برخاست و سر مطهر امام شهید را بر داشت و به سینه چسبانید و پیوسته آن را می بوسید و گریه می کرد تا اینکه به شهادت نائل آمد . فرمایش امام سجاده به منهل بن عمرو راوی گوید : روزی امام زین العابدین ع در بازار شام راه می رفت ، منهل بن عمرو به خدمتش رسید و عرضه داشت : ای پسر رسول خدا ! چگونه روز را به شب می آوری ؟ امام سجاده فرمود : اینک حال ما چون حال بنی اسرائیل است که در دست فرعونیان گرفتار بودند ، مردانشان را می کشتند و زنانشان را برای خدمت نگاه می داشتند . ای منهل ! عرب همیشه بر عجم فخر می کرد برای اینکه رسول خدا ص از میان عرب مبعوث گردیده بود و قریش نیز بر جمیع عرب فخر می نمود به جهت اینکه محمد ص قریشی بود و اکنون ما که اهل

متن عربی (۴۶)

متن عربی

الْعَرَبِ بِاَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا ، وَ اءَمْسَيْنَا مَعَشَرَ اءَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَحْنُ مَعْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشْرَدُونَ ، فَاَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا اءَمْسَيْنَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ .)) . وَ لِلّٰهِ دَرُّ مَهْيَارٍ حَيْثُ يَقُولُ : يُعْظَمُونَ لَهُ اءَعْوَادٌ مُّبْتَرَةٌ وَ تَحْتَ اءَقْدَامِهِمْ اءَوْلَادُهُ وَ ضَمُّوا بِاَيِّ حُكْمِ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَ فَخْرُكُمْ اءَنَّكُمْ صَيَحِبُّ لَهُ تُبْعُ وَ دَعَا يَزِيدُ يَوْمًا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع وَ عَمْرٍو بْنِ الْحَسَنِ ، وَ كَانَ عَمْرٍو صَ غَيْرًا يُقَالُ : اِنَّ عَمْرَةَ اَحَدِيْ عَشْرَةَ سَنَةً . فَقَالَ لَهُ : اءَتُصَارِعُ هَذَا ، يَعْنِي اِبْنَهُ خَالِدًا ؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرٍو : لَا ، وَ لَكِنْ اءَعْطِنِي سِتْرًا كَيْنَا وَ اءَعْطِنِي سِتْرًا كَيْنَا ، ثُمَّ اءَقَاتَلَهُ . فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللّٰهِ : شَيْئًا نُهُ اءَعْرِفُهَا مِنْ اءَخْرَمٍ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ وَ قَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع : اءَذْكَرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهَا ؟ فَقَالَ لَهُ :

ترجمه

بیت آن پیامبریم، بین چگونه حق ما را غضب کرده و مردان ما را شهید کرده و باقی ماندگان را پراکنده ساختند و آواره نمودند، از این حالی که ما راست باید گفت: ((انا لله و انا الیه راجعون)). ابن طاوس گوید: خدای پاداش خیر دهد مهیار دیلمی را که چه نیکو در این مناسبت سروده است: ((يعظمون له...)) (۴۵) یزید پلید در بعضی از این ایام که اسیران در شام بودند، امام سجاد و عمرو بن حسن را به نزد خود طلبید و در آن موقع عمرو طفل صغیر بود، گویند یازده سال بیشتر نداشت، یزید به او گفت: با پسر من کشتی می‌گیری؟ عمرو یازده ساله گفت: نه، ولکن حاضرم خنجری به او بدهی و خنجری به من، تا با هم بجنگیم! یزید ضرب المثل معروف عرب را گفت که این عادت طبیعتی است که از پدرشان باقی مانده و از مار جز مار متولد نشود. (۴۶) سه درخواست امام سجاد علیه السّلام از یزید راوی گوید: سپس یزید به امام سجاد علیه السّلام گفت: آن سه حاجت را که وعده کرده‌ام بر آورده سازم بگو.

متن عربی (۴۷)

متن عربی

((اولی: اءَنْ تُرِنِي وَجَهَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَءَابِي، اءَلْحُسَيْنِ فَاَتَزَوَّدُ مِنْهُ وَءَنْظُرُ اِلَيْهِ وَءَوَدِّعُهُ. وَالثَّانِيَةُ: اءَنْ تُرَدَّ عَلَيْنَا مَا اءُخِذَ مِنَّا. وَالثَّلَاثَةُ: اِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَيَّ قَتْلِي اءَنْ تُوجِّهَ مَعِ هَوْلَاءِ النُّسُوَّةِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ اِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ)). فَقَالَ: اءَمَّا وَجْهُ اءَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ اءَبَدًا، وَ اءَمَّا قَتْلَكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَ اءَمَّا النُّسَاءُ فَلَا يَرُدُّهُنَّ اِلَى الْمَدِيْنَةِ غَيْرِكَ، وَ اءَمَّا مَا اءُخِذَ مِنْكُمْ فَاِنِّي اءُعَوِّضُكُمْ عَنْهُ اءَضْعَافَ قِيَمَتِهِ. فَقَالَ ع: ((اَمَّا مَالُكَ فَلَا تُرِيْدُهُ، وَ هُوَ مُوقَّرٌ عَلَيْكَ، وَ اِنَّمَا طَلَبْتُ مَا اءُخِذَ مِنَّا، لِاَنَّ فِيْهِ مَغْزَلُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ مَقْنَعُهَا وَ قِلَادَتُهَا وَ قَمِيصِيْهَا)). فَاَمَّا مَرَبْرَدٌ ذَلِكُكَ، وَ زَادَ عَلَيْهِ مِءَاةَتِي دِيْنَارٍ، فَاَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِيْنَ ع وَ فَرَّقَهَا عَلَيَّ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِيْنَ. ثُمَّ اءَمَرَ بِرَزْدِ الْاِسَارِي وَ سَبَايَا الْبُتُوْلِ اِلَى اءَوْطَانِهِمْ بِمَدِيْنَةِ الرَّسُوْلِ. وَ اءَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ ع، فَرُوِيَ اءَنَّهُ اءُعِيدَ فَدْفُونُ بَكْرَبْلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيْفِ، وَ كَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَيَّ هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ اِلَيْهِ. وَ رُوِيَ اَثَارٌ كَثِيْرَةٌ مُخْتَلِفَةٌ غَيْرُ مَا ذَكَرْنَا تَرْكُنَا وَ ضَعْمَهَا كَيْلًا يَنْفَسِيْ حِمَا شَرَطْنَا مِنْ اَخْتِصَارِ الْكِتَابِ.

ترجمه

حضرت علیه السلام فرمود: اول آنکه سر مبارک سید و پدر و مولای من حضرت سیدالشهداء علیه السلام را به من نشان دهی تا از دیدارش مستفیض شوم؛ دوم آنکه هر چه اموال ما به غارت برده اند باز گردانی؛ سوم اینکه اگر عزم کشتن مرا داری شخص امینی را با این زنان روانه دار تا آنان را به حرم جدشان رسول صلی الله علیه و آله برساند. یزید گفت: اما سر پدر را هرگز نخواهی دید و اما کشتن تو، پس از خون تو در گذشتم و زنان را بجز تو، کسی دیگر به مدینه نخواهد رسانید و اما آنچه را که از اموال شما برده اند، من چندین برابر قیمت آن را به عمو می‌دهم امام سجاد علیه السلام فرمود: مرا در مال تو طمع نیست و هیچ از مال تو نخواهم؛ بلکه مطلب این است که در میان آن اموال وسیله ریسندگی و گردنبرد و مقنعه و جامه جده ام فاطمه علیه السلام وجود داشته که به یغما برده اند. یزید حکم نمود آن اموال را باز گردانند و دو هزار دینار از خود به آن حضرت تقدیم کرد که امام سجاد علیه السلام آن را گرفت و در میان فقرا قسمت نمود سپس یزید امر نمود که اسیران اهل بیت حسین علیه السلام را به سوی مدینه برگردانند. اما سر مطهر حضرت امام؛ در روایت چنین وارد شده که آن سر انور به سوی کربلا رجوع داده شد و به جسد شریف ملحق گردید و عمل علمای امامیه موافق این قول است، اگر چه روایات فراوان و مختلفی در این باره وجود دارد که از ذکر

آنها خودداری می کنیم تا شرط اختصار در این کتاب رعایت شود .

متن عربی (۴۸)

متن عربی

قَالَ الزَّوای: وَكَلِمًا رَجَعَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَ وَعِيَالَهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَّغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مُرُّنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ. فَوَصَّيْهُمُ إِلَى مَوْضِعِ الْمَضِيرِ عَ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعِيَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ قَدْ وَرَدُوا لِزِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ وَأَقَامُوا الْمَاتِمَ الْمُفْرِحِيَهُ لِلْكَبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا. فَرَوَى عَنْ أَبِي حَبَابِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي الْجَصَّاصُونَ قَالُوا: كُنَّا نَخْرُجُ إِلَى الْجَبَانَةِ فِي اللَّيْلِ عِنْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَ، فَنَسْمَعُ الْجَنَّ يُنْوَحُونَ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ أَيْبُوهُ مِنْ عَلِيٍّ قَرِيشٍ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ

ترجمه

ورود اهل بیت علیه السّلام به کربلا راوی گوید: چون زنان و اهل بیت و عیال امام حسین علیه السّلام از شام محنت فرجام آهنگ سرزمین خود نمودند و به سرزمین عراق رسیدند، به راهنمای کاروان که ملازم رکاب بود فرمودند: ما را از راه کربلا ببر. پس چون به جایگاه شهداء و دیار غریبان و قتلگاه شهیدان رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم را دیدند که با جمعی از آل رسول صلی الله علیه و آله به زیارتت قبر امام حسین علیه السّلام آمده اند و در یک زمان آن بی کسان با جبر و خویشان، در آن رشک جنان، ملاقات نمودند و به اتفاق هم به گریه و زاری و ناله و سوگورای پرداختند؛ چنانکه زخم دلها را تازه نمودند و آتش دلهای کباب را به اشک دیده های بی خواب، سیراب کردند و سینه های تنگ را به ناخن و چنگ خراشیدند. در این هنگام زنان اهل آن وادی بر گرد ایشان فراهم آمدند و چند روزی را در ماتم خانه، عزاداری نمودند. از ابی حباب کلبی روایت شده که گچکاران به من نقل کردند که شبی به جانب صحرا می رفتیم و از جلوی قتلگاه امام حسین علیه السّلام عبور می نمودیم، که جنیان شعری را می خواندند که معنی اش این است ((خاتم انبیاء در مصیبت شهید کربلا خود را به خاک می مالید که آثار فرع و حیرانی بر گونه نازنین حضرتش ظاهر است پدر و مادر حسین علیه السّلام بزرگان قریش اند و جد او نیز از بهترین اجداد است.))

متن عربی (۴۹)

متن عربی

قَالَ الزَّوای: ثُمَّ انْفَصَّيْهُمُ مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ. قَالَ بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ، فَحَطَّ رَحْلَهُ وَصَرَبَ فُسَيْطَاةً وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ. وَقَالَ: ((يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟)). قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنِّي لَشَاعِرٌ. قَالَ: ((فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَأَنْعِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ)). قَالَ بَشِيرُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَعْقُولُ: يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعِي مِتْدَارًا أَلْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقِنَاءِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَ مَعَ عَمَاتِهِ

ترجمه

راوی گوید: ال رسول صلی الله علیه و آله بعد از ادای وظایف ماتمرداری و سوگواری، از زمین کربلا با هزاران حسرت و ابتلاء به سوی مدینه خاتم انبیاء رو آوردند بشیربن حدلم گوید: چون به حوالی مدینه رسیدم، امام سجاد علیه السلام از مرکب فرود آمد و امر فرمود که بارها را از شتران به زیر انداختند و خیمه های حرم را بر پا نمودند و زنان آل عصمت و طهارت را از محمل ما فرود آوردند، آنگاه فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند که مردی شاعر بود، آیا تو هم بر گفتن شعر توانا هستی؟ بشیر عرضه داشت: من نیز طبع شعری ام گویاست. امام سجاد علیه السلام فرمود: به سوی مدینه رو و به اهل مدینه خبر شهادت ابی عبدالله الحسین علیه السلام رت بازگو نما. بشیر گوید: من بر اسب خودم سوار شدم و به سوی مدینه شتافتم و چون به نزدیک مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم فریاد گریه و ناله من بلند شد و این ابیات را انشاء نمودم: ((یا اهل...))؛ یعنی ای اهل یثرب شما را مجال اقامت در مدینه نمانده؛ زیرا امام حسین علیه السلام را کشتند و اینکه سیلاب اشک از دیدگان روان دارم چگونه توانید در مدینه اسوده باشید درحالی که جسم نازنین فرزند رسول صلی الله علیه و آله بر خاک کربلا افتاده و سر مطهرش بر بالای نیزه رفته است و دشمنان، شهر به شهر آن سرانور را می گردانند)) بعد از آنکه خبر مصیبت جانگداز شهدای کربلا را به اهل مدینه بازگو کردم گفتم: اینک علی بن الحسین علیه السلام رحل

متن عربی (۵۰)

متن عربی

وَءَحْوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَتَزَلُّوا بِفِنَائِكُمْ، وَءَنَا رَسُوْلُهُ الْيَكْمُ اءَعْرَفُكُمْ مَكَانَهُ . قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِيْنَةِ مُخَدَّرَةٌ وَ لَا مُحَجَّبَةٌ اِلَّا بَرَزْنَ مِنْ خُدُوْرِهِنَّ مَكْشُوْفَةً شُعُوْرُهُنَّ مُحَمَّشَةً وَجُوْهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُوْدَهُنَّ، يَدْعُوْنَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُوْرِ، فَلَمْ اءَرَبَاكِيَا وَ لَا بَاكِيَةً اءَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ لَا يَوْمًا اءَمَّرَ عَلَي الْمُسْلِمِيْنَ مِنْهُ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ ص . وَ سَمِعْتُ جَارِيَةً تُنُوْحُ عَلَي الْحُسَيْنِ ع وَ تَقُوْلُ: نَعِي سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَ وَجَعًا فَاءَ مَرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَاءَ فُجْعًا وَ عَيْنِي جُوْدًا بِالذَّمُوْعِ وَ اَسِيْبًا وَجُوْدًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَي مِنْ دَهِي عَرْشِ الْجَلِيْلِ فَرَزَعَا وَ اءَضِيْبَحَ الدِّيْنِ وَ الْمَجِيْدِ اءَجِيْدَا عَلَي ابْنِ نَبِيِّ اللّٰهِ وَ ابْنِ وَصِيَّتِي وَ اَنْ كَانَ عَنَّا شَاخِطَ الدَّارِ اءَشِيْعَا تَمَّ قَالَتْ: اءِيْهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزْنَنَا

ترجمه

اقامت به ساحت شما انداخته و به حوالی شهرتان منزل شاخه و منم فرستاده آن حضرت به سوی شما که محل اقامت آن حضرتت را به شما نشان دهم، اینک به خدمتش بشتابید! بشیر گفت: وقتی مردم مدینه این خبر جانگداز را شنیدند، کسی از زنان پرده نشین و مخدره اهل یثرب نماند مگر آ، که همه باموی پریشان و صورت خراشان از درون پرده و حجاب بیرون می خرامیدند و در آن حالی سیلی بر صورت خود می زدند و فریاد افغان و واویلا- و ناله و اثبورا به چرخ اطلس می رسانیدند و هیچ گریه و ناله و سوگواری را مانند آن روز را در عالم سراغ ندارم و همچنین ندیدم روزی را بر جماعت مسلمانان از آن تلخ تر باشد و در آن حال شنیدم که بانویی اظهار افسوس و ناله می نمود و این ابیات را می سرود: ((نعی سیدی ناع نعا فواجعا))؛ یعنی خبر دهنده، خبر مرگ سید و مولای مرا به من داد و آن خبر مرا به درد و رنجوری افکند؛ ای دو چشم من، از ریختن اشک چشم بخل ننمایید و بخشش کنید به اشک روان همواره اشک را جاری سازید؛ بر آن کس گریه نمایید که مصیبتش به عرش عظیم اثر نمود و عرش را به تزلزل آورد و از صدمه این مصیبت که بر دین رسیده چنان است که پاره ای اعضای دین قطع شده باشد؛ گریه نما بر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور دیده علی مرتضی علیه السلام که از شهر و دیار ما به دور افتاده است. سپس ان بانو خطاب بر آورد

که ای خیر مرگ آورنده! غم ما را بر امام حسین علیه السلام تازه نمودی و زخم دل ما را خراشیدی، آن جراحی

متن عربی (۵۱)

متن عربی

بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ، وَخَدَشَتْ مِنِّي قُرُوحًا لَمَّا تَدَمَّلْتُ ، فَمَنْ أَعْنَتْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ ؟ قُلْتُ : أَعْنَا بَشِيرُ بْنُ حِذْلَمٍ وَجَهْنَى مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، وَهُوَ نَزَلَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ وَنِسَائِهِ . قَالَ : فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَبَادَرُوا ، فَضَرَبْتُ فَرْسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ ، فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَالْمَوَاضِعَ ، فَنَزَلْتُ عَنْ فَرْسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ ، حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفَسِيطِطِ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كَرْسِيٌّ ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتِمَّالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ ، فَأَرْتَفَعَتْ أَعْضَاؤُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَحَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يَعْرُزُونَ ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً . فَأَعْوَمَاءَ بِيَدِهِ أَعْنُ اسِيكُتُوا ، فَسَيَكُنْتُ فَوْرَتُهُمْ . فَقَالَ : ((أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ، بَارِي الْعَالَمِينَ وَالْحَلَّاقِ الْجَمِّعِينَ ،

ترجمه

که بهبودیش نبود؛ تو کیستی، خدا بر تو رحمت کناد؟ گفتم: من بشیر حدلم هستم که مولای من زین العابدین فرستاد و اینک در فلان مکان، خود و اهل حرم ابی عبدالله علیه السلام و زنان، فرود آمده اند. بشیر گوید: اهل مدینه مرا تنها گذاردند و به سرعت تمام به خدمت امام سجاد علیه السلام شتافتند؛ من نیز تازیانه به اسبم زدم تا به خدمت آن جناب مراجعت نمایم، وقتی به آنجا رسیدم دیدم ازدحام مردم همه راهها و مکانها را پر نموده؛ لذا مجبور گشتم از اسب پیاده شدم و پا بر گردنهای مردم گذاردم تا اینکه به نزدیک در خیمه ها رسیدم و آن حضرت در سرا پرده جلال تشریف داشت، در این هنگام امام سجاد علیه السلام از خیمه بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت که اشک خود را با آن پاک می کرد و خادم از عقب سر آن جناب کرسی در دست بیامد و آن کرسی را بر روی زمین نهاد و امام سجاد بر بالای آن قرار گرفت و از شدت گریه، اشک خود را نتوانست نگاه دارد و صدای مرد و زن به گریه و ناله بلند گردید و مردم از هر جانب آن جناب را تعزیت و تسلیت می گفتند و قسمی بود که تمام آن سرزمین یک پارچه صیحه و فریاد گردید! سخنرانی امام سجاد علیه السلام در نزدیک مدینه امام سجاد علیه السلام با دست مبارکش اشاره فرمود تا مردم سکوت نمایند و چون آن خلق عظیم ساکت شدند. امام علیه السلام فرمود: ((الحمد لله...)) سپس فرمود: حمد می نمایم

متن عربی (۵۲)

متن عربی

الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى ، وَقَرَّبَ فَشَدَّ النَّجْوَى ، نَحَمِدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ ، وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ ، وَأَعْلَمِ الْفَوَاجِعِ ، وَمَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ ، وَجَلِيلِ الرُّزْءِ ، وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِئَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِيَةِ الْجَائِيَةِ . أَعْيُهَا الْقَوْمُ ، إِنَّ اللَّهَ وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ ، وَتَلْمِيزَةٍ فِي الْأَسْلَامِ عَظِيمَةٍ : قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ ع وَعَثْرَتُهُ ، وَسَبِي نِسَاؤُهُ وَصِيبَتُهُ ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ ، وَهَذِهِ الرِّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ . أَعْيُهَا النَّاسُ ، فَأَعْيُ رِجَالَ مَنُكُم مَّيْسُورُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ ؟ ! أَعْمَ أَعْيُ فُوَادًا لَا يَحْزَنُ مِنْ أَعْجَلِهِ أَعْمَ أَعْيُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَجْبَسُ دَمْعَهَا وَتَضْنُ عَيْنَ أَنْهَمَالِهَا ؟ ! فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ لِقَتْلِهِ ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا ، وَالسَّمَوَاتُ

بَاءَ زَكَانِهَا ، وَ الْأَرْضُ بَاءَ زَجَائِهَا ، وَ الْأَشْجَارُ بَاءَ غُصَانِهَا ، وَ الْحِيتَانُ وَ لُحُجِ الْبِحَارِ ، وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ .
 أَيْ يَهَا النَّاسُ ، أَيْ قَلْبٌ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ ؟ !

ترجمه

خداوند را بر امور بزرگ و دشوار و مصیبت های روزگار غدار و درد و سوزش داغهای اندوه آور و واقعه عظیم و مصیبت جسیم که اندوهش بیکران و بار محنتش گران و دشواریش از بیخ بر آورنده صبر داغ دیدگان است . ای گروه مردم ! به درستی آن خدایی که سپاسش بر من واجب است ، آزمایش نماید ما را به مصیبت های بزرگ و رخنه های عظیم که در اسلام واقع شد جناب ابی عبدالله الحسین علیه السلام با عترت طاهره اش کشته شدند و زنان حریمش و دختران کریمش اسیر گردیدند و سرانورش را در بالای نیزه در شهرها گردانید و چنین مصیبتی را را دیده روزگار هرگز ندیده است . ای مردم ! چگونه پس از شهادت او ، شاد توانید بود و کدام دل از داغ این درد صبوری تواند نمود ؛ چه دیده ای می تواند از ریختن اشک خودداری کند . و در صورتی که آسمانهای هفتگانه که دارای بنایی محکم است ، در شهادت او تاب نیاورده گریستند و دریاها با امواج خود و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماق و اطراف خود و درختان با شاخه هایشان و ماهی ها در دریا و فرشتگان مقرب الهی و همه اهل آسمانها ، در این مصیبت عزادار بودند و اشک ریختند ! ای مردم ! کدام قلب از صدمه کشته امام حسین علیه السلام از هم نشکافت ؟

متن عربی (۵۳)

متن عربی

أَمْ أَيْ فُوَادٍ لَا يَحْنُ إِلَيْهِ ؟ ! أَمْ أَيْ سَمِعَ يَسْمَعُ هَذِهِ الثَّلْمِيَّةَ الَّتِي ثَلَمْتُ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُصَمُّ ؟ ! أَيْ يَهَا النَّاسُ ، أَيْ بَخْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ مَيْدُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ ، كَأَنَّنا أَوْلَادُ تَوْكٍ أَوْ كَابِلٍ ، مِنْ غَيْرِ جُزْمٍ اجْتَرَمْنَا ، وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَا ، وَ لَا ثَلْمِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ ثَلَمْنَا ، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ، أَنْ هَذَا الْأَخْتِلَاقُ . وَ اللَّهُ ، لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا ، فَأَنَا لِلَّهِ وَ أَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَفْجَعَهَا وَ أَعْظَمَهَا وَ أَفْذَحَهَا ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيمَا آءَصَابَنَا وَ آءَلَّغَ بِنَا ، أَنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ)) . قَالَ الرَّاوي : فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعْصَعَةَ بِنِ صُوحَانَ - وَ كَانَ زَمِنًا - فَأَعْتَدَرَ إِلَيْهِ صِ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رَجُلِيهِ ، فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَغْدِرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَيَّ عَلَيْهِ .

ترجمه

کدام دلی است که فریاد و ناله را فرو گذاشت ؟ کدام گوش خبر وحشت اثر این رخنه که بر اسلام وارد گردید ، بشنید و گریه نکرد ؟ ای مردم ! صبح طالع ما بدان تیرگی رسید که مطرود و بی اعتبار و دور از بلاد و انصار ، شهره هر دیار گردیدیم ، گویا ما از اهالی ترکستان و کابل هستیم ، (که چنین بر خوردی با ما می کنند) بودن آنکه جرمی کرده و یا کار ناپسندی به جا آورده یا آنکه رخنه در دین نموده باشیم . همانا چنین رفتار اهانت آمیزی را در گذشتگان سراغ نداریم بلکه این بدعت و جسارت جدیدی است به خدای یگانه سوگند که چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جای وصیت در رعایت حق ما ، فرمان جنگ با ما را می داد ، زیاده از آنچه به جا آوردند ، نمی توانستند ظلمی نمایند ؛ ((فانه لله . . .)) آن مصیبتی که عظیم و درد ناک و اندوهش گرانبار است و خارج از اندازه و مقدار و تلخ و ناگوار بوده سپس در آنچه به ما رسید ، از مصیبت ها نزد حضرت داور احتساب اجر می دارم و ذخیره آخرت می شمارم ؛ ((فانه . . .)) . راوی گوید : سپس صوحان بن صعصعه بن صوحان که مبتلا به مرض و

زمینگیر بود، زبان معذرت گشود و اظهار افسوس بر عدم قدرت بر یاری و نصرتش نمود که از پاها زمینگیر و از تقاعد ناگزیر بوده امام سجاد علیه السلام به حسن جواب عذر او را پذیرفت و به حسن عقیدت خود درباره اش ملاطفت گفت و خدمت ناکرده اش را قبول کرده و بر والدش رحمت نمود.

متن عربی (۵۴)

متن عربی

قال عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسِ جَامِعِ هَذَا الْكِتَابِ: ثُمَّ أَنَّهُ ص رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَعِيَالِهِ، وَنَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَرِجَالِهِ، فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنُوْحَ بِلِسَانِ إِخْوَالِهَا، وَتَنُوْحَ بِإِعْلَانِ الدُّمُوعِ وَارْسَالِهَا، لِقَفْمِدِ حُمَاتِهَا وَرِجَالِهَا، وَتَنَدَّبَ عَلَيْهِمْ نَدْبَ التَّوَاكِلِ، وَتَسَاءَلُ عَنْهُمْ أَهْلِيلَ الْمَنَاهِلِ، وَتَهَيَّجَ إِخْزَانَهُ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهُ، وَتُنَادَى لِأَجْلِهِمْ: وَائْتِكَلَاهُ، وَتَقُولُ: يَا قَوْمَ، إِعْزِدُونِي عَلَى النَّيَاحَةِ وَالْعَوِيلِ، وَسَاعِدُونِي عَلَى الْمُصَابِ الْجَلِيلِ. فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ إِئْتَدَبُوا لِفِرَاقِهِمْ وَأَعَجَنُوا إِلَى كَرَمِ إِخْلَاقِهِمْ. كَانُوا سِيَمَارَ لَيْلِي وَنَهَارِي، وَأَنْوَارَ ظُلْمِي وَأَسْجَارِي، وَأَطْنَابَ شَرْفِي وَافْتِخَارِي، وَأَسْبَابَ قُوَّتِي وَائْتِصَارِي، وَالْخَلْفَ مِنْ شُمُوسِي وَأَقْمَارِي.

ترجمه

ورود قافله به مدینه مؤلف کتاب لهوف، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس - علیهم الرحمة من الرب الروف - چنین گوید: امام سجاد علیه السلام با اهل و عیال از آن منزل کوچ فرمود تا به شهر مدینه رسید و در آن حال به منزلهای بی صاحب مردان عشیره خویش نظر نمود، دید که همه آن خانه های خالی زبال حال، نوحه و ناله بر ساکنان سابق خویش دارند و بر فقدان حمایتگران و مردان خود، سیلاب اشک از دیدگان می بارند و بر مصیبت صاحبان خود همچون زنان داغدار گریان و سوگوارند و حال آنان را از مسافران سراغ می گیرند. و آتش حزن و اندوه آن مظلوم را بر مصرع کشتگان خود به هیجان می آوردند و آواز واثکلامه بلند می نمودند. زبان حال منزلهای مدینه گویا از در و دیوار تک تک آن خانه ای خالی چنین آواز بر می خاست: ای مردم! این نکته بر من نگیرید و عذر مرا بپذیرید در آنکه نوحه و ناله می کنم و در این سوگواری مرا بر ادای حق مصیبت ها، یاری نمایید؛ زیرا این کشتگان که من از فراق ایشان ندبه و گریه می کنم و بر بزرگی اخلاق ایشان سوگواریم، و مصاحب شب و روزم بودند و چراغ شبانگهان و مونس سحرگاهانم بودند و ریسمان خیمه شرف و افتخار و اسباب قوت و قدرت من به شمار می آمدند و خورشید و ماه روز گارم بودند.

متن عربی (۵۵)

متن عربی

كَمْ لَيْلَةٍ شَرَدُّوا بِأَكْرَامِهِمْ وَحَشْتِي، وَشَيَّدُوا بِأَنْعَامِهِمْ حُرْمَتِي، وَأَسْمَعُونِي مُنَاجَاةَ إِسْحَارِهِمْ، وَأَعْتَمَعُونِي بِإِبْدَاعِ إِسْرَارِهِمْ؟ وَكَمْ يَوْمٍ عَمَّرُوا رَبْعِي بِمَحَافِلِهِمْ، وَعَطَّرُوا طَبْعِي بِفَضَائِلِهِمْ، وَأَعَزَّوْهُمُ عُدُوِّي بِمَاءِ عُهُودِهِمْ وَأَعَذُّوهُمُ نُحُوسِي بِنَمَاءِ سِيُودِهِمْ؟ وَكَمْ عَزَّيْتُ لِي مِنَ الْمَنَاقِبِ، وَحَزَّيْتُ لِي مِنَ النَّوَائِبِ؟ وَكَمْ إِعْزَيْتُ بِهِمْ إِتَشَرَّفَ عَلَى الْمَنَازِلِ وَالْقُصُورِ، وَأَعْمَيْتُ فِي تَوْبِ الْجِدْلِ وَالشُّرُورِ؟ وَكَمْ إِعَاشُوا فِي شِعَابِي مِنْ أَمْوَاتِ الدُّهُورِ. وَكَمْ ائْتَأَشُوا عَلَى إِعْتَابِي مِنْ رُفَاتِ الْمُحْدُورِ. فَفَصَدَنِي فِيهِمْ سِيَهُمُ الْجِمَامِ، وَحَسَدَنِي عَلَيْهِمْ حُكْمُ الْإِيَامِ، فَأَعْزَيْتُ بِحُورِ غَرْبَاءِ بَيْنِ الْأَعْيَادِ، وَغَرَضْتُ لِسِتْهُمِ الْأَعْتِدَاءِ، وَأَعْزَيْتُ بِحَتِّ الْمَكَارِمِ تَقَطُّعَ بَقِطِ

ءَنَامِلِهِمْ ، وَ الْمَنَاقِبُ تَشْكُو لِفَقْدِ شَمَائِلِهِمْ ، وَ الْمَحَاسِنُ تُزُولُ بِزَوَالِ اَعْضَائِهِمْ وَ الْاِحْكَامُ تَنُوحُ لَوْحَشَةِ اَرْجَائِهِمْ .

ترجمه

چه شبها که وحشت تنهایی من به اکرام آنان نبود شده و بنیان حرمتم به انعامشان مستحکم گشته و به نعمتهای دلنواز مناجات سحری سماع محفل مرا زنده می داشتند و سینه مجروحم را به ودایع اسرار نهانی مرهم می گذاشتند؛ چه روزگاری که به محفل انس آنان خانه دلم معمر و مشام طبعم به فضایل ایشان معطر بود و برگ شاخه امیدم به آبیاری دیدارشان خرم و شاداب و خزان نحوست به مساعدت لطفشان نایاب بود؛ بسا شاخه منفعت که در مزرعه آرزویم کشتند و ساحت عزتم را از آفت نوائب در نوشتند؛ چه بسا صبح عیشم که به برکت و جود آنان، بر روی کاخهای مراد خرامان و در لباس کامرانی شادمان بوده است بسا آرزوها بر نیامده را که چون مردگان، چشم امید از آن پوشیده و در شکافهای مایوسی خوابیده، در روزگار زنده نمودند و به مراد دل رسانیدند و چه بسیار بیم ها و خوف ها که چون استخوان پوسیده در آستان خانه وجودم پنهان بوده، بیرون نمودند. (۴۷) زیرا حاصل فقرات بعد این است: ((تیر مرگ یاران مرا نشانه خود ساخت و گردش روزگار بر داشتن چنین یارانی که بر من حسد می برد؛ سپس صبح طالع ایشان بر این دمیده که در میان دشمنان، غریب افتادند و در معرض تاخت و تاراج اعدا قرار گرفتند. امروز مدار بزرگواری که با اشاره سر انگشتان ایشان دایر بود بریده و شخص مناقب از نادیدن رویشان، زبان شکایت گشوده، احکام خدا از وحشت تاخیر اجرای آنها، نوحه و گریه سرداده؛ دریغ

متن عربی (۵۶)

متن عربی

فِيَا لِلَّهِ مِنْ وَرَعٍ اُرِيَقُ دَمُهُ فِي تَلْمِكِ الْحُرُوبِ وَ كَمَالِ نَكَسِ عِلْمُهُ بِتِلْكَ الْخُطُوبِ . وَ لَئِنْ عُدِمْتُ مُسَاعِدَةَ اَهْلِ الْمَعْقُولِ ، وَ خَذَلَنِي عِنْدَ الْمَصَائِبِ جَهْلُ الْعُقُولِ ، فَانَّ لِي مُسْعِدًا مِنَ السُّنَنِ الدَّارِسَةِ وَالْاَعْلَامِ الطَّامِسَةِ ، فَانَّهَا تَنْدُبُ كَنْدُبِي وَ تَجِدُ مِثْلَ وَجْدِي وَ كَرْبِي . فَلَوْ سَمِعْتُمْ كَيْفَ يَنُوحُ عَلَيْهِمْ لِسَانُ حَالِ الصَّلَوَاتِ ، وَ يَحِنُّ إِلَيْهِمْ اَنْسَانُ الْخَلَوَاتِ ، وَ تَشْتَاقُهُمْ طَوِيَّةُ الْمَكَارِمِ ، وَ تَزْتَاخُ إِلَيْهِمْ اَنْدِيَّةُ الْاِكْرَامِ ، وَ تَبْكِيهِمْ مَحَارِبُ الْمَسَاجِدِ ، وَ تَنَادِيهِمْ مَنَارِبُ الْفَوَائِدِ ، لَشَجَاكُمْ سَمَاعُ تِلْكَ الْوَاعِيَةِ النَّازِلَةِ ، وَ عَرَفْتُمْ تَقْصِيرَكُمْ فِي هَذِهِ الْمُصِيبَةِ الشَّامِلَةِ . نَيْلٌ ، لَوْ رَأَيْتُمْ وَجِدَتِي وَ اِنْكَسَارِي وَ خُلُوقَ مَجَالِسِي وَ اَثَارِي ، لَرَأَيْتُمْ مَا يُوجِعُ قَلْبَ الصَّبُورِ وَ يُهَيِّجُ اَخْزَانَ الصُّدُورِ ، وَ لَقَدْ شَمَّتْ بِي مَنْ كَانَ يَحْسُدُنِي مِنَ الدِّيَارِ ، وَ ظَفَرَتْ بِي اءِ كُفِّ الْاِخْطَارِ . فَيَا شَوْقَاةَ اِلَى مَنَزَلِ سَكْنُوهُ ، وَ مَنَهْلِ اءِ قَامُوا

ترجمه

از این شخص ورع که خونس در این جنگها بریخت و افسوس از لشکر کمال که رایتش در این گرفتاریهای بزرگ سرنگون گردید اگر بشر که ارباب عقولند، مرا در این گریه و زاری مساعدت نکنند و یا که مردم جاهل در این مصیبت تو، یاریم نماید، یاوران من همان تپه های خاکهای کهنه و آثار خانه های ویران شده (که صاحبانشان مرده). زیرا آنها هم مانند من ندبه دارند و چون من به غم و اندوه صاحبان خود، گرفتارند اگر بشنوید که چگونه نماز به زبان حال در عزای ایشان نوحه دارد و بزرگی طبیعت و کرامت لقای ایشان را مشتاق و بخشش کرم خواهان نشاط دیدارشان است و محرابهای مساجد بر فقداشان گریان است و حاجات محتاجین به عطاها و فواید ایشان چسان ناله و فریاد کنان است. البته از شنیدن این بانگها و فریادها، گرفتار غم و اندوه می شدید و آگاه بودید که در ادای حق این مصیبت فراگیرنده کوتاهی و تقصیر را مجالی نبوده، بلکه اگر وحدت حال و شکستگی

بال مرا دیده بودید و محفل بی انیس و آثار فقدان همنشینم را مشاهده می نمودید ، البته مطلع می شدید بر داغهای نهانی من که موجب درد دل‌های ثبور و هیجان اندوه صدور است . سایر خانه ها بر من حسد برده و شماتت نموده و دست خطرهای گردون بر من ظفر یافت و ستم افزود . بسا مشتاقم به خانه هایی که یاران در آن منزل گزیدند و وادی که در آن آرمیدند .

متن عربی (۵۷)

متن عربی

عِنْدَهُ وَاسْتَوْطَنُوهُ ، لَيْتَنِي كُنْتُ اُنْسَانًا اَفْقَدِيهِمْ حَزَّ السُّيُوفِ ، وَ اَذْفَعُ عَنْهُمْ حَزَّ الحُتُوفِ ، وَ اءَحْوَلُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الشَّانِ ، وَ اءَزُدُّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِ العِدْوَانِ . وَ هَلَا اذْ فَاتَنِي شَرَفُ تِلْكَ المُوَاسَاةِ الوَاجِبَةِ ، كُنْتُ مَحَلًّا لِضَمِّ جُسُومِهِمِ الشَّاحِبَةِ ، وَ اءَهْلًا لِحِفْظِ شَمَائِلِهِمْ مِنَ البَلَاءِ ، وَ مَصُونًا مِنْ لَوْعِيهِ هَذَا الهَجْرِ وَ القَلَاءِ . فَآهَ ثُمَّ آهَ ، لَوْ كُنْتُ مَحْطًا لِتِلْكَ الاجْسَادِ وَ مَحْطًا لِنفُوسِ اءَوْلِيكَ الاجْوَادِ ، لَبَدَلْتُ فِي حِفْظِهَا عَايَةَ المَجْهُودِ ، وَ وَفَيْتُ لَهَا بِقَدِيمِ العُهُودِ ، وَ قَضَيْتُ لَهَا بَعْضَ الحُقُوقِ الاِوَائِلِ ، وَ وَفَيْتُهَا جُهْدِي مِنْ وَفَعِ تِلْكَ الجِنَادِلِ ، وَ خَدَمْتُهَا خِدْمَةَ العَبْدِ المُطِيعِ ، وَ بَدَلْتُ لَهَا جُهْدَ المَسِيءِ طَيِّعِ ، وَ فَرَشْتُ لِتِلْكَ الحُدُودِ وَ الاِوْصَالِ فِرَاشَ الاكْرَامِ وَ الاجْلَالِ ، وَ كُنْتُ اءَبْلُغُ مَيْتِي مِنْ اِعْتِنَاقِهَا وَ اءَنُورُ ظِلْمَتِي بِاشْرَاقِهَا . فَيَا سَوْقَاةَ اِلَى تِلْكَ الامَانِي ، وَ يَا قَلْفَاةَ لِعَيْبِهِ اءَهْلِي وَ سَكَانِي ، فَكُلُّ حَنِينٍ يَقْصِرُ عَنْ حَنِينِي ، وَ كُلُّ

ترجمه

ای کاش از جنس بشر بودی تا خود را به دم شمشیر داده فدای ایشان نمودی تا خرمن عمر آنان به آتش مرگ نسوختی و از آنان که نیزه بر رویشان کشیدند ، جوشش سینه خود را به انتقام فرومی نشانیدم و تیر دشمن را از ایشان بر می گردانیم و افسوس که چون این شرف مواسات واجب از من فوت گردید . ای کاش آرامگاه آن پیکرهای پاک بودم و اجساد آنها را حفظ می نمودم . آه اگر من منزلگاه این اجساد شهدا بودم ، البته در محافظت آنها نهایت کوشش را می نمودم و عهد قدیم را رعایت کرده بودم و حقوق دیرین را به جا آورده و از افتادن سنگهای گور بر بدنهای پر از نور آنان ، جلوگیری می کردم و همچون بندگان فرمانبردار خدمت می کردم و به قدر استطاعت خود بذل جهد می نمودم و برای آن گونه های بر خاک افتاده و پاره های بدن که از هم پاشیده ، فرش اکرام و اجلال می گسترانیدم و بهره خویش را از هم آغوشی آنها بر می داشتم و ظلمت کاشانه ام را به اشراق انوارشان منور می ساختم . چه بسیار برای رسیدن به این آرزوها مشتاقم و چسان از نابودی اهل و ساکنان خویش در سوز و گدازم ، به قسمی که هیچ ناله ای به اندازه ناله من نیست و هیچ دوایی شافی دردم نیست . اینک در شهادت آنان ، پلاس مصیبت در تن کردم و پس از ایشان در لباس اندوه به سر می برم و از شکیبایی خود نا امیدم و چنین

متن عربی (۵۸)

متن عربی

دَوَاءَ غَيْرِهِمْ لَا- يَشْفِينِي ، وَ هَا اءَنَا قَدْ لَبِسْتُ لِفَقْدِهِمْ اءَثْوَابَ الاِخْرَانِ ، وَ اءَنَسْتُ مِنْ بَعْدِهِمْ بِجِلْبَابِ الاشْجَانِ ، وَ يَبْسُتُ اءَنْ يَلْمَ بِي التَّجَلُّدُ وَ الصَّبْرُ ، وَ قُلْتُ : يَا سَلْوَةَ الاَيَامِ مَوْعِدُكَ الحَشْرُ . وَ لَقَدْ اءَحْسَنَ ابْنُ قُتَيْبَةَ رَحْمَةَ اللّهِ وَ قَدْ بَكَى عَلَى المَنَازِلِ المُشَارِ اِلَيْهَا ، فَقَالَ : مَرَرْتُ عَلَى اءَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ اءَرَهَا اءَمْتَالَهَا يَوْمَ حَلَّتْ فَلَا يَبْعُدُ اللّهُ الدِّيَارَ وَ اءَهْلَهَا وَ اَنْ اءَضْبَحَتْ مِنْهُمْ بَرَعْمِي تَحَلَّتْ اءَلَا اَنْ قَتَلِي الطَّفُّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ اءَذَلَّتْ رِقَابَ المُسْلِمِينَ فَذَلَّتْ وَ كَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ اءَضْحُوا رَزِيئَةً لَقَدْ عَظَمْتُ تِلْكَ الرِّزَايَا وَ جَلَّتْ اءَلَمْ تَرَا اِنَّ الشَّمْسَ

اءَضَحَّتْ مَرِيضَةً لِفَقْدِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ أَقْشَعَتْ فَأَسْأَلُكَ أَيُّهَا السَّامِعُ بِهَذِهِ الْمَصَائِبِ مَسَلَكَ الْقُدْوَةِ مِنْ حُمَاةِ الْكِتَابِ .

ترجمه

می گویم : ای مایه تسلی روزگارم ، دیدار ما و تو در روز قیامت خواهد بود . چه نیکو سروده است ((ابن قتیبه)) آن هنگام که به آن منزلهای بی صاحب نظر انداخته و اشک حسرت از دیدگان جاری ساخته و این اشعار را گفته : ((مررت علی ایبات آل محمد . . .)) ؛ یعنی بر خانه های بی صاحب آل رسول ، گذر نمودم دیدم که حال ایشان نه بر منوال آن روزی است که در آن بودند ؛ خدا این خانه ما و صاحبانش را از رحمت دور نکند ؛ به درستی که مصیبت شهدای کربلا از آل بنی هاشم ، گردن مسلمانان را از بار اندوه خوار و ذلیل نموده که هنوز اثر ذلت در آنها هوید است ؛ بنی هاشم همواره پناهگاه مردم بودند و اکنون داغ مصیبتی بر دلها آنها نشانده شده ، چه مصیبت بزرگی ؛ آیا نمی بینی که خورشید جهان تاب رخساره اش از درد مصیبت حسین علیه السلام ، زرد گشته و خود در تب و تاب است و همچنین شهرها از وحشت این مصیبت ، لرزان و در اضطراب است ؟ ای شنوندگان خبر مصیبت فرزند بتول ، در میدان اندوه چنان قدم استوار دارید که جانشینان رسول صلی الله علیه و آله که حامیان کتاب خدا بودند ، استوار می داشتند .

متن عربی (۵۹)

متن عربی

فَقَدْ رُوِيَ عَنْ مُؤَلَّنَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع وَهُوَ ذُو الْجَلْمِ الَّذِي لَا- يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - اءَنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتَلْسَكِ الْبُلُوِي ، عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشُّكُوِي . فَرُوِيَ عَنِ الصِّادِقِ ع اءَنَّهُ قَالَ : ((اَنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ ع بَكَى عَلَى اءَبِيهِ اءَرْبَعِينَ سَنَةً ، صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيْلَهُ ، فَاذَا حَضَرَهُ الْاَفْطَارُ جَاءَ غَلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَيَقُولُ : كُلْ يَا مَوْلَايَ ، فَيَقُولُ : قُتِلَ ابْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ ع جَائِعًا ، قُتِلَ ابْنُ رَسُوْلِ اللّٰهِ عَطْشَانًا ، فَلَا يَزَالُ يُكْرِرُ ذَلِكُمْ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامَهُ مِنْ دُمُوْعِهِ وَ يَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكُمْ حَتَّى لَحِقَ بِاللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ)). وَ حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ اءَنَّهُ بَرَزَ اِلَى الصَّحْرَاءِ يَوْمًا ، قَالَ : فَتَبَعْتُهُ ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ حَسَنَةٍ ، فَوَقَفْتُ وَ اءَنَا اءَسْمَعُ شَهِيْقَهُ وَ بُكَاءَهُ ، وَاءَ حَصِيْتٌ عَلَيْهِ اءَلْفَ مَرَّةٍ يَقُوْلُ : ((لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ حَقًّا حَقًّا ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ تَعَبُّدًا وَرِقًا ، لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اِيْمَانًا وَ تَصْدِيْقًا)). ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُوْدِهِ ، وَ اَنَّ لِحَيْتَهُ وَ وَجْهَهُ

ترجمه

گریه امام سجاد علیه السلام در فراق شهیدان روایت شده در باره امام سجاد علیه السلام با آن مقام حلم و برد باری که داشت که در وصف نگنجد ، بسیار گریه بر پدر بزرگوارش می نمود و بر یاد آن مصیبت ها صاحب شکوی و اندوه عظیم بود ؛ چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود : امام زین العابدین علیه السلام مدت چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریه نمود و در این مدت چهل سال ، روزها و روزه و شبها به عبادت قیام دشات و چون هنگام افطار می شد ، غلام آن حضرت آب و طعام در پیش روی آن جناب حاضر می نمود و از امام می خواست تا از آنها میل فرماید ، امام سجاد علیه السلام فرمود : ((قتل ابن رسول الله . . .)) ؛ یعنی فرزند رسول خدا را گرسنه شهید نمودند ، فرزند پیغمبر را در حالی که عطشان بود شهید کردند . پیوسته این سخن را می گفت تا آن طعام از اشک چشم آن حضرت تر می گردید و آب آشامیدنی نیز با اشک دیدگانش ممزوج می شد و به این حال بود تا اینکه از دار دنیا وفات کرده و با پروردگارش ملاقات نمود از غلام امام سجاد علیه السلام روایت است که گفت : روزی امام

علیه السلام به صحرا تشریف بردند و من نیز به دنبال ایشان رفتم ، دیدم که آن جناب روی سنگ درشتی به سجده رفت و من هم ایستاده گوش دادم صدای گریه و ناله او را می شنیدم و شمردم هزار مرتبه در آن سجده می گفت : ((لا اله الا ...)) ؛ سپس سر مبارک از سجده برداشت در حالتی که صورتت و ریش مبارکت از آب چشمانش تر

متن عربی (۶۰)

متن عربی

قَدْ غَمِرَا مِنَ الدُّمُوعِ . فَقُلْتُ : يَا مَوْلَايَ ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَعَنْ يَنْقَضِي ؟ وَ لِإِكَاثِكَ أَعَنْ يَقَالَ لِي : ((وَيُحَكِّكَ ، أَنْ يَعْقُوبَ بْنَ اسْحَاقَ بْنِ اِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ لَهُ اِثْنَى عَشَرَ اِبْنًا ، فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْدًا وَدَبَّ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ وَ دَهَبَ بَصِيرَتُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَ اِبْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا ، وَ اَنَا رَأَيْتُ اَبِي وَ اَخِي وَ سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي صِرَعِي مَقْتُولِينَ ، فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَ يَقُلُّ بُكَائِي ؟ !)) . وَ هَا اَنَا اَتَمَثَلُ وَ اءَشِيرُ اِلَيْهِمْ ص فَاَقُولُ : مَنْ مُخْبِرُ الْمُلبَسِينَا بِاَنْتِرَاحِهِمْ ثُوبًا مِنَ الْحُزْنِ لَا يَبْلِي وَ يُبْلِينَا اِنَّ الزَّمَانَ الَّذِي قَدْ كَانَ يُضْحِكُنَا بِقُرْبِهِمْ صَارَ بِالتَّفْرِيقِ يُبْكِينَا حَالَتْ لِفَقْدَانِهِمْ اَيَّامُنَا فَعَدَّتْ سُوْدَا وَ كَانَتْ بِهِمْ يَبِضًا لِيَالِنَا

ترجمه

گردیده بود . عرض کردم : ای سید و مولای من ! آیا وقت آن نرسیده که اندوه شما تمام و گریه تان اندک شود ؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند : وای بر تو ! یعقوب بن اسحاق بن ابراهمی علیه السلام ، نبی بن نبی بوده و دوازده پسر داشت ، خداوند یکی از پسرانش را از نظر او غائب گردانید ، از اندوه هجران او ، موی سرش سفید گشت و از انبوه غم کمرش خم شد و چشمانش از بسیاری گریه ، نابینا گردید و حال آنکه هنوز فرزندش زنده بود ، ولی من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و هفده نفر از اهلیتیم در برابر چشم خویش ، آن دشمنان کافر کیش ، کشته و بر خاک افکندند ؛ پس چگونه اندوه من تمام و گریه ام اندک شود ؟ ! مؤ لف گوید : من به همین مناسبت به اشعاری تمثیل می جویم و آن ابیات را در این جا ذکر می نمایم : ((من مخبر ...)) ؛ یعنی کیست آنکه به شهیدان کربلا خبر رساند که از درود خود لباس حزن و اندوه را به ما پوشانیدند ، لباس اندوهی را که هرگز کهنه و پوسیده نمی گردد بلکه او باقی است تا آنکه بدنهای ما را بوساند ؛ همان روز گاری که ما را به قرب و وصال ایشان تاکنون خندان می داشت ، اکنون به سبب فراق آنان ما را گریانید دوری همیشگی ایشان ، روزگار مرا دگرگون و سیاه گردانید ، پس از آنکه شبهای تاریک ما را منور ساخته بود .

متن عربی (۶۱)

متن عربی

وَ هَاهُنَا مُنْتَهَى مَا اَعْرَدْنَاهُ ، وَ مَنْ وَقَفَ عَلَي تَرْتِيبِهِ وَرَسْمِهِ مَعَ اِخْتِصَارِهِ وَ صَغَرِ حَجْمِهِ عُرِفَ تَمِيْزُهُ عَلَي اِءْتِبَاءِ جِسْمِهِ وَ فَهِيْمَ فَضِيْلَتِهِ فِي نَفْسِهِ . وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ صَلَاتُهُ وَ سَلَامُهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ .

ترجمه

مؤ لف گوید : مؤ لف گوید : در این جا نوشته ما به پایان می رسد و هر کس از مطالعه کنندگان با دقت و امعان نظر آن را ملاحظه نماید خواهد دانست که به انحصار و صغر حجم چگونه بر امثال خود امتیاز و رجحان دارد . مترجم گوید : اگر چه در اول

ترجمه به عرض اخوان رسانید که ترجمه این کتاب شریف در اندک زمانی ختم گردید و لکن چون در ایام ماه مبارک رمضان سال ۱۳۲۱ ه. ق بنای طبع گردید، تفسیر از اسلوب اول به نظر قاصر ارجح آمد فلذا با کمال جهد و کوشش متصدی اعراب و تصحیح لغات و تعلیق بعضی حواشی مفیده و تلفیق متن با ترجمه گردیدم و اشهد بالله کمال زحمت و مشقت در این باب اتفاق افتاده بخصوص در تصحیح و ماخذلغات و از جمله، مشقت فوق العاده آنکه در مقابله نمودن یک جز و از اول کتاب فی الجمله تسامح گردید، چون این احقر مطلع گردیدم زحمت را بر خود قرار دادم که تمام جزو اول را مرور نموده و کاملاً تصحیح نمایم. امید از اخلاق کریمه اهل کمال و ارباب فضل آن است که بر لغزشها و خطایای واقفه ذیل عفو ببوشانند که هیچ انسانی از خطا محفوظ نیست. ۲۵ ماه ذی الحجه الحرام، سال ۱۳۲۱ ه. ق الا حقر القاصر: ابن محمد باقر الموسوی الدزفولی، محمد طاهر عفی الله عن جرائمهما اللهم اغفرلی و لمن له علی حق من المومنین.

سرنوشت قاتلان سید الشهداء و یارانش

ابن شهر آشوب به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام حسین علیه السّلام به عمر بن سعد گفت که به این شادم بعد از آنکه مرا شهید خواهی کرد، از گندم عراق بسیاری نخواهی خورد، آن ملعون از روی استهزا گفت که: اگر گندم نباشد جو نیز خوب است، پس چنان شد که حضرت فرموده بود، و امارت ری به او نرسید، و بر دست مختار کشته شد. ایضا روایت کرده است که بویهای خوشی که از انبار حضرت غارت کردند همه خون شد، و گیاهها که برده بودند همه آتش در آن افتاد. و به روایت دیگر: از آن بوی خوش هر که استعمال کرد از مرد وزن البته پیس شد. ایضا ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده اند که حضرت سید الشهداء علیه السّلام در صحرای کربلا تشنه شد، خود را به کنار فرات رسانید و آب برگرفت که بیاشامد، ملعونی تیری به جانب آن جناب انداخت که بر دهان مبارکش نشست، حضرت فرمود: خدا هرگز تو را سیراب نگرداند، پس آن ملعون تشنه شد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد تا آنکه خود را به شط فرات افکند، و چندان آب آشامید که به آتش جهنم واصل گردید. ایضا روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السّلام از آن کافر جفا کار آب طلبید، بدبختی در میان آنها ندا کرد که: یا حسین! یک قطره از آب فرات نهوایی چشید تا آنکه تشنه بمیری یا به حکم ابن زیاد در آبی، حضرت فرمود: خداوندا، او را از تشنگی بکش و هرگز او را میامرز، پس آن ملعون پیوسته العطش فریاد می کرد، و هر چند آب می آشامید سیراب نمی شد تا آنکه ترکید و به جهنم واصل شد. و بعضی گفته اند که آن ملعون عبدالله بن حصین ازدی بود، و بعضی گفته اند که: حمید بن مسلم بود. ایضا روایت کرده اند که ولدالزنائی از قبیله ((دارم)) تیر به جانب آن حضرت افکند، بر حنکش آمد، و حضرت آن خون را می گرفت و به جانب آسمان می ریخت، پس آن ملعون به بلائی مبتلا شد که از سرما و گرما فریاد می کرد، و آتشی از شکمش شعله می کشید و پشتش از سرما می لرزید، و در پشت سرش بخاری روشن می کرد و هر چند آب می خورد سیراب نمی شد، تا آنکه شکمش پاره شد و به جهنم واصل شد. ابن بابویه و شیخ طوسی به سنین بسیار روایت کرده اند از یعقوب بن سلیمان که گفت: در ایام حجاج چون گرسنگی بر ما غالب شد، با چند نفر از کوفه بیرون آمدیم تا آنکه به کربلا رسیدیم و موضعی نیافتیم که ساکن شویم، ناگاه خانه ای به نظر ما در آمد در کنار فرات که از چوب علف ساخته بودند، رفتیم و شب در آنجا قرار گرفتیم، ناگاه مرد غریبی آمد و گفت: دستوری دهید که امشب با شما به سر آوردم که غریبم و از راه مانده ام، ما او را رخصت دادیم و داخل شد چون آفتاب غروب کرد و چراغ افروختیم به روغن نفت و نشستیم به صحبت داشتن، پس صحبت منتهی شد به ذکر جناب امام حسین علیه السّلام و شهادت او، و گفتیم که: هیچکس در آن صحرا نبود که به بلائی مبتلا نشد، پس آن مرد غریب گفت که: من از آنها بودم که در آن جنگ بودند و تا حال بلائی به من نرسیده است، و مدار شیعیان به دروغ است، چون ما آن سخن را از او شنیدیم ترسیدیم و از گفته خود پشیمان شدیم، در آن حالت نور چراغ کم شد، آن بی نور

دست دراز کرد که چراغ را اصلاح کند، همین که دست را نزدیک چراغ رسانید، آتش در دستش مشتعل گردید، چون خواست که آن آتش را فرو نشاند آتش در ریش نحسش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید، پس خود را در آب فرات افکند، چون سر به آب فرو می برد، آتش در بالای آب حرکت می کرد و منتظر او می بود تا سر بیرون می آورد، چون سر بیرون می آورد، در بدنش می افتاد، و پیوسته بر این حال بود تا به آتش جهنم واصل گردید. ایضا ابن بابویه به سند معتبر از قاسم بن اصبح روایت کرده است که گفت: مردی از قبیله بنی دارم که با لشکر ابن زیاد به قتال امام حسین علیه السلام رفته بود، به نزد ما آمد و روی او سیاه شده بود، و پیش از آن در نهایت خوشرویی و سفیدی بود، من به او گفتم که: از بس که روی تو متغیر شده است نزدیک بود که من تو را نشناسم، گفت: من مرد سفید روئی از اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کردم که اثر کثرت عبادت از پیشانی او ظاهر بود، و سر او را آورده ام. راوی گفت: که دیدم آن ملعون را که بر اسبی سوار بود و سر آن بزرگوار در پیش زین آویخته بود که بر زانوهای اسب می خورد، من با پدر خود گفتم که: کاش این سر را اندکی بلندتر می بست که اینقدر اسب به آن خفت نرساند، پدرم گفت: ای فرزند! بلائی که صاحب این سر بر او می آورد زیاده از خفتی است که او به این سر می رساند، زیرا که او به من نقل کرد که از روزی که او را شهید کرده ام تا حال هر شب که به خواب می روم به نزدیک من می آید و می گوید که بیا، و مرا بسوی جهنم می برد و در جهنم می اندازد، و تا صبح عذاب می کشم، پس من از همسایگان او شنیدم که: از صدای فریاد او ما شبها به خواب نمی توانیم رفت؛ پس من به نزد زن او رفتم و حقیقت این حال را از او پرسیدم گفت: آن خسران مال خود را رسوا کرده است، و چنین است گفته است. ایضا از عمار بن عمیر روایت کرده است که چون سر عبیدالله بن زیاد را با سرهای اصحاب او به کوفه آوردند من به تماشای آن سرها رفتم چون رسیدم، مردم می گفتند که: آمد آمد، ناگاه دیدم ماری آمد و در میان آن سرها گردید تا سر ابن زیاد را پیدا کرد و در یک سوراخ بینی او رفت و بیرون آمد و در سوراخ بینی دیگرش رفت، و پیوسته چنین می کرد. ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره روایت کرده اند که دستهای ابجر بن کعب که بعضی از جامه های حضرت امام حسین علیه السلام را کنده بود، در تابستان مانند دو چوب خشک می شد و در زمستان خون از دستهای آن ملعون می ریخت؛ و جابر بن زید عمامه آن حضرت را برداشت، چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد؛ و جامه دیگری را جعوبه بن حویه برداشت، چون پوشید، در ساعت به برص مبتلا شد؛ و بحیرین عمرو جامه دیگر را برداشت و پوشید، در ساعت زمین گیر شد. ایضا از ابن حاشر روایت کرده است که گفت: مردی از آن ملاعین که به جنگ امام حسین علیه السلام رفته بودند، چون به نزد ما برگشت، از اموال آن حضرت شتری و قدری زعفران آورد، چون آن زعفران را می کوبیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ و زنش به بر خود مالید، در همان ساعت پیس شد؛ چون آن شتر را ذبح کردند، به هر عضو از آن شتر که کارد می رسانیدند، آتش از آن شعله می کشید؛ چون آن را پاره کردند، آتش از پاره های آن مشتعل بود؛ چون در دیگ افکندند، آتش از آن مشتعل گردید؛ چون از دیگ بیرون آوردند، از جدوار تلختر بود و دیگری از حاضران آن معرکه به آن حضرت ناسزائی گفت، از دو شهاب آمد و دیده های او را کور کرد. سدی ابن طاووس و ابن شهر آشوب و دیگران از عبدالله بن زیاح قاضی روایت کرده اند که گفت: مرد نابینائی را دیدم از سبب کوری از او سؤال کردم، گفت: من از آنها بودم که به جنگ حضرت امام حسین علیه السلام رفته بودم، و با نه نفر رفیق بودم، اما نیزه به کار نبردم و شمشیر نزدم و تیری نینداختم، چون آن حضرت را شهید کردند و به خانه خود برگشتم و نماز عشا کردم و خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت: بیا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تو را می طلبد، گفتم: مرا به او چکار است؟ جواب مرا نشنید، گریبان مرا کشید و به خدمت آن حضرت برد، ناگاه دیدم که حضرت در صحرائی نشسته است محزون و غمگین، و جامه را از دستهای خود بالا زده است، و حربه ای به دست مبارک خود گرفته است، و نطعی در پیش آن حضرت افکنده اند، و ملکی بر بالای سرش ایستاده است و شمشیری از آتش در دست دارد، و آن نه نفر که رفیق من بودند ایشان را به قتل می رساند، و آن شمشیر را به هر یک از ایشان

که می زند آتش در او می افتد و می سوزد، و باز زنده می شود و بار دیگر ایشان را به قتل می رساند. من چون آن حالت را مشاهده کردم، به دو زانو در آمدم و گفتم: السلام علیک یا رسول الله، جواب سلام من نگفت و ساعت سر در زیر افکند و گفت: ای دشمن خدا، هتک حرمت من کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی، گفتم: یا رسول الله شمشیری نزد من و نیزه به کار نبردم و تیر نیانداختم، حضرت فرمود: راست گفتمی، ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی، نزدیک من بیا، چون نزدیک رفتم دیدم طشتی پر از خون در پیش آن حضرت گذاشته است، پس فرمود: این خون فرزند من حسین است، و از آن خون دو میل در دیده های من کشید، چون بیدار شدم نابینا بودم. در بعضی از کتب معتبره از دربان ابن زیاد روایت کرده اند که گفت: از عقب آن ملعون داخل قصر او شدم، آتشی در روی او مشتعل شد و مضطرب گردید و رو به سوی من گردانید و گفت: دیدی؟ گفتم: بلی، گفت: به دیگری نقل مکن. ایضا از کعب الاحبار نقل کرده اند که در زمان عمر از کتب متقدمه نقل می کرد وقایعی را که در این امت واقع خواهد شد و فتنه هائی که حادث خواهد گردید، پس گفت: از همه فتنه ها عظیم تر و از همه مصیبتها شدیدتر، قتل سید شهدا حسین بن علی علیه السلام خواهد بود، و این است فسادی که حق تعالی در قرآن یاد کرده است که (ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس) و اول فسادهای عالم، کشتن هاییل بود، و آخر فسادها کشتن آن حضرت است، و در روز شهادت آن حضرت درهای آسمان را خواهند گشود و از آسمانها بر آن حضرت خون خواهند گریست، چون ببینید که سرخی در جانب آسمان بلند شد بدانید که او شهید شده است. ۱۶۷ گفتند: ای کعب چرا آسمان بر کشتن پیغمبران نگریست و بر کشتن آن حضرت می گرید؟! گفت: وای بر شما! کشتن حسین امری است عظیم، و او فرزند برگزیده سید المرسلین است و پاره تن آن حضرت است، و از آب دهان او تربیت یافته است، و او را علانیه به جور و ستم و عدوان خواهند کشت و وصیت جد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در حق او رعایت نخواهند کرد سوگند یاد می کنم به حق آن خداوندی که جان کعب در دست اوست که بر او خواهند گریست گروهی از ملائکه آسمانهای هفت گانه که تا قیامت گریه ایشان منقطع نخواهد شد، و آن بقعه که در آن مدفون می شد بهترین بقعه هاست، و هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه به زیارت آن بقعه رفته است و بر مصیبت آن حضرت گریسته است، و هر روز فوجهای ملائکه و جنیان به زیارت آن مکان شریف می روند، چون شب جمعه می شود، نود هزار ملک در آنجا نازل می شوند و بر آن امام مظلوم می گریند و فضایل او را ذکر می کنند، و در آسمان او را ((حسین مذبوح)) می گویند و در زمین او را ((ابو عبدالله مقتول)) می گویند و در دریاها او را فرزند منور مظلوم می نامند، و در روز شهادت آن حضرت آفتاب خواهد گرفت، در شب آن، ماه خواهد گرفت، و تا سه روز جهان در نظر مردم تاریک خواهد بود، و آسمان خواهد گریست، و کوهها از هم خواهد پاشید، و دریاها به خروش خواهند آمد، و اگر باقیمانده ذریت او و جمعی از شیعیان او بر روی زمین نمی بودند، هر آینه خدا آتش از آسمان بر مردم می بارید. پس کعب گفت: ای گروه تعجب نکنید از آنچه من در باب حسین می گویم، به خدا سوگند که حق تعالی چیزی نگذاشت از آنچه بوده و خواهد بود مگر آنکه برای حضرت موسی علیه السلام بیان کرد، و هر بنده ای که مخلوق شده و می شود همه را در عالم ذر بر حضرت آدم علیه السلام عرضه کرد، و احوال ایشان و اختلافات و منازعات ایشان را برای دنیا بر آن حضرت ظاهر گردانید پس آدم گفت: پروردگارا در امت آخر الزمان که بهترین امتها هستند چرا اینقدر اختلاف به هم رسیده است؟ حق تعالی فرمود: ای آدم چون ایشان اختلاف کردند، دلهای ایشان مختلف گردید، و ایشان فسادی در زمین خواهند کرد مانند فساد کشتن هاییل، و خواهند کشت جگر گوشه حبیب من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را پس حق تعالی واقعه کربلا را به آدم نمود، و قاتلان آن حضرت را روسیاه مشاهده کرد، پس آدم علیه السلام گریست و گفت: خداوندا تو انتقام خود را بکش از ایشان چنانچه فرزند پیغمبر بزرگوار تو را شهید خواهند کرد. ایضا از سعید بن مسیب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد، در سال دیگر من متوجه حج شدم که به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شدم، پس روزی بر در کعبه طواف می

کردم ناگاه مردی را دیدم که دستهای او بریده بود و روی او مانند شب تار سیاه و تیره بود، به پرده کعبه چسبیده بود و می گفت: خداوندا به حق این خانه که گناه مرا بیامرز، و می دانم که نخواهی آمرزید؛ من گفتم: وای بر تو چه گناه کرده ای که نین نا امید از رحمت خدا گردیده ای؟ گفتم: من جمال امام حسین علیه السلام بودم در هنگامی که متوجه کربلا گریه، چون آن حضرت را شهید کردند، پنهان شدم که بعضی از جامه های آن حضرت را ببرایم، و در کار برهنه کردن حضرت بودم. در شب ناگاه شنیدم که خروش عظیم از آن صحرا بلند شد، و صدای گریه و نوحه بسیار شنیدم و کسی را نمی دیدم، و در میان آنها صدائی می شنیدم که می گفت: ای فرزند شهید من، وای حسین غریب من، تو را کشتند و حق تو را شناختند و آب را از تو منع کردند، از استماع این اصوات موحشه، مدهوش گردیدم و خود را در میان کشتگان افکندم، و در آن حال مشاهده کردم سه مرد و یک زن را که ایستاده اند و بر درو ایشان ملائکه بسیار احاطه کرده اند، یکی از ایشان می گوید که: ای فرزند بزرگوار وای حسین مقتول به سیف اشرا، فدای تو باد جد و پدر و مادر و برادر تو. ناگاه دیدم که حضرت امام حسین علیه السلام نشست و گفت: لیبک یا جداه و یا رسول الله و یا ابتاه و یا امیر المؤمنین و یا امامه یا فاطمه الزهرا و یا اخاه، ای برادر مقتول به زهر جانگداز، بر شما باد از من سلام، پس فرمود: یا جداه کشتند مردان ما را، یا جداه اسیر کردند زنان ما را، یا جداه غارت کردند اموال ما را، یا جداه کشتند اطفال ما را، ناگاه دیدم که همه خروش بر آوردند و گریستند، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام از همه بیشتر می گریست. پس حضرت فاطمه علیه السلام گفت: ای پدر بزرگوار ببین که چکار کردند با این نور دیده من این امت جفا کار، ای پدر مرا رخصت بده که خون فرزند خود را بر سر و روی خود بمالم، چون خدا را ملاقات کنم با خون او الوده باشم، پس همه بزرگواران خون آن حضرت را برداشتند و بر سر و روی خود مالیدند، پس شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله می گفت که: فدای تو شوم ای حسن که تو را سر بریده می بینم و در خون خود غلطیده می بینم، ای فرزند گرامی، که جامه های تو را کند؟ حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که: ای جد بزرگوار شترداری که با من بود و با او نیکیهای بسیا کرده بودم، او به جزای آن نیکیها مرا عریان کرد! پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد من آمد و گفت: از خدا اندیشه نکردی و از من شرم نکردی که جگر گوشه مرا عریان کردی، خدا روی تو را سیاه کند در دنیا و آخرت و دستهای تو را قطع کند، پس در همان ساعت روی من سیاه شده و دستهای من افتاد، و برای این دعا می کنم و می دانم که نفرین حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رد نمی شود، و من آمرزیده نخواهم شد. ایضا روایت کرده است که مرد خدادی (آهنگری) در کوفه بود، چون لشکر عمر بن سعد به جنگ سید الشهداء می رفتند، از آهن بسیاری برداشت و با لشکر ایشان رفت، و نیزه های ایشان را درست می کرد و میخ های خیمه های ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان را اصلاح می کرد، آن حداد گفت: من نوزده روز با ایشان بودم و اعانت ایشان می نمودم تا آنکه آن حضرت را شهید کردند. چون برگشتم شبی در خانه خود خوابیده بودم، در خواب دیدم که قیامت بر پا شده است و مردم از تشنی زبانهایشان آویخته است و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده است و من از شده عطش و حرارت مدهوش بودم، ناگاه دیدم که سواره ای پیدا شد در نهایت حسن و جمال و در غایت مهابت و جلال، و چندین هزار پیغمبران و اوصیای ایشان و صدیقان و شهیدان در خدمت او می آمدند، و جمیع محشر از نور خورشید جمال او منور گردیده، و به سرعت گذشت، بعد از ساعتی سوار دیگر پیدا شد مانند ماه تابان، عرصه قیامت را به نور جمال خود روشن کرد و چندین هزار کس در رکاب سعادت انتساب او می آمدند، و هر حکمی می فرمود اطاعت می کردند چون به نزدیک من رسید، عنان مرکب کشید و فرمود: بگریه این را. ناگاه دیدم که یکی از آنها که در رکاب او بودند بازوی مرا گرفت و چنان کشید که گمان کردم کتف م جدا شد، گفتم: به حق آن کی که تو را به بردن من مامور گردانید تو را سوگند می دهم که بگوئی او کیست؟ گفتم: احمد مختار بود، گفتم: آنا که بر درو او بودند چه جماعت بودند؟ گفتم: پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان ن گفتم: شما چه جماعتید که بر دور این مرد بر آمده اید و هر چه می فرماید اطاعت می کنید گفت ما ملائکه پروردگار عالمینیم و ما را در فرمان او کرده است، گفتم

مرا چرا فرمود بگیریید؟ گفت: حال تو مانند حال آن جماعت است چون نظر کردم عمر بن سعد را دیدم با لشکری که همراه بودند، و جمعی را نمی شناختم و زنجیری از آتش در گذرن عمر بود و آتش از دیده ها و گوشه‌های او شعله می کشید ن و جمعی دیگر که با او بودند پاره ای در زنجیرهای آتش بودند، و پاره ای غله‌های آتش در گردن داشتند، و بعضی مانند من ملائکه به بازوهای ایشان چسبیده بودند. چون پاره ای راه ما را بردند، دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر کرسی رفیعی نشسته است و دو مرد نورانی در جانب راست او ایستاده اند، از ملک پرسیدم که: این دو مرد کیستند؟ گفت: یکی نوح علیه السلام است و دیگری ابراهیم علیه السلام، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: چه کردی یا علی؟ فرمود: احدی از قاتلان حسین را نگذاشتم مگر آنکه همه را جمع کردم و به خدمت تو آوردم، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک بیاورید ایشان را. چون ایشان را نزدیک بردند، حضرت از هر یک از ایشان سؤال می کرد که چه کردی با فرزند من حسین و می گریست، و همه اهل محشر از گره او می گریستند، پس یکی از ایشان می گفتم که: من آب بر روی او بستم، و دیگری می گفت: من تیر به سوی او افکندم، و دیگری می گفت: من سر او را جدا کردم، و دیگری می گفت: من فرند او را شهید کردم، پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فریاد بر آورد: ای فرزندان غریب بی یاور من، ای اهل بیت مطهر من، بعد از من با شما چنین کردند؟ پس خطاب کرد به پیغمبران که: ای پدرم آدم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم، ببینید که چگونه امت من با ذریت من سلوک کرده اند؟ پس خروش از انبیا و اوصیا و جمیع اهل محشر بر آمد پس امر کرد حضرت زبانیه جهنم را که: بکشید ایشان را به سوی جهنم، پس یک یک ایشان را می کشیدند به سوی جهنم می بردند، تا آنکه مردی را آوردند، حضرت از او پرسید که: تو چه کردی؟ گفت: من تیری و نیزه ای نینداختم و شمشیری نزد من نجا بودم، و با آن اشرار همراه بودم، روزی عمود خیمه حصین بن نمیر شکست و آن را اصلاح کردم، حضرت فرمود: آخر نه در آن لشکر داخل بوده ای، و سیاهی لشکر ایشان را زیاده کرده ای، و قاتلان فرزندان مرا یاری کرده ای، ببرید او را به سوی جهنم، پس اهل محشر فریاد بر آوردند که: حکمی نیست امروز مگر برای خدا و رسول خدا و وصی او. چون مرا پیش بردند و احوال خود را گفتم، همان جواب را به من فرمود و امر کرد مرا به سوی آتش برند، پس از دهشت آن حال بیدار شدم و زبان من و نصف بدن من خشک شده بود، و همه کس از من بیزاری جسته اند و مرا لعنت می کنند، و به بدترین احوال گذارنید تا به جهنم واصل شد. در بیان بعضی از احوال مختار و کیفیت کشته شدن بعضی از قاتلان آن حضرت شیخ طوسی به سند معتبر از منهل بن عمرو روایت کرده است که گفت: در بعضی از سنوات بعد از مراجعت از سفر حج به مدینه وارد شدم و به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم، حضرت فرمود: ای منهل چه شد حرمه بن کاهل اسدی؟ گفتم: او را در کوفه زنده گذاشتم، پس حضرت دست مبارک به دعا برداشت و مکرر فرمود: خداوندا به او بچشان گرمی آهن و آتش را، منهل گفت: چون به کوفه برگشتم دیدم مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرده است، و با من صداقت و محبتی داشت، بعد از چند روز که از دیدنی های مردم فارغ شدم، و به دیدن او رفتم، وقتی رسیدم که او از خانه بیرون می آمد، چون نظرش بر من افتاد گفت: ای منهل! چرا دیر به نزد ما آمدی، و ما رامبارک باد نگفتی، و با ما شریک نگردیدی در این امر؟ گفتم ایها الامیر من در این شهر نبودم و در این چند روز از سفر حج مراجعت نمودم، پس با او سخن می گفتم و می رفتم تا به کناسه کوفه رسیدیم، در آنجا عنان کشید و ایستاد و چنان یافتم که انتظاری می برد، ناگاه دیدم که جماعتی می آیند، چون به نزدیک او رسیدند گفتند: ایها الامیر بشارت باد ترا که حرمه بن کاهل را گرفتیم. چون اندک زمانی گذشت، آن ملعون را بر آوردند، مختار گفت: الحمدلله که تو به دست ما آمدی، پس گفت: جلادان را بطلبید، و حکم کرد دستهای و پاهای او را بریدند، و فرمود: پشته های نی آوردند و آتش بر آنها زدند، و امر کرد که او را در میان آتش انداختند، چون آتش در او گرفت من گفتم: سبحان الله، مختار گفت: تسبیح خدا در همه وقت نیکوست اما در این وقت چرا تسبیح گفتی؟ گفتم: تسبیح من برای ان بود که در این سفر به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم و

احوال این ملعون را از من پرسیدند ، چون گفتم که او را زنده گذاشتم ، دست به دعا برداشت و نفرین کرد او را که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را به او بچشاند ، و امروز اثر استجاب دعای آن حضرت را مشاهده کردم . پس مختار مرا سوگند داد که م تو شنیدی از آن حضرت این را ؟ من سوگند یاد کردم و بعد از نماز به سجده رفت و سجده را بسیار طول داد ، و سوار شد چون دید که آن ملعون سوخته بود ، برگشت و من همواره او روانه شدم تا آنکه به در خانه من رسید ، گفتم : ایها الامیر اگر مرا مشرف کنی و به خان من فرود آئی و از طعام من تناول نمائی ، موجب فخر من خواهد بود ، گفت : ای منهال تو مرا خبر می دهی که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام چهار دعا کرده است ، و خدا آنها را بر دست من مستجاب کرده است ، و مرا تکلیف می کنی که فرود آیم و طعام بخورم ، و امروز برای شکر این نعمت روز ندارم ؟ و حرمه همان ملعون است که سر امام حسین علیه السّلام را برای ابن زیاد برد و عبدالله رضیع را با جمعی از شهدا شهید کرد ، بعضی گفته اند که : او سر مبارک حضرت را جدا کرد . ایضا روایت کرده است که مختار بن ابی عیبده در شب چهارشنبه شانزدهم ربیع الاخر سال شصت و شش از هجرت خروج کرد ، و مردم با او بیعت کردند به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت رسول صلی الله علیه و آله عمل نماید ، و طلب خون حضرت امام حسین علیه السّلام و خونهای اهل بیت و اصحاب آن حضرت را ، و دفع ضرر از شیعیان و بیچارگان بکند ، و مؤمنان را حمایت نماید ن در آن وقت عبدالله بن مطیع از جانب عبدالله بن زبیر در کوفه والی بود ، پس مختار بر او خروج کرد و لشکر او را گریزانید و از کوفه بیرون کرد ، و در کوفه ماند تا محرم سال شصت و هفت ، و عبیدالله بن زیاد در آن وقت حاکم ولایت جزیره بود ، مختار لشکر خود را برداشت و متوجه دفع او شد ، و ابراهیم پسر مالک اشتر را سپهسالار لشکر کرد ، و ابو عبدالله جدلی و ابو عماره کیسان را همراه آن لشکر کرد ، پس ابراهیم در روز شنبه هفتم ماه محرم از کوفه بیرون رفت با دو هزار کس از قبیله مذحج و اسد ، و دو هزار کس از قبیله تمیم و همدان ، و هزار و پانصد کس از قبیله کنده و ربیع ، و دو هزار از قبیله حمرا- و به روایت دیگر هشت هزار کس از قبیله حمرا- و چهار هزار کس از قبایل دیگر با او بیرون رفتند چون ابراهیم بیرون می رفت ، مختار پیاده به مشایعت او بیرون آمد ، ابراهیم گفت : سوار شتر شو خدا تو را رحمت کند ، مختار گفت : می خواهم ثواب من زیاده باشد در مشایعت تو و می خواهم که قدمهای من گرد آلود شود در نصرع و یار یال محمد ، پس وداع کردند یکدیگر را و مختار برگشت ، پس ابراهیم رفت تا به مدائن فرود آمد ، چون خبر به مختار رسید که ابراهیم از مدائن روانه شده از کوفه بیرون آمد تا آنه در مدائن نزول کرد . چون ابراهیم به موث لرسید ن ابن زیاد لعین با لشکر بسیار متوجه موصل شد و در چهار فرسخی لشکر او فرود آمد ، چون هر دو لشکر برابر یکدیگر صف کشیدند ، ابراهیم در میان لشکر خود ندا کرد که : ای اهل حق ، وای یاوران دین خدا این پس زیاد است کشنده حسین بن علی و اهل بیت او ، و اینک به پای خود به نزد شما آمده است با لشکرهای خود که لشکر شیطان است ، پس مقاتله کنید با ایشان به نیت درست و صبر کنید و ثابت قدم باشید در جهاد ایشان ، شاید حق تعالی آن لعین را به دست شما به قتل رساند و حزن و اندوه سینه های مؤمنان را به راحت مبدل گرداند ، پس هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند ، و اهل عراق فریاد می کردند : ای طلب کنندگان خون حسین ، پس جمعی از لشکر ابراهیم برگشتند و نزدیک شد که منهزم گردند ، ابراهیم ایشان را ندا کرد که : ای یاوران خدا صبر کنید بر جهاد دشمنان خدا ، پس برگشتند و عبدالله بن یسار گفت : من شنیدم از امیر المومنین که می فرمود : ما ملاقات خواهیم کرد لشکر شام را در نهری که آن را خازر می گویند ن و ایشان ما را خواهند گریزانید به مرتبه ای که از نصرت مایوس خواهیم شد ، و بعد از آن بر خواهیم گشت و بر ایشان غالب خواهیم شد و امیر ایشان را خواهیم کشت ن پس صبر کنید شما بر ایشان غالب خواهید گردید . پس ابراهیم خود بر میمنه لشکر تاخت ن و سایر لشکر به جرات او جرات کردند و آن ملاعین را منهزم ساختند ، از پی ایشان رفتند و ایشان را می کشتند و می انداختند ، چون چنگ بر طرف شد ، معلوم شد که عبید الله بن زیاد و حصین بن نمیر و شرحبیل بین ذل الکلاع و ابن خوشب و غالب باهلی و عبدالله ایاس سلمی و ابوالاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون به جهنم واصل شده بودند . چون از جنگ فارغ شدند ، ابراهیم به اصحاب

خود گفت که بعد از هزیمت لشکر مخالف، من دیدم طایفه ای را که ایستاده بودند و مقاتله می کردند، و من رو به ایشان رفتم و در برابر من مردی آمد و بر استری سوار بود و مردم را تحریص بر قتال می کرد، و هر که نزدیک او می رفت او را بر زمین می افکند چون نظرش بر من افتاد، قصد من کرد، من مبادرت کردم و ضربتی بر دست او زدم و دستش را جدا کردم، از استر گردید بر کنار افتاد، پس پای او را جدا کردم، و از او بوی مشک ساطع بود، گمان دارم که آن پسر زیاد لعین بود، بورید و او را طلب کنید پس مردی آمد و در میان کشته گان او را تفحص کرد، در همان موضع که ابراهیم گفته بود او را یافت و سرش را به نزد ابراهیم آورد، ابراهیم فرمود بدن او را در تمام آن شب می سوختند، و به دود آن مردود دیده امید خود را روشن می کردند، و به خاکستر آن بداختر زنگ از آئینه سینه های خود می زدودند، و به روغن بدن آن پلید چراغ امل و امید خود را تا صبح می افروختند چون ((مهران)) غلام آن ملعون دید که به پیه بدن آقای او در آن شب چراغهای عیش خود را افروختند، سوگند یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد، زیرا که آن ملعون بسیار او را دوست می داشت و نزد او مقرب بود. چون صبح شد، لشکر ابراهیم غنیمتهای لشکر مخالف را جمع کردند و متوجه کوفه گردیدند، یکی از غلامان ابن زیاد لژ لشکرگاه گریخت و به شام رفت نزد عبدالملک بن مروان، چون عبدالملک او را دید گفت: چه خبر داری از ابن زیاد؟ گفت: چون لشکرها به جولان در آمدند مرا گفت: کوزه ابی برای من بیاور، پس از آن آب بیاشامید و قدری از آن را در میان زره و بدن خود ریخت، و بقیه آب را بر ناصیه اسب خود پاشید و سورا شد و در دریای جنگ غوطه خورد، دیگر او را ندیدم و گریختم و به سوی تو آمدم پس ابراهیم سر ابن زیاد را به سرهای سروران لشکر او نزد مختار فرستاد، آن سرها را در وقتی نزد او حضار کردند که او چاشت می خورد، پس خد را حمد بسیار کرد و گفت: الحمدلله که سر این لعین را وقتی آوردند نزد من که چاشت می خوردم، زیرا که سر سید الشهداء را به نزد آن لعین در وقتی بردند که او چاشت می خورد. چون سرها را نزد مختار گذاشتند، مار سفیدی پیدا شد و در میان سرها می گردید تا به سر ابن زیاد رسید، پس در سوراخ بینی آن لعین داخل شد و از سوراخ گوش او بیرون آمد، و باز در سوراخ گوش او داخل شد و از سوراخ بینی او بیرون آمد چون مختار از چاشت خوردن فارغ شد، برخاست و کفش پوشید و ته کفش را مکرر بر روی آن لعین می زد و بر جبین پسرکین آن لعین می مالید، پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت: این کفش را بشوی که به کافر نجسی مالیده ام. پس مختار سر ابن زیاد و حصین بن نمیر و شر حیل بن ذی الکلاع را با عبدالرحمن بن ابی عمره ثقفی و عبدالله بن شداد جشمی صایب بن مالک اشعری به نزد محمد بن حنفیه فرستاد، و عریضه ای به او نوشت که: اما بعد به درستی که فرستادم یاوران شیعیان او را بسوی دشمنان تو که طلب کنند خون برادر مظلوم شهید تو را، پس بیرون رفتند با نیت درست و با نهایت خشم و کین بر دشمنان دین مبین، و ایشان را ملاقات کردند نزدیک منزل نصیبین، و کشتند ایشان را به یاری رب العالمین، و لشکر ایشان را منهزم ساختند و در دریاها و بیابانها متفرق گردانیدند، و از پی آن مدبران رفتند، و هر جا که ایشان با یافتند به قتل آوردند و کینه های دلهای مومنان را پاک کردند و سینه های شیعیان را شاد گردانیدند، و اینک سرهای سرکرده های ایشان را به خدمت تو فرستادم. چون نامه و سرها را به نزد محمد بن حنفیه آوردند، در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مکه تشریف داشتند، پس محمد سر ابن زیاد را به خدمت آن جناب چاشت تناول می نمود، پس فرمود: چون سر پدر مرا نزد ابن زیاد بردند، او چاشت زهر مار می کرد و سر پدر بزرگوار مرا نزد او گذاشته بود، من در آن وقت دعا کردم که: خداوندا مرا از دنیا بیون مبر تا آنکه بنمائی به من سر آن ملعون را در وقتی که من چاشت خورم، پس شکر می کنم خداوندی را که دعای مرا مستجاب گردانید، پس فرمود آن سر را انداختند در بیرون. چون سر او را نزد عبدالله بن زبیر بردند، فرمود بر سر نیزه کنند و بگردانند، چون بر سر نیزه کردند، بادی وزید و آن سر را بر زمین افکند، ناگاه ماری پیدا شد و بر بینی آن علین چسبید، پس بار دیگر آن را بر نیزه کردند و باز باد آن را بر زمین انداخت و همان مار پدیا شد و بر بینی آن لعین چسبید، تا آنکه سه مرتبه چنین شد، چون این خبر را به ابن زبیر دادند گفت: سر این ملعون را در کوچه های مکه بیندازید. که

مردم پامال کنند. پس مختار تفحص می کرد قاتلان آن حضرت را، و هر که را می یافت به قتل می رسانید، و جماعت بسیار به نزد او آمدند و از برای عمر بن سعد شفاعت کردند و امان از برای او طلبیدند، چون مختار مضطر شد گفت: او را امان دادم به شرط آنکه از کوفه بیرون نرود، و اگر بیرون رود خونش هدر باشد. روزی مردی نزد عمر آمد و گفت: من امروز از مختار شنیدم که سوگند یاد می کرد که مردی را بکشد، و گمان من آن است که مقصد او تو بودی، پس عمر از کوفه بیرون رفت بسوی موضعی در خارج کوفه که آن را حمام می گفتند و در آنجا پنهان شد، به او گفتند که: خطا کردی و از دست مختار بیرون نمی توانی رفت، چون مطلع می شود که از کوفه بیرون رفته می گوید: امان من شکسته شد، و تو را می کشد، پس آن ملعون در همان شب به خانه برگشت. راوی گوید: چون روز شد، بامداد رفتم به خدمت مختار، چون نشستم، هیثم بن اسود آمد و نشست، و بعد از او حفص پس عمر بن سعد آمد گفت: پدرم می گوید که چه شد امانی ه مرا دادی، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری، و اکنون می شنوم که ارداده قتل من داری، مختار گفت که: بنشین و فرمود ابو عمره را بطلبید، پس دیدم که مرد کوتاهی آمد و سراپا غرق آهن گردیده بود، مختار حرفی در گوش او گفت و دو مرد دیگر را طلبید و همراه او کرد، بعد از اندک زمانی ابو عمره آمد و سر عمر را آورد، پس مختار به حفص گفت: این را می شناسی؟ گفت: اناالله و اناالله راجعون، مختار گفت: ای ابو عمره این را نیز به پدرش ملحق گردان که در جهنم پدرش تنها نباشد، ابو عمره او را به قتل آورد، پس مختار گفت: عمر به عوض امام حسین، و حفص به عوض علی بن الحسین، و حاشا که خون اینها با خون آنها برابری تواند کرد. پس بعد از کشتن ابن زیاد و عمر بن سعد، سلطنت مختار قوی شد و روسای قبایل و وجوه عرب همه مطیع و ذلیل او شدند، پس گفت: بر من هیچ طعامی و شرابی گوارا نیست تا یکی از قاتلان حسین و اهل بیت او بر روی زمین هستند، و من هیچ یک از آنها را بر روی زمین زنده نخواهم گذاشت و کسی نزد من شفاعت ایشان نکند، و تفحص کنید و مرا خبر دهید از هر که شریک بوده است در خون آن حضرت و خون اهل بیت او یا معاونت قاتلان او کرده است، پس هر که را می آوردند می گفتند که: این ز قاتلان آن حضرت است یا معاونت برقتل او کرده است، البته او را به قتل می رسانید. پس خبر به او رسید که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران حضرت را به غنیمت برداشته بود، چون به کوفه رسید، آن شتر را نحر کرده بود و گوشت او را قسمت کرده بود، چون این خبر شنید گفت: تفحص کنید، و از این گوشت داخل هر خانه ای که شده باشد مرا خبر کنید، پس فرمود آن ائه ها را خراب کردند و هر که از آن گرفته یا خورده بود به قتل آوردند پس عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن هیثم کنندی و حمل بن مالک محارب را به نزد او آوردند، گفت: ای دشمنان خدا کجاست حین بن علی؟ گفتند: ما را به جبر به جنگ او بیرون بردند، گفت: ایا نتوانستید که بر او منت گذارید و شربت آبی به او برسانید؟ پس به مالک گفت که: تو بودی که کلاه آن امام مظلوم را برداشتی؟ گفت: نه، مختار گفت: بلی تو برداشتی، پس فرمود که دستها و پاهای او را ببردند، و او به خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد، و آن دو ملعون دیگر را فرمود گردن زدند. پس قراد بن مالک و عمرو بن خالد و عبدالرحمن بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را نزد او حاضر کردند، پس گفت: ای کشندگان صالحان! خدا از شما بیزار باد، عطرهاهای آن حضرت را در میان خود قسمت کردید در روزی که نحس ترین روزها بود، پس فرمود ایشان را به بازار بردند و گردن زدند. پس معاذ بن هانی و ابو عمره را فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که سر مبارک آن حضرت را برای ابن زیاد برده بود، چون به خانه او رفتند، در بیت الخلا پنهان شده بود، در زیر سبیدی او را پیدا کردند و بیرون آوردند، و در اثنای راه مختار را دیدند که با لشکر خود می آید گفت: این لعین را برگردانید تا در خانه خودش به جاز یخود برسانم، پس او را نزد در خانه او، و در آنجا او را به قتل رسانید و جسد پلیدش را به آتش سوخت و برگشت. چون شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد، آن ملعون به سوی بادیه گریخت، پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد، و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند، آن ملعون خود نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه از بسیاری جراحت مانده شد، او را گرفتند و به خدمت مختار آوردند مختار فرمود روغنی را جوشانیدند و آن ملعون را در

میان روغن افکندند، تا آنکه همه بدن پلیدش مضمحل شد. به روایت دیگر: ابو عمره او را کشت، و سرش را برای مختار فرستاد. بس پیوسته مختار در طلب قاتلان آن حضرت بود، و هر که را می یافت می کشت و هر که می گریخت خانه او را خراب می کرد، و ندا می کرد که: هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آن شرت باشد و سر او را به نزد من بیاورد، من آن غلام را آزاد می کنم و جایزه می بخشم، پس بسیاری از غلامان آقاهای خود را کشتند و سرهای ایشان را به خدمت او آوردند. شیخ ابو جعفر بن نما در کتاب ((عمل الثار)) روایت کرده است که چون مختار در کار خود مستقل گردید، به تفحص قاتلان امام حسین علیه السلام در آمدن و اول طلب کرد آن جماعی را که اراده کرده بودند که اسب بر بدن مبارک آن حضرت و اصحاب او بتازند، فرمود که ایشان را بر رو خوابانیدند و دستها و پای ایشان را به میخهای آهن بر زمین دوختند، و سواران بر بدنهای ایشان اسب تاختند تا پاره پاره شدند و پاره های ایشان را به آتش سوختند، پس دو کس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبدالرحمن بن عقیل بن ایطالب، فرمود: که ایشان را گردن زدند و جسد پلید ایشان را به آتش سوختند، پس مالک بن بشیر را آوردند و فرمود که در میان بازار گردن زدند. و ابو عمره را با جماعتی فرستاد به خانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاضره کردند، و زن او از شیعیان اهل بیت بود از خانه بیرون آمد و به ظاره گفت که نمی دانم که او در کجاست، و اشاره کرد به سوی بیت الخلا که در آنجا پنهان شده است ن پس او را از آنجا بیرون آوردند و به آتش سوختند. و عبدالله بن کامل را فرستاد به سوی حکم بن طفیل که تیری به سوی عباس افکنده بود و جامه های عباس را کنده بود ن او را گرفت و تیر باران کرد و عبدالله بن ناجیه را به طلب منقذ بن مره عبدی که قاتل علی بن الحسین علیه السلام بود فرستاد، و آن ملعون نیزه در کف گرفته از خانه بیرون آمد، و نیزه بر عبدالله زد، و عبدالله برجست او را از اسب افکند، و نیزه بر دست چپ او زد و دستش را شل کرد، و او گریخت، و بر او دست نیافتند و زید بن رقاد را طلبید و فرمود که او را سنگباران کردند و به آتش سوختند. و سنان بن انس لعین از کوفه به بصره گریخت، و مختار خانه او را خراب کرد و از بصره بیرون رفت به جانب قادسیه ن چون به نزدیک قادسیه رسید، جواسیس مختار، او را گرفتند و به نزد او آوردند، فرمود اول انگشتهای آن لعین را بریدند، پس دستها و پاهای او را قطع کردند و روغن زیتی را فرمود به جوش آوردند و آن لعین را در میان روغن افکندند تا به جهنم واصل شد پس به طلب عمرو بن صبیح فرستاد، شب او را در خانهاش گرفتند، و فرمود سراپای او را به نیزه پاره پاره کردند و محمد بن اشعث گریخت به قصری که در حوالی قادسیه داشت، چون مختار به طلب او فرستاد، او از راه دیگر قصر بیرون رفت و به مصعب بن زبیر ملحق شد، و مختار فرمود قصر و خانه او را خراب کردند و اموال او را غارت کردند و بجدل بن سلین را به نزد او آوردند، و گفتند که انگشت مبارک حضرت را قطع کرده است و انگشتر حضرت را برداشته است، مختار فرمود که دستها و پاهای او را بریندند، و در خون خود غلطید تا به جهنم واصل شد. و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که امیر المومنین علیه السلام فرمود: چنانچه بعضی از بنی اسرائیل اطاعت خدا کردند، و ایشان را گرامی داشت، و بعضی معصیت خدا کردند، و ایشان را معذب گردانید، احوال شما نیز چنین خواهد بود؛ اصحاب آن حضرت گفتند: یا امیر المومنین عاصیان ما چه جاعت خواهند بود؟ فرمود: آنها یند که مامور ساخته اند ایشان را به تعظیم ما اهل بیت و رعایت حقوق ما، و ایشان مخالفت خواهند کرد و انکار حق ما خواهند نمود، و فرزندان اولاد رسول را که مأمور شده اند به اکرام و محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین محبت ایشان به قتل خواهند رسانید گفتند: یا امیر المومنین چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: بلی البته واقع خواهد شد، و این دو فرزند بزرگوار من حسن و حسین را شهید خواهند کرد، حق تعالی عذابی بر ایشان وارد خواهد ساخت به شمشیر آنهایی که بر ایشان مسلط خواهد گردانید چنانچه بر بنی اسرائیل چنین عذابها مسلط گردانید گفتند: کیست آنکه بر ایشان مسلط خواهد شد یا امیر المومنین؟ فرمود: پسری است از قبیله بنی ثقیف که او را مختار بن ابی عبیده می گویند. حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: چون این خبر به حجاج رسید و به او گفتند: علی بن الحسین از جد خود امیر المومنین چنین روایتی می کند،

حجاج گفت: بر ما معلوم نشده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این را گفته باشد یا علی بن ابیطالب این را گفته باشد، علی بن الحسین کودکمی اس و با طلی چند می گوید و اتباع خدا را فریب می دهد، مختار را بیاورید به نزد من تا دروغ او ظاهر گردانم. چون مختار را آوردند، نطع طلبید، و غلامان خود را گفت: شمشیر بیاورید و او را گردن بزنید، چون ساعتی گذشت و شمشیر نیاوردند، گفت: چرا شمشیر نمی آورید؟ گفتند: شمشیرها در خزانه است و کلید خزانه پیدا نیست، پس مختار گفت: نمی توانی مرا کشت، و رسول خدا هرگز دروغ نگفته، اگر مرا بکشی، خدا زنده خواهد کرد که سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از شما به قتل رسانم، جلاد بده تا او را گردن بزند، چون جلاد شمشیر را گرفت و به سرعت متوجه او شد که او را گردن بزند، به سر در آمد و شمشیر در شکمش آمد و شکمش شکافته شد و مرد، پس جلاد دیگر را طلبیدن چون متوجه قتل او شد، عقبی او را گزید افتاد و مرد پس مختار گفت: ای حجاج نمی توانی مرا کشت، به خاطر آور آنچه نزار بن معد بن عدنان به شاپور ذی لاکتاف گفت در وقتی که شاپور عربان را می کشت و ایشان را مستاصل می کرد، حجاج...: ب...چه بو...است آن؟ مختار گفت: در وقتی که شاپور عربان را مستاصل می کرد نزار فرزندان خود را امر کرد که او را در زنبیلی گذاشتند و بر سر راه شاپور آویختند، چون شاپور به نزد او رسید و نظرش بر او افتاد گفت: پیرس، نزار گفت: به چه سبب اینقدر از عرب را می کشی و ایشان بدی نسبت به تو نکرده اند؟ شاپور گفت: برای آن می کشم که در کتب دیده ام که مردی از عرب بیرون خواهد آمد که او را محمد می گویند، و دعوی پیغمبری خواهد کرد و ملک و پادشاه عجم بر دست او بر طرف خواهد شد، پس ایشان را می کشم که او به هم نرسد، نزار گفت: اگر آنچه دیده در کتب دروغگویان دیده ای، روا نباشد که بی گناه چند رابه گفته دروغگوئی به قتل رسانی، و اگر در کتب راستگویان دیده ای پس خدا حفظ خواهد کرد آن اصلی را که آن مرد از او بیرون می آید و تو نمی توانی که قضای خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از خدا را بر هم زنی و تقدیر حق تعالی را باطل گردانی، و اگر از جمیع عرب نماند مگر یک کس، آن مرد از او به هم خواهد رسیدی، شاپور گفت: راستت گفتم ای نزار، یعنی: لاغر و حیف، و به این سبب او را نزار گفتند، پس سخن او را پسندیده و دست از عرب برداشت. ای حجاج حق تعالی مقدر کرده است که از شما سیصد و هشتاد و سه هزار کس به قتل رسانم، یا خدا تو را مانع می شود از کشتن من یا اگر مرا بکشی بعد از کشتن زنده خواهد کرد که آنچه مقدر کرده است به عمل آورم، و گفته رسول خدا حق است و در آن شکی نیست. باز حجاج جلاد را گفت که: بزن گردن او را، مختار گفت که، او نمی تواند، اگر خواهی تجربه کنی خود متوجه شو تا حق تعالی افعی بر تو مسلط گرداند چنانچه عقرب را بر او مسلط گردانید. چون چون جلاد خواست که او را گردن بزند، ناگاه یکی از خواص عبدالملک بن مروان از در درآمد فریاد زد که: دست از او بدارید، و نامه ای به حجاج داد که عبدالملک در آن نامه نوشته بود: اما بعد ای حجاج بن یوسف! کبوتر برای من نامه ای آورد که تو مختار بن ابی عیبده را گرفته و می خواهی او را به قتل آوری، به سبب آنکه روایتی از رسول خدا به تو رسیده که او را انصار بنی امیه را خواهد کشت، چون نامه من به تو برسد، دست از او بردار و متعرض او مشو که او شوهر دایه ولید عبدالملک است، و ولید از برای او نزد من شفاعت کرده است، و آنچه به تو رسیده است اگر دروغ است چه معنی دارد که مسلمانی را به خبر دروغ بکشی، و اگر راست است تکذیب قول رسول خدا نمی توان کرد. پس حجاج مختار را رها کرد، و مختار به هر که می رسید می گفت که: من خروج خواهم کرد، و بنی امیه را چنین خواهم کشت. چون این خبر به حجاج رسید، بار دیگر او را گرفت و قصد قتل او کرد، مختار گفت: تو نمی توانی مرا کشت، و در این سخن بودند که باز نامه عبدالملک بن مروان را کبوتر آورد، و در آن نامه نوشته بود که: ای حجاج متعرض مختار مشو که او شوهر دایه پسر ولید است، و آن حدیثی که شنیده ای اگر حق باشد ممنوع خواهی شد از کشتن او چنانچه ممنوع شد دانیال از کشتن بخت النصر برای آنکه مقدر شده بود که بنی اسرائیل را به قتل رساند، پس حجاج او را رها کرد و گفت: اگر دیگر چنین سخنان از تو بشنوم که گفته ای تو را به قتل خواهم رسانید، باز فایده نکرد، و مختار آن قسم سخنان در میان مردم می گفت.

چون حجاج به طلب او فرستاد، پنهان شد، و مدتی مخفی بود تا آنکه حجاج او را گرفت و باز اراده قتل او کرد، باز مقارن آن حال نامه عبدالملک رسید که: او را مکش، پس حجاج او را حبس کرد و نامه ای به عبدالملک نوشت که: چگونه نهی می کنی از کشتن کسی که علانیه در میان مردم می گوید که سیصد و هشتاد و سه هزار کس از انصار بنی امیه را خواهم کشت؟ عبدالملک در جواب نوشت که: تو جاهلی، اگر آنچه او می گوید حق است پس البته او را تربیت خواهیم کرد تا بر ما مسلط گردد چنانچه فرعون را خدا موکل کرد بر تربیت موسی تا آنکه بر او مسلط گردید، و اگر این خبر دروغ است چرا در حق او رعایت کسی نکنیم که حق خدمت بر ما دارد، پس آخر مختار بر ایشان مسلط شد و کرد آنچه کرد. روزی حضرت علی بن الحسین ع خروج مختار را برای اصحاب خود ذکر می کرد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفت: یابن رسول الله ما را خیر نمی دهی که خروج آن چه وقت خواهد بود؟ فرمود: سه سال دیگر خواهد شد و سر عیدالله بن زیاد و شمر بن ذالجوشن را به نزد ما خواهند آورد در وقتی که ما چاشت می خوریم. چون رسید روز وعده که حضرت امام زین العابدین ع برای خروج مختار فرموده بود، اصحاب آن حضرت در خدمت او جمع شدند، و آ، جناب طعمای برای ایشان حاضر کرد و فرمود: بخورید که امروز ستمکاران بنی امیه را به قتل می رسانند، گفتند: در کجا؟ حضرت فرمود: در فلان موضع، مختار ایشان را به قتل می رساند، و زود باشد که دو سر از ایشان به نزد ما بیاورند، و آن سرها را در فلان روز برای ما خواهند آورد. چون روز شد و حضرت از تعقیب فارغ شد، اصحاب آن حضرت به نزد او رفتند، آن جناب طعمای برای ایشان طلبید، چون طعام حاضر شد، آن دو سر را آوردند، پس آن جناب به سجده درآمد و گفت: حمد می کنم خداوندی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا در این وقت سر قاتلان پدرم را به من نمود، و پیوسته نظر می کرد به سوی آن سرها و مبالغه بسیار می نمود در شکر حق تعالی چون مقرر بد که بعد از چاشت ن حضرت حلوائی برای میهمانان آن جناب می آوردند، در آن روز به سبب آنکه مشغول نظاره آن سرها گردیدند، حلوا نیاوردند، یکی از ندیمان آن مجلس گفت: یابن رسول الله امروز حلوا به ما نرسید، آن جناب فرمود: کدام حلوا شیرینتر است از نظر کردن به این سرها. شیخ کشی به سند معتبر از اصیغ بن نباته روایت کرده است که گفت: روزی مختار را دیدم ک کودک بود، و حضرت امیر المومنین علیه السلام او را در دامن خد نشانیده بود و دس بر سر او می کشید و می گفت که: یا کیس یا کیس، یعنی: ای بزرگ و دانا ایضا به سند حسن روایت کرده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: دشنام مدهید مختار را که او کشت کشندگان ما را و طلب خون ما کرد و زنان بی شوهر ما را به شوهر داد؛ در وقت تنگدستی، مال میان ما قسمت کرد. ایضا به سند معتبر از عبدالله بن شریک روایت کرده اند که گفت: در روز عید اضحی رفتیم به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام در منی، و حضرت تکیه فرموده بود و حلاقی طلبیده بود که س ر مبارک خود را بتراشد، و ن در خدمت آن جناب نشستیم مرد پیری از اهل کوفه داخل شد و دست آن حضرت را گرفت که ببوسد، آن جناب مانع شد فرمود: تو کیستی؟ گفت: منم حکم پسر مختار، حضرت او را طلبید و او را بسیار نزدیک خود نشانند، پس آن مرد گفت: می گویند که دروغگو بود، و هر چه بفرمائی من در حق او اعتقاد خواهم کرد، حضرت فرمود: سبحان الله! به خدا سوگند که پدرم مرا خبر داد که مهر مادر من از زری داده شد که مختار فرستاده بود، و او خانه های خراب شده ما را بنا کرد، و قاتلان ما را کشت، و خونهای ما را طلب کرد، پس خد رحمت کند او را، به خدا سوگند که خبر داد مرا پدرم که در خدمت فاطمه دختر امیر المومنین بودم که می گفت: خدا رحمت کند پدر تو را که هیچ حقی از حقوق ما را نزد احدی نگذاشت مگر آنکه طلب کرد آن را، و طلب خونهای ما کرد، و کشندگان ما را کشت. ایضا به سند معتبر از عمر پس علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: چون سر عیدالله بن زیادو عمر بن سعد را برای پدرم آوردند، به سجده درآمد و گفت: حمد می کنم خدا را که طلب کرد خون مرا از دشمنان من، و خدا مختار را جزای خیر دهد. ایضا به سند معبر از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ زنی از بنی هشام موی سر خود را شانه نکرد و خضاب نکرد، ایضا از عمر بن علی بن الحسین روایت کرده است که اول مختار برای پدرم

بیست هزار درهم فرستاد، پدرم قبول کرد، و خانه عقیل بن ابیطالب را و خانه های دیگر از بنی هاشم که بنی امیه خراب کرده بودند پدرم به آن زر ساخت، چون مختار آن مذهب باطل را اختیار کرد، بعد از آن چهل هزار دینار برای پدرم فرستاد، پدرم از او قبول نکرد و رد کرد. ایضا به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السّلام روایت کرده است که مختار نامه ای به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السّلام نوشت و با هدیه ای چند از عراق به خدمت آن جناب فرستاد، چون رسولان او به در خانه او رسیدند، رخصت طلبیدند که داخل شوند، حضرت فرستاد که: دور شوید که من هدیه دروغگویان را قبول نمی کنم و نامه ایشان را نمی خوانم، پس آن رسولان عنوان را محو کردند و به جای او نوشتند که: این نامه ی است به سیو مهدی محمد بن علی، و آن نامه را بردند به سوی محمد بن حنفیه، و او هدیه ها را قبول کرد، و نامه او را جواب نوشت. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون حق تعالی خواهد که انتقام بکشد برای دوستان خود، انتقام می کشد برای ایشان به بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد برای خود، بدترین خلق خود، چون خواهد که انتقام بکشد برای خود، انتقام می کشد به دوستان خود، به تحقیق که انتقام کشید برای یحیی بن زکریا به بخت النصر که بدترین خلق خدا بود. ابن ادريس به سند موثق از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیه السّلام بر صراط بگذرند، پس کسی از میان جهنم سه مرتبه ندا کند ایشان را که: به فریاد من برس یا رسول الله، آن جناب جواب نگوید؛ پس سه مرتبه ندا کند: یا امیر المومنین به فریاد من برس، آن حضرت جواب نگوید؛ پس سه مرتبه فریاد کند که: یا حسن به فریاد من برس، آن جناب جواب نفرماید؛ پس سه مرتبه ندا کند که: یا حسین به فریاد من برس که من کشنده دشمنان توام، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین علیه السّلام گوید که: حجت بر تو گرفت، تو به فریاد او برس، پس حضرت مانند عقابی که بجهد و جانوری را بر باید، او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی گفت: این که خواهد بود فدای تو گردم؟ حضرت فرمود: مختار، راوی گفت: چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت فرمود: اگر دل او را می شکافتند، هر آینه چیزی از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می شد، به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است سوگند یاد می کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت ایشان باشد، هر آینه حق تعالی ایشان را بر رو در آتش اندازد. در بعضی از کتب معتبر روایت کرده اند که مختار برای امام زین العابدین علیه السّلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که زین العابدین علیه السّلام صد هزار درهم فرستاد، و آن جناب نمی خواست که آن را قبول کند، و ترسید از مختار که رد کند و از او متضرر گردد، پس آن حضرت آن مال را در خانه ضبط کرد چون مختار کشته شد، حقیقت حال را به عبدالمکک نوشت که: آن مال تعلق به تو دارد و بر تو گوارا است، و آن جناب مختار را لعنت کرد و می فرمود: دروغ می بندد بر خدا و بر ما، مختار دعوی می کرد که وحی خدا بر او نازل می شود. مؤلف گوید که: احادیث در باب مختار مختلف وارد شده است چنانچه دانستی، و در میان علماء امامیه در باب او اختلافی هست ن جمعی او را خوب می دانند و می گویند که: امام زین العابدین علیه السّلام به خروج کردن او راضی بود و به حسب ظاهر از ترس مخالفان تیرا از او می نمود و اظهار عدم رضا می فرمود، و مختار برای طلب خون حضرت امام حسین علیه السّلام خروج کرد و دعوی امامت و خلافت برای خود و دیگری نمی کرد، و بعضی از علما را اعتقاد آن است که غرض او ریاست و پادشاهی بود، و این امر را وسیله آن کرده بود، و اولاً به حضرت امام زین العابدین علیه السّلام متوسل شد، چون حضرت از جانب حق تعالی مامور نبود به خروج و نیت فاسد او را می دانست، اجابت او ننموده، پس او به محمد بن حنفیه متوسل شد و مردم را به سوی او دعوت می کرد و او را مهدی قرار داده بود، و مذهب کیسانیه از او در میان مردم پیدا شد، و محمد بن حنفیه را امام آخر می دانند و می گویند که: زنده است و غایب شده، و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و الحمد لله که اهل آن مذهب منقرض شده اند و کسی از ایشان نمانده است، و ایشان را به این سبب کیسانی می گویند که از اصحاب مختارند و مختار را کیسان می گفتند برای آنکه امیر المومنین علیه

التَّيْلَامِ موافق روایات ایشان او را به کیس خطاب کرد، یا به اعتبار آنکه سر کرده لشکر او و مدیر امور او ابو عمره بود که کیسان نام داشت. و آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود، نیت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است، ولیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است، امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد.

پی نوشتها

۲۰ تا ۱

۱- رک : کتاب ارزنده ((کتابخانه ابن طاوس)) تالیف آقای اتان کلبرگ . ۲- آیت الله سید عزالدین زنجانی : ((کیهان فرهنگی)) ش ۸، سال ۱۳۶۸ ش .. ۳- ((المراقبات)) ص ۴۶۹- همان ماءخذ، ص ۱۲۴. ۵- ر. ک ((مواعظ شوشتری)) . ۶- ((تحقیقی درباره اربعین)) ص ۸ چاپ تبریز. ۷- ((روزنامه قدس)) مورخه ۱۹/۲/۷۷، ص ۶. ۸- ((کتابخانه ابن طاوس و احوال و آثار او)) ص ۷۶. ۹- ر. ک : ((ریحانة الادب)) ۸/۷۹. ۱۰- برای اینکه متن کامل لهوف تقدیم خوانندگان شود، اینجانب دیباجه کتاب را ترجمه نمودم . (ویراستار) ۱۱- سوره بقره (۲)، آیه ۵۴. ۱۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۹۵. ۱۳- اشعار مترجم لهوف هان! خط فرمان حق اندر بلا- مرگ هر کس را از این دار فنا هست چون جای قلاذی مهوشان عاشقان را زینت افزادی از آن عشق یعقوبی نیازم در شمر همچنانم از غم دیدار یار هم بر آن عزم که جان سازم رها جسم که شود طمعه گرگ دغا خواهد اعضايم کنند از هم جدا گرسنه گرگان کوفه و کربلا تشنه بر خون خدایند این خسان هم گرسنه همچون گرگان و سگان عار ناید شیر را از سلسله ما نداریم از رضای حق گله صابرانیم و رضا جویان حق کی زخم بر فعل حق من طعن و دق در بساط قرب حق ما هم دمیم در نشاط ذوق و حند توامیم متحد جانهای شران خداست جان گرگان و سگان از هم جداست هر که را بر سر، هوای عشق ماست بامدان عزم آ، دشت بلاست من که نشناسم کنون پا را از سر سر ز پا نشناسم اندر رهگذر مصرعی دارم کز آن نتوان گذشت هست نامش کرلا پهن دشت ۱۴- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۴. ۱۵- ((ذات عرق)) میقات اهل عراق است. از این جهت آن را ذات عرق گویند که در آن زمین کوه کوچک واقع شده است و ((عرق)) کوه کوچک را گویند یا آنکه چون زمین شوره زار است. بالجمله اول تهمه است و آخر عقیق و منزلی از مکه . (مترجم) ۱۶- ((كَأَنَّ عَلِيَّ رُؤُوسِنَا طَيْرٌ)) استعمال این عبارت در عرب شایع است. کنایه از برای شدت سکوت و عدم حرکت می باشد مانند کسی که پرنده ای بر سر او نشسته باشد و او بخواهد آن مرغ را شکار نماید که اگر سر را حرکت دهد هر آینه آن پرنده پرواز خواهد نمود. (مترجم) ۱۷- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳. ۱۸- در بعضی نسخه ها ((قرطه)) ذکر شده . ۱۹- سوره مؤ من (۴۰)، آیه ۳۰ - ۳۳. ۲۰- شاعر این ابیات را در مصیبت جناب ابوالفضل علیه السلام را به رشته نظم کشیده که اینجانب آن ابیات را به زبان فارسی سروده ام : به دشت غم دلا گر ناله داری بیار از دیده سیل اشک کوهساری بر آن شاهی که سر بر آستانش نهاده جمله شاهان به زاری سپه سالار شاه ملک ایجاد ابوالفضل آنکه گردون را مداری برادر با حسین و نسل حیدر نمود آن تشنه لب را جانثاری که تا در خون خود غلطید و برخواند زفرط بی کسی شه را به یاری حسین تشه از مرگ برادر بریخت از دیده اشک بی قراری شنیدستم که آن سقای تشنه به دریا شد دو چشمان، چشمه ساری به یاد آمد لب خشک حَسَ پَنَش لب عطشان گذشت از آب جاری زهی مردی، زهی یار وفادار تو ای گردون کجا خود یاد داری بریز ای خامه، خون از مژگان که این خون دل آرد جویباری .

۲۱- مترجم گوید: زهی کشته گشتن به میدان جنگ به از بر تکاور تشنه به ننگ ولی ننگ بهتر زیهوده نام که در دوزخ جای بخشد مدام ۲۲- بنا به قولی که معروف هم می باشد این ت کار به دست شمر لعین صورت پذیرفته است . ۲۳- مترجم گوید: مرداد از عبارت بالا خوب واضح نیست ؛ زیرا ممثل بودن به بهترین صورتها، با نداشتن سر منافات دارد؛ شاید مراد از ممثل شدن آن حضرت این باشد که صورت مثالی بر بدن شریف ملحق می گردد و چون در توجیه خبر محتاج به شاهد است ، چیزی از اخبار در این باب به نظر قاصر نرسیده است . لهذا زیاده از این توجیه نمی توان نمود. و الله العالم . ۲۴- مترجم گوید: ذکر این قصه در این مقام مشعر است بر آنکه این ده نفر که در انجا مذکور شده همان ده نفر ملعون باشند و شاید مناسبت دیگری در نظر سید مرحوم بوده است که این قصه را در اینجا ذکر فرموده . ۲۵- مترجم می گوید: شاید غرض از این مضمون آن است که بت پرستان ممکن است که کفر ایشان به مرتبه ای باشد که با حد جحد نرسد و لکن شما بعد از آنکه حق را دیدد و داخل در اسلام شدید، سپس کفران نعمت وجود امام علیه السلام - که حجت خدا بود نمودید و آن حضرت را به ظلم و ستم بی منتها شهید کردید پس ایشان جا حدند و البته جاحدین از کفار بدترند. ۲۶- مترجم گوید: علیا مکرمه به ذکر این صفات ، کفر باطنی اهل کوفه را اثبات نموده و بیان فرموده که اسلام ایشان فقط به زبان است و حقیقتی ندارد بلکه از صفات انسانیت هم متخلع اند؛ زیرا ((صلف)) ابر پرعد و کم باران را گویند و در حدیث است ((المومن لا عنف و لا صلف)) و در مثل است ((رب صلف تحت رعد)) و ((غمز الاعداء)) اشاره به آیه شریفه است و اذا مروا بهم يتغامرون سوره مطففین (۸۳)، آیه ۳۰؛ یعنی حال اهل کوفه مانند حال کفار است که چون به اهل ایمان می رسند به ایشان چشمک می زنند. ۲۷- عبارت اولی می توان اشاره باشد به آنکه اگر احیانا عمل خبری از ایشان صادر گردد، چون ریشه ایمان ایشان مستحکم نیست آن عمل نتیجه و ثمری نخواهد بخشید؛ زیرا سبزار بر روی منجلا ب ثمر نمی بخشد. عبارت دومی : اشاره باشد که آن عمل محض صورت است و چون روح ایمان ندارند و چشم دل کور است ، آن عمل خیر را در غیر محل خود واقع می سازند. ۲۸- مترجم گوید: حاصل مضامین این بیان آن است که حضرت سید الشهداء عدم امام مفترض الطاعه بوده ؛ زیرا این مقامات که علیا مکرمه ذکر فرموده منصب امامت است ؛ پس در این حال هم به ذکر صفات امامت ، هدایت خلق می فرمود. ۲۹- ((دعموص)) موجودی است در اب شبیه کرمهای کوچک و باریک که در ابهای راکد و گندیده تولید می شود و متصل بر روی اب ظاهر می شود و فرود می رود و آن را به فاسی ((کفچلیز)) گویند و در آبهای موج و متلاطم از آنها وجود ندارد و آرامی دریاکنایه است از خمول حال ایشان . (مترجم) ۳۰- سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۱ . ۳۱- سوره نور (۲۴)، آیه ۴۰. ۳۲- این ضرب المثلی در بین عربها. (مترجم) ۳۳- مترجم می گوید: از این خبر معلوم می شود که خواننده از غیب این شعر را خوانده و الا لفظ ((سمعوا)) مناسبت نخواهد داشت . ۳۴- مترجم می گوید: آیاتی که به حسب طاهر، نص است بر فضائل حضرت ابی عبدالله علیه السلام ، قابل انکار نیست و بسیار است از جمله آیات ، آیه ((ذوی القربی))، آیه ((مباهله)) و تاویل هم در حق آن حضرت ، جمیع قرآن است ؛ زیرا امام باطن و حقیقت قرآن است . ۳۵- سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳ . ۳۶- سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲۶. ۳۷- سوره انفال (۸)، آیه ۴۱ . ۳۸- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳ . ۳۹- مترجم گوید: بعضی از ابیات مذکور از خود یزید است که با اشعار ابن زبیری تلفیق نموده و این با تمثیل به قول او منافات ندارد و مقصود یزید پلید این بود که چنانچه قریش در احد از قبیله خزرج که انصار رسول الله صلی الله علیه و آله بودند انتقام کشیدند، او هم در عوض کشتن عثمان ، از فرزندان علی علیه السلام انتقام گرفته ؛ زیرا بهانه طغیان معاویه در اول امر این بود که شاه اولیاء را متهم نمود به شرکت آن حضرت در کشتن عثمان - علیه النیران - و یزید را نیز همین عقیده باطل بوده و از تمثیل آن لعین به ابیات ابن زبیری ، این مطلب هوید است که بیت اول صریح در شماتت به واقعه بدر است و مع ذلک ان را تمثیل و استشهاد گفته اند که مستلزم اشاره است نه تصریح و این مراد راست نیاید الا که کنایه به امر دیگر باشد و آن نشاید بود مگر واقعه قتل عثمان ؛ پس یزید اول کینه خویش را به قتل عثمان اظهار می دارد که به اعتقاد فاسدش این عذری است واضح و هویدا در به شهادت رساندن سیدالشهداء علیه السلام و پس از آن جرات زیاده می نماید و

کینه قدیمی خود را از قتل کفار و صنادید قریش، نسبت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، اظهار می‌دارد و کفر باطنی خود را ظاهر ساخته و آن اشعار کفرآمیز را بر زبان می‌راند. ۴۰- الروم (۳۰)، آیه ۱۰. ۴۱- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۸. ۴۲- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۶۹. ۴۳- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۷۳. ۴۴- مترجم گوید: این خطبه شریفه مشتمل است بر اظهار سه کرامت از بضعه بتول و این عجب نیست؛ اول: بیان آنکه نتایج رای و تدبیر یزید پلید جز سستی ویرانی اساس آموزش، نتیجه دیگر نخواهد داد که فرمود: ((هل رایک الافدا)) و این مطلب معین گردیده که آن ملعون آنچه تدبیر پس از واقعه کربلا می‌نمود در انتظام امور خد، همه بر خلاف عقل بود از قبیل آنکه حکام ظالم را بر شهرهایی همچو مکه معظمه مسلط ساخت که در آنجا قتل عام و در مدینه فساد به نهایت خود رسید و بازگشت همه این فسادها به خود آن ملعون بود. دوم: خبر دادن زینب کبری بر کوتاهی عمر آن شقی، که فرمود: ((ایامک الا عددا)). سوم: خبر دادن از آنکه جمع اسباب استحکام سلطنت آن مردود، نتیجه عکس مراد داد که زینب علیه السلام فرمود: ((جمعکالابددا)) و آخر الامر سلطنت براو پریشان گردید که هر بلدی را که می‌خواست منتظم سازد از بلد دیگر مخالفان ظاهر می‌شدند و بالاخره سلطنت از دست اولاد آن لعین خارج گردید. ۴۵- مترجم در ترجمه این شعر گوید: شگفت از آنکه چوب منبری را که احمد که به رویش پانهاده خلائق بین که تعظیمش نمایند که این شاخ از همین گل بار داده نه این عترت هم از نسل رسولند که ((ما اوصی به الا- و داده)) همه پامال جور و ظلم و عدوان همه تن‌ها به خاک و خون فتاده ۴۶- مترجم گوید: نقل کرده اند ((ابی اخزم طائی)) یکی از اجداد حاتم طائی را فرزندی بود ((اخزم)) نام و آن فرزند مرد و چند پسر از او باقی بود. روزی فرزندان اخزم بر سر جد خود. ابی اخزم ریختند و بدنش را مجروح و خون آلود نمودند و این مضرع را در این باب بگفت. ۴۷- مترجم گوید: چون دو فقره عبارت خال از اندماج نبود و منتهای مفاد آن این بود که ترجمه گردید؛ پس حاصل معنی اینکه این دو فقره عبارت است که یاران چنان بودند که همت و عزم ایشان غالب بود بر گردش روزگار که آرزوهایی که به هیچ وجه مراد داده نمی‌شد و به منزله مرده بود که از زندگی اش مایوس باشد، ایشان زنده می‌نمودند و بر می‌آوردند و یاخوف و خطرها که هرگز رفع نمی‌گردیدند و مانند استخوان پوسیده اموات قابل اصلاح نبودند، ایشان بیرون می‌آوردند و آن را اصلاح می‌نمودند و از فقرات بعد نیز مناسب با این معنی ظاهر است.